

رویارویی اعتقادات مردم و تعلقات دولت مردان

قال امیر المؤمنین (ع): ان الحق لا يعرف بالرجال، فاعرف الحق تعرف اهله
حق به واسطه اشخاص شناخته نمی‌شود. حق را بشناس پیروان آن را خواهی شناخت.^۱

اعتقادات مردم و تعلقات دولت مردان

روایتی از امیر مؤمنان در نهج البلاغه نقل شده است که می‌فرماید: الولایات مضامیر الرجال؛^۲ حکومت، قدرت و مسئولیت میدان آزمایش مردان است. انسان‌ها تا وقتی در معرض آزمون قدرت، ثروت و فرصت قرار نگیرند خمیرمایه خود را نشان نمی‌دهند زیرا میدانی برای بروز بعضی از خصلت‌های آنها وجود ندارد. به نظر می‌رسد ماهیت این مسئله را باید در رویارویی میان اعتقادات و تعلقات در بعضی‌ها جست‌وجو کرد. این رویارویی تا وقتی که فضایی برای بروز و ظهور ندارد در انسان خفته است؛ بنابراین بعضی‌ها گرفتار این توهم می‌شوند که در آنها زمینه‌ای برای این تقابل وجود ندارد و این نقطه آغاز مصیبت برای کسانی است که سرنوشت مردم را در دست می‌گیرند.

۱. روضه‌الواعظین، ج ۱، ص ۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲.





کسانی که نمی‌توانند بین اعتقادات و تعلقات خود تعادل برقرار سازند چگونه می‌توانند دیگران را ببینند وقتی از خود آکنده‌اند؟ آکنده بودن از خود یعنی آکنده بودن از خیال، توهमत، تعلقات، نیازها و اضطراب‌های خود. کسی که در ترس، اندوه، امید، عشق، بستگی‌ها و وابستگی‌های خود زندگی می‌کند عشق، امید، ترس، نیازها و خواسته‌های دیگران را درک نمی‌کند. گشوده بودن برای خدمت به دیگران وقتی امکان‌پذیر است که انسان فروبسته تعلقات خود باشد.

انسانی که پیوسته حوزه قدرت، ثروت و فرصت را از دریچه تنگ بستگی‌ها و وابستگی‌های خود می‌بیند تهی از تیزبینی است و تلاش او چیزی جز تلاش بی‌ثمر نیست. اگرچه زور می‌زند تا با استناد به مجموعه‌ای از سوابق، داده‌ها و روش‌ها، رویارویی اعتقادات و تعلقات خود را پنهان کند اما چون این تلاش‌ها رنگ و بوی تعلقات را دارد صاحب دستاوردهای دوران ساز نمی‌شود. این دقیقاً همان کمین‌گاهی است که مولای متقیان آن را میدان آزمون دولت‌مردان می‌بیند.

اکثر دولت‌مردان با شعار حفظ ارزش‌ها، آرمان‌ها و خدمت به مردم و نظام و رعایت حقوق مردم و آزادی آنها و پایبندی به قانون و حاکمیت قانون به میدان کسب قدرت می‌آیند؛ اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که این اعتقادات و ادعاها چندان سنخیتی با تعلقات، وابستگی‌ها و بستگی‌های آنها نداشته و بنابراین تأثیری بر فعالیت‌ها، اقدامات و جریان کلی زندگی سیاسی آنها ندارد.

بی‌شک آنچه گفته‌ام تجربه‌ای است که اگرچه در پشت کلمات پنهان شده اما اهداف آن آشکار است. اقتضای تمایز میان این دو قلمرو یعنی قلمرو اعتقادات و تعلقات در دولت‌مردان ما چیست؟

آیا به این اعتبار است که به محض کسب قدرت، مرام مسیحی پیدا می‌کنند و قلمرو قیصر را با قلمرو خدا، جدای از هم می‌بینند؟

آیا به این اعتبار است که همه برده قدرت هستند و اگر سلاحی داشته باشند دست به هلاکت دیگران می‌زنند؟

آیا به این اعتبار است که قدرت از اساس فسادآور و گمراه‌کننده است؟

آیا به این اعتبار است که از اساس نیز حیطة قدرت و حیطة مذهب از هم جدا بود و این تنها خمینی کبیر بود که طرحی در انداخت و این اساس را بر هم زد؟

از دوران باستان غربی‌ها که قدرت را شکوهمند می‌دانستند و سیاست را چیزی جز اراده معطوف به کسب قدرت، حفظ قدرت و بسط قدرت تعریف نمی‌کردند، ارزش‌ها و

اصالت‌های قیصر را پذیرفته و خدا را از حوزه اقتدار خارج کردند. بنابراین قدرت بر جسم و روح آنها حاکم شد و اندیشه فلج گردید. آیا دولت‌مردان ما نیز وقتی وارد حیطه قدرت می‌شوند گرفتار چنین عقیده‌ای می‌گردند و معتقدند که پس از کسب قدرت باید قدرت ستایش شود و تقدس یابد؟

اصحاب قدرت در طول تاریخ گرچه همه را در اسارت دارند ولی خود را مظهر رأفت، مردم‌سالاری، حقوق بشر، نیکی و دانایی معرفی می‌کنند. کسانی که در ایران به این باور در حوزه سیاست رسیده‌اند و معتقدند که تلاش امام برای مهار قدرت توسط دین، اخلاق و فلسفه تلاش بی‌هوده‌ای بود به یقین ارزش‌های قیصر را پذیرفته‌اند و معتقدند که اگر خدا را به اقتدار قیصر پیوند بزنیم دین را دچار دگردیسی کرده‌ایم که بزرگترین بی‌حرمتی به مقدسات است.

این باور فرضیه‌ای بود که مقدس‌مآبان دست در دست سکولارها و پادشاهان مستبد و نظام سلطه بین‌الملل در قرون اخیر تلاش می‌کردند آن را به اثبات برسانند و در قبال آن سیطره نامشروع و نامبارک خود را بر مردم توجیه علمی و عقلی کنند؛ به عبارت دیگر در طول تاریخ معاصر همیشه اعتقادات مردم به پای تعلقات دولت‌مردان قربانی شد.

اکنون به راحتی می‌توان ادعا کرد که چون فهم دیوانسالاری دولتی ایران از سیاست، فهم غربی است نه فهم اسلامی و نه فهمی که امام خمینی از سیاست و حکومت داشت، به محض اینکه دولت‌مردان ما به اریکه قدرت تکیه می‌زنند ارزش قیصر را پذیرفته و خدا را از حوزه قدرت خارج می‌کنند. در چنین شرایطی طبیعی است که کارگزاران حکومتی حامل نیکی و دانایی شوند و تنها خود را پرچمدار حق و حقوق مردم، آزادی و عدالت معرفی نمایند. خطر بت‌سازی رجال از واژه‌های محدود، با همین توهم به قلمرو سیاست کشیده می‌شود و از همه بدتر عرصه دین را هم در بر می‌گیرد؛ آنگاه معیار تشخیص حق‌مداری، دین‌داری و دین‌مداری به جای فقیه و حکیم و فیلسوف، فلان سیاستمدار و بهمان نخبه سیاسی می‌گردد؛ کسانی که حتی صلاحیت و صداقت آنها در مجموعه پندار، گفتار و کردارشان محل تردید است.

مگر غیر از این است که اگر میان این سه جلوه از فرد وحدت نباشد واژه‌ها، شعارها، آرمان‌ها و روش‌ها در خدمت فریب و ریا خواهد بود؛ آن هم فریبی که نه تنها افشاگر نیست بلکه پنهانکار است! امروز شواهد بسیاری در تأیید این مدعا در ایران داریم. اغلب دولت‌مردانی که در شعارهای انتخاباتی خود از آرمان‌های مردم، قانون‌گرایی، آرمان‌های انقلاب اسلامی، ولایت فقیه، استبدادگریزی و استعمارستیزی سخن گفتند و با این





شعارها اعتماد ملت ایران را به خود جلب کردند، پس از سیطره بر قدرت در جنون حفظ و بسط قدرت شریک شدند و به تفسیرها و تأویل‌های عجیب و غریب از اسلام، سیاست، قانون اساسی، حقوق مردم، روحانیت و... دست یازیدند. تمام این دست‌درازی‌ها و دست‌نپاکی‌ها چیزی جز بت‌سازی و افسون‌زدگی واژه‌ها در برابر شناخت حقایق و واقعیت‌ها نیست.

جست‌وجوی حقیقت و بر ملا کردن بت‌سازی‌ها و توهّمات چنین دولت‌مردانی نه تنها باعث بصیرت و معرفت می‌شود بلکه چشم‌ها را باز می‌کند تا پیرامون خود را آن‌گونه که هست ببینیم نه آن‌گونه که دیگران دوست دارند دیده شود. تصادفی نیست که رهبران فرهیخته، فرهمند و بزرگ ما در طول تاریخ از میرزای شیرازی تا امام خمینی و تار هبر معظم انقلاب در پهنه دانش، معرفت و سیاست سمت و سوی واحدی را دنبال می‌کنند و همگی معتقد به فهم حقیقت و واقعیت سیاست هستند، نه شعارها و ادعاهایی که سیاست‌مداران مطرح می‌کنند.

اکنون به راحتی می‌توان فهمید که چرا مقدس‌مآبان متحجر و غربگرایان سکولار و ضد دین و اصحاب استبداد و استعمار هم‌صدا با بنگاه‌های خبر پراکنی نظام سلطه می‌گفتند: دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگهداری از تجاوزات بیگانگان بسی سودمند بود و لیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی برویاند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده و هر یک از سیاسیون و روحانیون را به ادای وظیفه خود وادارد... امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه‌دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل می‌سازد...^۱

تمامی این سنگ‌بندی‌ها برای آن است که بعد از قیام تحریم تنباکو به رهبری میرزای شیرازی، در ایران اسطوره توانایی و دانایی قیصر شکسته شد و دخالت مذهب در سیاست دیگر معنای بی‌حرمتی به مقدسات نداشت. امام این آرزوی دیرینه میرزای شیرازی را که می‌گفت تصدی حکومت باید به دست فقیه باشد تا خللی در ارکان سیاست و امور عامه مردم ایجاد نشود را با تأسیس نظام جمهوری اسلامی تحقق بخشید و برای همیشه اسطوره توانایی و دانایی قیصر را ابطال کرد. اما مگر به صرف شکسته

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۱۳۷.



شدن اسطوره دانایی و توانایی سلطان کار به کام مردم و دانایان شد؟
 خمینی کبیر به ما آموخت که اگر چه «ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم
 لکن از شر تربیت یافتگان شرق و غرب به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان
 برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی
 خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری
 اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند.»^۱

اکنون به راحتی می‌توان فهمید که چرا امام سفارش می‌کرد که پشتیبان ولایت فقیه
 باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد؛ زیرا در دوپست سال اخیر به تناوب اثبات شده
 است که اصحاب سیاست به محض کسب قدرت گرفتار وسوسه تداوم و بقای مادام‌العمر
 در قدرت و سیطره بر مردم می‌شوند و این بزرگترین آفت الگوی مردم‌سالاری اسلامی
 است. هم‌قبل از انقلاب در دولت‌هایی که شعار ملی می‌دادند و هم بعد از انقلاب اسلامی
 به رغم همه مکانیسم‌هایی که برای تعیین صلاحیت رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس
 وجود دارد در اغلب ادوار ریاست‌جمهوری، گرفتار این توهم شدیم و اگر ساختار نظام
 ولایت فقیه نبود بی‌تردید اکنون کشور باز بچه دست کسانی بود که برای تأمین مطامع
 خود به قانون اساسی دست درازی می‌کردند.

آنها به رغم تمامی شواهد تاریخی ادعا می‌کنند که برای اعاده حقوق مردم، پاسداشت
 آزادی، مقابله با استبداد و دفاع از دموکراسی نیاز شدید به کسب اختیارات ویژه و
 فراقانونی دارند. قبل از انقلاب کبیر اسلامی دولت مصدق که شاید از معدود دولت‌هایی
 بود که ابتدا مورد حمایت ملت مسلمان ایران و نهادهای مذهبی و مایه امید و آرزوی
 مردم بود گرفتار این توهم شد که بدون قبضه مطلق قدرت امکان خدمت ندارد. او
 با وجودی که می‌دانست دولت خود را مدیون تلاش‌های آیت‌الله کاشانی و نیروهای
 مذهبی است که در ۳۰ تیر با بسیج مردم به خیابان‌ها دولت ساقط شده وی را به قدرت
 برگرداندند اما به محض قبضه قدرت گرفتار این توهم شد که مستظهر به پشتیبانی ملت
 است و نیازی به اسلام و روحانیت ندارد.

بعد از انقلاب اسلامی دولت بنی‌صدر، موسوی، هاشمی، خاتمی و اخیراً دولت
 احمدی‌نژاد نیز گرفتار توهم حضور مستمر در قدرت شدند و تنها خود را متولیان
 پاسداشت حقوق ملت تصور کردند. از بام تا شام از برنامه‌های حفاظت و حمایت از مردم
 سخن می‌گویند و چنان در این کار افراط می‌ورزند که سرانجام گرفتار سفسطه شده و

۱. صحیفه/امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷.



شاخه‌هایی را می‌برند که بر روی آن نشسته‌اند. آیا باید این واقعیت را کتمان کنیم که در سه دهه گذشته بیش از هر ضد انقلابی در داخل و خارج انقلابیون سرسخت و دوآتشه آب به آسیاب دشمنان انقلاب و نظام مظلوم جمهوری اسلامی ریختند؟! تقارن پاره‌ای از اتفاقات عجیب در دو دهه اخیر اگر چه در تاریخ ملت ایران مخصوصاً در دوران معاصر غیره منتظره نبوده و نیست اما درک علل و پیامدهای این اتفاقات را باید یک ضرورت تاریخی برای استقلال، آزادی و نظام جمهوری اسلامی دانست.

خیلی‌ها تلاش می‌کنند با مظلوم‌نمایی جلوی کالبدشکافی این رخدادها را بگیرند. خیلی‌ها هم با پنهان شدن پشت سوابق به‌ظاهر انقلابی و مصادره مفاهیم جذاب انقلابی، خود را از دایره نقد و بررسی‌ها برکنار دیده و انگشت اتهام را متوجه رقیب می‌سازند. اما تقارن دو اتفاق اخیر، تأمل عمیق و دقیق پیرامون آنچه به خصوص بعد از فتنه ۸۸ حول ارکان اصلی نظام جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه که تبلور تمام آرمان‌ها و اندیشه‌ها و تلاش‌های امام راحل در حوزه سیاست بود را ضروری می‌سازد.

اظهارات اخیر جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور در همایش قوه مجریه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران از یک طرف و اظهارات مهدی هاشمی فرزندان آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفت‌وگوی تلفنی با یکی از ضد انقلاب‌های فراری از طرف دیگر،^۱ بیان‌گر تجمیع کلیه تلاش‌های تئوریک مخالفان انقلاب در دو مدل از چالش‌های پیش رو در مقابل اصل نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه است.

در اینجا باز هم یادآوری می‌کنیم که صحت و سقم اصل گفت‌وگو چندان محل مجادله نیست اما آنچه در این گفت‌وگو پیرامون اصل نظام و ولایت فقیه گفته می‌شود بی‌تردید ریشه در افکار و نظریه‌های جناب هاشمی دارد که قبل از فتنه ۸۸ در لفافه و در دو سال اخیر بی‌پرده گفته شده است و ریشه‌های این باورها را در خاطرات ایشان که تاکنون منتشر شده است می‌توان جست‌وجو کرد. چالش‌های مطرح‌شده در متن این دو رخداد را نه از منظر اشخاص حقیقی بلکه از منظر دو نهاد حقوقی یعنی ریاست جمهوری و مجمع تشخیص مصلحت نظام باید جدی بگیریم و پیرامون آن بیاندیشیم.

اگر چه مبادی اولیه این دو رخداد به دو تن از چهره‌های سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران برمی‌گردد اما این نوشته بیش از آنکه خطابش این دو شخصیت باشد خطابش

۱. صرف نظر از صحت و سقم این مکالمه و تأیید و تکذیب‌هایی که چندان محل مجادله این مقاله نیست.

تمامی کسانی است که هنوز گرفتار این توهم هستند که با ایجاد روزنه رخنه در درون نظام از طریق کارگزاران می‌توانند اصل نظام را مخدوش سازند. تجدید نظرطلبی و ارتداد اگرچه حربه‌های خطرناکی برای به زانو درآوردن انقلاب‌های بزرگ بود اما انقلاب اسلامی قبل از این، هم در رابطه با رئیس‌جمهور و هم در رابطه با قائم‌مقام رهبری ظرفیت مصونیت‌پذیری و استقامت خود را نشان داده است.

به نظر می‌رسد مخالفان نظام، هم اظهارات اخیر رئیس‌جمهور که ناظر بر ارکان حقوقی نظام جمهوری اسلامی است و هم اظهارات قبلی و اخیر رئیس‌مجمع تشخیص مصلحت نظام و وابستگان ایشان را که ناظر به ارکان فقهی نظام جمهوری اسلامی می‌باشد را کمین‌گاه مناسبی برای تهاجم به ارکان انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی یافته‌اند. اکنون باید ببینیم چرا این دو رخداد بیانگر تجمیع تمامی تلاش‌های تئوریک ضد انقلاب در سه دهه گذشته علیه نهادهای حقوقی و فقهی کشور است.

هاشمی رفسنجانی و امکان‌سنجی‌های نظریه استصلاح و شورای فقهی به جای ولایت فقیه^۱

اولین بار ابتدا آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ دوشنبه ۲ دی‌ماه ۸۷ در همایش اجتهاد در دوره معاصر که از سوی دانشگاه مذاهب اسلامی در تالار علامه امینی دانشگاه تهران برگزار شد به نکات بسیار مهمی پیرامون فقه مقارن، تجزی در مرجعیت و اجتهاد و تشکیل شورای فقهی، استصلاح و کافی نبودن مدیریت یک نفر در دوران اخیر برای اداره کشور... اشاره کردند که این مباحث شدیداً محل توجه ضد انقلاب قرار گرفت اما در داخل چندان به پایه‌های بنیادین و ساختار شکنانه این بحث توجه نشد. متعاقب آن آقای هاشمی مجدداً در تیرماه سال ۹۱ در گفت‌وگو با پایگاه بین‌المللی همکاری‌های خبری شیعه به این مسائل اشاره کرد. اصرار پیوسته ایشان به بیان این مسئله به رغم عدم استقبال حوزه‌های علمیه، این مسئله را القا می‌کند که هاشمی پروژه مشخصی را برای کنترل اختیارات قانونی ولی فقیه در تئوری نظام جمهوری اسلامی از طریق قاعده شورای فقهی، فقه مقارن و قاعده استصلاح دنبال می‌کند. بنابراین اظهارات نزدیکان ایشان صرف‌نظر از صحت و سقم، نافی این مسئله که ایشان دل خوشی از

۱. احتمالاً مباحث این قسمت که بخشی از آن در حدود پنج سال پیش نوشته شد با الهام و برداشت و جمع‌بندی منابع متعددی حاصل آمد که در یادداشت‌های اینجانب از اجاعات این منابع ثبت و ضبط نگردیده است. از آنجایی که مشخص نیست کدام بخش از نوشته مربوط به اینجانب است پیشاپیش از خوانندگان و کسانی که احتمالاً آثاری از نوشته‌های آنها در این نوشته وجود دارد عذر خواهی می‌کنم.





ولایت فقیه ندارد و مانند گذشته شدیداً به دنبال شورای فقهی به جای ولی فقیه است و تلاش می‌کند برای این شورا ادله فقهی، عقلی و قانونی درست کند چندان دور از واقعیت نیست. اجازه بدهید کمی این تئوری به ظاهر حق نمای آقای هاشمی ولی در باطن بنیان‌کن نظام جمهوری اسلامی ایران! بازتر شود. اهم نظریات ایشان را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. یک مجتهد به تنهایی در همه ابواب مورد نیاز فقهی مردم نمی‌تواند متخصص باشد. چطور فردی می‌تواند در عمر ۴۰-۳۰ ساله تحصیل خود، همه این حقوق را که هر کدام تخصص بزرگی است، بداند؟ لذا ما باید به سمت فقه تخصصی در یک حکومت اسلامی برویم؛ زیرا دخالت در امور مردم با فقه تخصصی امکان‌پذیر است...

۲. اگر فقه تخصصی را بپذیریم باید تقلید تخصصی را هم بپذیریم و این‌گونه لازم نیست کسی در همه امور از یک نفر تقلید کند...

۳. اگر این دورا بپذیریم باید شورای فقهی را هم بپذیریم؛ وقتی با سیاست می‌خواهیم همه جامعه را اداره کنیم، شورای نگهبان ناظر مجلس باید همه تخصص‌ها را در خود داشته باشد و نظر تخصصی بدهد...

۴. اگر توجه به عقل و خواست قرآن در اجتهاد جدی گرفته شود، به تخصص در رشته‌های فقهی بها دهیم...

۵. بحث‌های فقه‌مقارن را جدی بگیریم. تقلید را تخصصی کنیم، شورای فقهی را تخصصی کنیم، شورای فقهی حداقل برای مسائل عمده مدیریت کشور تشکیل شود...

۶. نمی‌توان جامعه‌ای را که تحت عنوان اسلام اداره می‌شود با برخی روایات مدیریت کرد که هزار و چند سال پیش در آن شرایط بدون اجتهاد، بدون توجه به عقل و بی‌توجه به مصالح و مفاسد، نقل شده است...

۷. مسائل مستحدثه مسائلی هستند که هر لحظه اتفاق می‌افتند و در دوران کنونی باید با عقل و منابعی که در اختیار داریم آنها را حل کنیم...

۸. فقه امروز علما و حوزه‌های ما با دوران‌های قبل قابل مقایسه نیست؛ درست است که فقه سیاسی در اعماق فقه ما وجود دارد ولی باید قدری تغییر کند و بزرگ‌تر شود...^۱ اینها اهم مسائلی بود که در نسبت با ارکان نظام جمهوری اسلامی که در رأس آن ولی فقیه قرار دارد در اظهارات آقای هاشمی وجود داشت. راست است که گفته‌اند از این اظهارات نتایج زیر را می‌توان استخراج کرد:

الف. صحبت‌های آقای هاشمی شباهتی با متون فقهی حوزه‌های ما ندارد و در واقع نشانگر چالشی با کل متون فقهی در فقه سنتی است.

ب. آقای هاشمی جایگاه خاصی برای فقه و فقیه به عنوان مجری بلامنزاع خرد فقهی قایل نیست و در عصر کنونی امکان جمع شدن این خرد فقهی را در یک فقیه یا مرجع نمی‌پذیرد. بنابراین ولایت چنین فقیه‌ی دلیل عقلی ندارد.

به عبارت دیگر باید از آقای هاشمی پرسید دیگر چه نیازی به ولی فقیه داریم و ولی فقیه چه نقشی جز نقش تشریفاتی می‌تواند در نظام پیشنهادی ایشان داشته باشد؟ البته به نظر می‌رسد که آقای هاشمی چون جسارت این را نداشت که مستقیماً غیر علمی و غیر عقلی بودن ولی فقیه را به زعم خود بیان کند در پس فقه تخصصی این مسئله را عنوان کرد ولی فرقی در نتایج ندارد.

پ. محور اصلی بحث آقای هاشمی این است که فقها با نادیده گرفتن وسعت مسائل زمان و ضرورت تخصصی برخورد کردن با این مسائل برای اداره کشور یا با پرهیز از شورای فقهی، نپذیرفتن تخصصی شدن اجتهاد و فقه مقارن، تحمیل نظام‌های فقهی گذشته را که دیگر در دوران جدید کارآمد نیست، ادامه می‌دهند.

ت. آقای هاشمی با قرائت انتقادی از فقه شیعه و دیگر تمهیدات فقه سنتی در مقتضیات زمان، مستقیماً تمایل خود را به فروپاشی فقه سنتی اعلام می‌کند.

این شالوده‌شکنی در حوزه فقه سنتی که امام بزرگوار شدیداً به پایبندی بدان سفارش می‌کرد و عدول از آن را آغاز انحراف در حوزه‌ها می‌دانست، یادآور شیوه‌هایی است که در ابتدای انقلاب پاره‌ای از جریانات سکولار به خصوص نهضت آزادی با طرح فقه پویا و فقه سنتی اتخاذ کرده و با طرح نزاع بین فقه سنتی و فقه پویا تلاش می‌کردند از این طریق طرح‌های فقهی را به انحراف کشانده یا دچار معضل کنند.

گذشته از اینها، شالوده‌شکنی در فقه سنتی به منظور بی‌اثر نشان دادن چنین فقهی به زعم آقای هاشمی، این توهم را دامن می‌زند که خرد فقهی حوزه‌های ما در قالب فقه سنتی، فقیه سنتی و حوزه‌های سنتی دیگر نمی‌تواند خود اصالت خویش را تصدیق کند و برای تصدیق اصالت آن باید به منابع و مراجع بیرونی رجوع کرد و این آغاز مصیبت است؛ مصیبتی که در رنسانس دامن مسیحیت را آلوده کرد و مصیبتی که از زمان محمد عبده به بعد فقه اهل سنت را از مبانی شرعی تهی ساخت و با نظریه استصلاح قواعد حقوقی مدرن به جای قواعد فقهی نشست.

با عنایت به مطالب مذکور و ادله‌های بسیاری که بعضی از منتقدین دیگر آورده‌اند و



عصاره آنها در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است، به نظر می‌رسد که اشکالات آقای هاشمی به فقه سنتی و اداره کشور توسط ولی فقیه و همچنین کسانی که قبلاً نزاع فقه سنتی و فقه پویا را برانگیخته بودند، به نقادی سیاسی بیشتر نزدیک‌تر است تا به نقادی‌های فقهی و علمی.

هاشمی رفسنجانی و نشان‌دن پنداشته‌های فقهی به جای دانش فقه!!

در خوش‌بینانه‌ترین تصورات باید گفت که اظهارات آقای هاشمی و نزدیکان ایشان در بحرانی نشان دادن اوضاع کشور در سایه مدیریت ولی فقیه و غیر عقلی جلوه دادن این مدیریت در عصر جدید اگر چه متکی بر این پنداشته است که شیوه‌های باز تولید فقه سنتی که تاکنون در حوزه‌ها رواج داشته است و منجر به انقلاب کبیر اسلامی شد قابلیت بی‌چون و چرای خود را برای قرائت هر گونه مکتب فقهی از جمله مکتب فقهی دوران معاصر از دست داده است ولی بیش از همه رویارویی با کارآمدی نظریه ولایت فقیه در مدیریت نظام‌های سیاسی در دوران معاصر است. بنابراین اگر کسانی بر مبنای این توهمات تصور می‌کنند می‌توانند بنیادهای فقهی و کارآمدی نظام جمهوری اسلامی ایران را مورد تردید قرار داده و فضا را برای بازگشت اندیشه‌های غیر اسلامی یا شبه‌اسلامی فراهم سازند سخت در اشتباه هستند؛ زیرا امام، اندیشه‌های امام و راه امام نماینده بنیادی‌ترین و انعطاف‌ناپذیرترین شکل مقاومت در برابر تهاجمات مدرن و ملاحظه‌کاری‌های سیاسی و غیره نسبت به فقه سنتی، نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه است.

ناقدان مدرن فقه سنتی با دستاویز قرار دادن فقه پویا، با اشتیاق وافر و با توسل به پاره‌ای از قواعد فقهیه که همیشه در حوزه‌های ما مورد توجه بود، به نظام و روش فقهی حوزه‌های ما می‌تازند و به طرح دیدگاه‌هایی کمابیش بلندپروازانه و ساختارشکنانه تمایل نشان می‌دهند. امام بزرگوار ما از پیش دیدگاه مدعیان فقه پویا در مقابل فقه سنتی را که تلاش می‌کردند با دوپاره کردن فقه میان خرد فقهی و تمثیل‌های شبه‌فقهی دانش فقهی را فدای پنداشته‌های شبه‌فقهی کنند، ابطال کرد.

مخالفان فقه سنتی عموماً تلاش می‌کنند تا در کشاکش میان فقه سنتی و فقه پویا، با استفاده از اصطلاحاتی چون مقتضیات زمان، فقه تخصصی، شورای فقهی، تجزی در اجتهاد، تجزی در تقلید، فقه مقارن، مدیریت علمی و عقلی و امثال این مفاهیم، نظام فقهی جمهوری اسلامی را به نفع مدرنیته و مدرنیسم مهار کنند و فقه را در چهارچوب

محدوده‌های شکلی و روش‌شناختی مدرنیته که عموماً مبتنی بر ذهنیات است تا واقعیات فضای زندگی مسلمانان، مقید سازند.

بنابراین باید دقت کرد که قرائت حضرت آقای هاشمی از فقه مقارن، شورای فقهی، تخصصی شدن اجتهاد، تقلید تخصصی، قاعده استصلاح (که دمار از روزگار فقه اهل سنت در آورد و در بست آن را در اختیار ذهنیات سکولارهایی مثل علی عبدالرازق مصری قرار داد) و امثال اینها چه چیزی از دقت متون فقهی و دانش فقهی حوزه‌های ما را به چالش می‌کشد.

به نظر می‌رسد امام برخلاف ناقدان فقه سنتی تمایلی به تفکیک قلمروهای اجتهادی نداشت؛ بلکه بر عکس می‌خواست نشان دهد که در همه زمان‌ها و مقتضیات دوران به رغم اینکه ممکن است انواع خاصی از ناسازگاری‌ها در نسبت با فقه و مدیریت فقهی بروز کند اما فقه سنتی شیعه و شیوه‌های اجتهادی فقهای سلف توانایی پاسخ‌گویی به آنها را دارد. این مهمترین نکته‌ای است که در مورد شالوده‌شکنی‌های فقه سنتی شیعه باید دریافت.

عبارت فقه تخصصی و تجزی در اجتهاد و فقه مقارن و امثال اینها اگرچه حرف جدیدی نیست اما همیشه به شیوه‌هایی مطرح شده است که برخی از مخالفان نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه مودیانه و سرخوشانه به آن پرداخته‌اند، تا از این طریق نه اینکه مشکلی از نظام جمهوری اسلامی را حل نمایند بلکه شبهه‌ای بر شبهات گذشته بیافزایند؛ در حالی که امام تلاش خود را صرف اندیشه کردن در ناسازگاری‌هایی می‌کرد که ممکن بود فقه سنتی را در برخورد با مقتضیات زمان دچار چالش‌های جدید نماید. بنابراین باید دقت کرد که دیدگاهی که آقای هاشمی و همفکران و هم‌مشربان او مطرح می‌کنند یا استعارات اساسی‌ای که از آن بهره می‌گیرند در تاریخ تحولات دوران معاصر در جنبش‌های اسلامی به نتایج اساسی نرسید و بیش از آنکه مددی به فقه و فقیه رساند ارکان شریعت را در این جنبش‌ها متزلزل کرد. نمونه بارز آن جنبش اصلاح‌طلبی سید جمال اسدآبادی است که وقتی به محمد عبده رسید شعار فقه مقارن و نظریه استصلاح و اصل تلفیق ایشان چیزی برای اهل سنت باقی نگذاشت و بلاواسطه علی عبدالرازق مصری با کتاب *اسلام و اصول حکومت فاتحه* بخششی عظیم از تاریخ اسلام در مدینه و سنت و سیره پیامبر (ص) و خلفای بعدی را خواند و از اساس آن سنت و سیره را بی‌ارتباط با شئون پیامبری دانست.

راست گفته‌اند که شالوده‌شکنی‌های فقهی در پناه فقه تخصصی، اصل تلفیق و نظریه

استصلاح و تشکیل شورای فقهی هیچ خط فاصلی میان آن نوع قرائت از فقه که دیگر جایی در متن زندگی مردم ندارد با قرائت دقیق و مناسب از فقهی که تئوری واقعی زندگی در دنیای امروز است، از زبان نقادان فقه سنتی ترسیم نمی‌کند.

این شالوده‌شکنی‌ها تاکنون نشان داده است که در نهایت به پذیرش کامل نظام اولویتهای مقتضیات زمان بر فقه و احکام فقهی منجر می‌شود. چنین دیدگاهی حاکی از چرخش‌های بنیادی در رویه‌های قرائت امام از فقه است. این امر بدان معنی است که باید متون فقهی را به شیوه اساساً متفاوتی غیر از شیوه فقه سنتی و فقه جواهری خواند و استنباط نمود. این همان خطری بود که امام پیوسته بدان ملتفت بود.

بنابراین باید توجه داشت که دیدگاه‌های آقای هاشمی در مورد ناکارآمدی فقه سنتی و شیوه اجتهاد سنتی به طور طبیعی ما را به باورهایی می‌رساند که بگوئیم فقه سنتی و فقه جواهری در زبان‌شناسی آقای هاشمی به صورت نظام‌مند مورد تحقیر قرار گرفته است.

شاید آقای هاشمی به صورت ناخواسته در پس اولیتهای که به تخصصی شدن مسائل می‌دهد، مسائلی را مطرح می‌کند که فقه سنتی را از حیز ارتفاع ساقط می‌سازد؛ در حالی که امام در آثار خود نشان می‌دهد که این پنداشته‌ها، هر چند جذاب، فریبنده و به ظاهر تقویت‌کننده فقه هستند اما به محض جایگزین نظم حاکم بر حوزه‌های سنتی فقه شوند، فقه، فقیه و فقاہت را در معرض تخریب قرار می‌دهند. حاصل این جایگزینی نه تنها متزلزل شدن شیوه‌های اجتهادی بلکه متزلزل شدن حوزه پژوهشی در فقه و فقاہتی است که مبتنی بر ایده فقه سنتی و حصول بی‌واسطه فتاوی فقهی از فقیه می‌باشد.

رمز پیوند فقیه با مردم در تفکر شیعه همین رابطه بی‌واسطه، مستمر و هدایت‌نشده است. بنابراین شالوده‌شکنی فقه سنتی، قرائتی است که همبستگی خود را با متون مورد پژوهش فقها در گذشته و شیوه‌های اجتهادی از دست داده و دیگر نمی‌تواند به صورت مستقل و خودجوش به عنوان نظامی کارآمد و باز تولیدکننده در فضاهاى جدید زندگی مسلمانان مطرح شود.

آنچه گفته شد به معنای مقاومت در برابر هر گونه نوآوری در دستگاه فقهی نیست بلکه هشدارى است که به ما نشان می‌دهد اگر قرار است چنین فضای جدیدی برای فقه شیعه فراهم شود در بستر کدام نظام فقهی باشد. بنابراین اگر با بدبینی نگوییم که تردید آقای هاشمی در معناآفرینی فقه سنتی و روش اداره نظام‌ها بر اساس ولایت فقیه بیش از آنکه

تردید فقهی باشد یک تردید سیاسی است و از دورانی آغاز شد که ایشان و جریان‌های وابسته و پیوسته به ایشان احساس کردند مصادره انقلاب با مدیریت ولی فقیه به نفع جریان خاص ممکن نیست، می‌توان با خوش بینی به این نتیجه رسید که در نظر گرفتن شالوده‌شکنی‌های فقهی حتی به عنوان یک ایده، به معنی افتادن به دام نظام سلسله مراتبی است که در آنها هر چیزی تفکیک شده و در جایگاه ممتاز خود قرار می‌گیرد؛ این یعنی غلبه نوعی ساختارگرایی مدرن در فهم فقهی علمای شیعه و حوزه‌های علمیه و جایگزین کردن پنداشته‌های فقهی بر دانش فقه.

جریان انحرافی و توهم رنگ و رورفته تقابل جمهوریت با اسلامیت نظام

می‌گویند آغاز هر چیز همانا نفی آن چیزی است که با آن آغاز می‌شود. به عنوان مثال میرزا علی محمد باب که پدر خوانده تمامی جریان‌های انحرافی در ایران است ابتدا با تمسک به مذهب شیعه و مهدویت، زایش افکار انحرافی و استعماری خود را آغاز می‌کند ولی برای اینکه نشان دهد دیگر اندیشه‌های او تابع اسلام نیست و بدعت جدیدی در حوزه نبوت می‌باشد همان چیزی را نفی می‌کند که با آن زایش افکار خود را آغاز کرده بود. ما در اصطلاح عامیانه می‌گوییم همان شاخه‌ای را می‌برد که بر روی آن نشسته است.

به نظر می‌رسد سرنوشت سیاسی بسیاری از دولت‌مردان ایران که با شعار دفاع از مردم، ارزش‌های مذهبی مردم، حقوق مردم و قانون‌پذیری و اصلاحات آغاز شد در پایان بانفی آن آغازها به انتها رسید!! ما نمونه‌های جالبی را حداقل در صد سال اخیر می‌توانیم مثال بزنیم. دکتر مصدق به عنوان مردمی‌ترین دولت‌دوران پهلوی نمونه خوبی است. مصدق با شعار ملی کردن صنعت نفت، دفاع از حقوق ملت ایران، حمایت از قانون و پرهیز از خودکامگی به قدرت رسید اما وقتی براریکه قدرت سوار شد تمام آن شاخه‌هایی را که بر آن نشسته بود یکی پس از دیگری برید و سقوط کرد؛ آن هم چه سقوطی که حتی یک نفر از کسانی که در واقعه ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ به رهبری آیت‌الله کاشانی به خیابان‌ها ریخته و مجدداً او را به قدرت برگرداندند، به یاری او نیامدند!! چرا؟ مگر او گرفتار این توهم نبود که مستظهر به پشتیبانی ملت است و دیگر نیازی به حمایت روحانیت و

۱. مصدق پس از اختلاف با شاه بر سر بعضی از اختیارات، بدون مشورت با آیت‌الله کاشانی و کسانی که او را به قدرت رسانده بودند ناگهان استعفا داد و به محل استراحت خود در احمدآباد رفت. شاه هم با استفاده از فرصت، قوام را نخست‌وزیر کرد. قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ قیامی بود که آیت‌الله کاشانی برای ساقط کردن دولت قوام و بازگشت مصدق به قدرت به راه انداخت.





نهادهای دینی که او را به قدرت رسانده بودند ندارد؟ پس چرا نتوانست آن ملتی را که مستظهر به پشتیبانی آنها بود به صحنه آورد و با کودتا مقابله نماید؟! بگذارید از نمونه‌های دوران بعد از انقلاب که به حافظه تاریخی ملت ایران نزدیک‌تر است مثال بیاوریم. ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران که توانسته بود با رأی قاطع ۱۱ میلیون، رئیس‌جمهور اولین نظام جمهوری اسلامی در جهان شود، به محض اینکه به قدرت رسید گرفتار این توهم شد که مستظهر به پشتیبانی ملت است و نیازی به ولایت فقیه، روحانیت و نهادهای مذهبی - که اصلاً انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به برکت رهبری‌ها و روشنگری‌های آنها به پیروزی رسیده بود تا کسی مثل بنی‌صدر که نه نامی و نه نشانی در تاریخ معاصر ملت ایران داشت، رئیس‌جمهور شود - ندارد. بنی‌صدر جاهلانه همان شاخه‌هایی را برید که بر آن سوار بود و لاجرم سقوط کرد، آن هم چه سقوطی که شایع است مجبور شد از ترس همان ملتی که او مدعی بود مستظهر به آرا آنهاست با بیزک و آرایش و لباس زنانه و با شقی‌ترین منافقی که دستش به خون هزاران نفر از ملت مسلمان ایران آلوده است یعنی با مسعود رجوی از ایران فرار کند و به دامن اربابان خود برگردند.

بگذارید از روحانیت مثال بزنیم که بعضی‌ها متوجه نشوند نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه تابع تمایلات صنفی، حزبی، خانوادگی و قومی و قبیله‌ای نبوده و نیست که چشم خود را در مقابل خیانت حتی عالی‌ترین و نزدیک‌ترین مقام به جمهوری اسلامی ببندد؛ شیخ حسن لاهوتی و شیخ حسینعلی منتظری، هر دو پاره تن امام و رنج‌کشیده سال‌ها زندان و مبارزه و تبعید بودند. محبوبیت آنها در نظام جمهوری اسلامی و نزد ملت مسلمان ایران تا اندازه‌ای بود که خیابان‌ها و مکان‌های زیادی را خودجوش به نام اینها کردند تا یاد و خاطره جان‌فشانی‌های آنها برای همیشه در حافظه تاریخی ملت ایران باقی بماند. اما هر دو وقتی گرفتار القانات منافقین شدند و مردم و نظام جمهوری اسلامی را برای خود و خانواده خود و حزب و باند خود خواستند، به مرض خیانت به آرمان‌های انقلاب اسلامی و ملت ایران گرفتار شدند و همان شاخه‌هایی را بریدند که بر آن نشسته بودند و لاجرم سقوط کردند. آن هم چه سقوطی! که یکی یحتمل خودکشی کرد و دیگری را حتی نزدیک‌ترین یارانش به هیچ گرفتند.

در دوران دولت موسوی، هاشمی و خاتمی نیز گرفتار چنین توهمات‌ای از ناحیه دولت‌مردان بودیم که فعلاً باز کردن آن در صلاحیت این نوشتار نیست تا تاریخ به درستی نوشته شود. هم موسوی، هم هاشمی و هم خاتمی و اکنون به وضوح باید گفته

شود هم جناب آقای احمدی نژاد ابتدا با چیزی آغاز کردند که بدون آن آغازی برایشان وجود نداشت. به عبارت دیگر ملت بزرگ ایران اینها را به اعتبار پیوستگی شان به امام، نظام و ولی فقیه مورد عنایت قرار دادند و اگر این مسائل در شعارهای انتخاباتی آنها نبود جز عده محدودی کسی سراغی از اینها نمی گرفت. اما آیا می خواهند با تغییر مواضع متمایز خود همان شاخه‌هایی را ببرند که بر آن نشسته‌اند؟

روی سخن ما فعلاً با آقای خاتمی و موسوی نیست چون در فتنه ۸۸ اغلب شاخه‌هایی را که در نظام جمهوری اسلامی ایران بر آن نشسته بودند و مردم به همین اعتبار برای آنها محلی از اعراب قایل بودند، بردند و فعلاً در میان توهमत و ذهنیات شبه‌دموکراتیک و شبه‌اسلامی یا به تعبیر زیبای امام، اسلام امریکایی خود دست و پا زده و در خلأ معلق می‌باشند؛ اما روی سخن ما با جناب آقای هاشمی و آقای احمدی نژاد است. چون هنوز فرصت برای بازگشت به نقطه آغاز را از دست ندادند.

ملت ایران نمی‌خواهد این‌خاطر تلخ را به حافظه تاریخی خود بسپارد که همه دلبستگان به قدرت سرانجام برای دوام و استمرار غیر قانونی خود در قدرت راهی جز نفی ارکان و پایه‌های جمهوری اسلامی و در رأس آن ولایت فقیه ندارند. چرا بعضی‌ها فراموش کرده‌اند که همه ماجرای صعود امثال مصدق، بنی‌صدر، موسوی، منتظری، هاشمی، خاتمی و احمدی نژادها به قدرت از برکت مردم‌پذیری روحانیت و نظام متصل و مورد تأیید روحانیت است؟ تمام این صعود و سقوط‌ها با وعده بهبود موقعیت تضعیف‌شده مردم مسلمان ایران و اعتلای فرهنگ اسلامی و دفاع از حقوق و آرمان‌های مردم مشروعیت و مقبولیت یافت. مگر مبارزه با استعمار و استبداد و حفظ شعائر اسلامی در سایه حکومت ولی فقیه و حفظ ارکان نظام جمهوری اسلامی شعارهای تبلیغاتی و انتخاباتی داوطلبان انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی نبود؟ مگر شورای محترم نگهبان بر اساس قانون، صلاحیت این افراد را بر این قواعد مشخص نکرد؟ پس چرا در پایان راه همان شاخه‌هایی را می‌برند که صلاحیت و مشروعیت و دوام و بقای آنها به همان شاخه‌هاست؟ مگر آرمان امام عزیز و عظیم‌الشأن ما که دولت‌مردان در هر رده‌ای پیوسته از آن دم می‌زنند این نبود که پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد، پس چرا تمام خشم خود را متوجه این آرمان‌ها کرده‌اند؟ آیا این بدان معنا نیست که همان شاخه‌هایی بریده می‌شود که بر آن سوارند و این لاجرم سقوط سهمگینی را به ارمغان آورد!

حکایت دولت‌مردان ما حکایت آن وطن‌پرست امریکای لاتین است که در اعتراض به





دخالت‌های امریکا در سیاست‌های منطقه‌ای بمبی نامه‌ای را به یکی از کنسولگری‌های ایالات متحده فرستاد تا با انفجار این بمب جهان را متوجه سیاست‌های استعماری نظام سلطه نماید. او مثل یک شهروند خوب و وظیفه‌شناس و تابع قاعده و قانون حتی آدرس فرستنده را بر روی پاکت نوشت!! اما تمبر کافی روی پاکت نچسباند و به همین دلیل پست نامه او را به خودش برگرداند. قهرمان پوشالی، ساده‌لوح و کندذهن ما که فراموش کرده بود چه چیزی را در نامه گذاشته است آن نامه را باز کرد و خود را به کشتن داد. باور بفرمایید آنچه جریان‌های معارض و انحرافی در قالب‌های متفاوت با ارکان نظام جمهوری اسلامی می‌کنند شبیه به همین اقدامات دون کیشوت‌های پوشالی است که عاقبت خود را به هلاکت می‌رسانند. تجدید نظر طلبان فکر می‌کنند با ساختن این گونه تله‌های انفجاری در مقابل نظریه ولایت فقیه امام خمینی، این نظریه را از هم می‌پاشند؛ آنها همان شاخه‌هایی را می‌برند که بر آن سوار هستند.

بخش مهمی از صحبت‌های رئیس‌جمهور که در تاریخ یکشنبه ۱۲ آذر ۱۳۹۱ در همایش قوه مجریه و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران ایراد شد، بیش از آن که مبتنی بر قواعد حقوقی و شرعی باشد نوعی موضع‌گیری سیاسی در مقابل ارکان نظام تلقی می‌شود؛ شبیه همان نظریه‌ای که آقای هاشمی در قالب شورای فقهی و نظریه استصلاح مطرح کرد. نکات مهم این سخنان عبارت بود از:

۱. تازمانی که این قانون معتبر است، هیچ‌کس نمی‌تواند به استناد یک روایت، حدیث و حتی آیه‌ای از قرآن و فهم خود از دین، قانون اساسی را کنار بگذارد یا آن را نقض کند و بگوید فهم من از این چیز دیگری است. فهم شما برای خودتان معتبر است، نه در مناسبات اجتماعی.
۲. تفسیر قانون اساسی در واقع خود قانون اساسی است و باید با اصل منطبق باشد. باید به گونه‌ای باشد که اکثریت قاطعی از مردم آن را درست بیندارند و بگویند فهم ما هم از قانون اساسی همین است؛ چرا؟ چون اصل اینکه قانون اساسی در کشور ما اجرا می‌شود، به خاطر رأی مردم است. اگر مردم رأی نمی‌دادند و این قانون اساسی را انتخاب نمی‌کردند، اجازه اجرا نداشت و موضوعیت پیدا نمی‌کرد.
۳. ممکن است بعضی‌ها بگویند که نه خیر، اینها بحث‌های تخصصی است و مردم نمی‌فهمند و هر چه ما گفتیم، درست است؛ اما بالاخره اصل قانون اساسی که تخصصی‌تر است. همین اصل قانون اساسی به رأی

- گذاشته شده و چون مردم رأی دادند، معتبر است.
۴. نمی شود تفسیری از قانون اساسی بکنیم که اکثریت ملت نقطه مقابل آن را بفهمند. در اینجا به نظرم فاقد مشروعیت و اصالت می شود.
۵. نمی شود عده قلیلی بگویند که مصلحت ملت را ما تشخیص می دهیم، خود ملت قادر به تشخیص مصلحت خود نیست. چطور ملت آن قدر تشخیص داد که شما را انتخاب و بر خود حاکم کرد، اما مصالح خود را تشخیص نمی دهد؟
۶. یکی دیگر از مباحث قانون اساسی جایگاه رئیس جمهور، صرف نظر از احمدی نژاد، است. اگر ما سال اول بر قانون اساسی پافشاری می کردیم، همان فضای قبل منتقل می شد که اینها اختیارات اضافه می خواهند و... و حرف را منکوب می کردند و چه بسا ثمر نمی داد و بالعکس می شد.
۷. در قانون اساسی، تنها مقامی که نماینده و نماد تمرکز و شکل گیری اراده ملی است، رئیس جمهور است؛ یعنی تنها جایی که همه ملت به یک نفر، یعنی رئیس جمهور، رأی می دهند. این قانون اساسی ماست.
۸. کسی است که بالاترین سطح نمایندگی از مردم را دارد. همه مردم برای انتخاب یک نفر می آیند. اشاره کردند، اصل ۱۱۳ روشن است: بالاترین مقام رسمی کشور، پس از مقام رهبری، مجری قانون اساسی و رئیس قوه مجریه.
۹. بخش مهم مردم سالاری و جمهوری در انتخاب رئیس جمهور متبلور می شود که همه مردم اعمال اراده می کنند.
۱۰. البته همه ارکان نظام باید بر اساس اراده و رأی مردم باشند و هستند. اما مشکل از کجاست؟ مشکل از آنجاست که بخواهیم با اقلیتی کل ملت را کنترل کنیم. اینجا اختلاف ها شروع می شود؛ نه اختلاف، که بعضی ها به محض اینکه تذکر قانون اساسی می دهیم، می گویند وارد اختلافات شده اید؛ اینجا اختلاف نیست؛ اینجا صیانت از اصل نظام، اصل ملت، اصل حقوق مردم و اصل قانون اساسی است.
۱۱. شخص رئیس جمهور را مردم مستقیماً انتخاب می کنند. حتی



رهبری را به واسطه انتخاب می کنند، اول خبرگان رهبری، بعد رهبر.^۱ اینک احتمال دهیم این دو رخداد انحرافی که یکی ناظر به چالش با ارکان فقهی نظام و دیگری ناظر به چالش با ارکان حقوقی نظام است و یا به تعبیر بعضی ها یکی ناظر به اسلامیت و دیگری ناظر به جمهوریت نظام است با هماهنگی هم در این شرایط حساس مطرح می شوند، اگر چه جای مناقشه دارد ولی حداقل نمی توان این احتمال را نادیده گرفت که طراحان هر دو رخداد یعنی آنهایی که این گونه تهاجمات را سازماندهی می کنند، از یک آبشخور هدایت می شوند. برای این احتمال می توان دلایلی ارایه داد:

۱. چرا نوار گفت و گوی مهدی هاشمی که ناظر به مطالب سخنی در مورد رکن ولایت فقیه نظام جمهوری اسلامی است درست در زمانی نشر می یابد که از ناحیه جریان انحرافی آن اظهارات منتشر می شود؟
۲. کسانی که این نوار را منتشر کردند (که یقیناً در خارج از کشور هستند) چه سودی از مقابله هاشمی و خانواده هاشمی با نظام می برند؟
۳. پخش این نوار برای چه کسانی سود دارد؟
۴. چرا به ناگهان در پایان دولت دهم همایشی تحت عنوان قوه مجریه و حقوق اساسی سازمان دهی می شود؟
۵. این همایش چه سودی برای یک دولتی که در پایان راه است دارد؟
۶. چرا رئیس قوه مجریه ادعاهای دموکراتیک و سکولاریزه شده خود را در پایان کار دولت خود می گوید و در آغاز چنین ادعایی نداشت؟
۷. چه کسانی از تقابل قوه مجریه و رئیس آن در آستانه انتخابات با دیگر قوا و با ارکان نظام سود می برند؟

در کنار این سؤال ها ده ها سؤال دیگر وجود دارد که نشان می دهد جریان های انحرافی بیهوده در شرایط انتخابات آینده در رویارویی با ارکان نظام و در رأس آن ولایت فقیه به هم نرسیده اند. اظهارات آقای احمدی نژاد در همایش مذکور بیش از آنکه مردم را خوشحال کند ضد انقلاب های مارک دار را خوشحال کرده است.

حسین باقرزاده منافق سابقه دار می گوید:

سخنان اخیر احمدی نژاد که در دو مراسم، یکی سمینار «قوه مجریه در قانون اساسی» و دیگری مراسم بزرگداشت میرزا کوچک خان جنگلی

1. <http://www.president.ir/fa/43689>

البته نقد حقوقی نادرستی بخشی از این سخنان در مقاله دیگری خواهد آمد.

ابراز شده حاوی نکاتی است که اولاً اظهار آنها را از یک سیاست مدار آزادی خواه و دموکرات (بخوانید سکولار و لامذهب) می توان انتظار داشت، و ثانیاً بسیاری از تابوها و خط قرمزهای نظام حاکم را در هم می شکند... و از لزوم تغییر قانون اساسی «چون مناسبات در حال تغییر است» سخن می گوید. اولی از دید غالب بر حکومت و نظریه پردازان آن کفر محض است، و دومی حتی به تعبیر بسیاری از اصلاح طلبان (از جمله، محمد خاتمی که یک بار در زمان ریاستش آن را اظهار کرده است) خیانت به شمار می رود.^۱

فردی مثل صادق زیباکلام که مواضع فکری و سیاسی و مأموریت های وی برای ملت ایران شناخته شده است ذوق زده شده و می نویسد:

هر قدر که صحت نظر احمدی نژاد را می توان به آسانی نشان داد، اینکه انگیزه یا انگیزه های ایشان برای این مسائل چه می باشد، دشوار و پیچیده است. آیا واقعاً آقای احمدی نژاد دچار یک تحول روحی و معرفتی شده؟ آیا این همان احمدی نژاد است که ۱۳ میلیون اقشار و لایه های تحصیل کرده جامعه را مشتکی خس و خاشاک خواند؟ یا اینکه ایشان در همان ۲۲ خرداد ۸۸ هم به همین ارزش ها و اعتقادات پایبند بود؟ من قبلاً هم این بحث را مطرح کرده ام که به راستی با مواضع دموکراسی خواهی، مردم گرایانه و اصرار بر به رسمیت شناختن حقوق شهروندی انسان ها را چگونه باید تبیین و تفسیر کنیم؟ اینها را از ایشان قبول کنیم و نپرسیم که پس شما ۲۲ خرداد ۸۸ کجا بودید؟ اینها را از ایشان نپذیریم و بگوییم که از دید ما شما همان احمدی نژاد قبل از اردیبهشت ۹۰ هستید که حالا به دلیل تضاد منافع تان با شرکای اصول گرایانتان در قدرت، دموکراسی خواه شده اید؟ پاسخ من همان است که در جریان تقاضای رفتن ایشان به زندان اوین نوشتم. ما باید احمدی نژاد جدید را بپذیریم یا درست تر گفته باشیم، اینقدر کدر، بدبینانه، سیاه و منفی به انسان ها نگاه نکنیم. یک احتمال ضعیف و خیلی ضعیف بدهیم که واقعاً ممکن است احمدی نژاد به روایت ناصر الملک معتقد بود، در عصر مشروطه «اصالتاً و نه سیاستاً» طرفدار

1. www.iran-emrooz.net/index.php/politik/more/42434/12/6/2012





مردم است، اصالتاً به فکر دفاع از حقوق ملت افتاده باشد. اینکه گذشته را هی علم کنیم و بر سر وی بگوییم یک واکنش در قبال احمدی نژاد جدید است. یک واکنش دیگر آن است که به وی خوش آمد بگوییم و به وی یادآوری کنیم که یک گام برداشته و حالا منتظریم که گام‌های بلندتری در جهت تحقق دموکراسی در کشور بردارد. به هر حال اگر او «سیاستاً» طرفدار حقوق مردم شده باشد، خیلی طول نخواهد کشید که بر جامعه این امر مکشوف خواهد شد؛ به تعبیر قدیمی‌ها: ماه همیشه زیر ابر پنهان نمی‌ماند.^۱

آیا باید باور کنیم رئیس دولتی که شعار بازگشت به آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی را می‌داد و به همین اعتبار توانست از ملت ایران رأی بگیرد و دشمنان انقلاب اسلامی از او کینه به دل گرفتند و او را مورد تمسخر قرار دادند، اکنون با اظهارات عجیبش در اطراف خود «سکولارترین» گرایش درون نظام جمهوری اسلامی را نمایندگی می‌کند و در هفته‌ها و ماه‌های آخر دولتش با صراحت بیشتری این گرایش را به نمایش می‌گذارد؟

بعضی‌ها چون درک عمیق و دقیقی از مبانی دینی ندارند معتقدند این گرایش سکولار چگونه با اعتقادات امام زمانی و فرضیه ظهور صغرای جریان انحرافی قابل جمع است! البته اگر می‌دانستند که همه جریان‌های انحرافی در پایان به انکار آغاز خود می‌رسند چنین ادعایی نمی‌کردند. آیا رئیس قوه مجریه به این سبب در پایان دوره ریاست جمهوری خود به دفاع از اندیشه‌های سکولار و ژست‌های دموکراتیک روی آورده است که فکر می‌کند در درخت تنومند و پر ثمر جمهوری اسلامی دیگر شاخه‌ای را برای نشستن خود باقی نگذاشته است؟

مانمی‌دانیم آیا رئیس دولت دهم به چنین باوری رسیده است یا خیر و اگر به چنین باوری رسیده زمینه‌های فکری و سیاسی آن را باید در کجا پیدا کرد؟ آیا پاره‌ای از فصول قانون اساسی چنین توهمی را در رئیس جمهور ایجاد می‌کند یا این توهّمات ناشی از خصلت ذاتی قدرت و سیاست است؟ شاید باید در مقاله دیگری سرچشمه‌های چنین توهمی را که اغلب دولت‌مردان در مقام ریاست جمهوری گرفتار آن شده‌اند مورد بررسی قرار داد. اظهارات رئیس قوه مجریه در همایش کذایی، انسان را به یاد نسابه بکری می‌اندازد. آورده‌اند که ابوعبدالله زیرین بکرین ابی بکر بکار، معروف به نسابه بکری

1. <http://www.kaleme.com/1391/09/13/klm-122723/>

(متوفی به سال ۲۵۵ یا ۲۵۶) که از اعیان علمای عامه و در فقه، حدیث، شعر، ادب، اخبار و انساب سرآمد بود و انساب عرب را مستحضر بود، دعوی می کرد که نسب هر که پرسند بگوید. روزی در مجمعی که خاص و عام حاضر بودند کسی بر سبیل ظرافت از او پرسید: تو دعوی آن می کنی که نسب همه کس را می دانی؛ اگر راست می گویی بگو که پدر و مادر آدم که بودند؟ گفت: آدم پسر مضاربن جملج بود و مادر او صاعده بنت قزرام. خواص بخندیدند و عوام متحیر شدند. بعد از آن یاران از او پرسیدند که: این چه نسب بود که از برای آدم ابوالبشر بیان کردی؟ گفت: ترسیدم که عوام مرا به جهل نسبت کنند. اظهارات بعضی از دولت مردان در دعوی دفاع حقوق مردم، فهم دین، حقیقت، عدالت، معرفت، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و... شبیه به دعوی نسابه بگری است. شاید در این دعوی عوام متحیر شوند؛ لیکن خواص خواهند خندید. اما خوب است یاران از آنها پرسند این چه نسبت هایی است که به دین، نبوت، امامت، ولایت، مهدویت، فقه، فقیه، حکومت اسلامی، مردم ایران، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و انقلاب اسلامی می دهید؟ نمی دانیم پاسخ اینها چیست اما می دانیم که عمیق تر از پاسخ نسابه بگری نیست.

بنابراین بدیهی است که به راحتی فراموش کنند که در نظام جمهوری اسلامی اصولاً سلسله مراتبی به نام سلسله مراتب قدرت وجود ندارد. نظام جمهوری اسلامی که امام راحل پایه ریزی کردند نظام سلسله مراتب دیوان سالارانه ندارد که در آن شخص اول، دوم، سوم و غیره باشد. تاریخ سه دهه گذشته نشان داده است که ملت ایران حتی به عالی ترین مقام اجرایی و سیاسی مثل رئیس جمهور و نخست وزیر و حتی مثل قائم مقام رهبری تا وقتی اعتنا می کنند که به آرمان ها و ارکان نظام پایبند باشند و از آن عدول نکنند. آنهایی که هنوز توهم کسب اکثریت آرا را دارند و بدان می بالند و به این اعتبار حق بیشتری برای خود در قانون قایل اند بهتر است یکبار دیگر سرگذشت مصدق، بنی صدر و منتظری را در تاریخ معاصر مرور کنند.

اگر هم در توهم شبیه سازی رابطه مصدق و کاشانی هستند و می خواهند با وارد کردن فشار، چیزی شبیه لایحه اختیارات قانون گذاری در دوره مصدق (که بر اساس آن مجلس را منحل و شرایط را برای کودتا فراهم کردند) بگیرند یا مانند اصلاح طلبان قلابی با پیشنهاد تغییر در قانون اساسی و برداشتن محدودیت های دو دوره انتخاب مستمر رئیس جمهور در دوره آقای هاشمی دنبال تداوم قدرت هستند یا دنبال چیزی شبیه لوایح دوقلوی آقای خاتمی می باشند که بر اساس آن همان بلایی را که مصدق بر سر مجلس و ملت ایران آورد بر سر مملکت بیاورند باید بدانند که ملت ایران بیدار تر



از هر دوره‌ای در پس روشنگری‌های ولی فقیه نقشه‌های آنها را نقش بر آب خواهند کرد؛ زیرا نه آنها استعداد بازیگری‌های حرفه‌ای مصدق را دارند، نه ملت ایران مردم آن دوران هستند و نه ولی فقیه آیت‌الله کاشانی است و نه روحانیت و حوزه‌های علمیه ما روحانیت و حوزه‌های علمیه دوران گذشته است. حکایت اینها مانند آن گربه مشهور در کارتون هاست که بر روی پر تگاه قدم می‌زند و در هوا شناور است اما تنها زمانی سقوط می‌کند که می‌فهمد زیر پایش خالی است.

برای اینکه بعضی از جریان‌های انحرافی که امروز پشت سر رئیس‌جمهور و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام سنگربندی کرده و فتنه‌آفرینی می‌کنند و گرفتار این توهم هستند که با گذاشتن آرمان‌ها، باورها، گرایش‌ها و بینش‌های انحرافی خود در دهان مسئولان نظام می‌توانند خللی به ارکان نظام مستحکم جمهوری اسلامی وارد سازند، درس عبرت بگیرند به این جریان‌ها و کسانی که خواسته و ناخواسته یا دانسته و نادانسته حرفه‌های آنها را تکرار می‌کنند یادآوری می‌کنیم که ملت بزرگ ایران اگر رئیس‌جمهوری مثل آقای احمدی‌نژاد را با آن آرای باشکوه انتخاب کردند و ما هم یکی از آن انتخاب‌کنندگان بودیم به اعتبار باورهای زیر بود که در ۲۲ بهمن ۱۳۸۵ از زبان رئیس‌جمهور بیان شد:

دستاوردهای انقلاب ما در طول ۲۸ سال پر فراز و نشیب بر کسی پوشیده نیست. در رأس این دستاوردهای ملت عزیز ایران برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی با پرچمداری و هدایت ولایت عظیم الشان فقیه عادل است. ولایت فقیه در راستای امامت، ضامن استقلال، یکپارچگی و حرکت صحیح و رو به رشد ملت و کشور ماست. ولایت فقیه رمز استواری و ماندگاری ملت عزیز ایران است. ولایت فقیه فریاد خداپرستی و عدالت‌طلبی ملت ما و همه ملت‌های عالم است. ولایت فقیه ضامن سربلندی، عظمت، همدلی و پیروزی‌های ملت ایران است. در طول ۲۸ سال بسیاری از توطئه‌ها، فتنه‌ها، تهاجم‌های دشمن از فشارهای سیاسی، طراحی‌های تبلیغاتی، تلاش برای ایجاد تفرقه، درگیری‌های گوناگون توسط گروه‌ها و دستجات متفاوت... تا ایجاد برخی ناامنی‌ها و جنگ‌های روانی و همه و همه به لطف عزت، ایستادگی و درایت رهبری عزیز در طول انقلاب خنثی شد... امروز پرچم عزت و صلابت ما در دست رهبری معظم انقلاب است. ناکامی دشمنان



زشت خو در هجوم مستمر به این رکن انقلاب موجب شده است که اخیراً
زبوانه و ذلیلانه به دروغ و شایعه پناه ببرند...^۱

ما با قاطعیت اعلام می‌کنیم رئیس جمهوری که سخنانی شبیه بخشی از سخنان
همایش قوه مجریه و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران گفت یا رئیس جمهوری
که عنایت به جریان انحرافی دارد و نصیحت ولی فقیه که نصیحت ملت ایران است
را گوش نمی‌کند یا رئیس جمهوری که اداهای مصدق را در می‌آورد و پیوسته قهر
می‌کند و در منزل می‌نشیند یا رئیس جمهوری که میل به استمرار قدرت با توسل به
هر جریان انحرافی را دارد یا رئیس جمهوری که از سخنان او دشمنان انقلاب اسلامی
و دشمنان ملت ایران شاد می‌شوند یا رئیس جمهوری که به ارکان نظام بی‌اعتناست یا
رئیس جمهوری که به دنبال جنگ زرگری است یا رئیس جمهوری که به عدالت و مبارزه
با فساد بی‌اعتناست و فقط شعار می‌دهد یا رئیس جمهوری که ناتوانی و ناکارآمدی
خود را به گردن دیگران می‌اندازد یا رئیس جمهوری که عزت و کرامت مردم سالاری
اسلامی را به دموکراسی مورد تأیید نظام سلطه غربی می‌فروشد یا رئیس جمهوری
که حلقه‌های پیچیده و مشکوک سکولار در اطرافش لانه می‌کنند یا رئیس جمهوری
که به انشقاق درون نظام کمک می‌کند یا رئیس جمهوری که خود را فصل الخطاب
آرمان‌های ایدئولوژیک نظام می‌بیند در حالی که بر طبق قانون اساسی چنین جایگاهی
ندارد یا رئیس جمهوری که بیش از همه به قانون بی‌اعتناست ولی جلوتر از همه شعار
قانون و قانون اساسی می‌دهد یا رئیس جمهوری که سرنوشت مهم‌ترین وزارتخانه‌ها را
بلا تکلیف می‌گذارد و سرنوشت چند وزارتخانه را به دست یک نفر می‌دهد و یا... برای ما
شناخته شده نیست و ملت ایران بی‌تردید به چنین رئیس جمهوری رأی نداده و نخواهد
داد.

ملت ایران به رئیس جمهوری رأی داده و می‌دهد که سرنوشت یک ملت مظلوم و
رنج کشیده را در شرایط حساس، فدای روابط شخصی خانوادگی و جریانی خود نسازد و
باورهای خصوصی خود را باورهای یک ملت و نظام تلقی نکرده و برای اثبات آن از جیب
ملت ایران هزینه نکند.

۱. دولت/اقدام؛ تأملاتی گذرا در گزارش عملکرد دولت نهم، تهران، مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری،
۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۴-۵۳.



پیداری اسلامی

کار بست ایران‌هراسی در مهندسی افکار عمومی مردم مصر

محمد پورخوش سعادت^۱

مقدمه

در عصر ارتباطات با گسترش رسانه‌های همگانی و شبکه‌ای شدن جهان، نیروی تازه‌ای با عنوان افکار عمومی پای به صحنه گذاشته است. این نیروی تازه که تجلی اراده مردم و خواست آنهاست، در تمام جهان نقش مهمی در شکل دادن به حوادث و رخدادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارد. مهندسی افکار عمومی، از قدرت نرم بهره می‌گیرد و قدرت نرم، توانایی به دست آوردن نتایج مطلوب است. اکنون بلوک غرب برای حفظ سیطره قدرت خود از مهندسی افکار عمومی بهره می‌گیرد. هم‌اکنون که موج سوم بیداری اسلامی سراسر جهان اسلام را فرا گرفته است، دیپلماسی عمومی بلوک غرب در صدد استفاده از تمام ظرفیت‌ها برای نیل به اهداف مورد نظر و مهار انقلاب‌های مردمی است. تحولات کشورهای عربی به دلیل سه ویژگی اسلامی بودن، مردمی بودن و ضد امریکایی و صهیونیستی بودن، با اهداف انقلاب اسلامی ایران هم‌سو هستند و همین ویژگی‌هاست که بلوک غرب و هم‌پیمانان را واداشته تا در دو جبهه رسانه‌ای و

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی





دیپلماتیک، ایران را به دخالت در امور داخلی کشورهای عربی مثل بحرین، یمن و مصر متهم کنند و ضمن قومی کردن تحولات بر طبل ایران هراسی و شیعه‌هراسی بکوبند. روش پژوهش این مقاله توصیفی-تحلیلی و بر مبنای روش کیفی و منابع کتابخانه‌ای، اینترنتی و اسنادی می‌باشد. این مقاله با تأکید بر موضوع افکار عمومی مصر به عنوان پیشگام در موج جدید بیداری اسلامی، گردآوری و تحلیل گردیده است. در این مقاله سعی بر این است تا با استفاده از مبانی نظری و تئوریک، اثرات و کارکرد منفی ایران هراسی و شیعه‌هراسی بر افکار عمومی مصر مورد تبیین و تفسیر قرار گیرد و از سویی با تأکید بر کارویژه مهندسی افکار عمومی، انقلاب مصر و روابط میان دو کشور ایران و مصر تحلیل و بررسی شود.

افکار عمومی یعنی چه؟

تعریف جامعی از افکار عمومی که همگان آن را پذیرفته باشند وجود ندارد. «افکار عمومی» از جمله مفاهیم علوم اجتماعی است که درک و فهم آن مبتنی بر مشاهده و درک مصادیق عینی و بیرونی آن است. گرچه عرصه‌ها و سطوح کاربری افکار عمومی متعدد و متفاوت است اما حوزه سیاست و قدرت همواره تعلق و پیوستگی بیشتری با این مقوله احساس کرده است. در ادبیات سیاسی غرب و در اندیشه ناپلئون این گونه مطرح شده است که:

در جهان دو قدرت بیشتر نیست، قدرت شمشیر و قدرت افکار. اما پیروزی نهایی با قدرت افکار است، زیرا قدرت شمشیر هم از قدرت افکار است.^۱

افکار عمومی را می‌توان یک نیرو و برآیند اجتماعی دانست که دارای قدرت و حرکت است و به مثابه محکمه‌ای است که بی‌توجهی به احکام صادر شده از آن تبعات مهلکی خواهد داشت. به تعبیر ویلیام تمپل، «افکار عمومی منبع واقعی قدرت سیاسی است.»^۲ افکار عمومی، پدیده‌ای روانی-اجتماعی و خصلتی، جمعی است و عبارت است از ارزیابی مشترک، روش و نظر مشترک گروهی اجتماعی در مسئله‌ای که همگان به آن توجه و علاقه دارند و در لحظه معینی، بین عده زیادی از افراد و قشرهای مختلف جامعه نسبتاً عمومیت می‌یابد و عامه مردم آن را می‌پذیرند.^۳ افکار عمومی زمانی به وجود می‌آید

۱. رضا عاصف، عملیات و جنگ روانی، قم، سپاه پاسداران، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۲۸۴.

۳. علی اکبر مهرآرا، زمینه روان‌شناسی اجتماعی، تهران، مهرداد، ۱۳۷۳، ص ۳۷۱.



که موضوع یا مسئله‌ای مورد توجه عمومی وجود داشته باشد. مسئله مزبور باید تا آن حد حیاتی باشد که مردم را به موضع‌گیری در خصوص آن وادارد.^۱ اهمیت و ضرورت شناخت افکار عمومی بدین سبب است که پی بردن به عقاید جمعی موجب رفتار سنجی، پیش‌بینی کردارها، گفتارها و موضع‌گیری احتمالی آنها در آینده می‌شود.^۲ پیوند خوردن اجتماعات انسانی با حکمرانی کانون‌های قدرت و سیاست در یک کشور و پیوند وثیق رفتار مردم و حاکمان و تأثیر آنها بر یکدیگر، موجب شده است افکار عمومی به یکی از سیاسی‌ترین مقولات بشری تبدیل شود. از آنجا که مردم همواره یکی از موضوعات محوری سیاست‌ورزی بوده‌اند، نوع نگرش، افکار و رفتار سیاسی آنها برای رهبران و حاکمان تعیین‌کننده بوده است.^۳

فرآیند افکار عمومی را می‌توان به سه بخش ۱. شکل‌گیری ۲. هدایت ۳. بازداری تقسیم کرد. برای شکل‌گیری افکار عمومی دو اصل یا عامل باید با هم جمع شوند: ۱. موضوع یا مشکلی خاص ۲. توجه عمومی حول و حوش آن موضوع. واقعه افکار عمومی در شرایط مشخصی به وجود می‌آید؛ این شرایط عبارت‌اند از: ۱. باید واقعه‌ای مرکزی یا شماری از وقایع متناوب و پشت سر هم از یک نوع وجود داشته باشد. ۲. فضا باید مساعد باشد. ۳. محتوای افکار باید با الگوهای فرهنگی و جمعی مطابق باشد. ۴. محتوای افکار باید پاسخگوی نیازهای ظاهری و باطنی افراد باشد. ۵. افکار باید از طریق رسانه‌های همگانی گسترش یابد. ۶. افکار عمومی باید با دخالت مستقیم شهروندان اشاعه یابد.^۴

هدایت و مهندسی افکار عمومی

دو رویکرد نسبت به افکار عمومی وجود دارد: ۱. تنویر افکار عمومی ۲. هدایت و مهندسی افکار عمومی. در رویکرد اول اعتقاد بر این است که شهروندان در حوزه خصوصی در مورد مسائل و موضوعات به نتیجه شخصی می‌رسند و سپس این یافته‌ها را برای تحقق به عرصه عمومی می‌آورند و در قالب سخنرانی، مقاله و... به جامعه عرضه می‌کنند و پس از چالش‌های لازم اگر مورد اجماع قرار گرفت تبدیل به افکار عمومی، هنجار و یا پیش‌زمینه‌ای برای تبدیل به قانون توسط حاکمیت می‌شود. در

۱. صلاح نصر، جنگ روانی، ترجمه محمود حقیقت کاشانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰، ص ۴۱۱.

۲. رضا عاصف، همان، ص ۲۵۲.

۳. عبدالله رفیعی، دولت‌ها و افکار عمومی، تهران، دادار، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰.

۴. مرتضی کتبی، «افکار عمومی، نیروی سیاسی کم‌شناخته»، رسانه، ش ۲، ص ۸، ۱۳۷۶، ص ۶۰.



اکنون که موج سوم بیداری اسلامی سراسر جهان اسلام را فرا گرفته است، دیپلماسی عمومی بلوک غرب در صدد استفاده از تمام ظرفیت‌ها برای نیل به اهداف مورد نظر و مهار انقلاب‌های مردمی است

این رویکرد رسانه‌ها دو نقش دارند: ۱. نقش واسطه که به عنوان سیستم عصبی جامعه، پیوند بین اعضا و گروه‌های جامعه را بی‌هیچ گونه ایفای نقش در محتوا عمل می‌کنند. ۲. تنویر افکار عمومی؛ و آن به معنای تهیه اطلاعات لازم و قابل فهم برای تمامی شهروندان است تا آنها نیز بر اساس این اطلاعات عینی، به تصمیم‌گیری حول موضوعات خاص اقدام کنند.

رویکرد دوم مهندسی و هدایت افکار عمومی است. در این رویکرد حاکمان و کارگزاران رسانه‌ای با توجه به قدرت رسانه‌ها و فنون ارتباطی - تبلیغی که قدرت دستکاری اذهان شهروندان را دارند، در ایجاد افکار عمومی در راستای منافع خود و نه منافع شهروندان تلاش می‌کنند؛ که یورگن هابرماس به این عمل، بازفتودالیت‌شدن جامعه نام می‌نهد و آن را امری مذموم و نادرست می‌پندارد.^۱

ایده تفکر مهندسی و تنویر افکار عمومی از سوی رسانه‌ها با تأکید بر نظریات ارتباطی دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ شکل گرفته است. بر اساس این پارادایم، رسانه‌ها در شکل‌گیری و تغییر نگرش جنگ روانی، تبلیغات، شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی در بین اذهان عمومی تأثیر بسیاری دارند و رسانه‌ها نقش مؤثری در شست‌وشوی افکار عمومی می‌توانند ایفا کنند. در واقع در اواخر قرن بیستم رسانه‌ها با توجه به نقش مؤثری که در گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی جوامع ایفا کرده‌اند در تلاش بودند که ارتباطات اثربخشی بر روی شهروندان ایفا نمایند که بخشی از این ارتباطات اثربخش از طریق ایجاد شایعه‌سازی و رواج شایعه‌پراکنی در بین شهروندان یک جامعه بوده است؛ بر این اساس رسانه‌های جوامع مستقیماً در برابر جنگ و قدرت نرم قرار می‌گیرند، که از سوی امپریالیسم خبری در حال توسعه و رشد می‌باشد. بر اساس چنین پیامد رسانه‌ای، امپراتوری رسانه‌ای از طریق مدیریت بحران و بحران‌سازی به هدایت افکار عمومی می‌پردازد، که به نوعی مهندسی افکار عمومی در قالب ابزارها و فنون مختلف از جمله شایعه در دو قرن اخیر تا به امروز رو به رشد است. از دیدگاه چاکوتین «برای تأثیر بر افکار عمومی باید از طریق رسانه و ارتباطات فراگیر یک یا چند محرکه از جمله شایعه، غریزه اساسی انسان را به شدت تحریک و به سوی هدف‌های خاص و تسلط بر افکار عمومی

۱. «رویکردی تئوریک به عوامل شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی»، حسن سیلان اردستانی:

هدایت کرد.^۱ «مهم‌ترین شیوه‌ها در خصوص هدایت افکار عمومی عبارت‌اند از ارایه اطلاعات گزینش‌شده، انگاره‌سازی و تأکید بر اصول و قوانین.

الف. ارایه اطلاعات گزینش‌شده: افکار عمومی باید برای تصمیم‌گیری، اطلاعات در اختیار داشته باشد. حال اگر این اطلاعات از سخنی مشخص باشد، افکار عمومی نیز به نتایج مورد نظر می‌رسد؛ به عبارت دیگر رسانه‌ها با دادن اطلاعات طبقه‌بندی‌شده و خاص به مخاطبان باعث می‌شوند افکار عمومی نتایج مورد نظر را از اطلاعات به دست آورد؛ هر چند که رسانه‌ها نیز نتیجه‌گیری نکرده باشند.

ب. انگاره‌سازی در جهت دلخواه. کارل هوسمن می‌گوید:

رسانه‌ها، فضایی ساختگی ارایه می‌دهند؛ برداشتی ذهنی از جهان که ضرورتاً با جهان واقعی منطبق نیست. در رسانه‌ها، خبر، ضرورتاً همان چیزی نیست که اتفاق می‌افتد بلکه چیزی است که منبع خبری آن را ارایه می‌دهد.^۲

رضوی زاده می‌گوید:

در انگاره‌سازی خبری، کارگزاران خبری، آگاهانه و با برنامه‌ریزی به تصویرسازی خبری یا انگاره‌سازی خبری دست می‌زنند. در انگاره‌سازی آنچه مهم نیست انعکاس واقعیت و رویداد است. در اینجا هدف و ماهیت کار، استفاده از دستمایه واقعیت رویدادی برای ارایه تفسیری پنهان در لغاف است.^۳

بازداری افکار عمومی

برای انحلال افکار عمومی از شیوه‌های القای دروغین رسیدن به هدف، ایجاد هراس اخلاقی، بزرگ جلوه دادن پیامدهای سوء، تزریق اطلاعات نادرست و تکذیب آن، نسبت دادن منافع جریان به اشخاص حقیقی و نسبت دادن عوامل نامرتبط به جریان استفاده می‌شود.

الف. القای دروغین رسیدن به هدف: یکی از خصایص افکار عمومی که از دیرباز مورد مطالعه قرار گرفته، ناپایداری آن است. از آنجایی که افکار عمومی به گرایش‌ها و

۱. ژان کازنو، قدرت تلویزیون، ترجمه علی اسدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۵۸.

۲. کارل هوسمن، بحران وجدان، ترجمه داود حیدری، تهران، رسانه، ۱۳۷۶، ص ۲۴۱.

۳. سید نورالدین رضوی زاده، وانمایی و سلطه در جریان بین‌المللی خبر؛ مجموعه مقالات دومین سمینار مسائل مطبوعات/ایران، تهران، رسانه، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۱۲.





منش‌هایی دلالت دارد که بر محور موضوعی خاص به وجود آمده‌اند، روشن است که به محض از بین رفتن آن موضوع، موضع‌گیری‌ها و واکنش‌هایی هم که به افکار عمومی شکل بخشیده‌اند نیز از بین می‌رود. فیلیپ دیویس در همین رابطه می‌گوید:

افکار عمومی زمانی که به هدف خود نایل شود و موضوعی که سبب‌ساز تشکیل و تکوین آن بوده است، در قالب نظام قانونی و قوانین رسمی تحقق پذیرد، موجودیت خود را از دست می‌دهد.^۱

حال اگر این‌گونه الفا شود که افکار عمومی به هدف خود رسیده است، افکار عمومی نیز خود به خود منحل و محو می‌شود.

ب. ایجاد هراس اخلاقی: نظریه هراس اخلاقی بر این است که رسانه‌های همگانی برای انحراف افکار عمومی از موضوعات مغایر منافعشان، موضوعات جدیدی خلق می‌کنند که اهمیت موضوع قبلی را ندارد ولی به علت نوع انعکاس آن، موضوع قبلی فراموش می‌شود و همه نگاه‌ها به موضوع جدید معطوف می‌شود.

ج. بزرگ جلوه دادن پیامدهای سوء: این اصل بر پایه هزینه و فایده بنا نهاده شده است؛ این‌گونه که شهروندان برای فواید کوچک و ناچیز هزینه کلانی نمی‌پردازند، لذا زمانی که شما هزینه یک عمل را بیش از آنچه وجود دارد نشان دهید، طبعاً تعادلی بین هزینه و فایده وجود نخواهد داشت و همچنین افکار عمومی رسیدن به مقصود مورد نظر را به صرفه ندانسته و از آن منصرف خواهد شد.

د. نسبت دادن منافع افکار عمومی به اشخاص و گروه‌های حقیقی: یکی دیگر از ترفندهایی که می‌تواند باعث از بین رفتن افکار عمومی شود، نسبت دادن منافع جریان افکار عمومی به اشخاص حقیقی است؛ به تعبیر دیگر همه باید از منافع افکار عمومی بهره‌مند شوند ولی اگر در این بین، منافع افکار عمومی فقط به عده‌ای محدود برسد، دیگر انگیزه‌ای برای مشارکت همگان باقی نخواهد ماند و این زوال افکار عمومی در آن حوزه خاص را به همراه خواهد داشت.

ه. تزریق اطلاعات و نظریات نادرست و تکذیب آن: در این شیوه اطلاعات غلط و نادرست که مطلوب مردم و جریان افکار عمومی است به آنان تزریق می‌شود و چون این اطلاعات غلط مورد علاقه جریان افکار عمومی است، کسی در صحت و سقم آن شک نمی‌کند و زمانی که رهبران افکار عمومی، از آن اطلاعات به صورت رسمی بهره‌گرفتند، با تکذیب صاحب‌خبر یا حتی رسوایی مواجه می‌شوند، که این امر باعث بی‌اعتباری

۱. فیلیپ دیویس، صدای مردم، ترجمه محمود عنایت، کتاب‌سرا، ۱۳۶۵، ص ۶۸.

رهبران فکری جماعت مورد نظر می‌شود. البته در بعضی مواقع روند تکذیب، شامل اطلاعات موثق نیز می‌شود که در این صورت بدبینی عموم جامعه نسبت به اطلاعات در آن مقطع زمانی را در پی دارد.

و. نسبت دادن عوامل نامرتب: این شیوه تبلیغی نیز کاری غیر اخلاقی است، زیرا مبلغان چیزی را نسبت می‌دهند که هیچ‌گونه رابطه‌ای با موضوع ندارد. ولی همین عامل، بدبینی شهروندان و مردم نسبت به جریان را در پی دارد. در این خصوص می‌توان به انگ زدن و وابسته دانستن اشخاص و رهبران جریان افکار عمومی اشاره کرد که باعث بدبینی شهروندان نسبت به آن شخص و کل جریان می‌شود. این مسئله تردید و بلاتکلیفی و به تبع آن قدرت تصمیم‌گیری نداشتن شهروندان یا علاقه‌مندان و در نهایت کندی و ایستایی افکار عمومی را به همراه خواهد داشت.^۱

نقش رسانه‌ها در بسیج و مهندسی افکار عمومی

رسانه‌ها نه تنها در گسترش و انتقال اخبار و اطلاعات در جامعه نقش دارند، بلکه در شکل‌دهی و اثرگذاری بر افکار عمومی و آرایه واقعیت‌ها به اشکال خاص، نقش بسزایی ایفا می‌کنند.^۲ با گسترش و پیچیده شدن مناسبات اجتماعی و سیاسی در جهان معاصر و شکل‌گیری گونه‌های مختلف اعمال قدرت، ابزارهای آن نیز متنوع و پیچیده شده است. بر همین اساس، امروزه رسانه یکی از ابزارهای بسیار مؤثر به شمار می‌آید که به شکل آشکاری توانسته رفتار انسان و گروه‌های انسانی را کنترل و جهت‌دهی کند و از این طریق سیاست‌مداران توانسته‌اند به نحو مؤثرتری اراده خود را بر رفتار دیگران تحمیل کنند. بهره‌گیری از رسانه برای اعمال قدرت و کنترل رفتارها و مناسبات اجتماعی امروزه به حدی گسترش یافته است که باید رسانه را مؤلفه‌ای از قدرت سیاسی جوامع مدرن تلقی کرد. مؤلفه‌ای که می‌تواند با تصویرسازی‌های متنوع خود، جریان قدرت را در جوامع تغییر دهد. آلوین تافلر، نظریه‌پرداز سرشناس امریکایی، درباره نقش رسانه‌ها در فرآیند عملیات روانی در آینده معتقد است که وسایل ارتباطی عرصه نبرد آینده را می‌سازند که از گلوله‌های سلاح‌های جنگی بسیار مرگبارترند.^۳ با وجود تفاوت میان رسانه‌های مختلف (رسانه‌های سنتی و نوین) همگی در یک مطلب مشترک هستند و آن

۱. «ویکردی تنوریک به عوامل شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی»، همان.

2. Gurevitch. M, Bennett. T, Curran. J & Woollacott. J, *Culture, Commerce, Society and the Media*, London, Routledge, 1995.

۳. یونس شکرخواه، «جنگ روانی رسانه‌ای»، *عملیات روانی*، س ۱، ش ۱، تابستان ۱۳۸۲، ص ۸۵.





هم اثر گذاری روی افکار عمومی است و این اثر گذاری به حدی است که عموماً رسانه‌ها به عنوان یکی از منابع موثق برای کسب اطلاعات به شمار می‌آیند. با عنایت به مقدمات مذکور اکنون ببینیم رسانه‌های غربی چگونه افکار عمومی مردم مصر را با موضوع ایران هراسی علیه انقلاب اسلامی ساماندهی می‌کنند.

هراس بنیادین از اسلام، ایران و انقلاب اسلامی

اسلام‌هراسی

مؤسسه (Runnymede Trust) اسلام‌هراسی را این طور تعریف کرده است: «ترس یا تنفر از اسلام و در نتیجه، ترس و تنفر از همه مسلمانان»؛ این مؤسسه همچنین توضیح می‌دهد که واژه اسلام‌هراسی به تبعیض عملی علیه مسلمانان از طریق ایجاد محرومیت در زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اشاره دارد و در پی بیان این مطلب است که اسلام هیچ ارزش مشترکی با دیگر فرهنگ‌ها ندارد و جایگاه پایین تری نسبت به فرهنگ غربی دارد و بیشتر از اینکه یک مذهب باشد، یک ایدئولوژی سیاسی خشونت‌بار است و خصومت با آن امری عادی به شمار می‌آید.^۱ به طور کلی گفتمان غالب در مورد مسلمانان حول پنج محور است:

۱. پیوندهای مسلمانان با تروریسم (الفاظی که برای خطاب قرار دادن مسلمانان به کار می‌رود: تروریست، شبه‌نظامی، بمب‌گذار انتحاری، افراطی رادیکال، بنیادگرا)؛
۲. اسلام دینی عقب‌مانده، خطرناک و غیر عقلانی است؛
۳. اسلام بخشی از چند فرهنگ است؛
۴. برخورد و تقابل میان تمدن‌های اسلامی و غربی امری محتمل است؛
۵. اسلام تهدیدی برای شیوه زندگی غربی است.^۲

به اعتقاد برخی صاحب‌نظران همچون جوزف نای، نویسنده کتاب قدرت نرم، امریکایی‌ها نقشی را به اسلام داده‌اند که پیش از این به کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی داده بودند.^۳ بر اساس تحقیقات الیزابت پول در دایره‌المعارف مطالعات قومی و نژادی، رسانه‌ها نقش مهمی را در ایجاد فضای ضد اسلامی و اسلام‌هراسی ایفا کرده‌اند. وی با مطالعه مقالات روزنامه‌های انگلیسی بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۴ م

۱. جلال درخشه و سید محمد مهدی حسینی فائق، «اسلام‌هراسی در رسانه‌های غربی»، رسانه، س ۲۰، ش ۳، همان.
 ۲. جوزف نای، قدرت نرم؛ ابزاری برای موفقیت در سیاست جهانی، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷، ص ۱۲.
 ۳.

به این نتیجه رسیده است که رسانه‌ها اغلب در پی نمایش تصویری منفی از مسلمانان هستند که در نتیجه این تصاویر، مسلمانان یک تهدید و دشمن برای ارزش‌های غربی محسوب می‌شوند.^۱ اسلام‌هراسی با تبلیغات رسانه‌ای صهیونیست‌ها پس از حوادث یازده سپتامبر شدت گرفت به طوری که برخی نظریه پردازان و پژوهشگران نزدیک به طیف نومحافظه‌کار آمریکا از شکل‌گیری دوران جدیدی از جنگ‌های صلیبی سخن گفتند.

ایران‌هراسی

بلوک غرب از همان ابتدای انقلاب اسلامی

تحولات کشورهای عربی به دلیل سه ویژگی اسلامی بودن، مردمی بودن و ضد امریکایی و صهیونیستی بودن، با اهداف انقلاب اسلامی ایران هم‌سو هستند و همین ویژگی‌هاست که بلوک غرب و هم‌پیمانان را واداشته تا در دو جبهه رسانه‌ای و دیپلماتیک، ایران را به دخالت در امور داخلی کشورهای عربی مثل بحرین، یمن و مصر متهم کنند و ضمن قومی کردن تحولات بر طبل ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی بکوبند

تاکنون با استفاده از روش‌ها و شیوه‌های مختلف، در صدد براندازی و تغییر حاکمیت نظام اسلامی بوده است. ایران پس از انقلاب به لحاظ همه مؤلفه‌های مؤثر در قدرت سیاسی، نظامی و امنیتی، به قدرتی کم‌نظیر تبدیل شده که از دید تحلیل‌گران، دیگر نمی‌توان با یورش نظامی و جنگ سخت آن را سرنگون کرد، بلکه تنها راه سرنگون‌سازی نظام ایران، پی‌گیری مکانیسم‌های جنگ نرم است.

در واقع طرح پروژه ایران‌هراسی بخشی از دکترین راهبردی بلوک غرب در جنگ نرم علیه جمهوری اسلامی ایران است و تلاش دارد تا ایران به عنوان تهدیدی علیه کشورهای منطقه و صلح و امنیت بین‌الملل معرفی گردد.

علاوه بر این، ایالات متحده آمریکا می‌کوشد تا با دامن زدن به تعارضات ایدئولوژیک در خاورمیانه، فضای روانی را بر ضد کشورمان ملتهب سازد. همچنین می‌کوشد با افزایش حضور خود در منطقه و تغییر مناسبات منطقه‌ای با استفاده از شکل دادن به نظم منطقه‌ای بدون حضور ایران، کشورمان را منزوی سازد که این مسئله می‌تواند به افزایش فشارهای روانی و مادی بر جمهوری اسلامی ایران منتهی شود.

روابط ایران با اعراب به طور تاریخی روابط چندان حسنه‌ای نبوده است. با شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ایران نه تنها بهبودی در این روابط ایجاد نشد بلکه با شکل‌گیری مباحث مربوط به صدور انقلاب و شروع جنگ ایران و عراق، بسیاری از کشورهای عربی

۱. جلال درخشه و سید محمد مهدی حسینی فائق، همان.





در جبهه مقابل ایران و در کنار صدام حسین قرار گرفتند. نفوذ جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور غیر عربی، انقلابی و شیعی در منطقه خاورمیانه همواره یکی از دغدغه‌های اصلی سیاست خارجی اعراب و تهدیدی جدی برای امنیت ملی و سامانه عربی محسوب می‌شده است. بر همین اساس از زمان وقوع انقلاب اسلامی در ایران، این کشورها کوشیده‌اند تا به هر روش و با هر وسیله‌ای مانع از گسترش نفوذ ایران شوند و خطر ایران را دفع نمایند. تحولات کنونی در کشورهای عربی به دلیل دارا بودن سه ویژگی یعنی اسلامی بودن، مردمی بودن و ضد امریکایی و صهیونیستی بودن، با اهداف انقلاب اسلامی هم‌سو هستند و همین ویژگی‌هاست که کشورهای عربی هم‌سو با سیاست‌های واشنگتن مثل عربستان سعودی، امارات متحده و اردن را واداشته تا در دو جبهه رسانه‌ای و دیپلماتیک، ایران را به دخالت در امور داخلی کشورهای عربی مثل بحرین، یمن و مصر متهم کنند و ضمن طایفه‌ای کردن تحولات، بر طبل پوشیده ایران هراسی بکوبند.

به طور کلی می‌توان محورهای ایران‌هراسی را در موضوعات ذیل خلاصه نمود:

۱. دسترسی ایران به سلاح‌های هسته‌ای؛
۲. حمایت ایران از تروریسم؛
۳. نقض حقوق بشر در ایران؛
۴. القای تهاجمی بودن فناوری‌های دفاعی ایران؛
۵. دخالت جمهوری اسلامی ایران در امور کشورها؛
۶. اسلامی بودن نظام سیاسی در ایران؛
۷. القای مخالفت ایران با صلح و ثبات منطقه‌ای؛
۸. هر انگاره‌ای که موجبات هول و هراس در مخاطب علیه ایران به وجود بیاورد؛
۹. معرفی ایران به عنوان محور و کانون شرارت در جهان.

شیعه‌هراسی

شیعیان اقلیتی ۱۰ تا ۱۵ درصدی در جهان اسلام به شمار می‌روند و با دارا بودن ویژگی‌هایی همچون پیروی از سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع)، اجتهاد علمای دین، عقلانیت مبتنی بر وحی و حدیث، طی تاریخ اسلام در عرصه‌های سیاسی، علمی، فرهنگی، ادبی و اجتماعی جهان اسلام حضور فعال و تأثیرگذاری داشتند. فرانسیس فوکویاما نومحافظه‌کار، پژوهشگر و تاریخ‌نگار ژاپنی‌الاصل و تبعه امریکا در کنفرانسی که در اورشلیم برگزار شد به ترسیم اندیشه سیاسی شیعه پرداخت. او در کنفرانسی



که بازشناسی هویت شیعه نام داشت می‌گوید: «شیعه پرنده‌ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست، پرنده‌ای که دو بال دارد. یک بال سبز و یک بال سرخ» و ادامه می‌دهد: «بال سبز این پرنده همان مهدویت و عدالت‌خواهی است؛ چون شیعه در انتظار عدالت به سر می‌برد، امیدوار است و انسان هم شکست‌ناپذیر است نمی‌توانید کسی را تسخیر کنید که مدعی است فردی خواهد آمد که در اوج ظلم و جور، دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.» براساس نظریه فوکویاما، بال سبز شیعه همان فلسفه انتظار یا عدالت‌خواهی است. او می‌گوید: «بال سرخ شیعه، شهادت‌طلبی است که ریشه در کربلا دارد و شیعه را فناپذیر کرده است.» شیعه با این دو بال، افق پروازش خیلی بالاست و تیرهای زهر آگین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و... به آن نمی‌رسد. آن نقطه که خیلی اهمیت دارد بعد سوم شیعه است. می‌گوید: «این پرنده زرهی به نام ولایت‌پذیری بر تن دارد که آنها را شکست‌ناپذیر نموده است.» در بین کلیه مذاهب اسلامی، شیعه تنها مذهبی است که نگاهش به ولایت، فقهی است؛ یعنی فقیه می‌تواند ولایت داشته باشد. این نگاه، برتر از نخبگان افلاطون است. فوکویاما معتقد است: «ولایت‌پذیری شیعه که بر اساس صلاحیت هم شکل می‌گیرد، او را تهدیدناپذیر کرده است.» در توضیح فناپذیری شیعه می‌گوید: «شیعه با شهادت دو چندان می‌شود. شیعه عنصری است که هر چه او را از بین ببرند بیشتر می‌شود.»^۱

شیعه‌هراسی زیرمجموعه‌ای از استراتژی اسلام‌هراسی است. رسانه‌های تصویری، نوشتاری و شنیداری غرب تمرکز خاصی بر روی شیعه‌هراسی دارند و شبکه‌های عرب‌زبان کشورهای عربستان، امارات متحده، قطر، اردن و... با غربی‌ها و صهیونیست‌ها علیه شیعه همکاری می‌کنند. تأثیرگذاری شیعه در قرن اخیر با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تأسیس جمهوری اسلامی، ابعاد گسترده و عمیق‌تری یافته است.

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، به تعبیر غربی‌ها نظام بین‌الملل دچار نوعی آنومی یا ناهنجاری شد. این ناهنجاری در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای تبیین می‌شود. در بعد بین‌المللی، نظامی بر ایران حاکم شد که بر اساس قانون اساسی‌اش، سیاست نه شرقی و نه غربی را دنبال می‌کرد. پی‌گیری این سیاست در جهانی که دو ابرقدرت آن زمان (شوروی و آمریکا)، قواعد و صف‌بندی آن را تعیین می‌کردند مطلوب

۱. «فوکویاما و بازشناسی هویت شیعه»:

ایران پس از انقلاب به لحاظ همه مؤلفه‌های مؤثر در قدرت سیاسی، نظامی و امنیتی، به قدرتی کم‌نظیر تبدیل شده که از دید تحلیل‌گران، دیگر نمی‌توان با یورش نظامی و جنگ سخت آن را سرنگون کرد، بلکه تنها راه سرنگون‌سازی نظام ایران، پی‌گیری مکانیسم‌های جنگ نرم است

نبود. در سطح منطقه‌ای نیز به دلیل ماهیت مردمی انقلاب ایران، آینده مبهمی در انتظار حکومت‌های استبدادی خاورمیانه بود؛ به ویژه آنکه در بعضی از کشورهای این حوزه، شیعیان، به رغم برتری جمعیتی نسبت به سایر مذاهب (مانند عراق و بحرین) یا حضور اجتماعی انکارناپذیر (چون عربستان، کویت و لبنان)، طی تاریخ تحت فشار و آزار و اذیت حکمرانان بودند. بنابراین پیروزی انقلاب اسلامی در این منطقه، علاوه بر شکوفا کردن گفتمان اسلامی و رشد شاخص‌های مردم‌سالاری در منطقه، به بازیابی عزت و جلال شیعیان و تقویت هویت جمعی آنان انجامید و به چشم‌انداز روشنی در مسیر ایشان برای یافتن جایگاهی اثربخش و شایسته در کشورهای متبوع خود تبدیل شد. اثر تحقق انقلاب اسلامی در ایران به حدی بود که به عقیده بسیاری از تحلیل‌گران، این انقلاب فقط متعلق به ایرانیان باقی‌نماند و جنبش‌ها و قیام‌های به راه افتاده در بسیاری از کشورهای دیگر تحت تأثیر مستقیم این رویداد دوران‌ساز بود.^۱

دولت آمریکا برای ایجاد اختلاف بین شیعیان و مسلمانان و همچنین خطرناک جلوه دادن حکومت شیعی در ایران همواره تلاش نموده است تا از راه‌های گوناگون افکار عمومی جهان و همسایگان منطقه‌ای به ویژه کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را از حکومت شیعی در ایران بترساند؛ از این رو برای تبلیغ خبری این موضوع از طریق سناریوسازی‌های گوناگون و انتشار آن از طریق رسانه‌های جمعی تا اندازه‌ای زمینه پذیرش این موضوع را برای افکار عمومی منطقه به وجود آورده است تا به اهداف خود در منطقه دست یابد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار علما، نخبگان و روشنفکران شرکت‌کننده در پنجمین مجمع عمومی جهانی اهل بیت علیهم‌السلام، ضمن بیان تهدیدهای پیش روی امت اسلامی تأکید کردند: موضع ما حمایت و تقویت حرکت‌ها در مصر، تونس، لیبی، بحرین و یمن است و امیدواریم این حرکت‌های اسلامی

۱. مصاحبه دکتر غلامرضا خواجه سروی:



منجر به قطع کامل سلطه دشمنان اصلی یعنی صهیونیست‌ها و امریکا شود. رهبر انقلاب فرمودند: در کنار این امتیازات و ظرفیت‌ها باید مراقب تهدیدها و آسیب‌ها نیز بود که از جمله آنها ایجاد اختلاف میان مذاهب گوناگون اسلامی به ویژه شیعه و سنی است. دنیای استکبار در کنار سیاست اسلام‌هراسی، سیاست شیعه‌هراسی را نیز به صورت ویژه دنبال می‌کند که باید در مقابل این تلاش‌ها کاملاً هوشیار بود.^۱

آیت‌الله خامنه‌ای همچنین در پیامی به مناسبت کنگره عظیم حج (۱۳۹۱/۷/۳۰)، مراسم پر رمز و راز حج را فرصتی عظیم برای بررسی راه‌های اصلاح امت اسلامی و تأمل و تعمق در قضایای مهم جهان اسلام دانستند و تأکید کردند:

آن‌ان پس از نومی‌دی از حذف اسلام و شعارهای اسلامی، اکنون به فتنه‌انگیزی میان فرقه‌های اسلامی رو آورده و با توطئه شیعه‌هراسی و سنی‌هراسی بر سر اتحاد امت اسلامی مانع تراشی می‌کنند.^۲

مهمترین اهداف عملیاتی و راهبردی متولیان دیپلماسی تبلیغاتی غرب از کار بست آفندهای شیعه‌هراسی عبارت‌اند از:

۱. جلوگیری از شکل‌گیری ترتیبات امنیتی بومی و پایدار با توجه به وجود اقلیت‌های شیعی در برخی کشورهای عرب منطقه که اکثر آنها با حکومت مرکزی خود مشکل دارند.

۲. انعکاس تصاویر مجازی از جنبش‌های مقاومت شیعی یکی از ترفندهای شیعه‌هراسی امریکا، انعکاس تصاویر مجازی و گزارش‌های انحرافی از مشارکت عوامل وابسته به حزب‌الله لبنان در امور داخلی سایر کشورهاست.

۳. تهدیدسازی برای جمهوری اسلامی ایران از طریق شبه‌نظامیان وهابی یکی از روش‌های مخالفان نظام جمهوری اسلامی ایران؛ تحریک و تشویق گروه‌های افراطی سلفی به انجام اقدام‌های تروریستی علیه شیعیان به ویژه شیعیان جمهوری اسلامی ایران.

۴. پیوند زدن تفکرات اهل سنت با وهابیون یکی از ابزارهای مروجان جنگ فرقه‌ای میان شیعه و سنی، ترویج و پیوند زدن مرامنامه اهل سنت با تفکرات گروه‌های تکفیری

۱. دیدار علما و نخبگان شرکت‌کننده در مجمع جهانی اهل بیت (ع) با رهبر انقلاب:

<http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=17253>

۲. پیام رهبر انقلاب به کنگره حج:

<http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=10091>



و سلفی است تا با این ترغند شیعیان را علیه جامعه اهل سنت تحریک کنند.^۱

هلال شیعی

اصطلاح هلال شیعی (Shiite Crescent) در کتاب‌های دانشگاهی و ادبیات علمی از جمله در آلمانی دارای پیشینه است. اما از هنگامی که عبدالله دوم پادشاه اردن، در کاربرد «شیعه‌هراسانه» از آن برای بیان تمایلات ایران دوستانه شیعیان عراق استفاده نمود، این اصطلاح کاربرد فراگیری یافت. از دیدگاه این اندیشه، نفوذ تاریخی ایران بر شیعیان خاورمیانه عاملی برای اختلال امنیت سیاسی منطقه خاورمیانه می‌باشد.^۲ این مفهوم از یک سو نشان‌دهنده افزایش وزن شیعیان در عرصه سیاست بین‌الملل و خاورمیانه است و از سوی دیگر نوعی جهت‌دهی به حساسیت‌های منفی فضای رسانه‌ای به شمار می‌رود. عبارت «هلال شیعی» به ابزاری رسانه‌ای برای ایجاد هراس در میان دولت‌های منطقه و افکار عمومی این کشورها تبدیل شد. این اصطلاح به فضای تنافر مذهبی دامن زده و ایالات متحده آمریکا از آن استفاده کرد تا حضور خود و بسیاری از اقدامات نامشروعش را در منطقه توجیه کند.

سران آمریکا و اسرائیل، با برجسته‌سازی مفهوم هلال شیعه، انحراف اذهان تصمیم‌گیران عرب را از مسئله اصلی، یعنی اسرائیل پی می‌گیرند و نگرانی آنها را نسبت به حاکمیت ایدئولوژی شیعه تحت رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران در منطقه تحریک می‌کنند. چنانکه باید اذعان داشت آنها از سوی دیگر برجسته‌سازی و نهادینه شدن مفاهیمی چون هلال شیعی را در تعارض با الزامات طرح خاورمیانه می‌دانند و این موضوع تناقض‌نمایی است که آمریکا در حل آن با مشکل روبه‌رو است؛ به این معنا که برای تضعیف جمهوری اسلامی و به طریق اولی اسلام سیاسی، از نوعی که کشور ما ادعای ام‌القرایب آن را دارد، تلاش می‌کند مخاطرات واهی شکل‌گیری هلال شیعی و نهادینه شدن آثار آن در تحولات منطقه‌ای را همواره به کشورهای منطقه، به ویژه عرب‌های سنی گوشزد کند و از سوی دیگر می‌داند که طرح هر گونه الگوی رفتاری در کنار طرح خاورمیانه بزرگ به تضعیف و استحاله الزامات این

۱. «شیعه‌هراسی و جایگاه آن در دیپلماسی امنیتی ایالات متحده».

<http://www.edalatkhahi.ir/006218.shtml>

۲. مجله اینترنتی انسان‌شناسی و فرهنگ، «نقشه‌های دایاسپورای شیعیان (۲): هلال شیعی».

<http://anthropology.ir/node/10253>

طرح منجر خواهد شد. برای مثال آنها «ارتباط طبیعی» میان جمهوری اسلامی ایران و احزاب و گروه‌های شیعه عراقی را با عنوان دخالت ایران در عراق مطرح می‌کنند تا از یک سو چهره نظام جمهوری اسلامی ایران را در میان کشورهای مسلمان منطقه مخدوش سازند و از سوی دیگر زمینه‌های اعمال فشار بیشتر بر شیعیان عراق را میسر سازند.^۱

ایران‌هراسی کلیدواژه مهندسی افکار عمومی مردم مصر روابط ایران و مصر پیش از انقلاب اسلامی

طی یکصدساله اخیر روابط میان ایران و مصر تحولات و دگرگونی‌های زیادی را بر خود دیده است. با توجه به نفوذ و سلطه انگلستان در این دوره بر هر دو کشور، ما شاهد نزدیکی روابط ایران و مصر هستیم. ازدواج سیاسی میان خاندان پادشاهی دو کشور صورت می‌گیرد و ملکه فوزیه، اولین همسر محمدرضا شاه پهلوی، خواهر ملک فاروق، شاه مصر و سودان، پیش از اعلام نظام جمهوری در آن کشور بود. از این زمان به بعد با کودتای افسران آزاد در مصر در ۱۹۵۲ به رهبری جمال عبدالناصر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران، که در مصر منجر به سرنگونی رژیم پادشاهی و در ایران منجر به تثبیت رژیم پهلوی شد به مجرد استقلال مصر از پادشاهی متحده، ایران از اولین کشورهایی بود که مصر را به رسمیت شناخت و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی، دولت ایران سفارت ایران در قاهره را تأسیس کرد. اما پس از به قدرت رسیدن عبدالناصر در مصر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران رژیم پهلوی دولت ناصر را به دست داشتن در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، متهم نمود و مصر نیز رژیم پهلوی را به خاطر روابط نزدیک خود با اسرائیل مورد هجوم تبلیغاتی خود قرار داد. از این زمان روابط دو کشور شدیداً تیره بود به طوری که منجر به قطع روابط ایران و مصر گردید. این شرایط تا زمان مرگ ناصر در ۱۹۶۹ و روی کار آمدن انور سادات همچنان ادامه داشت. با روی کار آمدن انور سادات و گرایشات فراوان او به آمریکا، روابط ایران و مصر مجدداً رو به گرمی نهاد و تا قبل از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، در بالاترین سطح روابط قرار داشت. محمدرضا شاه پهلوی، پادشاه ایران و محمد انور سادات، رئیس‌جمهور مصر، در خارج از محدوده دیپلماتیک، با یکدیگر دوستان صمیمی و نزدیک بودند.

۱. «ژئوپلیتیک شیعیان در کشورهای حوزه خلیج فارس و مسئله هلال شیعه»: <http://www.tabotaab.ir>



روابط ایران و مصر پس از انقلاب اسلامی ایران

رابطه دوجانبه مصر و ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تحت تأثیر مسئله فلسطین قطع شد. دولت مصر به رهبری انور سادات، با انعقاد پیمان کمپ دیوید، اسرائیل را به رسمیت شناخت و این اقدام سبب شد تا حضرت امام خمینی در دستوری به وزیر امور خارجه دولت موقت ایران، خواستار قطع روابط ایران با مصر شود و در نتیجه روابط دیپلماتیک دو کشور در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۱۱ قطع شد. پس از پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، محمدرضا پهلوی که از بیماری سرطان رنج می‌برد، به دعوت محمد انور سادات به مصر رفت و در آنجا درگذشت. انور سادات، ضمن اتخاذ سیاستی خصمانه نسبت به انقلاب اسلامی ایران، مراسم تدفین رسمی و باشکوهی را برای محمدرضا پهلوی برگزار کرد. پذیرش محمدرضا پهلوی از سوی دولت مصر از دیگر دلایل بحرانی شدن روابط ایران و مصر بود، زیرا جمهوری اسلامی ایران مخالف این امر و خواهان استرداد محمدرضا پهلوی به ایران بود. در روز (۱۴ مهر ۱۳۶۰) و در سالگرد جنگ رمضان در مصر، انور سادات در یک رژه نظامی به دست چهار عضو جهاد اسلامی مصر، اعدام انقلابی شد. پس از اعدام انقلابی انور سادات به دست شهید خالد اسلامبولی، نام این شهید گرانقدر بر روی یکی از خیابان‌های تهران گذاشته شد. علاوه بر اینها مصر یکی از حامیان سیاسی نظامی عراق در جنگ علیه ایران بود و به طور مستقیم به حمایت از صدام حسین برخاسته بود و با اعزام نیروهای مصری به جبهه‌های نبرد ایران و عراق، در صدد تقویت عراق علیه ایران گام برمی‌داشت.

در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی، پس از ۲۰ سال قطع کامل روابط ایران با مصر، وی در ژنو با حسنی مبارک رئیس جمهور مصر دیدار و گفت‌وگو کرد. همچنین تلاش‌هایی در زمینه تغییر نام خیابان خالد اسلامبولی صورت گرفت. در اردیبهشت ۱۳۸۶، محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهور ایران در اقدامی عجیب و تعریف‌نشده در عرف دیپلماسی بین‌الملل اعلام کرد که: «آماده هستیم تا اگر همین امروز دولت مصر اعلام آمادگی کند، سفارتمان را در آن دایر کنیم.»

تا پیش از آغاز بیداری اسلامی در منطقه، کشور مصر به عنوان متحد استراتژیک امریکا کاملاً در راستای اهداف غرب در منطقه گام برمی‌داشت و همگامی با اسرائیل را بر حمایت از مردم مظلوم و مسلمان فلسطین ترجیح می‌داد؛ و این موضوع تفاوت ماهوی رفتار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و مصر پیش از دوران بیداری اسلامی را نمایان می‌کند.

اهمیت مصر برای غرب

طرح پروژه ایران هراسی
بخشی از دکترین راهبردی
بلوک غرب در جنگ نرم
علیه جمهوری اسلامی
ایران است و تلاش دارد تا
ایران به عنوان تهدیدی علیه
کشورهای منطقه و صلح و
امنیت بین الملل معرفی گردد

کشور مصر را می‌توان شاهراه ارتباطی بین قاره‌های
آسیا، اروپا و آفریقا دانست. وجود کانال سوئز نیز
اهمیتی مضاعف به این کشور داده است. آبراه سوئز
دریای مدیترانه را به خلیج سوئز که شاخه‌ای از دریای
سرخ است متصل می‌کند. آبراه سوئز به عنوان

میانبری برای کشتی‌هایی که از بندرهای قاره اروپا و آمریکا به سمت بندرهای جنوب
شرق آسیا، شرق آفریقا و قاره اقیانوسیه در رفت و آمد می‌باشند، ساخته شده است تا
مجبور به دور زدن قاره آفریقا یا انتقال زمینی بارها نباشند. مسیر دریایی در دریای سرخ و
کانال سوئز پر رفت و آمدترین آبراه‌ها در سطح جهانی است. کانال سوئز برای غرب به
دلیل دریافت مواد سوختی از خاورمیانه و خلیج فارس از طریق این کانال و صدور مواد
صنعتی و کالا به خاور میانه و شرق آسیا دارای اهمیت راهبردی می‌باشد. در صورت
عدم بهره‌برداری از کانال سوئز، راه ارتباطی دوم اروپا و آمریکا به این بخش از جهان، از
طریق دور زدن تمامی آفریقا و از طریق دماغه امید نیک در آفریقای جنوبی امکان پذیر
است و مسافت آن به قدری زیاد است که از لحاظ اقتصادی به صرفه نیست و از لحاظ
زمانی نیز مدت طولانی تری کالاهای در راه باقی خواهند ماند. به لحاظ نظامی نیز آمریکا
دو ناوگان ششم و هفتم خود را در دریای مدیترانه و اقیانوس هند متمرکز کرده است و
راه ارتباطی این دو ناوگان تنها با رفت و آمد مداوم از کانال سوئز امکان پذیر است. آمریکا
پایگاه‌های دریایی مهمی چون «مصیره» در عمان و پایگاه مهم دیگری در جزیره مرجانی
«دیه گو گارسیا» در اقیانوس هند دارد و از تسهیلات مهم دیگر در بحرین و شبه جزیره
عربستان استفاده می‌کند. البته کانال سوئز تنها دلیل اهمیت این کشور در معادلات
جهانی نیست، بلکه علت مهمتری با عنوان «هم‌مرزی با اسرائیل» وجود دارد. با توجه
به ملاحظات فوق‌الذکر می‌توان به این نکته اشاره نمود که اگر یک دولت غیر هم‌سو و یا
متضاد با غرب در مصر به قدرت برسد، منافع حوزه سیاسی-اقتصادی بلوک غرب را در
این منطقه به خطر خواهد انداخت.

با توجه به اهمیت زایدالوصف امنیت اسرائیل برای غرب و خصوصاً آمریکا انعقاد پیمان
«کمپ دبوید» و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی، نقطه عطف مهمی در تغییر
سیاست خارجی و جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی مصر بود تا جایی که این کشور را به





متحدی کلیدی برای امریکا و اسرائیل در منطقه تبدیل کرد. مصر به عنوان بزرگترین و مهم‌ترین کشور عربی، دیوار انزوا و دشمنی را که اعراب دور اسرائیل از بدو تأسیس در سال ۱۹۴۸ کشیده بودند، فرو ریخت. اعراب طی ۲۵ سال (۱۹۷۳-۱۹۴۸) پنج بار به رهبری مصر با اسرائیل جنگیدند و مصر با پرچم‌داری روند صلح خاورمیانه خدمت بزرگی به اسرائیل و هم‌پیمانان غربی‌اش نمود. در دوره حسنی مبارک جایگاه مصر در سیاست‌های خاورمیانه‌ای غرب افزایش یافت و در راستای منافع و اهداف امریکا در منطقه حرکت کرد. روابط مستحکم با رژیم صهیونیستی و رویارویی با گروه‌های مقاومت در منطقه و تقابل با بازیگران ضد غربی مانند جمهوری اسلامی ایران، از شاخصه‌های رفتار سیاسی مصر در دوره مبارک به شمار می‌رود. مصر در دوران حسنی مبارک برای صهیونیست‌ها احساس امنیت خاطر از مرزهای جنوبی را به ارمغان آورد و در چهار چوب معاهدات محرمانه به تأمین بسیاری از نیازهای حیاتی اسرائیل پرداخت. تأمین بخش عظیمی از منابع انرژی مورد نیاز اسرائیل یکی از این معاهدات است. مبارک، خوش خدمتی خود را با واسطه‌گری مصر در حمل سوخت‌های فسیلی از دیگر کشورهای دوستدار اسرائیل که جرئت علنی کردن ارتباط با اشغالگران را ندارند، تکمیل نمود. هم‌سویی مبارک با اهداف صهیونیست‌ها در تنگ کردن اوضاع معیشتی مردم فلسطین و به تبع آن حمایت مبارک از محاصره مردم نوار غزه و ساخت دیوار فولادی بین مصر و غزه در راستای جذب حمایت‌های غرب صورت گرفت.

جایگاه مصر در بیداری اسلامی

اشغال مصر به وسیله ناپلئون در سال ۱۷۹۷ میلادی اولین مواجهه مستقیم مصر با اروپا در دوره جدید است که سرآغاز بیداری در این کشور محسوب می‌شود. انحطاط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشورهای اسلامی در مقایسه با شکوفایی دنیای غرب مسیحی باعث شد تا نخبگان در پی چاره‌جویی برای اصلاح جامعه شرق برآیند. در سال ۱۸۰۵ میلادی با بیرون رفتن فرانسه از مصر، محمدعلی پاشا زمام امور را در این کشور در دست می‌گیرد و تلاش همه‌جانبه‌ای را برای اصلاح و نوسازی و نجات مصر از انحطاط و عقب‌ماندگی آغاز می‌کند. پاشا برای کسب علم و دانش جدید، دانشجو به اروپا اعزام می‌کند. نهضت ترجمه در مصر توسط کسانی همچون شیخ رفاعة طه‌طاوی آغاز می‌شود. در دهه‌های میانی قرن نوزدهم با مشاهده تلاش‌های دولت‌های اروپایی در استعمار و استثمار و غارت منابع، دخالت آشکار علیه قیام ملی عربی پاشا به نفع استبداد

حاکم، حضور نظامی مستقیم و اشغال خاک این کشور، غارت منابع، کسب امتیازات اقتصادی و در نتیجه آشکارتر شدن چهره استعمار فرانسه و انگلیس، آن خوش باوری اولیه نسبت به اروپا و نیت دولت‌های قدرتمند غربی رنگ می‌بازد. در آن دوران سید جمال‌الدین اسدآبادی به مصر رفت تا مردم مسلمان آن دیار را نسبت به خطر وجود دشمن غارتگر و لزوم ایستادگی در برابر آن آگاه کند. سید جمال در مصر شروع به انتشار روزنامه‌ای به نام *عروه‌الوثقی* کرد و در ضمن به تربیت شاگردانی پرداخت که بعد از اخراج او از مصر، ادامه‌دهنده راه او شدند. معروف‌ترین شاگرد او، سید محمد عبده بود؛ وی تفکر احیای اسلام را در میان مردم دنبال می‌کرد و موضعی سخت علیه استعمار انگلستان داشت. بعد از او شاگردش رشید محمد رضا ادامه‌دهنده راه او بود. رشید رضا مجله‌ای به نام *المنار* را در قاهره منتشر می‌کرد. حسن‌البنی که تحت تأثیر کتاب‌های رشید رضا و البته گرایش‌های شدید مذهبی بود در همان دوران تحصیل انجمنی به نام «امر به معروف و نهی از منکر» را به کمک برادرش تأسیس کرد. حسن‌البنی در سال ۱۹۲۸م برابر با ۱۳۰۷ش جمعیت اخوان المسلمین را تأسیس کرد و در دهه ۵۰ میلادی به دست مرحوم سید قطب و در تضاد با جنبش ناسیونالیستی، سوسیالیستی عربی به رهبری ناصر به شدت رادیکالیزه شد. در ۱۹۵۶ جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر شد و مصر اهمیت تازه‌ای در جهان پیدا کرد. مصر در جریان جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ متحمل خسارات فراوانی شد که به منزله شکست بزرگی برای ناسیونالیسم عرب محسوب می‌شد و سبب گردید تا موج ناسیونالیسم کم‌کم فرو نشیند و مردم بیش از پیش به اسلام روی آورند و سعی کردند که غرور و وحدت از دست‌رفته را با تمسک به ارزش‌های اسلامی باز یابند و راه حل مشکلات خود را در قوانین اسلامی جست‌وجو کنند. پس از مرگ مشکوک ناصر که گمانه‌هایی مبنی بر قتل وی توسط انور سادات مطرح شده است، انور سادات به ریاست جمهوری رسید که صلح با اسرائیل را پذیرفت. این اقدام وی خشم بسیاری را برانگیخت که منجر به قتل او توسط گروهی از مبارزان مسلمان «الجهاد» شد. پس از وی محمد حسنی مبارک جانشین او شد. در دوره او نیز نارضایتی افزون‌تر شد و تعداد بسیاری از رهبران مخالف به ایجاد ناآرامی متهم و دستگیر شدند. در همین حال بنیادگرایان اسلامی به مبارزه خود برای نهادهینه کردن قوانین اسلامی شدت بخشیدند. این امر موج جدیدی از دستگیری‌ها را در اواسط ۱۹۸۵ به دنبال داشت.

مردم مصر در سطح داخلی و در ۳۰ سال حکومت مبارک و حتی دوران قبل از آن دچار





انواع سرکوب‌گری‌های سیاسی، ظلم‌ها و تبعیضات اجتماعی و اقتصادی بودند؛ مصر به ریاست حسنی مبارک بزرگترین آلت دست اسرائیل و امریکا بود و گاز طبیعی مصر به یک چهارم قیمت واقعی جهانی به اسرائیل صادر می‌شد و به این واسطه مصری‌های بی‌شماری با عطش نابودی مبارک و از میان برداشتن ظلم‌ها و تبعیضات سی‌ساله در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ تجمع کردند.

تحولات مصر تا سرنگونی مبارک

در ۱۵ ژانویه ۲۰۱۱، تنها یازده روز پس از انقلاب تونس، اولین جرقه اعتراض مردم مصر با تظاهرات مقابل سفارت تونس آغاز شد. تظاهرات مصر از ۲۵ ژانویه به دعوت جوانان ۱۶ وریل به طور گسترده آغاز شد و در تاریخ ۱۱ فوریه (۲۲ بهمن ۱۳۸۹) به کناره‌گیری مبارک از قدرت انجامید.

این تحولات را در دو بازه زمانی می‌توان بررسی کرد:

الف: ۱۶ تا ۲۵ ژانویه: در این مدت، دولت سیاست پیش‌گیری و کنترل را اتخاذ کرد. بر مبنای این سیاست، سیستم

سرکوب مقطعی، قطع اینترنت و عدم دسترسی به سایت‌های فیس‌بوک و تویتر و همچنین مختل کردن سیستم پیام کوتاه و اقداماتی از این قبیل را در دستور کار خود قرار داد. اما در این زمینه نتوانست موفق شود و اعتراضات وارد مراحل جدید و گسترده‌تری شدند.

ب: ۲۵ ژانویه تا ۱۱ فوریه: در این برهه، حکومت مصر، سیاست چماق و هویج را به کار گرفت؛ یعنی همان سیستمی که محمدرضا شاه نیز در اواخر سقوط خود در رابطه با ملت ایران پیاده می‌کرد؛ از جمله اقدامات مبارک در این مدت، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. انتخاب سرلشکر شفیق که چهره‌ای خوشنام بود، به عنوان نخست‌وزیر که این نیز درست منطبق بر انتخاب بختیار مبارز سیاسی رژیم پهلوی به عنوان نخست‌وزیر بود در جهت منحرف کردن افکار عمومی.

۲. استعفای جمال مبارک از حزب حاکم؛ که این اندیشه را در اذهان تقویت کنند که مبارک قصدی برای جانشینی فرزندش به ریاست جمهوری مصر را ندارد.

۳. اعلام حکومت برای بررسی سیاست‌های جدید در مورد آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب سیاسی، توزیع یارانه‌ها، افزایش حداقل دستمزدها، خدمات درمانی رایگان، تخصیص یارانه به کشاورزان و... که این نیز درست شبیه آخرین اقدامات و تلاش‌های محمدرضاشاه پهلوی در ابتدایی‌ترین روزهای به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی ملت ایران بود.

۴. استعفا و محاکمه برخی فعالان حزب حاکم مانند احمد عز، که محمدرضاشاه نیز در همین راستا، یار دیرینه خود یعنی امیرعباس هویدا را فدا کرد.

۵. انتخاب سلیمان به معاونت ریاست جمهوری، که سلیمان مأمور مذاکره با رهبران مخالفان شد. در این زمان، نیروهای امنیتی به دلیل تظاهرات بری از خشونت حداکثری و انجام اقداماتی از قبیل دادن گل به نظامیان و... توسط ملت، که این نیز مشابه عملکرد انقلابیون ایران و به تبع آن نهضت هیپسیسم در ایالات متحده بود، به تدریج از درگیر شدن با مردم خودداری کردند و ریزش نظامیان به دامان ملت شدت گرفت.

سلیمان در ۸ فوریه از تشکیل ۳ کمیته بحران و تنظیم جدول زمانی برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت خبر داد. جدا از این موارد، ۳ سخنرانی مهم حسنی مبارک که آخرین آن در شامگاه ۱۰ فوریه (۱۱ بهمن) انجام شد، به روشنی حاوی همین سیاست چماق و هویج بود. وی در خلال صحبت‌های خود، هم وعده اصلاحات می‌داد و آن را به آرامش کشور منوط می‌دانست و از سوی دیگر مخالفان را در صورت تداوم اعتراضات به سرکوب تهدید می‌کرد. یعنی همان چه که محمدرضاشاه در قبال ملت ایران به کار می‌بست و در نهایت، در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ (۲۲ بهمن ۱۳۸۹)، حسنی مبارک از قدرت کناره‌گیری کرد. بسیاری بر این عقیده‌اند که ائتلاف نظامی - تجاری حاکم بر مصر که بنیان اصلی ساخت قدرت در مصر است، مبارک را به قصد حفظ ساخت قدرت قربانی کرده است تا با فرونشستن خشم مردم، انتخاباتی را برگزار کرده، بخشی از قدرت خود را به منتخبان مردم می‌گذارند؛ اما مسائل کلیدی نظیر رابطه با آمریکا و حفظ پیمان صلح کمپ‌دیوید را در دست خود



نگه دارند.^۱

تحولات مصر تاروی کار آمدن مرسی

دو روز پس از سرنگونی مبارک از قدرت در ۱۳ فوریه شورای عالی نظامی اعلام کرد تا برگزاری انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری که در شش ماه دیگر انتخاب می شود بر سر قدرت خواهند ماند.

در روز سوم مارس ۲۰۱۱ احمد شفیق، نخست وزیر دولت موقت مصر از سمت خود استعفا کرد و شورای عالی نظامی مصر عصام شرف، وزیر سابق حمل و نقل را به عنوان نخست وزیر مصر برگزید. همچنین در روز ۲۱ مارس، ۷۷ درصد از رأی دهندگان مصری از اصلاحات قانون اساسی این کشور حمایت کردند.

مردم انقلابی مصر در اعتراض به کشتن سه نظامی مصری توسط رژیم صهیونیستی در منطقه «سینا» و عدم عذرخواهی رسمی این رژیم از مردم مصر، سفارت اسرائیل در قاهره را به تصرف خود در آورده و خواهان قطع رابطه مصر با این رژیم شدند. سفیر اسرائیل و دیپلمات های این رژیم به همراه خانواده های خود از قاهره گریختند.

فشار انقلابیون و افکار عمومی مصر و جهان باعث گردید حسنی مبارک و پسران و دولتمردانش به اتهام کشتار تظاهرات کنندگان مصری و سوء استفاده از قدرت و فساد مالی بازداشت و زندانی شوند. در این راه تلاش های داخلی و خارجی بسیاری برای فراری دادن مبارک از محاکمه و مجازات صورت گرفت.

انتخابات پارلمانی مصر (مجلس الشعب) طی مراحل سه گانه در روزهای ۲۸ و ۲۹ نوامبر و ۱۴ و ۱۵ دسامبر سال ۲۰۱۱ و ژانویه ۲۰۱۲ برگزار شد. در این انتخابات، حزب آزادی و عدالت (شاخه سیاسی جماعت اخوان المسلمین مصر)، حزب سلفی «النور» و حزب «الوسط» موفق به کسب بیشترین درصد آرای رأی دهندگان در سه مرحله از انتخابات پارلمانی مصر و راهیابی به مجلس الشعب شدند.

اخوان المسلمین که پس از پیروزی نهایی در انتخابات پارلمانی، در ماه ژانویه، وعده داده بود که برای انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا معرفی نکنند، در اواخر ماه مارس ناگهان تغییر موضع داد و با معرفی خیرت الشاطر، بازرگانی ثروتمند، برای ریاست جمهوری نشان داد که قصد دارد در بالاترین عرصه قدرت در مصر به فعالیت بپردازد. اخوان المسلمین اعلام کرد که خطراتی که انقلاب مصر را تهدید می کرد

۱. «نگاهی به مواضع زیگراگی مرسی»: <http://www.mashreghnews.ir/fa/news/161553>

دولت امریکا برای ایجاد اختلاف بین شیعیان و مسلمانان و همچنین خطرناک جلوه دادن حکومت شیعی در ایران همواره تلاش نموده است تا از راه‌های گوناگون افکار عمومی جهان و همسایگان منطقه‌ای به ویژه کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را از حکومت شیعی در ایران بترساند؛ از این رو برای تبلیغ خبری این موضوع از طریق سناریوسازی‌های گوناگون و انتشار آن از طریق رسانه‌های جمعی تا اندازه‌ای زمینه پذیرش این موضوع را برای افکار عمومی منطقه به وجود آورده است تا به اهداف خود در منطقه دست یابد

باعث شد تا تصمیم به معرفی نامزد برای انتخابات ریاست جمهوری بگیرد. این اقدام، فضای سیاسی داخلی مصر را ملتهب‌تر از گذشته نمود. از یک سوی، در گروه‌های مذهبی این کشور جنب و جوش تازه‌ای ایجاد کرد و از سوی دیگر گروه‌های لیبرال و سکولار مصری را همچون محافل بین‌المللی غربی به شدت نگران تحولات پیش رو در سیاست داخلی و خارجی مصر نمود. دامنه این نگرانی‌ها به حدی بود که عمر سلیمان، شخص شماره یک امنیتی مصر در زمان ریاست جمهوری حسنی مبارک، در ۶ آوریل اعلام نمود که خود را کاندیدای ریاست جمهوری این کشور می‌کند. سلیمان در کنار دیگر نامزدهای مرتبط با رهبر سابق مصر، از جمله احمد شفیق، نخست‌وزیر سابق این کشور، قرار داشت. ثبت نام عمر سلیمان به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری مصر، این گمانه‌زنی را به وجود آورد که او تحت حمایت نظامیان حاکم بر این کشور قرار دارد. اما شرکت عمر سلیمان با

انتقاد گروه اخوان المسلمین روبه‌رو شد. خیرت الشاطر نامزد مورد حمایت این گروه، که در دوران حکومت حسنی مبارک زندانی شده بود، گفت: من ورود عمر سلیمان را توهینی به انقلاب و مردم مصر می‌دانم. عمر سلیمان مرتکب اشتباه بزرگی شده است. او فقط با تقلب برنده خواهد شد و اگر این اتفاق بیفتد، انقلاب دوباره شروع خواهد شد. با توجه به مخالفت‌ها علیه عمر سلیمان، چندان دور از ذهن نبود که پارلمان مصر، که اکثریت آن در اختیار حزب اخوان المسلمین است، کوتاه‌زمانی بعد قانون منع نامزدی چهره‌های وابسته به رژیم حسنی مبارک در انتخابات ریاست جمهوری مصر را تصویب کند. قانون‌گذاران مصری در ۱۰ آوریل پیشنهادی را تصویب کردند که به موجب آن عناصر رژیم مبارک نمی‌توانند کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شوند. این قانون به خصوص عمر سلیمان، رئیس سابق وزارت اطلاعات مصر و احمد شفیق، نخست‌وزیر پیشین این کشور را هدف گرفت. از سوی دیگر، کمیته عالی انتخابات ریاست جمهوری





مصر پس از بررسی صلاحیت نامزدها، که تعداد آنها بالغ بر ۲۳ نفر بود، در ۱۴ آوریل ۱۰ نفر را رد صلاحیت کرد که خیرت الشاطر، نامزد اخوان المسلمین، حازم ابواسماعیل و عمر سلیمان رئیس سازمان اطلاعات سابق مصر از جمله این افراد محسوب می شدند. البته اخوان المسلمین مصر پیش تر و در اقدامی محتاطانه محمد المرسی یکی از رهبران خود را به عنوان فرد جایگزین خیرت الشاطر معرفی کرده بود تا در صورت رد صلاحیت الشاطر وی را جایگزین نماید.

شورای عالی نظامی مصر در طول یک سال و نیم اداره امور کشور مصر همواره نشان داد که ادامه دهنده و رهرو سیاست های سرکوبگرانه رژیم حسنی مبارک است و بارها و در حوادث متعدد از جمله العباسیه، دفتر نخست وزیری، پورت سعید و غیره این موضوع را در عمل به اثبات رساند. شورای عالی نظامی مصر و تصمیمات آن همیشه مورد اعتراض مردم مصر بود و مردم بارها در تظاهرات ها و اعتراض های مکرر خود خواستار کناره گیری نظامیان این کشور از عرصه قدرت بودند. شورای عالی نظامی مصر برای مقابله با تحقق خواست و اراده مردم در به قدرت رسیدن محمد مرسی، احمد شفیق، آخرین نخست وزیر حسنی مبارک را وارد عرصه و کارزار انتخاباتی کرد و در آخرین روزها انحلال مجلس منتخب مردم را اعلام و متمم قانون اساسی این کشور را با هدف محدود کردن اختیارات ریاست جمهوری صادر کرد.

پیروزی محمد مرسی و انتقال قدرت

کمیته عالی و مستقل انتخابات در مصر بعد از ظهر روز چهارم تیرماه ۹۱، پیروزی محمد مرسی، رهبر حزب آزادی و عدالت شاخه سیاسی اخوان المسلمین را در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری این کشور با ۵۱/۷ درصد آرای رأی دهندگان در مقابل ۴۸/۳ درصد آرای احمد شفیق اعلام کرد. محمد مرسی در حالی به پیروزی رسید که شکاف عمیقی میان دولت (نهاد نظامی مصر) و نیروها و احزاب انقلابی به وجود آمده است. به همین دلیل گروه اخوان المسلمین و جنبش ۶ آوریل مجدداً به میدان تحریر در قاهره رفته و چادرهای تحصن را برپا کرده و تظاهرات و اعتراض ها به تصمیمات شورای عالی نظامی مصر به اوج رسید. اخوان المسلمین برای خارج کردن دکتر محمد مرسی از زیر بار مسئولیت حقوقی ناشی از ادامه تحصن نیروهای انقلابی در میدان تحریر قاهره، سه ساعت پس از اعلام نتایج نهایی انتخابات ریاست جمهوری مصر و پس از تبریک گفتن به رئیس جمهوری منتخب، به عضویت محمد مرسی در اخوان المسلمین پایان

داد. رئیس‌جمهور مصر در مراسمی که از سوی نیروهای مسلح مصر در قاهره برای تبریک به وی برگزار شد، تصریح کرد قدرت را از شورای نظامی تحویل گرفت. مرسی در سخنرانی که ایراد کرد گفت شورای عالی نظامی به وعده خود درباره انتقال قدرت به رئیس‌جمهور عمل کرد. رئیس‌جمهور مصر تصریح کرد انتقال قدرت را از سپهبد حسین طنطاوی و دوستانم در شورای عالی نظامی می‌پذیرم و تأکید کرد هم‌اکنون مسئول ارتش مصر شده است. وی افزود ملت مصر و نیروهای مسلح این کشور به سوی هدف واحدی در حال حرکت هستند. وی با تقدیر از نقش نیروهای مسلح مصر افزود: امروز جهان الگوی بی‌همتایی از انتقال قدرت را در مصر مشاهده می‌کند. بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند اتفاقی که در مصر رخ داد و قدرت به صورت مسالمت‌آمیز منتقل شد، به هیچ‌وجه ممکن نبود اگر توافقی میان ارتش با چراغ سبز امریکا و جنبش اخوان المسلمین حاصل نمی‌شد. محمد مرسی در نخستین سفر خارجی‌اش از عربستان دیدار کرد و با این اقدام شبهات مربوط به ساختار سیاسی آینده مصر و همکاری و هم‌نوایی مرسی با متحدین مرتجع امریکا در منطقه بیش از پیش تقویت شد. شبهاتی که با سفر هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه امریکا، به مصر و ملاقات وی با محمد مرسی به اوج رسید و شخص رئیس‌جمهور مصر را در مظان اتهامات بیشتری مانند عدول از اصول انقلاب قرار داد.

مواضع و عملکرد زیگزاگی محمد مرسی

محمد مرسی در مواضع و عملکرد خود خط مستقیمی را نمی‌پیماید و سیاست‌های متناقض به خصوص در قبال رژیم صهیونیستی و همچنین اصرار بر اخذ وام از صندوق بین‌المللی پول و عدم کنار گذاشتن مقامات رژیم سابق از قدرت و نامه تأمل‌برانگیز مرسی به پرز و ابراز احساسات به او، حضور بر مقبره انور سادات همزمان با جشن‌های جنگ اکتبر و قرار دادن تاج گل بر روی آن و تجلیل از وی به عنوان قهرمان و اعطای نشان دولت «گردنبند نیل» و «ستاره شرف» که بالاترین نشان‌های نظامی به شمار می‌رود، طی دستورالعملی، به خانواده انور سادات و گرفتار شدن در پازل غرب و صهیونیسم علیه سوریه، باعث شده است تا اعتراض‌ها به عملکرد نخستین رئیس‌جمهور پس از مبارک افزایش یابد. محافل انقلابی مصر از مرسی انتظار داشتند تا سفارت رژیم صهیونیستی را در مصر ببندد، یا حداقل در معاهده کمپ‌دیوید اصلاحاتی را به وجود آورد تا منافع مصر را به همراه داشته باشد و اعتبار جهانی مصر را در منطقه و جهان





احیا کند. معرفی سفیر مصر در سرزمین‌های اشغالی در شرایطی رخ می‌دهد که دامنه حملات ارتش رژیم صهیونیستی به نوار غزه، چندین برابر شده است. روزنامه مصری *الاهرام* نیز به نقل از کارشناسان در این زمینه نوشت: آنچه در بررسی روابط جدید مصر با رژیم صهیونیستی مشخص شده، این واقعیت است که علی‌رغم حضور رئیس‌جمهور اسلام‌گرا در مصر، رژیم صهیونیستی به هیچ‌وجه از این موضوع نگران نیست و هر دو طرف سعی می‌کنند تا بین تشکیلات نظامی و امنیتی خود هماهنگی و همکاری‌های لازم را حفظ کنند. روزنامه *الوطن* کویت نیز بر نقش مهم مردم تأکید کرد و نوشت: برخی از وزرای صهیونیست اعتراف کرده‌اند که نظام مرسی با اینکه اعلام کرده است که سیاست‌های مبارک در خصوص اسرائیل را ادامه می‌دهد، اما نتوانسته است مردم را قانع به این کار کند و در اردن نیز مردم همچنان در مقابل عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی از خود مقاومت نشان می‌دهند و البته این وجه اشتراک همه مردم در کشورهای عربی است، اما متأسفانه همه نظام‌های حاکم بر کشورهای عربی در این خصوص با سوریه و مقاومت فلسطین و لبنان و هم‌پیمانان آن اتفاق نظر ندارند.

مواضع زیگزاگی مرسی باعث شده است که تحلیل‌ها و نظریات مختلفی در باب چرایی عملکرد وی ارایه شود. برخی از عملکرد وی دفاع کرده و آن را به دلیل عدم تثبیت اوضاع و نفوذ بقایای رژیم سابق و سیاستی موقت و از روی اکراه می‌دانند و در مقابل، برخی نیز وی را به عدول از اصول انقلاب مردم این کشور متهم می‌کنند. در این خصوص رسانه‌ها سناریوهای متعددی را منتشر نموده‌اند:

۱. سردرگمی: اولین سناریو در تحلیل عملکرد مرسی آن است که مرسی یک سیاستمدار کهنه‌کار و ورزیده نیست و به واسطه قرار گرفتن در شرایط بغرنج کنونی، خود نیز سردرگم است. ناپختگی و ناتوانی شخصی و حزبی او در اداره و رهبری مصر انقلابی، در این تحلیل اصلی‌ترین عامل محسوب می‌شود؛ خصوصاً که باید توجه داشت که مرسی حتی کاندیدای اصلی حزب خودش یعنی اخوان المسلمین برای ریاست جمهوری مصر نبود و در اثر یک سیر اقتضایی و به واسطه نتایج اتفاقات به جایگاه کنونی رسید. به این ترتیب این تحلیل علت اصلی عملکرد متعارض مرسی را ناپختگی و ناتوانی وی می‌داند.

۲. توطئه امریکایی: سناریوی تحلیلی دیگر این است که تصور شود که هم در منطقه به صورت کلان آن و هم در مصر به صورت جزئی آن و هم در عملکرد مرسی به صورت

رهبر معظم انقلاب: انحراف در انقلاب‌ها، از انحراف در شعارها و هدف‌ها آغاز می‌شود. هرگز به امریکا و ناتو و به رژیم‌های جنایتکاری چون انگلیس و فرانسه و ایتالیا که زمانی دراز سرزمین شما را میان خود تقسیم و غارت کردند، اعتماد نکنید؛ به آنها سوءظن داشته باشید و لبخند آنها را باور نکنید؛ پشت این لبخندها و وعده‌ها، توطئه و خیانت نهفته است

جزیی تر آن، توطئه‌ای امریکایی در کار است و از اول هم انقلاب و بیداری اسلامی در مصر در کار نبوده است و امریکایی‌ها با یک طرح از پیش تعیین شده یک مهره وابسته به خود را که در امریکا تحصیل کرده و پرورش یافته است و اسلامی سکولار و امریکایی را ارایه می‌نماید در مصر به جای دیکتاتور سرکوبگر سابق آن بر سر کار آورده‌اند. در این تحلیل مواضع مرسی ناشی از یک توطئه امریکایی و کاملاً ضد بیداری اسلامی تحلیل می‌شود.

۳. ریاست جمهوری تحت فشار: سومین سناریوی تحلیلی آن است که گفته شود مرسی یک شخصیت کاریزماتیک و یک رهبر مسلط انقلابی نیست اما در پی یک انقلاب مردمی و بیداری اسلامی (و به علت فقدان

یک رهبر برجسته در این انقلاب) و بر اثر اتفاقات حاصل از آن در جایگاه رهبری مصر قرار گرفته است. به این ترتیب مرسی از چند سو تحت فشار است. هم از سوی مردمی که برای بیداری اسلامی کشته داده‌اند و هم از سوی مخالفان این حرکت و هم از سوی عناصر خارجی و قدرت‌های بین‌المللی.^۱

نقش امریکا در انحراف انقلاب مصر

روزنامه واشنگتن پست در سرمقاله خود نوشت که دولت اوباما از طریق وادار ساختن ارتش برای احترام گذاشتن به نتایج انتخابات و تهدید به تعلیق کمک‌های اقتصادی و نظامی نقش مهمی در پیروزی محمد مرسی ایفا کرد.^۲

دولت امریکا با توجه به نفوذی که بر ژنرال‌ها و ارتشیده‌های عالی‌رتبه نظامی مصر داشته و دارد، ارتش مصر را از ورود به معرکه و رویارویی با مردم مصر نهی نمود و از ریختن خون‌های بیشتر بازداشت. به نظر می‌رسد علت این موضع امریکا به «استراتژی حمایت از امنیت اسرائیل» بازمی‌گردد. رویارویی ارتش با مردم باعث می‌شود، نوعی بی‌ثباتی امنیتی در مصر پدید آید که آثار طبیعی آن، به صحرای سینا نیز کشانده می‌شود.

۱. «روابط امریکا و مصر پس از پیروزی محمد مرسی»:

<http://www.asnoor.ir/Public/Articles/ViewArticles.aspx?Code=208639>

۲. همان.





همچنین برخورد بین مردم و ارتش مصر می توانست امنیت منطقه‌ای کانال سوئز را در درازمدت بر هم زند و در صورت بروز ناآرامی‌های طولانی، ارتش امریکا مجبور به دخالت در آن به منظور حفظ امنیت کانال سوئز می شد که به بیانی دیگر، مردم مصر را مستقیم در برابر امریکا و اسراییل قرار می داد، درگیری مردم با ارتش مصر، منجر به تصفیه ژنرال‌های عالی‌رتبه مصری می شد و این به آن معنا بود که رشته امور برای آینده مصر و نقش منطقه‌ای آن برای حفظ و استمرار امنیت اسراییل از دست امریکا بیرون می شد، زیرا هیچ تضمینی نیست که طبقه جدید افسران ملی‌گرای مصر، به سیاست‌های امنیتی امریکا در خاورمیانه تمکین کنند. ادامه سیر اعتراضات و برخورد احتمالی ارتش با مردم باعث می شد تا از میان رهبران سیاسی مصر، رهبری رادیکال در برابر مبارک ظهور کند که به جای مبارک، امریکا را در هدف سرنگونی نظام مصر نشانه رود؛ امری که منجر به حذف نقش محوری دولت امریکا در این کشور و منطقه خاورمیانه می شد و این احتمال نیز بود که این رهبری رادیکال از میان رهبران اسلامی مصر باشد و این رهبری مانع از پیگیری استراتژی‌های بعدی امریکا در آرام‌سازی مصر و مهندسی تغییر نظام سیاسی و انحراف افکار عمومی مصر و کشورهای درگیر با بیداری اسلامی گردد.^۱

روزنامه نیویورک تایمز اعلام کرد که امریکا پس از روی کار آمدن اخوان المسلمین مصر سیاست خود را در قبال این گروه تغییر داده است. بزرگترین تغییری که در سیاست خارجی دولت باراک اوباما رئیس‌جمهوری امریکا ایجاد شده، مربوط به مصر است. اخوان المسلمین پس از پیروزی انقلاب در مصر قدرت را به دست گرفت و امریکا هم اکنون از این گروه سیاسی حمایت می‌کند. نیویورک تایمز دولت امریکا را دارای سیاست‌های دوگانه توصیف کرد و نوشت که امریکا در دوران رژیم سابق مصر از حسنی مبارک دیکتاتور مخلوع این کشور حمایت می‌کرد و در مقابل اخوان المسلمین موضع گرفته بود ولی پس از پیروزی انقلاب به حامی این گروه تبدیل شده است. همین روزنامه امریکایی اخیراً نیز فاش کرد که سلفی‌های مصر با سفارت امریکا در قاهره ارتباط دارند و با دیپلمات‌های سفارت امریکا در قاهره دیدار می‌کنند. نیویورک تایمز نوشت: سلفی‌های مصر بر خوردی دوگانه دارند؛ زیرا از یک طرف در تظاهرات شعارهای ضد امریکایی سر می‌دهند و بر لزوم بستن سفارت امریکا تأکید می‌کنند ولی از طرف دیگر هر روز به دیدار دیپلمات‌های امریکایی در سفارت‌تخانه امریکا می‌شتابند. نیویورک تایمز نوشت:

۱. «خوش بینی‌ها و نگرانی‌ها در قیام مصر»: <http://www.tabnak.ir/fa/news/147854>

با توجه به نقش کانونی منطقه خاورمیانه در جهان، غرب تلاش می‌کند که هژمونی رسانه‌ای خود را که با گسترش شبکه‌های مهم منطقه‌ای با چالش‌هایی مواجه شده است در این منطقه از جهان همچنان حفظ نماید؛ بنابراین می‌کوشد از طریق استراتژی نوین رسانه‌ای، به این مهم دست یابد

سیاسی و اقتصادی آمریکا و بعضی از مزدورانشان در این منطقه به کار افتاده است تا این انقلاب‌های مردمی را، این قیام‌های بزرگ را از مسیر اصلی منحرف کنند؛ جنبه اسلامی آن را مخفی کنند، مکتوم کنند، انکار کنند.

و یا در مقطعی دیگر در سال ۹۰ و خطاب به مسئولان نظام پیرامون بیداری اسلامی فرمودند: «مرتب دارند تلاش می‌کنند برای اینکه بر امواج بحران در این منطقه سوار شوند و بیداری را به نحوی کنترل کنند؛ اما نتوانستند و ان شاءالله به برکت بیداری ملت‌ها نخواهند توانست»؛ ایشان در اجلاس بیداری اسلامی در سال ۹۰ نیز پیرامون این مسئله فرمودند:

انحراف در انقلاب‌ها، از انحراف در شعارها و هدف‌ها آغاز می‌شود. هرگز به آمریکا و ناتو و به رژیم‌های جنایتکاری چون انگلیس و فرانسه و ایتالیا که زمانی دراز سرزمین شما را میان خود تقسیم و غارت کردند، اعتماد نکنید؛ به آنها سوءظن داشته باشید و لبخند آنها را باور نکنید؛ پشت این لبخندها و وعده‌ها، توطئه و خیانت نهفته است.^۲

نقش رسانه‌ها در انقلاب مصر

امروزه در پرتو شبکه به هم پیوسته ارتباطات و شتاب نظام مبادله اطلاعات و اخبار در سطح جهان، معادلات جدیدی در عرصه نظام بین‌الملل شکل گرفته است که تأثیر آن روی روابط منطقه‌ای و سیستمی کشورها اجتناب‌ناپذیر است. بیشتر کارشناسان

امریکا تعامل با سلفی‌های مصر را تأمین‌کننده منافع خود می‌داند.^۱

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب در سال ۹۰ و در روز عید مبعث در بخشی از سخنان خود در دیدار با سران نظام تأکید کردند:

غربی‌ها خیلی تلاش می‌کنند. امروز همه دستگاه‌های تبلیغاتی و



1. <http://news.irib.ir/NewsPage.aspx?newsid=20812>
2. www.leader.ir



نقش رسانه‌های نوین (شبکه‌های ماهواره‌ای، شبکه‌های اجتماعی و اینترنت) را در این تحولات بسیار برجسته دانسته و این انقلابات را نمادی از کارکردهای وسیع رسانه‌ها به عنوان ابزار قدرت در هزاره سوم تلقی می‌کنند. کارشناسان به اهمیت همه‌جانبه رسانه‌های جمعی در شکل‌گیری، توسعه، فراگیری، صدور و سرایت بیداری اسلامی از یک کشور به سایر کشورها اذعان دارند زیرا با انعکاس رویدادهای اعتراضی در یک کشور، بلافاصله شاهد آن بوده‌ایم که نهضت‌های بیداری اسلامی در دیگر کشورهای مسلمان منطقه شکل گرفته و نتایج تقریباً مشابهی نیز حاصل شد که سقوط دیکتاتورهای تونس، مصر و لیبی یکی از نمونه‌های این حوادث مشابه‌اند.

کارشناسان رسانه‌ای معتقدند رهبری جنبش‌های عربی از نوع رهبری افقی بوده و رسانه‌های نوین شامل شبکه‌های مجازی، شبکه‌های ماهواره‌ای، شبکه‌های اجتماعی و... نقش مهم و بسزایی در شکل‌گیری و گسترش آن داشته‌اند.^۱

خبرگزاری رویترز در مقاله‌ای به قلم کریستیا فریلند، انقلاب مردم مصر را «انقلاب فیس‌بوکی» نامید. شبکه الجزیره نیز در گزارشی اعلام کرد که انقلاب مردم در کشور لیبی «انقلاب لپ‌تاپ‌ها» بوده است.

در ۲۵ ژانویه مردم مصر با عنوان روز خشم به خیابان‌ها آمدند و علیه فقر، بیکاری و فساد دولتی که در سراسر این کشور دیده می‌شود، تظاهرات کردند. رسانه‌های اجتماعی مردم را بسیج کردند. یک صفحه فیس‌بوک که به عنوان مثال به یک تظاهرات اختصاص داده شده بود بیش از ۸۰ هزار کاربر داشت. کاربران در این صفحه به تظاهرات کنندگان دستورالعمل چگونگی خنثی کردن اثر گاز اشک‌آور از چشمانشان را یاد می‌دادند. با وجود این در روز ۲۶ ژانویه فیس‌بوک، توئیتر، جی‌میل و یوتیوب مسدود شد و خدمات شرکت تلفن همراه وادفون به حالت تعلیق درآمد.

این گزارش می‌افزاید:

روز بعد چهار مرکز اصلی تأمین‌کننده اینترنت دسترسی بین‌المللی کاربران خود را مسدود کردند. در عین حال که دولت مصر مدعی شد مسئول قطع اینترنت نیست اما به نظر می‌رسد این اقدامات به طور

۱. «بررسی عملکرد رسانه ملی در بیداری اسلامی» (گزارش)، ۱۳۹۰: <http://www.resaneyefarda.ir>



خاص برای آرام کردن ناآرامی‌ها انجام شده است.^۱

با توجه به نقش کانونی منطقه خاورمیانه در جهان، غرب تلاش می‌کند که هژمونی رسانه‌ای خود را که با گسترش شبکه‌های مهم منطقه‌ای با چالش‌هایی مواجه شده است در این منطقه از جهان همچنان حفظ نماید؛ بنابراین می‌کوشد از طریق استراتژی نوین رسانه‌ای، به این مهم دست یابد. در استراتژی جدید غرب، تأسیس شبکه‌های ویژه در منطقه خاورمیانه و نیز تأسیس رسانه‌های بین‌المللی با رویکرد متفاوت بنابر ملاحظات جدید نظام بین‌المللی و به زبان عربی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و از این طریق است که غرب سعی در حفظ جایگاه رسانه‌ای خود در منطقه دارد.^۲

از سال ۲۰۰۶ در پی حمله اسرائیل به جنوب لبنان، رسانه‌های منطقه به دو دسته تقسیم شدند؛ گروه اول به رهبری عربستان جبهه رسانه‌ای سازش با غرب و اسرائیل را تشکیل دادند و یک نوع اتحاد و خط رسانه‌ای هم‌داستان را ایجاد کردند؛ گروه دوم رسانه‌های معترض به جریان رایج بین‌المللی بودند که با مشارکت و پیشگامی ایران، جبهه مقاومت در برابر جریان یک‌سویه خبری اطلاعاتی را شکل دادند. محمد القاسمی نویسنده و روزنامه‌نگار مغربی در مقاله تحلیلی با عنوان «شبکه‌های عربی العالم و العربیه عبری؛ رسانه مردم و رسانه صهیونیست‌ها» در خصوص چگونگی این صف‌بندی رسانه‌ای در منطقه می‌نویسد: رسانه‌های دیداری عربی در دو اردوگاه تقسیم شده‌اند؛ اردوگاهی رسانه‌ای که به قضایا و مسائل مردم پرداخته و یاور ستمدیدگان است و اردوگاهی که انعکاس‌دهنده مطالبات دولت امریکا و کشورهای اروپایی است و درصدد کاهش مقاومت جنبش‌های آزادی‌بخش در فلسطین، لبنان، عراق و سومالی می‌باشد.^۳ با وقوع تحولات اخیر در کشورهای عربی این جهت‌گیری‌ها، خود را نمایان‌تر کرد و تعدادی از رسانه‌های عربی به ویژه شبکه العربیه از همان ابتدا موضع خود را در مخالفت با اعتراضات مردمی نشان دادند و برخی دیگر نیز همچون شبکه الجزیره با تسری این اعتراضات به کشورهای دیگر عربی موضع خود را تغییر دادند و رسانه‌های غربی نیز کوشیدند این انقلاب‌ها را به نفع خود جهت‌دهی و مصادره نمایند.

رسانه‌های غربی از پایان حوادث روز اول اعتراض‌های مردمی مصر، به آن توجه کردند و بخش زیادی از ساعات پخش یا ستون‌های مطبوعات را به آن اختصاص دادند، اما به

۱. «انقلاب فیس‌بوک؛ نقش رسانه‌های جدید در مصر و خاورمیانه به نقل از پایگاه اینترنتی بنیاد هرتیج».
www.farsnews.com/newstext.php?nn=8911270285

۲. «بررسی عملکرد رسانه ملی در بیداری اسلامی» (گزارش)، همان.

۳. مرکز امور بین‌الملل صدا و سیما، «جهت‌گیری جریان‌های رسانه‌ای در منطقه خاورمیانه» (گزارش)، ۱۳۹۰.



از سال ۲۰۰۶ در پی حمله اسرائیل به جنوب لبنان، رسانه‌های منطقه به دو دسته تقسیم شدند؛ گروه اول به رهبری عربستان جبهه رسانه‌ای سازش با غرب و اسرائیل را تشکیل دادند و یک نوع اتحاد و خط رسانه‌ای هم‌داستان را ایجاد کردند؛ گروه دوم رسانه‌های معترض به جریان رایج بین‌المللی بودند که با مشارکت و پیشگامی ایران، جبهه مقاومت در برابر جریان یک‌سویه خبری اطلاعاتی را شکل دادند

سرعت از دامنه این توجه کاسته شد؛ به طوری که بسیاری از رسانه‌های غربی این اعتراض‌های مردمی را حوادث و ناآرامی یا حداکثر خیزش مردمی توصیف کردند. نحوه برخورد رسانه‌های غربی با انقلاب‌های عربی، علامت سؤال‌های زیادی را درباره نقش واقعی رسانه‌ها در جامعه جهانی مطرح کرد. رسانه‌های غربی بیش از آنکه به ریشه مطالبات مردمی این کشورها توجه داشته باشند، خود را به مسائل دیگری مشغول کردند که آینده رژیم صهیونیستی مهم‌ترین آنها بود.^۱

در این میان برخی از تحلیل‌گران غربی اصرار دارند که بگویند شبکه‌های اجتماعی نقش مهمی در تحولات دموکراتیک در کشورهای عربی ایفا کرده‌اند و بر نقش رسانه‌های اجتماعی به ویژه فیس‌بوک در بسیج و تشدید قیام مردمی در مصر بسیار تأکید دارند. به طوری که برخی از آنها، قیام مردم مصر را «انقلاب رسانه‌های اجتماعی» توصیف کرده‌اند یا آن را به «انقلاب فیس‌بوکی» تشبیه می‌کنند و تلاش دارند تا این تغییرات و تحولات را به جای اراده مردمی به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های شبکه‌های اجتماعی از جمله فیس‌بوک و توییتر نسبت دهند.^۲

اما واقعیت این است که برای جنبشی مردمی در مصر، با در نظر گرفتن جمعیت این کشور، پایگاه فیس‌بوک بسیار کوچک است. چراکه بر اساس پایگاه اینترنتی سوشال بیکرز که آمار مراجعه به فیس‌بوک را دارد، هم اینک حدود پنج میلیون و دویست هزار مصری از کاربران فیس‌بوک هستند. به بیان دیگر، کمتر از هفت درصد از مردم مصر به فیس‌بوک مراجعه می‌کنند و این تحلیل‌ها که انقلاب‌های منطقه را به فیس‌بوک تقلیل می‌دهند، تحلیل بی‌پایه و کاملاً غیرجامعه‌شناختی است. این رسانه‌ها ممکن است یک نقش حداقلی داشته باشند ولی اصلاً اهمیت یا ضربی که بخواهد به حساب آورده شود، ندارند؛ آن هم با توجه به آمار نفوذ اینترنت در مصر، عقلاً نمی‌تواند اثر مهمی داشته باشد.^۳

۱. «بررسی عملکرد رسانه ملی در بیداری اسلامی» (گزارش)، همان.
 ۲. «نقش شبکه‌های اجتماعی در انقلاب مصر»: www.hozekkh.com.
 ۳. همان.

متیوانگرام خبرنگار کانادایی بر این باور است که ارتباطات مردمی و شبکه‌های اجتماعی، دلیل به وجود آمدن انقلاب مصر هستند و توییتر و فیس‌بوک، صرفاً نقش ابزار ارتباطاتی را ایفا می‌کنند. از این رو، این قدرت شبکه‌های مردمی است که اهمیت دارد نه سرویس‌های اینترنتی چون توییتر یا فیس‌بوک.^۱

شیعه‌هراسی در مصر

ترس فراوان غرب از وقوع جنبش اسلامی در مصر صرفاً به خاطر امنیت اسرائیل نیست، بلکه مهم‌تر از آن به خاطر این است که حضور عمیق و قدرتمند و پرسابقه تشیع در این سرزمین و به ویژه تجربه موفق حکومت شیعی فاطمیون در مصر، می‌تواند زمینه‌های نفوذ تفکر انقلاب اسلامی ایران را فراهم کند. تأثیر اندیشمندان معاصر شیعه مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی بر ارکان مذهبی و فرهنگی مصر نیز این نگرانی را واقعی‌تر می‌کند.

برخی از مصادیق که برگرفته از پایگاه‌های خبری معتبر می‌باشد را مرور می‌کنیم:

• خبرگزاری آسوشیتدپرس: مسئولان دینی و امنیتی مصر در هفته‌های اخیر در خصوص تلاش ایران برای رواج تشیع در این کشور هشدار داده‌اند! محمد الصغیر، نماینده پارلمان و عضو جماعت اسلامی گفت: ایران اگر می‌خواهد روابط خوبی با مصری که به زودی قدرت خود را باز می‌یابد، برقرار کند باید بداند که مصر پرچم فرقه سنی را در دست دارد. وی افزود: ترویج تشیع در مصر منازعه فرقه‌ای نیست، بلکه مسئله امنیت ملی است!^۲

• یاسر القاضی نماینده پارلمان مصر از رئیس پارلمان، نخست‌وزیر، وزیر کشور مصر و نیز رئیس اوقاف و الازهر خواست اقدامات قاطعانه‌ای را برای توقف موج شیعی در مصر انجام دهند. این نماینده پارلمان، در اقدامی ضد شیعی و به دروغ حسینه شیعیان را پایگاهی برای حمله به اهل سنت خواند و در اظهاراتی توهین‌آمیز مدعی شد: شیعیان از آزادی به وجود آمده پس از انقلاب ۲۵ ژانویه مصر سوءاستفاده می‌کنند. وی با اعتراض نسبت به الازهر و نهادهای امنیتی اظهار داشت: الازهر به صورت علمی و عملی با گسترش تشیع در مصر مقابله نمی‌کند و نهادهای امنیتی به وظیفه‌ای که قانون آنان را مکلف کرده، عمل نمی‌کنند. یاسر القاضی در ادامه اظهارات توهین‌آمیز به شیعیان،

۱. «عامل انقلاب مصر مردم بودند نه شبکه‌های اجتماعی»:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8911231176>

2. <http://www.entekhab.ir/fa/news/66519>





سفر شیخ علی کورانی از علمای لبنان به مصر و برگزاری مراسم مذهبی و سمینارها را گسترش فتنه در مصر خواند و این سفر را تبلیغات گسترده شیعیان دانست.^۱

• به گزارش خبرگزاری رسا، روزنامه *الوفد* مصر در راستای حملاتی که اخیراً در این کشور برای دامن زدن به شیعه‌هراسی و تفرقه‌افکنی بین مذاهب و قومیت‌های مختلف به راه افتاده است، در گزارشی از سینه‌زنی در نخستین حسینیه شیعیان مصر وابسته به سالم صباغ خبر داد. این روزنامه مدعی شد: سالم الصباغ یکی از رهبران شیعه در مصر است. او کسی است که علی‌الکورانی را دعوت کرد و این سینه‌زنی نشان می‌دهد که شیعیان در حسینیه‌های خود که برای به چالش کشیدن بیانیه‌الازهر مبنی بر ممنوعیت ایجاد حسینیه‌ها ایجاد شده، چه می‌کنند. الازهر ایجاد حسینیه‌ها، سینه‌زنی برای شوراندن مردم علیه سنی‌ها، درخواست از علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) برای حمایت از آنها در برابر سنی‌ها و متهم کردن اهل سنت به تروریسم و قتل و تحریف قرآن را ممنوع کرده است.^۲

• حمدین صباحی از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری مصر، در بیانیه‌ای تأکید کرد که از آزادی عقیده و عبادت حمایت می‌کند، ولی این امر به معنای موافقتش با آنچه آن را گسترش مذهب شیعه در مصر و ایجاد حسینیه نامید، نمی‌باشد. صباحی گفت: شیعیان در مصر فقط می‌توانند به اماکن مقدس اهل بیت (ع) بروند؛ البته این اقدام نباید برای ترویج یا تبلیغ مذهب شیعه باشد؛ و این امر برای افزایش گردشگری دینی در کنار پایبندی به قوانین مصر است و نه بیشتر.^۳

• دکتر احمد راسم نفیس، فعال شیعه مصری گفت: رژیم عربستان سعودی جنگی را ضد شیعه رهبری می‌کند و در جلوگیری از شکل‌گیری حزب التحریر شیعه دخالت دارد. محمد غنیم رئیس جریان شیعه مصر نیز در این راستا تأکید کرد: اظهارات احمد الطیب شیخ الازهر، حلقه‌ای از زنجیره حمله سازماندهی شده و هدفمند سرویس‌های امنیتی برای تخریب شیعه مصر است. غنیم با متهم کردن سرویس‌های امنیتی به دخالت در حمله ضد شیعه در مصر اظهار داشت: سرویس‌های امنیتی با درج اخبار دیدارهای برخی رهبران شیعه از مصر، هدف از این دیدارها را افتتاح حسینیه عنوان می‌کنند؛ این در حالی است که آنچه حسینیه خوانده می‌شود منازل شیعیان است و ارتباطی با حسینیه ندارد. رئیس جریان شیعه مصر افزود: هیاهوی صورت گرفته صرفاً

1. <http://www.shia-online.ir/article.asp?id=23099&cat=1>

2. <http://fa.alalam.ir/news/329014>

3. <http://abna.ir/print.asp?lang=1&id=317140>

ترس فراوان غرب از وقوع جنبش اسلامی در مصر صرفاً به خاطر امنیت اسرائیل نیست، بلکه مهمتر از آن به خاطر این است که حضور عمیق و قدرتمند و پرسابقه تشیع در این سرزمین و به ویژه تجربه موفق حکومت شیعی فاطمیون در مصر، می تواند زمینه‌های نفوذ تفکر انقلاب اسلامی ایران را فراهم کند

برای ایجاد کینه و بیزاری و تحریک مردم ضد شیعه است. محمد غنیم گفت: آنها می خواهند این گونه القا کنند که برنامه‌ای برای گسترش تشیع و سوءاستفاده از نابسامانی امنیتی کشور برای تأسیس حسینیه وجود دارد.^۱

• به گزارش شیعه‌نیوز در اولین مناظره تلویزیونی در تاریخ مصر، عمرو موسی سیاستمدار کهنه کار مصری و دبیر سابق اتحادیه عرب و عبدالمنعم ابوالفتوح از اسلام‌گرایان این کشور رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. اما موضع‌گیری ابوالفتوح درباره مذهب اهل بیت (ع) به نوعی سخنان موسی مبنی بر افراطی بودن وی را تأیید کرد؛ زیرا وی در پاسخ سؤالی درباره ایران گفت: «سیاست

خارجی مصر باید مستقل از سیاست‌های قدرت‌های خارجی باشد و این کشور باید ضمن حفظ استقلال، روابط خوبی با کشورهای عربی و اسلامی، از جمله ایران داشته باشد؛ ضمن اینکه جلوی گسترش تبلیغ تشیع از سوی ایران را بگیرد!^۲

• مرکز اسلامی الازهر به عنوان بزرگترین مرکز اسلامی در جهان عرب ۱۷ مهر، در اقدامی ضد دینی نشست مشترک با سلفی‌های مصر به منظور مقابله با گسترش تشیع در این کشور برگزار کرد؛ از سوی دیگر محمد عماره، عضو هیئت علمای بزرگ مصر نیز ضمن هشدار نسبت به گسترش تشیع که به آن «مد شیعی» اطلاق کرده است، مدعی شده که شیعیان در صددند با احیای دولت فاطمی بار دیگر الازهر را به مرکزی شیعی تبدیل کنند.^۳

ایران هراسی در مصر

استراتژی ایران هراسی در مصر به یک راهبرد فعال توسط رسانه‌های امریکایی و عربی تبدیل شده است که با استفاده از ابزارهای مختلف آموزشی، فرهنگی، رسانه‌ای، اقتصادی و حتی نظامی در پی توسعه ابعاد و عمق بخشی به آن می‌باشند. برخی از مصادیق که برگرفته از پایگاه‌های خبری معتبر می‌باشد را مرور می‌کنیم:

• فهمی هویدی نویسنده و پژوهشگر مصری، ایران هراسی را پروژه‌ای از سوی امریکا

1. <http://www.shia-news.com/fa/news/35614>

2. <http://www.shia-news.com/fa/news/34976>

3. <http://www.shia-news.com/fa/news/43503>



استراتژی ایران‌هراسی در مصر به یک راهبرد فعال توسط رسانه‌های امریکایی و عربی تبدیل شده است که با استفاده از ابزارهای مختلف آموزشی، فرهنگی، رسانه‌ای، اقتصادی و حتی نظامی در پی توسعه ابعاد و عمق بخشی به آن می‌باشند

و رژیم صهیونیستی در دوران مبارک، دیکتاتور مخلوع دانست که پیامدهای آن همچنان در این کشور باقی مانده است. وی در مطلبی نوشت: ایران‌هراسی از رژیم سابق بازمانده است؛ به صورتی که در آن دوران ایران‌هراسی به حدی رسیده بود که برخی بر این گمان بودند دشمن واقعی، ایران است نه رژیم اسرائیل. وی افزود: رسیدن به این مرحله را باید موفقیتی برای شیاطین سیاست دانست که توانستند آن را در بیش

از یک کشور عربی در منطقه خلیج فارس رواج دهند. فهمی هویدی با اشاره به رواج «افسانه‌هایی» در دوران مبارک در مصر مبنی بر تهدید امنیت این کشور از سوی ایران و همچنین تلاش برای شیعه کردن مردم مصر، گفت: این افسانه‌ها را سازمان‌های امنیتی ساختند؛ امریکا نیز با اعلام جنگ و مبارزه با تروریسم آن را پرورش داد و رژیم اسرائیل که همچنان ایران را دشمن راهبردی خود می‌داند، به این موضوع دامن زد.^۱

• جمال زهران نماینده سابق پارلمان و رئیس گروه علوم سیاسی دانشگاه سوئز مصر در گفت‌وگو با خبرنگار بین‌الملل فارس با اشاره به تضعیف روابط جمهوری اسلامی ایران و مصر در زمان رژیم سابق قاهره، گفت: برخی طرف‌های خارجی از برهم خوردن موازنه قدرت نگران‌اند زیرا هر گونه هم‌گرایی بین ایران و مصر موازنه‌های قدیمی در منطقه را برهم می‌زند. زهران نقش مصر در منطقه را برجسته خواند و با اشاره به توطئه‌های دشمنان امت اسلامی مبنی بر تلاش ایران برای صادر کردن انقلاب اسلامی خود از دروازه‌های مصر به جهان گفت: برخی‌ها با گفتن اینکه تهران در صدد شیعه‌سازی ملت مصر است، به ایران‌هراسی در مصر می‌پرداختند. این در حالی است که مذهب افراد موضوعی شخصی است و هیچ‌کس نمی‌تواند مردم را به زور به پذیرش مذهبی وادار سازد.^۲

• رهبر انقلاب در تحلیل خود از اوضاع منطقه پیش‌بینی کرده بودند که رسانه‌های دشمن در صدد تفرقه‌افکنی بر خواهند آمد:

بوق‌های تبلیغاتی دشمن مانند همیشه فریاد خواهند کرد که ایران می‌خواهد دخالت کند، می‌خواهد مصر را شیعه کند، می‌خواهد ولایت

1. <http://isna.ir/fa/print/91062615034>

2. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910411000233>

فقیه را به مصر صادر کند و می خواهد و می خواهد... این دروغها را سی سال است می گویند تا ملت های ما را از یکدیگر جدا و از کمک یکدیگر محروم کنند و مزدوران آنها هم آن را تکرار می کنند. یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربک ما فعلوه فذرهم و ما یفترون. با این ترفندها، هرگز وظایفی را که اسلام بر دوش ما گذاشته است رها نخواهیم کرد.¹

نتیجه گیری

آنچه در کشورهای اسلامی در خلال دو سال اخیر به وقوع پیوست، ریشه در چندین دهه ستم، فساد، تبعیض و وابستگی دارد که ناگاه به مثابه جنبش ظهور یافته است. بلوک غرب همواره به واسطه ترسی که از فراگیری گفتمان انقلاب اسلامی در میان کشورهای تحت استعمار خود داشته است راهبردها و استراتژی های متعددی را برای مهار و نابودی انقلاب اسلامی و گفتمان بیداری اسلامی به کار برده است. «ایران هراسی» راهبرد جدی بلوک غرب و اکثر کشورهای عربی هم پیمان در جنگ نرم علیه جمهوری اسلامی ایران است که طی چند دهه اخیر به انحای گوناگون پیگیری شده و از هر فرصتی برای تشدید آن استفاده کرده اند و تلاش دارد تا ایران به عنوان تهدیدی علیه کشورهای منطقه و صلح و امنیت بین الملل معرفی گردد. راهبردی که از سر نگرانی غرب و دولت های عربی از الگو شدن «جمهوری اسلامی ایران» در دستور کار قرار گرفته است. سرعت وقوع تحولات، ناکامی و عقیم ماندن بسیاری از طرح ها و برنامه های بلوک غرب به منظور هدایت و کنترل این انقلاب ها خصوصاً در کشور مصر، غرب و هم پیمانان منطقه ای را به سمت استفاده از ظرفیت تضادهای قومی، فرقه ای و مذهبی کشانده است. در شرایطی که دشمنان انقلاب اسلامی ایران در صدد نابودی و انحراف بیداری اسلامی منطقه برای جلوگیری از صدور گفتمان انقلاب اسلامی ایران هستند می بایست با درک درست اوضاع داخلی کشور یا کشورهای مورد بحث به اقدامات آفندی و پدافندی (رسانه ای و دیپلماتیک) مناسبی جهت خنثی نمودن توطئه ها اقدام نمود.

1. <http://farsi.khamenei.ir/newspart-print?tid=1777>



انقلاب اسلامی و دگر دیسی محیط سیاسی شیعیان در فضای نوین خاورمیانه

رحمت الله فلاح^۱

چکیده

خاورمیانه از اهمیت بسیار بالایی در معادلات قدرت و سیاست بین الملل برخوردار است. سازه‌های منطقه‌ای در تعامل با محیط داخلی و بین‌المللی‌الگویی از سازش‌ها و ستیزش‌ها را خلق می‌کند. یکی از این سازه‌ها که در صحنه اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی، خاورمیانه عربی را متأثر نموده لایه هویتی جامعه شیعیان است. شیعیان خاورمیانه با اینکه در طول تاریخ در حاشیه قدرت و سیاست قرار گرفته‌اند ولی پیروزی انقلاب اسلامی در احیای هویت فرهنگی و سیاسی آنها نقش تاریخی داشته است. البته با دگرگونی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی عوامل و شرایط منطقه‌ای کارکرد سنتی خود را با چالش مواجه نموده؛ تا اینکه فضای ایجاد شده سال‌های اخیر فرصت‌ها و ظرفیت‌های راهبردی برای شیعیان به وجود آورده است.

تحولات خاورمیانه در چند دهه اخیر مبین جنبش‌های هویتی متأثر از تغییرات فرهنگی - سیاسی و اجتماعی است که ظهور آن مناسبات سنتی قدرت و سیاست

۱. پژوهشگر مسائل منطقه‌ای جهان اسلام





علاوه بر تأثیر انقلاب اسلامی، در یک دهه اخیر عوامل مختلفی در ارتقای جایگاه شیعیان در ژئوپلیتیک خاورمیانه دخیل بود که می‌توان گفت قدرت‌گیری شیعیان عراق بعد از سقوط صدام، پیروزی شیعیان لبنان در جنگ ۳۳ روزه و در نهایت تحولات اخیر جهان عرب که منجر به نظم نوین در منطقه می‌گردد، در هویت‌یابی سیاسی شیعیان تأثیر راهبردی داشته است

را دگرگون کرده است. از جمله این شرایط هویت‌گرایی اسلام به طور خاص تشیع سیاسی است که قوی‌ترین عنصر در ایجاد ژئوپلیتیک هویتی به شمار می‌رود.^۱

هویت‌یابی گروه‌های اسلامی به بازتولید هویت، موجودیت و قدرت شیعیان منجر شد. شیعه از بعد صفویه که به عنوان مذهب رسمی حکومت صفوی مطرح شد، به ویژه در دوران حکومت قاجاریه که رهبری جنبش‌های اسلامی حاضر را در مقابل استبداد و استعمار بر عهده داشت اگرچه در کانون توجه نظام سلطه

بود اما تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، نیروهای حاشیه‌ای قلمداد می‌شدند. در بین خود گروه‌های شیعی نیز تمایز و تفاوت زیادی وجود دارد. تمام آنها از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، موقعیت خود را بازسازی کردند. آنان به گونه‌ای مستقیم و غیر مستقیم، تحت تأثیر موج‌های انقلاب ایران و نیز فضای هویت‌گرایی اسلامی قرار گرفتند.^۲ گروه‌های شیعی توانستند بین خود و گروه‌های سیاسی حاکمه تمایز ایجاد کنند. گروه‌هایی که آنان را به حاشیه رانده بودند، ناچار شدند موقعیت سیاسی و اجتماعی شیعیان را در تمامی حوزه‌های سیاسی و اجتماعی خاورمیانه بپذیرند. در بسیاری از مواقع نسبت به آنان نیز نگرانی‌های امنیتی به وجود آمده بود. این امر نشان می‌دهد که شیعیان بیش از آنکه تلاش کنند هویت خود را از طریق مقابله با «غیرت غربی» به دست آورند، به تعارض با گروه‌هایی پرداخته‌اند که برای سالیان طولانی، قدرت خود را بر آنان اعمال کرده و جلوه‌هایی از سلطه را به وجود آورده‌اند؛ به عبارتی گروه‌های شیعی در کشورهای مختلف هویت خود را در تعامل با ایران یافتند. از سوی دیگر بیش از آنکه به مقابله با مجموعه‌های غربی مبادرت ورزند، در صدد شکافتن پوسته سیاسی و اجتماعی بودند که برای سالیان طولانی آنان را کنترل و استحاله کرده بود.

علاوه بر تأثیر انقلاب اسلامی، در یک دهه اخیر عوامل مختلفی در ارتقای جایگاه

۱. سید احمد نکویی، «تأثیر برجسته شدن نقش و هویت شیعیان در جایگاه ایران در خاورمیانه»، *مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام*، س ۱۰، ش ۳۷، بهار ۱۳۸۸، ص ۴۸.
 ۲. طاهره ترابی، «شیعیان حاشیه‌ای و استراتژی تغییرات هویتی»، *مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام*، س ۷، ش ۲۸، زمستان ۱۳۸۵، ص ۹۵.

شیعیان در ژئوپلیتیک خاورمیانه دخیل بود که می‌توان گفت قدرت‌گیری شیعیان عراق بعد از سقوط صدام، پیروزی شیعیان لبنان در جنگ ۳۳ روزه و در نهایت تحولات اخیر جهان عرب که منجر به نظم نوین در منطقه می‌گردد، در هویت‌یابی سیاسی شیعیان تأثیر راهبردی داشته است.

سقوط صدام در سال ۲۰۰۳، به رغم میل سیاستمداران امریکا برای ایجاد نظامی لیبرال موجب شد نظامی دموکراتیک بر پایه خواست مردم مسلمان عراق بنا شود. آنچه اهمیت دارد فرض ایجاد یک حکومت نیست، بلکه به قدرت رسیدن شیعیان عراق است که ماهیت حکومت مدنظر امریکا را تغییر دادند. سقوط دولت بعثی و به قدرت رسیدن جریان‌های شیعی به روش دموکراتیک، مهر تأییدی بر نگرش سیاسی شدن و قابلیت یافتن تشیع در جوامع عرب، به خصوص عراق بود. شیعیان عرب در کشورهایی مانند بحرین و عربستان که مثالی از اکثریت و اقلیت‌اند، از تحولات جامعه شیعه عراق متأثر شده و می‌شوند.

پیروزی شیعیان لبنان در صحنه نبرد داخلی و خارجی هم عامل مهمی بود که تأثیر خود را بر قوت‌گیری هویت سیاسی شیعی افزود. جامعه شیعیان لبنان توانسته است در سال‌های اخیر با مبارزه، ارتش اسرائیل را وادار به خروج از جنوب لبنان کند. در حالی که این اتفاق هیچ‌گاه در رفتار سیاسی اسرائیل نیفتاده است، چون ارتش این رژیم در هر سرزمین عربی که قدم می‌گذاشت سیاست‌های تثبیتی را در پیش می‌گرفت. از طرفی، اعراب نیز در هر جنگی علیه رژیم اسرائیل شکست می‌خوردند. با این حال، سازمان حزب‌الله که با ماهیت شیعی شناخته شده است، توانست جهت معادله را تغییر دهد.

پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه طعم تلخ اولین شکست را به اسرائیل چشاند و این عامل ایران و حزب‌الله را به باز یگران اصلی دولتی و غیر دولتی در صدر منطقه تبدیل کرد و نیروی مضاعفی به شیعیان منطقه داد تا اینکه ده‌ها هزار شیعه را در عراق، بحرین و عربستان به خیابان‌ها کشاند و قدرت‌های سنتی مانند اردن، عربستان و مصر ناتوان از هر گونه تأثیرگذاری بر روند حوادث، خود را در حاشیه دیدند.^۱ پیروزی حزب‌الله، افکار عمومی جهان عرب را متوجه وجه افتراق هویت شیعی نمود که قابلیت‌های سیاسی و جهادی آن به مراتب قوی‌تر از سنی‌مذهب‌هاست. البته اینجا بود که سردمداران محافظه‌کار عرب با هم‌داستانی با منابع سیاسی و فکری غرب به بحث مربوط به هلال شیعی دامن زده و خطر شیعی را متذکر شدند.

1. Vali nasr, "When The Shiites Rise", Foreign Affairs, July/August 2006





در دو سال اخیر هم تحولات و دگرگونی سیاسی منطقه عربی که با عنوان «بیداری اسلامی» و به تعبیر غربی‌ها به بهار عربی شناخته می‌شود و تاکنون به تغییر رژیم‌های استبدادی و عمدتاً وابسته مصر و لیبی انجامیده، موج تازه‌ای از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در خاورمیانه را به دنبال داشته که با نظم سلفی مورد حمایت عربستان تفاوت ماهوی داشته است؛ با توجه به اینکه روایت سلفی نظم منطقه‌ای مطلوب خود را از طریق کاربرد قدرت برای مهار قدرت با موازنه قوا با بسترسازی برای دخالت بیشتر قدرت‌های فرامنطقه‌ای تکوین می‌بخشید. به عبارتی نظم سلفی در پی بازگشت‌گرایی و احیای مناسبات پیشین امنیتی در خاورمیانه و در رأس آن قدرت عربستان در منطقه، به ویژه در زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس است؛^۱ در چنین وضعیتی شیعیان با چالش‌های سیاسی-امنیتی مواجه بودند. البته نظم سلفی، در ۱۱ سپتامبر به علت اینکه اکثر افراد القاعده تعلیم دیده آن بود ضربه دید و لسی در تحولات اخیر جهان عرب با چالش جدی مواجه شد و جای آن را نظم و قرائت اسلامی اخوانی گرفت که نسبت به شیعه و قرائت اسلام انقلابی مورد نظر ایران رویکرد مغرضانه‌ای نداشته، بلکه رویکرد همکاری‌جویانه و در برخی مواقع رقابت نرم داشته است.

به هر حال تحولات یک دهه اخیر منطقه، تأثیر شگفت‌انگیزی بر تکاپوی هویت‌طلبی سیاسی شیعیان و بازگشت آنان به اسلام ناب محمدی (ص) گذاشته است و این فرآیند در آینده تأثیر خود را بر مناسبات سیاست و قدرت منطقه‌ای جهان اسلام به خصوص خاورمیانه خواهد گذاشت.

در این مقاله ضمن معرفی جامعه شیعیان خاورمیانه، به استراتژی هویت‌طلبانه آنها، فرصت‌ها و چالش‌های آنها در فضای فعلی منطقه‌ای و در نهایت چشم‌اندازهای مورد انتظار از فرآیند هویت‌طلبی سیاسی شیعیان پرداخته خواهد شد.

وضعیت عمومی شیعیان خاورمیانه

آمار دقیقی درباره تعداد مسلمانان به طور کلی و شیعیان به طور خاص وجود ندارد. منابع گوناگون درباره تعداد شیعیان دنیا، اعدادی از ۱۱۰ میلیون تا ۲۵۰ میلیون نفر را ذکر کرده‌اند. البته نظر غالب بر این است که نزدیک به ۱۲ درصد از کل جامعه مسلمانان جهان را در برمی‌گیرد.^۲ شیعیان از فرق مختلفی تشکیل شده‌اند که در برخی آمارها به

۱. حمید صالحی، «بیداری اسلامی و تکوین نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه»، *مطالعات راهبردی*، س ۱۵، ش ۱، بهار ۱۳۹۱، ص ۸۱.

۲. سید عباس احمدی، ایران، *انقلاب اسلامی و ژئوپلیتیک شیعه*، مؤسسه اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۰، ص ۶۳.

تحولات یک دهه اخیر منطقه، تأثیر شگفت‌انگیزی بر تکاپوی هویت‌طلبی سیاسی شیعیان و بازگشت آنان به اسلام ناب محمدی (ص) گذاشته است و این فرآیند در آینده تأثیر خود را بر مناسبات سیاست و قدرت منطقه‌ای جهان اسلام به خصوص خاورمیانه خواهد گذاشت

آن اشاره نگردیده است. از نظر جغرافیایی، بیشتر شیعیان در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس زندگی می‌کنند.

ایران کانون جوامع شیعی جهان به شمار می‌رود؛ بیشتر شیعیان در کشورهای زندگی می‌کنند که عمدتاً در اطراف ایران هستند و بیشتر آنها با ایران پیوستگی جغرافیایی و فرهنگی (مرز خشکی یا آبی) دارند. عراق،

بحرین، آذربایجان، عربستان، ترکیه، پاکستان، افغانستان، امارات متحده عربی، کویت، قطر و عمان از جمله این کشورها به شمار می‌آیند.

علاوه بر اینها کشورهای هم هستند که جمعیت قابل توجه شیعه در آنها زندگی می‌کنند، اما در پیوستگی جغرافیایی ایران قرار ندارند؛ از جمله لبنان، یمن، سوریه، هند و تاجیکستان را می‌توان نام برد.

اکثر شیعیان خاورمیانه، در کشور خودشان در جغرافیای راهبردی زندگی می‌کنند. با توجه به آمار شیعیان مقیم هشت کشور پیرامون خلیج فارس (کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ایران و عراق) مشخص می‌شود که منطقه خلیج فارس، یعنی مهمترین قطب استراتژیک جهان که قسمت اعظم ذخایر نفتی دنیا را در اختیار دارد، عمدتاً منطقه‌ای شیعه‌نشین بوده و شیعیان بیش از هفتاد درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهند.^۱

این شیعیان خصوصاً در مناطقی زندگی می‌کنند که منابع اصلی نفت در آنجا قرار دارد. به این ترتیب به لحاظ پیوستگی تشیع و ژئوپلتیک می‌توان چنین گفت که شیعیان بر روی خزانه انرژی جهان نشسته‌اند. با این حال همواره در حاشیه قدرت قرار گرفته و حاکمیت‌های سنی‌مذهب آنها، حقوق سیاسی و فرهنگی آنها را به رسمیت نشناخته‌اند و هر گونه حرکت‌های اجتماعی آنها را با عناوین مختلف به سرکوبی کشنده‌اند. بیشتر حاکمیت‌های سنی‌مذهب با تمسک به قرائت‌های سلفی، جامعه شیعه را در تنگناهای امنیتی قرار داده‌اند.

در دوران گذشته در شرایطی که حوزه خاورمیانه تحت سلطه گروه‌های سنی‌مذهب

۱. عباس نجفی فیروزجایی، نگاه/عراق به ایران؛ گفت‌وگوها و رویکردها، معاونت پژوهش دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۹۸.





در شرایطی که فضای سیاسی برای ایفای نقش شیعیان محدود و مخاطره‌آمیز است، دو گرایش در بین گروه‌های شیعی خاورمیانه به وجود آمده است:

گروه اول موسوم به «شیعیان فرهنگی» به آداب دینی اعتقاد دارند، هنجارهای دینی را مورد توجه قرار می‌دهند و در نهایت بر اساس قالب‌های تاریخی و سنتی به رفتار دینی مبادرت می‌ورزند.

گروه دوم با نام «شیعیان سیاسی» از انگیزه و اراده لازم برای تأثیرگذاری در قدرت سیاسی برخوردارند

قرار داشت، برخی از شیعیان به منظور مقابله با حکومت و اقتدار آنان به کنش‌های سیاسی و امنیتی مبادرت ورزیدند که در بسیاری از مواقع بی‌نتیجه بود. شیعیان همواره ضمن بهره‌گیری از هنجارهایی مانند «توریه» و «تقیه» حاکمیت و اقتدار گروه‌های سنی را با اکراه پذیرفته‌اند. در این روند، آرمان‌های شیعه نتوانسته است در حوزه خاورمیانه تحقق یابد.^۱ بنابراین اراده برای تغییر فضای سیاسی موجود به عنوان «آرمان گروه‌های شیعی» در تمام کشورهای خاورمیانه وجود داشته است. علمای شیعی و همچنین گروه‌های اجتماعی شیعیان هیچ‌گاه مشروعیت کاملی برای اقتدار مذهبی گروه‌های حاکم قائل نبوده‌اند و این امر زمینه‌های مناسبی برای

حداکثرسازی روح مبارزاتی به وجود آورده است.

در شرایطی که فضای سیاسی برای ایفای نقش شیعیان محدود و مخاطره‌آمیز است، دو گرایش در بین گروه‌های شیعی خاورمیانه به وجود آمده است:

گروه اول موسوم به «شیعیان فرهنگی» به آداب دینی اعتقاد دارند، هنجارهای دینی را مورد توجه قرار می‌دهند و در نهایت بر اساس قالب‌های تاریخی و سنتی به رفتار دینی مبادرت می‌ورزند.

گروه دوم با نام «شیعیان سیاسی» از انگیزه و اراده لازم برای تأثیرگذاری در قدرت سیاسی برخوردارند. چنین گرایشی در تمام حوزه‌های جغرافیایی با گرایش مذهبی شیعه مشاهده می‌شود. مجموعه‌هایی از «شیعیان فرهنگی» و همچنین «شیعیان سیاسی» در مناطق عربستان، بحرین، جنوب عراق، کویت، امارات متحده عربی، قطر، عمان و لبنان وجود دارند. به این ترتیب، حوزه خلیج فارس منطقه‌ای است که شیعیان عرب را به ایرانیان شیعه و نهادهای دینی شیعه در ایران پیوند می‌دهد.

موضوعات منطقه‌ای در باز تولید و رادیکالیزه شدن هویت شیعی، نقش تعیین‌کننده‌ای

۱. ابراهیم متقی، «استراتژی درگیرسازی ایران در پیرامون»، مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، س ۸، ش ۲۹، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۰.

داشته است. گراهام فولر در این باره می‌گوید: هویت شیعی همان قدر که از ویژگی‌های داخلی متأثر است، از فشارهای خارجی محیط اطراف نیز تأثیر می‌پذیرد. شیعیان جز در دوره‌هایی کوتاه همواره درجات مختلفی از طرد، تبعیض یا آزار و اذیت را تکمیل کرده‌اند. آنان (از طرف اهل تسنن) در سه موضوع الهیات، سیاست و وفاداری به کشور متهم شده‌اند. سنیان تصویر مشکوک و کژاندیش از تشیع ترسیم کرده‌اند. آنان اعتقاد دارند که شیعه «جنبش ارتدادی» به شمار می‌آید که اصول اسلام را تضعیف کرده است. با توجه به چنین شاخص‌هایی، گروه‌های شیعه در کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه همواره در محدودیت قرار داشته‌اند. ساختار اقتدارگرای سیاسی کشورهای منطقه جایگاه مؤثری برای شیعیان ایجاد نکرده است. در واقع، شیعیان در وضعیت «انزوای سیاسی»، مشارکت معدودی در امور حکومتی داشتند و در نهایت، به عنوان «نیروی چالشی و گریز از مرکز» تلقی می‌شدند.

چنین نگرشی منجر به احساس انزوای سیاسی و همچنین باور فقدان عدالت سیاسی در دیدگاه و رویکرد شیعیان شد. آنان بر اساس چنین مفاهیمی، محیط اطراف خود را با تعبیر انقلابی تفسیر کردند. به همین علت، شیعیان حوزه خلیج فارس و خاورمیانه با نظم سیاسی سنتی مخالف بوده و هستند و آن را غیر عادلانه، ظالمانه و سرکوب‌کننده تفسیر می‌کردند. این امر زمینه‌های چالش، بدبینی و جدال بیشتر نسبت به حوزه سیاسی و حکومتی را به وجود آورد.^۱

در مجموع می‌توان گفت، همان‌گونه که هویت اسلامی عامل اصلی دگرگونی در کنش سیاسی کشورهای خاورمیانه بوده است، شیعیان نیز از دهه ۱۹۹۰ جایگاه سیاسی و هویتی خود را در تمام واحدهای حوزه خلیج فارس ترمیم کرده‌اند. آنان به تدریج به بازیگر سیاسی مؤثری در کشورهای منطقه تبدیل شده‌اند. شواهد نشان می‌دهد که جایگاه شیعیان نه تنها در تمام منطقه خاورمیانه ارتقای سیاسی یافته، بلکه باید تأکید کرد که چنین فرآیندی در حوزه خلیج فارس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است.

چالش‌های محیطی شیعیان خاورمیانه

شیعیان خاورمیانه همواره در محیط چالش‌زا به حیات خود ادامه دادند. این چالش‌ها از سطح محلی تا سطح ملی، از منطقه‌ای تا بین‌المللی متأثر بوده و عوامل و شرایط محیطی مختلف در آن دخیل بوده است. که در ذیل به چند مورد اشاره می‌گردد:

۱. همان، ص ۱۱.





۱. گفتمان ضد شیعی سلفیون

شاید مؤثرترین شخصیت در این زمینه، احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه، سلف اصلی وهابیت باشد. از مشخصات بارز ابن تیمیه خصومت با شیعیان و مکتب اهل بیت (ع) است. او در اوج گرفتاری مسلمانان از ناحیه حملات پی در پی مغولان و تهدید صلیبیان، همه چیز را نادیده گرفت و به ارایه چهره‌ای غیر اسلامی از شیعه پرداخت.^۱ آرای ابن تیمیه جز در میان تعداد اندکی از شاگردانش، مقبولیتی در بین مسلمانان نیافت؛ تا زمانی که قرن‌ها بعد، محمد بن عبدالوهاب نجدی (متوفی ۱۲۰۶ هـ) افکار ایشان را احیا کرد و پس از متحد شدن با محمد بن سعود، یکی از حاکمان نجد و جد آل سعود در سال ۱۱۶۰ قمری، توانست پیروانی پیدا کند. بعد از قدرت‌گیری خاندان آل سعود بعد از جنگ جهانی اول و دوم، شیعیان را در منطقه، به خصوص در کشورهای عربی تحت فشار قرار دادند. تا اینکه این اندیشه بعد از انقلاب اسلامی تأثیر خود را بر روابط عربستان و ایران گذاشت. عربستان با اندیشه وهابیت، مناسباتش را با شیعیان منطقه، از جمله جمهوری اسلامی ایران تنظیم نمود. گفتمان اسلام سلفی میراث وهابیت در شبه جزیره عربستان است و به گفتمان نوپنیا دگرایان و القاعده تسری یافته و امروزه علاوه بر اینکه چهره‌ای خشن از اسلام را به نمایش گذاشته، بارویکرد ضد شیعی جهان اسلام را به جنگ فرقه‌ای کشانده است.^۲

بدون شک ایدئولوژی سلفی‌گری و وهابیت با هدایت رسمی عربستان، علاوه بر خاورمیانه، در سایر نقاط جهان نیز راهبرد خود را با هدف‌گیری تضعیف شیعیان تعریف نموده است.

۲. بزرگ‌نمایی خطر شیعیان و ایران

قدرت‌یابی شیعیان در منطقه به خصوص بعد از سقوط صدام حسین در عراق و همچنین پیروزی حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه با رژیم صهیونیستی، باعث شد که بحث «هلل شیعی» از طرف حاکمیت‌های سنی مذهب و حامیان غربی‌شان مطرح و دامن زده شود. از اهداف مطرح کردن هلال شیعی، بزرگ‌نمایی خطر شیعیان و ایران بود. این مسئله تا جایی در نگاه برخی از سردمداران افراطی مسلک عرب خاورمیانه اهمیت راهبردی یافت که در مواضع سیاسی حکام عرب و فتواهای علمای وهابی در مورد کمک به حزب الله لبنان در جنگ با اسرائیل تجلی یافت.

۱. عباس نجفی فیروز جایی، همان، ص ۱۴۶.

۲. رک: نبی‌الله ابراهیمی، «گفتمان اسلام سلفی و جهانی شدن امنیت خاورمیانه»، *مطالعات راهبردی*، س ۱۳، ش ۴، زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۹۲-۱۸۶.

مهمترین هدف راهبردی ایالات متحده امریکا، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون این بود که جنبش‌های هویت‌گرای سیاسی شیعه را، کنترل و مهار کند

در واقع آنان برای تبدیل کردن تئوری هلال شیعی به نگرانی بین‌المللی از دو وسیله استفاده کردند:

۱. پیوند زدن تمام شیعیان منطقه به یکدیگر و اتصال جغرافیای شیعی از هند و پاکستان گرفته تا دمشق و بیروت و بزرگنمایی خطر شیعیان در این منطقه وسیع.
۲. بزرگنمایی خطر ایران از طریق پررنگ نشان دادن

سلطه ایران بر شیعیان سایر کشورها و وابستگی آن شیعیان به ایران، تا بدین ترتیب قدرت ایران در منطقه را به شدت در حال افزایش نشان دهند.

به هر صورت، همواره بحث «هلال شیعی» یک روایت امنیتی عرب‌ها و حتی غیر عرب‌های خاورمیانه و شمال آفریقا شده و رفتار هویت‌طلبی سیاسی شیعیان با تأکید برداشت‌گونه از این روایت سرکوب می‌شود. یکی از اهداف آنان از سیاسی کردن بحث هلال شیعی، زنده کردن اختلافات قدیمی شیعه-سنی بود تا از طریق این تفرقه‌افکنی و فرقه‌گرایی جلو استقرار ثبات و امنیت در منطقه و به خصوص عراق گرفته شود، تا از موفقیت یک دولت شیعی در عراق جلوگیری گردد.

۳. تأکید بر ناسیونالیسم عربی، برای جدایی‌سازی شیعیان منطقه

اندیشه ناسیونالیسم عربی در چندین دهه اخیر با افت جدی مواجه شده است. ناتوانی کشورهای عربی در آزادسازی فلسطین اشغالی و حمله صدام حسین به عنوان مدعی رهبری جهان عرب به کویت و در نهایت سقوط آن توسط امریکا، همه و همه تأثیر خود را بر تضعیف این گفتمان نهاده است. اما در چند سال اخیر که مصادف با هویت‌یابی شیعیان در کشورهای عربی شده است، بخشی از نخبگان فکری و ابزاری خاورمیانه در صددند به احیای ناسیونالیسم عربی در مقابل هویت ایرانی مبادرت ورزند. ناسیونالیسم عربی، علاوه بر آن که خود را در مقابل ناسیونالیسم ایرانی می‌بیند، لعاب مذهبی نیز بدان می‌افزاید و تشیع را نیز در مقابل این ناسیونالیسم قرار می‌دهد. به نوعی از دیدگاه ناسیونالیسم‌های عرب، مسلمانان با عرب یکسان‌انگاری می‌شوند. اما شیعه متهم است که یک جنبش غیر عربی است که موالی یعنی مسلمانان غیر عرب (ایرانی) در عصر صحابه و تابعین، به ترویج آن پرداخته‌اند تا بدین وسیله، فرهنگ عرب و ویژگی عربی اسلام و در واقع، خود اسلام را که به اعتقاد آنان بهترین فرآورده عرب‌هاست، تضعیف کنند.^۱

۱. عباس نجفی فیروزجایی، همان، ص ۲۵۱.





در دوران معاصر نویسندگان ملی‌گرای عرب، این اتهام آخر را علیه تشیع، تحت عنوان «شعوبی‌گری» (ضدیت عربیت) مطرح کرده‌اند. با این اتهام آنها هویت عربی شیعیان عرب را انکار نموده و آنان را ایرانی‌الاصل‌های مهاجر معرفی می‌نمایند، تا از این طریق آنها را همواره در حاشیه سیاست قرار دهند.

۴. راهبرد تقابل امریکا با جنبش‌های شیعی در خاورمیانه

مهمترین هدف راهبردی ایالات متحده امریکا، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون این بود که جنبش‌های هویت‌گرای سیاسی شیعه را، کنترل و مهار کند. به همین دلیل، با بهره‌گیری از صدام حسین و ویژگی‌های شخصیتی او، جنگی میان دو کشور شیعه (ایران و عراق) به راه انداخت و طی هشت سال جنگ عراق با کشور شیعی ایران، کمک‌های فراوانی برای برآورده شدن این اهداف کرد؛ اما اکنون موضوع تشیع در عراق و خاورمیانه، به یکی از مهم‌ترین موضوعات استراتژی امنیت ملی امریکا تبدیل شده است. ژنرال‌های امریکایی در آوریل ۲۰۰۳، با ابراز نگرانی از ژئوپلتیک متحول تشیع در خاورمیانه و به منظور بررسی راهبرد امریکا در قبال شیعیان به این نتیجه رسیدند که برای ایجاد امنیت در خاورمیانه، باید به جای هلال شیعی، در کشورهای منطقه هلال دموکراسی به وجود آید.

تنها نگرانی ایالات متحده درباره ایجاد دموکراسی در کشورهای شیعه‌نشین آن است که این طرح موجب بیداری مسلمانان به ویژه شیعیان شده و اشتیاق آنها را برای نوع جدیدی از «اسلام‌گرایی بازسازی‌شده» در خاورمیانه تحریک کند و به دلیل امکان شکل‌گیری هلال شیعه در منطقه خاورمیانه، فرصت جدیدی برای احیای هویت شیعی فراهم سازد؛ برخی تدابیر پیش‌بینی‌شده از سوی تصمیم‌گیران کاخ سفید برای ایجاد دموکراسی در خاورمیانه و مهار و کنترل تشیع بدین شرح است:

- جلب همکاری آن دسته از روحانیون شیعه که زمینه‌های مساعدی برای همکاری دارند؛

- شناسایی روحانیون میانه‌رو (بر اساس منافع امریکا) و تبدیل آنها به موقعیت‌های نفوذ ایالات متحده در منطقه؛

- مقابله با هویت‌گرایی سیاسی اسلامی-شیعی، از طریق ایجاد نوعی سیستم حکومتی سکولار؛

- ایجاد مؤسسات آموزشی سکولار، متناسب با مؤلفه‌های آموزشی غرب؛

- ایجاد برنامه مناسب بلندمدت برای شیعیان در اقصی نقاط جهان؛



- پیگیری تماس‌ها و ارتباط مستقیم با رهبران شیعه در عراق، برای جلوگیری از تأثیرگذاری بیشتر رهبران شیعی ایران بر آنها؛
- بهره‌برداری از اختلافات مرزی، قومی و ملی میان شیعیان عرب ایران و تکیه بر «عرب» و «فارس»، به عنوان مبنای هویت ملی آنها؛
- زیر نظر داشتن جنبش‌های شیعی مخالف منافع امریکا و شناسایی ساختار سازمانی آنها؛
- تبلیغ منفی مبتنی بر سیاست تبلیغ روانی «انگاره‌سازی» معطوف به نهادینه‌سازی «دخالتهای ایران در فرآیند دولت‌سازی عراق نوین»؛
- بهره‌برداری از اختلافات شیعه و سنی و دامن زدن به آن، در راستای جلوگیری از شکل‌گیری «هلال شیعه» در خاورمیانه؛
- جلوگیری از پویایی مذهب در سیاست کشورهای منطقه؛
- بهره‌برداری از نگرانی‌های کشورهای منطقه و جهان درباره «ژئوپلیتیک تشیع در خاورمیانه» و «مسائل هسته‌ای ایران»؛
- جلب نظر قدرت‌های بزرگ برای معرفی گروه‌های وابسته به شیعیان لبنان مانند حزب‌الله به عنوان گروه‌های تروریستی، در راستای انزوای بین‌المللی ایران؛
- ایجاد کمربند امنیتی در محدوده مرزهای ایران و سوریه که مستلزم تصرف مناطق مرزی میان این دو کشور است؛
- طرح و بررسی امکان حمله نظامی به جمهوری اسلامی ایران.

مطالبات و استراتژی شیعیان در خاورمیانه

وضعیتی که شیعیان در خاورمیانه عربی با آن مواجه‌اند، از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. از این روی مطالبات و استراتژی‌های سیاسی آنان نیز به همین نسبت متفاوت‌اند. اما در تمامی موارد، شیعیان با تنزل موقعیتشان به «جایگاه اقلیت» و شهروندان در جه دوم مبارزه می‌کنند. (به ویژه در جاهایی که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند).^۱ بنابراین اهداف مشترک معینی در میان همه شیعیان وجود دارد؛ هر چند اهداف مشترک نشانه برنامه‌ای مشترک یا تلاشی مشترک برای کاهش این مشکلات نیست. ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی و تحقق دموکراسی، مشترک‌ترین هدفی

۱. گراهام ای. فولر و رند رحیم فرانکه، شیعیان عرب مسلمانان فراموش‌شده، ترجمه خدیجه تبریزی، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۸.

است که همه شیعیان از آن بهره خواهند برد. در مجموع به مطالبات شیعیان خاورمیانه که مهمترینشان مرتبط به جایگاه اقلیتی آنهاست اشاره می‌گردد:

۱. حقوق برابر شهروندی

دستیابی به حقوق مدنی برابر - برابری در حقوق شهروندی همسان با دیگر شهروندان - مهمترین اهداف سیاسی شیعیان است. اصولاً اعطای حقوق مدنی برابر به شهروندان، در توان حکومت و بر عهده آن است و در واقع تقریباً هیچ حکومتی در منطقه به صورت رسمی، چنین حقوقی را از جامعه شیعی خود دریغ نکرده است. با این همه، محدودیت‌های اعمال شده بر شیعیان در آزادی بیان، آزادی تأسیس نهادهای سیاسی یا اجتماعی و برابری در پیشگاه قانون، بیش از محدودیت‌هایی است که سنیان با آنها روبه‌رو هستند. از این روی، شیعیان در زمینه فقدان حقوق، همسان با دیگران اند. اما در مواردی که حکومت به کسی حقوق سیاسی اندکی اعطا می‌کند، تبعیض علیه شیعیان چه به صورت رسمی و چه غیر رسمی، بیشتر است. از این رو حتی «برابری در محرومیت» بر دوش شیعه بیشتر سنگینی می‌کند. عربستان یک نمونه خاصی است؛ چراکه در آنجا شیعیان به صورت رسمی، در مقایسه با سنیان جایگاه قانونی پایین‌تری دارند؛ مثلاً یک شیعه نمی‌تواند در دادگاه علیه یک سنی شهادت دهد.

۲. پایان بخشیدن به تبعیض

درخواست پایان دادن به تبعیض به یک معنا، نتیجه مطالبه حقوق برابر است. در این مورد نیز هیچ حکومتی جز عربستان به صورت رسمی در هیچ عرصه‌ای علیه شیعیان اعمال تبعیض نکرده است.^۱ اما با در نظر گرفتن ماهیت نهان (یعنی غیر رسمی و غیر مدون) تبعیض علیه شیعیان در بیشتر کشورها، تلاش برای پایان دادن به تبعیض شاید از بحث درباره حقوق سیاسی برابر معنادارتر باشد. تقریباً تمام حکومت‌ها، به صورت غیر رسمی، در حوزه‌های با اهمیتی در حق شیعیان تبعیض روا می‌دارند. دستگاه امنیتی شیعیان را «مظنون» یا «غیر وفادار» به دولت تلقی می‌کنند و بر این اساس آنان را تحت مراقبت ویژه قرار می‌دهند.^۲

۳. اصلاحات دموکراتیک و حمایت از حقوق بشر

از جنبه نظری، حکومت دموکراتیک و حمایت از حقوق بشر باید در نظر اکثریت جهان

۱. همان، ص ۱۱۹.

۲. همان.

عرب ارزش مطلق داشته باشد. اما وقتی مسائل ناظر به جایگاه و اکثریت کانون توجه قرار می‌گیرد، مسئله به این سادگی نیست.

در کشورهایی که شیعیان در اقلیت‌اند، برقراری دموکراسی از طریق استقرار حکومت قانون، پناهگاهی برای آنان ایجاد می‌کند که در نظام‌های استبدادی وجود ندارد. اگر دموکراسی به صورت مضیق صرفاً به منزله حکومت اکثریت تفسیر شود، این خطر وجود دارد که اقلیت شیعه در جریان گسترش بنیادگرایی سنی که در تضاد با تشیع است، به مخاطره افتد.

اماد در حالی که «استبداد اکثریت» بیانگر یک خطر بالقوه است؛ نهادینه کردن دموکراسی و حقوق قانونی در عمل به نفع شیعیان است؛ چراکه راه‌هایی برای تخفیف آلامشان پیش روی آنان می‌نهد که در رژیم‌های استبدادی دست‌یافتنی نیستند و نیز امنیت شخصی و فرصت‌های برابر آنان را تضمین می‌کند.

۴. حقوق اقلیت

شیعیان در حالی که در پی برابری کامل با سنیان‌اند، خواستار آن هستند که از آزادی‌های خاص نیز برخوردار شوند و از آزادی در عرصه‌های فرهنگی که مهم‌ترینشان امور دینی است، بهره‌مند گردند. تساوی مذهبی، برخلاف حق رأی برابر، مستلزم آن است که شیعیان بتوانند آزادانه اعمال مذهبی گروهی خود را به گونه‌ای متفاوت با سنیان به جای آورند و نیز بتوانند در آموزش و پرورش، نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، علنی از عقایدی سخن بگویند که با باورهای اکثریت سنی متفاوت است. شیعیان می‌خواهند این حق را داشته باشند که عقیده و فرهنگ خود را تبلیغ کنند، بی‌آنکه با مداخله حکومت - به هر بهانه‌ای که باشد - روبه‌رو گردند. اما در عربستان، شیعیان از حق آموزش تعلیم تشیع در مدارسشان محروم‌اند؛ هدف دیگری که برخی شیعیان بر اساس حقوق اقلیت آن را مطالعه می‌کنند، خودمختاری منطقه‌ای است. پیش‌گیری این هدف تنها در کشورهایی واقع بینانه است که وسعت آنها به اندازه‌ای باشد که بتوانند مناطق متمایز داشته باشند و نیز در آنها مناطق مشخصی برای شیعیان وجود داشته باشد؛ همچون جنوب عراق - شرق عربستان سعودی یا جنوب لبنان. البته همه شیعیان با این هدف موافق نیستند؛ چراکه به انزوای آنها می‌انجامد.

۵. حمایت از سکولاریسم در برابر افراط‌گرایی سنی

در جاهایی که شیعیان در اقلیت هستند و حاکمیت‌گرایش بنیادگرایی سنی دارد، در چنین وضعیتی شیعیان معتقدند یک حکومت سکولار هدف مهمی به شمار می‌آید.





نگرانی ایالات متحده درباره ایجاد دموکراسی در کشورهای شیعه‌نشین آن است که این طرح موجب بیداری مسلمانان به ویژه شیعیان شده و اشتیاق آنها را برای نوع جدیدی از «اسلام‌گرایی بازسازی شده» در خاورمیانه تحریک کند و به دلیل امکان شکل‌گیری هلال شیعه در منطقه خاورمیانه، فرصت جدیدی برای احیای هویت شیعی فراهم سازد

در بسیاری از کشورهای مسلمان (مانند ترکیه، سوریه و پاکستان) شیعیان (یا علویان) بیم آن دارند که بنیادگرایی سنی قانون و ارزش‌های مذهبی سنی را بر جامعه شیعی تحمیل کند و با جانبداری تلویحی از سنیان، علیه شیعیان تبعیض روا دارد و آنان را به شهروندان درجه دوم مبدل سازد. به ویژه در پاکستان علت اصلی خشونت شدید بین سنیان و شیعیان همین امر است. در ترکیه، شیعیان (یا علویان) که شکل متفاوتی از تشیع‌اند) به همین دلیل به شدت غیر مذهبی و چپ‌گرایند.^۱ البته «سکولاریسم افراطی»

یا «افراط‌گرایی سکولار» را نیز می‌توان خطری دانست که با انکار میراث اسلامی و جلوگیری از ابراز آن، وحدت و هماهنگی اجتماعی را تهدید می‌کند.

به طور کلی الگوی رفتار استراتژیک شیعیان منطقه را در دو سطح می‌توان توضیح داد:

الف. راهبرد مدنی و قدرت نرم

شیعیانی که صرفاً در شرایط خیزش هویتی قرار دارند، دارای مطالبات محدودتری هستند. آنان هیچ‌گونه تمایلی برای درگیر شدن با حکومت ندارند و ترجیح می‌دهند مطالبات خود را از طریق حداکثرسازی روش‌های مسالمت‌جویانه پیگیری کنند. اعطای حقوق مدنی توسط دولت را به عنوان ضرورت اجتناب‌ناپذیری تلقی می‌کنند که می‌تواند برای آنان نقش سیاسی و اجتماعی قانونمندی فراهم آورد. به طور کلی شیعیان می‌کوشند تا به حقوق برابر با گروه‌های سنی دست یابند. این امر موجب به کارگیری ابزارهای مدنی مانند روزنامه و بیانیه برای تأمین حقوق اجتماعی‌شان شده است.^۲

در کشورهایی مانند عربستان شیعیان تلاش دارند تا موقعیت شغلی خود را ارتقا دهند. در آن شرایط بخشی از مطالبات شیعیان عربستان یا کویت کاهش خواهد یافت. طبعاً این خواسته از طریق حداکثرسازی اصلاحات دموکراتیک متناسب با فضای اجتماعی

۱. نگارنده مقاله در حاشیه اجلاس بیداری اسلامی در تهران (۱۳۹۰) با رئیس شیعیان ترکیه، جناب صلاح‌الدین اوزگوندوز گفت‌وگوی مفصلی در مورد علت حمایت شیعیان ترکیه و علویان از سکولاریسم انجام داد. تأکید ایشان بر همین قواعد مذکور در مقاله است و معتقد بود اگر حکومت دینی در ترکیه سر کار بیاید، حکومت متعصب سنی خواهد شد که در نهایت به ضرر علویان و شیعیان است.

۲. ابراهیم متقی، همان، ص ۱۸.

هر کشور انجام می‌گیرد. شیعیان کشورهایی مانند عربستان نگران «استبداد اکثریت» هستند. لذا در صورتی که فرآیندهای قانونی و حقوقی گسترش پیدا کند، طبیعی است که نقش سیاسی و اجتماعی شیعیان در جهت هماهنگی با برنامه‌های عمومی کشور بیشتر می‌شود.

به این ترتیب، شیعیان کشورهایی که در وضعیت اکثریتی قرار ندارند، تلاش می‌کنند تا از «هنجارهای دموکراتیک» بهره‌مند شوند و به این ترتیب زمینه‌های لازم را برای حداکثرسازی مشارکت و حداقل‌سازی تبعیض نژادی، قومی و مذهبی فراهم آورند. تلاش شیعیان در این گونه کشورها به نحوی است که از فعالیت‌های آزاد و مشارکتی شیعیان در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی حمایت می‌کند. ارتقای حقوق گروه‌های اقلیت، کسب امتیازات جدید و متعادل‌سازی حقوق شهروندی را باید در زمره نشانه‌های رفتار شیعیان در چنین کشورهایی دانست.

ب. راهبرد مقاومتی

منازعه پر شدت را باید در کشورهایی مورد توجه قرار داد که شیعیان مدار همکاری‌های اجتماعی و همچنین رفتار سیاسی کم‌شدت را تجربه کرده‌اند. به طور کلی منازعه در شرایطی به وجود می‌آید که مطالبات اجتماعی به نتایج مطلوب و قابل قبولی نمی‌رسد. از سوی دیگر، اگر فضای سیاسی ماهیت غیر منازعه‌آمیز داشته باشد، برخی مطالبات تأمین می‌شود. شواهد نشان می‌دهد در بسیاری از مواقع دولت‌های اقتدارگرا با هر گونه انعطاف در برابر اهداف مسالمت‌جویانه شیعیان مخالفت کرده‌اند. طبعاً این امر، مخاطرات امنیتی گسترده‌ای برای گروه‌های شیعی ایجاد می‌کند.

گروه‌های سیاسی رادیکال در کشورهایی ظهور پیدا کرده‌اند که با محدودیت‌های استراتژیک متنوعی روبه‌رو شده‌اند و از سوی دیگر، امکان کنش قانونمند برای آنان وجود داشته است. به طور کلی گروه‌های اهل تسنن عراقی از تعصب و ویژه‌ای نسبت به شیعیان برخوردارند. چنین نشانه‌ای را می‌توان در نگرش گروه‌های افراطی در عربستان نیز مورد ملاحظه قرار داد. برای مثال، در اواسط ژانویه ۲۰۰۷ شاهد انتشار فتوای ۳۸ «مفتی وهابی» در ارتباط با قتل عام شیعیان بودیم. در این فتوا تأکید شده است که شیعیان هیچ‌گونه اصالت اسلامی ندارند و با صفویان، صلیبیان و رافضیان پیوند دارند. زمانی که چنین ادراکی نسبت به گروه‌های شیعی ایجاد می‌شود، طبیعی است که زمینه برای تشدید منازعات بین گروه‌های هویتی فراهم خواهد شد.^۱

۱. همان، ص ۱۹.



در کشورهایمانند عراق و لبنان، شیعیان توانستند موقعیت اجتماعی خود را به موازات افزایش جمعیت انسانی ارتقا دهند. علت اینکه شیعیان توانستند نقش مؤثری در این کشورها ایفا کنند به الگوی مبارزاتی و استراتژی امنیتی آنان برمیگردد. در این گونه جوامع، شیعیان موفق شدند هویت تاریخی خود را ارتقا دهند. آنان در فرآیند جدید به هویت ایدئولوژیک دست پیدا کردند. این گونه هویت، ماهیت سیاسی دارد. گروه‌هایی که به هویت سیاسی دست می‌یابند، تلاش همه‌جانبه‌ای می‌کنند تا اهداف ایدئولوژیک و استراتژیک خود را تأمین کنند.

در واقع چنین گروه‌هایی دغدغه خود را ارتقا داده‌اند. آنان صرفاً به هویت‌یابی فرهنگی و ایدئولوژیک نمی‌اندیشند، چون چنین مطلوبیت‌هایی را در دوران گذشته به دست آورده‌اند و در نتیجه تلاش می‌کنند تا هویت خود را بر واقعیت‌های اجتماعی تحمیل کنند. این امر به کنشگری شیعیان می‌انجامد و سطح تعارض آنان را به شکل مرحله‌ای ارتقا می‌دهد. به هر میزان تعارض‌گرایی تشدید شود، زمینه‌های لازم برای ارتقای سطح منازعات با گروه‌های غیر خودی و متعارض فراگیرتر می‌شود. این روند از دهه ۱۹۹۰ به گونه مشهود و گسترده‌ای ارتقا یافته است. در دوران جدید هویت تاریخی و فرهنگی به اشکال جدیدی از هویت تبدیل شده و در نتیجه، سطح منازعات را ارتقا داده است. اگر نیروهای هویتی از مدار ایدئولوژیک عبور کنند، ولی به نتایج و مطلوبیت‌های مؤثری دست نیابند، طبیعی است که سطح منازعات آنان افزایش خواهد یافت.

سومین سطح هویت‌یابی شیعیان را باید مبارزه و رویارویی با گروه‌های فرادست بین‌المللی دانست. مواضع سیاسی شیعیان هم‌اکنون به گونه‌ای رادیکال شده است که آمادگی لازم را برای مقابله با تهدیدات کشورهای مداخله‌گر بین‌المللی دارند. این الگو موجب تشدید منازعات سیاسی و استراتژیک شده و از سوی دیگر، زمینه‌های لازم را برای ظهور «دیگری جدید»^۱ فراهم کرده است. این امر را می‌توان انعکاس معادله سیاسی در رفتار شیعیان و در سطح بین‌المللی دانست.

تحولات اخیر جهان عرب و چشم‌انداز وضعیت شیعیان

تحولات و دگرگونی‌های سیاسی منطقه خاورمیانه عربی در دو سال گذشته که با عنوان «بیداری اسلامی» شناخته می‌شود و تاکنون به تغییر رژیم‌های استبدادی و عمدتاً وابسته تونس، مصر و لیبی انجامیده، موج تازه‌ای از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان را در

روایت اخوانی با اینکه سعی می‌کند موازنه میان نظم انقلابی ایران و نظم سلفی سعودی برقرار نماید، ولی با این حال نسبت به دیدگاه‌های سلفی زاویه معناداری دارد. این نگرش علاوه بر اینکه از رادیکالیسم دوری می‌نماید، نسبت به تشیع و انقلاب اسلامی نگرش معتدلی دارد

خاورمیانه به دنبال داشته است. این روند قدرت‌یابی جدید که انتظار می‌رود به تدریج در دیگر کشورهای این منطقه رخ دهد، نشان می‌دهد تحولات بیداری اسلامی در منطقه عربی، علاوه بر ابعاد داخلی، دارای ابعاد بین‌المللی نیز است؛ به بیان دیگر، پیامدهای قیام مردمی در جوامع عربی به دگرگونی سیاسی داخلی در این کشورها محدود نخواهد شد و نظم سیاسی بین‌المللی را نیز دگرگون خواهد کرد.^۱ در عین حال با توجه به آنکه نظم سیاسی بین‌المللی را می‌توان به دو

سطح منطقه‌ای و جهانی تقسیم نمود. به نظر می‌رسد چشم‌انداز کنونی تحولات بیداری اسلامی در منطقه عربی معطوف به تغییر رژیم در نظم منطقه‌ای و در واقع، تکوین نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه است.^۲

در هر حال تحولات اخیر جهان عرب در ابعاد مختلف تأثیرات خود را گذاشته است، که در ذیل به چند شاخص مهم تحولات اشاره و تأثیراتش نسبت به جامعه شیعیان منطقه توضیح داده می‌شود:

۱. تضعیف نظم سلفی که ضد شیعه بودند

با توجه به روندهای موجود و رقابت‌ها و موازنه‌های منطقه‌ای، سه سناریو یا چشم‌انداز محتمل و ممکن برای نظم نوین منطقه‌ای در روند بیداری اسلامی وجود دارد که در حال رقابت و یا همکاری منطقه‌ای هستند. این سناریوها را که در واقع روایت‌های مختلف از بیداری اسلامی مردم منطقه هستند، می‌توان در سه چشم‌انداز یا روایت نظم اسلام‌گرایی انقلابی، نظم اسلام‌گرایی اخوانی و نظم سلفی خلاصه کرد. نظم انقلابی روایتی است که جمهوری اسلامی ایران با توجه به بنیادهای ایدئولوژیک خود در پی هژمونی آن در سطح منطقه‌ای است. نظم اخوانی نیز مبین هدف منطقه‌ای جنبش اخوان المسلمین در کشورهای اسلامی برای ارتقا به سطح قدرت برتر منطقه‌ای است. نظم سلفی نیز از سوی قدرت‌های محافظه‌کار و مرتجع منطقه پی‌گیری می‌شود و عربستان، قطر و امارات متحده عربی در تکاپو برای تبدیل آن به گفتمان مسلط منطقه و به حاشیه راندن دیگر گفتمان‌ها و چشم‌اندازها هستند. این فرضیه، خود مبین مفروضه

۱. حمید صالحی، همان، ص ۵۵.

۲. همان.



دیگری است که بر مبنای آن، چشم‌اندازهای لیبرال دموکرات و سوسیال دموکرات که حامیان و حاملانی در منطقه دارند، از امکان اندکی برای بهره‌گیری از این تحولات سیاسی و تبدیل شدن به جریان فراگیر منطقه‌ای برخوردارند و در چشم‌انداز میان‌مدت توان رقابت با گفتمان‌های اسلام‌گرا را ندارند. نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی در جوامع تونس و مصر و به قدرت رسیدن نخست‌وزیران اسلام‌گرا در مراکش و لیبی، مؤید این مفروضه است.

در این نظم سه قطبی گرایش یا روایت سلفی در پی آن است تا در این مدت، نظم منطقه‌ای مطلوب خود را از طریق کاربرد قدرت برای مهار یا موازنه قوا و با بسترسازی برای دخالت بیشتر قدرت‌های فرامنطقه‌ای تکوین بخشد. گرایش اخوانی نیز به دنبال تأمین امنیت یا نظم منطقه‌ای در قالب شکل‌دهی به نوعی کنسرت خواهد بود؛ کنسرتی که محتوای آن عبارت از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورهای منطقه در فراهم آوردن نظم و امنیت می‌باشد.

در نهایت گرایش انقلابی به پیشگامی جمهوری اسلامی ایران تمایل خواهد داشت تا در فضای جدید نظم و امنیت منطقه‌ای از طریق مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه برقرار شود. در این الگو، برقراری نظم منطقه‌ای صرفاً حق ویژه و امتیاز کشورهای بزرگ و عمده نخواهد بود. به بیان دیگر، جمهوری اسلامی ایران تلاش خواهد کرد از طریق همیاری مجموعه بازیگران منطقه‌ای، مانع دخالت قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای شود و در عین حال رژیم صهیونیستی را از ماتریس قدرت منطقه‌ای خارج کند.

در واقع چنین می‌توان گفت نظم منطقه‌ای مورد نظر عربستان و روایت سلفی، از جنبه‌های مختلف با ناکامی مواجه شده است و قابلیت‌های لازم را برای هم‌سویی با خیزش‌های مردمی ندارد. امروزه از منظر بین‌المللی و منطقه‌ای، مجموع مواضع عربستان در قبال خیزش‌های جوامع عربی باعث شده در ادبیات بین‌المللی مربوط به این خیزش‌ها، از تشکیل جبهه‌ای با عنوان باشگاه سلطنتی ضد انقلاب سلطنتی به رهبری عربستان نام برده شود؛ امری که جذابیت خاصی را در منطقه ندارد. با این اوصاف این نظم با اینکه همواره در بحرین و سوریه علیه شیعیان وارد یک تهاجم راهبردی شده است، با این حال چون در بین توده‌های اجتماعی جهان عرب جذابیتی ندارد، حتی با تنفر هم مواجه شده است و فقط ایدئولوژی جذابی برای گروه‌های کوچک رادیکال می‌باشد که در فضای تروریستی بیشتر تعریف می‌شود. با این اوصاف می‌توان گفت نظم سلفی و روایت آن در حوزه اندیشه‌ای، فرهنگی و حتی سیاسی روایتی شکست‌خورده



پیامدهای تحولات انقلابی جهان عرب که بر مکانیزم‌های دموکراسی و مردم‌سالاری تأکید داشت، تأثیر زیادی در زمینه نقش‌آفرینی فعلی و آینده شیعیان بر جای خواهد گذاشت. ویژگی تحولات انقلابی عرب‌های خاورمیانه در سال‌های اخیر بیشتر بر این مبنای بود که قواعد دموکراتیک در مناسبات قدرت و سیاست باید در اولویت قرار گیرد

است و نظم مورد نظرش پذیرش عمومی نخواهد داشت.

۲. احیای نظم اخوانی وحدت‌محور در میان امت اسلامی

در تحولات انقلابی جهان عرب، روایت و نظم اخوانی قدرت بیشتری گرفته است. روایت اخوانی با اینکه سعی می‌کند موازنه میان نظم انقلابی ایران و نظم سلفی سعودی برقرار نماید، ولی با این حال نسبت به دیدگاه‌های سلفی زاویه معناداری دارد. این نگرش علاوه بر اینکه از رادیکالیسم دوری می‌نماید، نسبت به تشیع و انقلاب اسلامی نگرش معتدلی دارد و این

می‌تواند در مقابل روایت سلفی، فرصتی برای شیعیان منطقه به حساب آید. در ذیل با توجه به اهمیت نگاه اخوانی نسبت به ایران و تشیع به تبار گفتمانی و رفتاری اخوانی‌ها اشاره می‌گردد:

* دیدگاه اخوانی‌ها نسبت به تشیع و انقلاب اسلامی

اگر چه اخوان المسلمین نیز خود منتسب به «سلفیه» و به نوعی دیگر تحت تأثیر «اهل‌الحديث» که کسانی مانند احمد بن حنبل از بنیان‌گذاران آن بوده‌اند، می‌باشند و از این هر دو جهت به وهابی‌ها شبیه هستند، اما نوع تفسیر و نگاه آنان به این مسائل خصوصاً سلفی‌گری متفاوت است. به عبارت دیگر سلفی‌گری اخوانی متأثر از سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده، دارای نگاهی «وحدت‌محور» و «اصلاح‌گرایانه» در میان امت اسلامی است.^۱

برخی از اصول جنبش اخوان المسلمین که بر مدار او رفاقت در اندیشه آنان نسبت به سایر فرق اسلامی دلالت دارد و می‌توان همگی آنها را ذیل عنوان «وحدت اسلامی» جای داد، بدین قرار است:

الف. اصل عملی: متحد ساختن ملل اسلامی بر پایه اصول قرآنی، نزدیک کردن نظریات فرقه‌های مختلف اسلامی به یکدیگر.

ب. اصول انسان‌گرایانه و جهانی: ترغیب به ایجاد جامعه‌ای بر مبنای اصول اخلاقی، از طریق قوانین جهانی اسلام.

۱. عباس نجفی فیروزجایی، همان، ص ۱۴۹.



یکی از محدودیت‌هایی که جامعه شیعی به طور تاریخی در خاورمیانه عربی با آن مواجه بود، در حاشیه نگه داشتن آنها از قدرت و سیاست بود؛ طوری که اکثر فعالیت شیعیان در خارج از قواعد حاکمه در کشورهای خاورمیانه صورت می‌گرفت

ج. اجتناب از جدل‌های مذهبی و فرقه‌ای: اخوان مخالف درگیری‌های غیر ضروری در فروع دین است و فرقه‌های اسلامی را از جدال‌های بی‌مورد بر حذر می‌دارد.^۱

توجه به اصول پیش‌گفته نشان می‌دهد که سلف‌گرایان اصلاح‌طلب بیش از آنکه به طرح مسائل تفرقه‌آمیز میان دو گروه مذهبی اسلام یعنی شیعه و سنی بپردازند، به مسائل کلان جامعه و امت اسلامی،

و تلاش برای حل آنها توجه داشتند.

اخوان المسلمین به عنوان یک جنبش پویا، به مصر محدود نماند و در کشورهای دیگر عربی از قبیل سوریه، اردن، فلسطین، لبنان و سایر نقاط نیز طرفدارانی پیدا کرد و شعباتی دایر نمود. هر یک از این انشعابات کشوری، البته دیدگاه‌های ملی متفاوتی داشتند، اما در اصول اولیه جنبش مشترک بودند و لذا تشابهات اصولی در میان آنها موجود بود. اما یک شعبه از اندیشه‌های اخوانی که به عربستان وارد شد، تحت تأثیر اندیشه‌های وهابیت دست‌خوش تغییراتی گردید و جنبه‌های ضد شیعی آن تقویت شد. این اشخاص نقش بسیار مهمی در دانشگاه جدیدالتأسیس مدینه ایفا کردند و دانشجویانی را از سراسر دنیای اهل سنت تحت آموزش قرار دادند. در نتیجه گسترش اسلام‌گرایی در دهه ۱۹۷۰، اتحادی بین علمای وهابی و برخی روشنفکران اسلام‌گرا به وجود آمد. پیامد چنین اتحادی، تفسیرهایی خشک از شریعت در ابعاد سیاسی، اخلاقی و فرهنگی بود. نوشته‌های سیدقطب نیز توسط برادرش محمد قطب، در عربستان ویراستاری و چاپ شد.^۲ تأثیر و تأثر متقابل این دو اندیشه بر یکدیگر سبب شد تا برخی از جنبه‌های ضد شیعی وهابیت به داخل اخوان نیز نفوذ کند. هر یک از این دو، در دوران جهاد علیه شوروی تشکیلات خود را از کشور متبوع خود خارج و به افغانستان کشاندند. نهایتاً الظواهری، سازمان «جماعه الجهاد» مصر را که وی معاونت آن را در غیاب شیخ عمر عبدالرحمن، روحانی نابینای مصری و رهبر این سازمان که در امریکا زندانی بود بر عهده داشت، با سازمان «قاعده الانصار» بن‌لادن ادغام نمود و سازمان جدید «قاعده الجهاد» معروف به «القاعده» به وجود آمد.^۳ بدین ترتیب، القاعده

۱. همان.

۲. مهدی بخشی، «ماهیت و تهدیدات نووهابیزم»، راهبرد، ش ۳۷، پاییز ۱۳۸۴، ص ۲۱۸.

۳. وحید مزده، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، تهران، نی، ۱۳۸۲، صفحات مصور آخر کتاب.

و انشعاب‌ها و گرایش‌های متمایل به آن - از قبیل «جماعه التوحید و الجهاد» ابومصعب زرقاوی که به کشتار شیعیان در عراق پس از صدام دست می‌زد - را می‌توان تلفیقی از گرایش‌های ضد شیعه و هابی با گرایش‌های ضد استعماری و انقلابی اخوان به شمار آورد. گروه زرقاوی در عراق به ظاهر هم با امریکایی‌ها و هم علیه شیعیان می‌جنگید، در حالی که جدیت آن در مبارزه علیه شیعیان، بسی قوی‌تر از مبارزه علیه اشغالگران بود. اما بدنه اصلی اخوان المسلمین در مصر و کشورهای خاورمیانه عربی، کماکان به اندیشه‌های وحدت‌محور و سنتی خود پایبند بوده و روابط بهتری با شیعیان و ایران داشته است. به عنوان مثال به موضع‌گیری‌های مثبت اخوان المسلمین در قبال دو مسئله‌ای که به ایران و شیعیان مربوط بود یعنی برنامه هسته‌ای ایران و جنگ سی و سه روزه اسرائیل علیه حزب‌الله لبنان می‌توان اشاره کرد.

در واقع دیدگاه اخوان راجع به ایران را باید به سه مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، بعد از انقلاب، و شرایط جدید تقسیم‌بندی کرد.

در زمانی که جنبش اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ پایه‌ریزی شد، ایران دوران سرکوب و سیاست دین‌گریزی توسط رضاشاه را تجربه می‌کرد. در این برهه زمانی، تحریکات وحدت‌گرایانه افرادی نظیر آیت‌الله العظمی بروجردی، آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله قمی و نواب صفوی از طرف ایران و شیخ شلتوت، شیخ حسن البنا، عمر تلمسانی و محمد الغزالی (شاگرد شیخ شلتوت که نقش مهمی در صدور فتوای وی داشت) از طرف اخوان، نمود بیشتری از سوی دو طرف داشت. هر دو طرف، مبنای کار خود را تأکید بر نقاط اشتراک مذاهب و دوری از تعصبات خشک مذهبی قرار داده بودند. بروز و ظهور تحریکات وحدت‌گرایانه جنبش شیعی و جنبش اخوان المسلمین در آن مقطع را می‌توان در حرکت و فتوای شیخ شلتوت در به رسمیت شناختن مذهب شیعی به عنوان یکی از مذاهب شش‌گانه دید.^۱

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ و برپایی حکومت اسلامی در ایران و تأکیدات امام خمینی بر وحدت مسلمانان حول اسلام ناب محمدی و اهمیت این وحدت در مبارزه با استعمار، استبداد، نظام سلطه و آزادی مسلمانان از حقارت دو قرن گذشته، اخوان در مناسبت‌های مختلف، همواره انقلاب ایران را مورد تأیید قرار داده و از پناه دادن

۱. تأسیس دارالتقریب بین‌المذاهب الاسلامیه در سال ۱۹۷۴ در مصر، به همت آیت‌الله بروجردی و شیخ شلتوت، زمینه مناسبی را برای پایه‌ریزی همکاری تنگاتنگ بین علما و مبارزان شیعی و جنبش اخوان المسلمین مهیا ساخت. بر این اساس، مرحوم شلتوت فتوا داد (یجوز التعبد بمذهب الشیعه کسائر المذاهب) که به همه مذاهب اسلامی، از جمله شیعه امامیه می‌توان عمل نمود.





شاه توسط سادات انتقاد کرد. اخوان در سال ۱۳۵۷ بیانیه‌ای صادر کرد و در آن انقلاب ایران را الگویی برای مبارزات اسلامی خود علیه دولت وابسته و ضد اسلامی مصر دانست و از تمام مسلمانان جهان نیز خواست از مردم ایران سرمشق بگیرند.^۱ با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، دبیرخانه بین‌المللی جنبش اخوان المسلمین با انتشار بیانیه‌ای، امام خمینی (ره) را فخر اسلام و مسلمین معرفی کرد. اخوانی‌های مصر که منشأ و منبع فکری و عقیدتی اخوانی‌های منطقه هستند در موارد مختلف علاقه‌مندی خود را به انقلاب اسلامی ایران نشان دادند. در دوره رهبری محمدمهدی عاکف، اخوان المسلمین مواضع خوبی در قبال ایران و تشیع اتخاذ کرد که حساسیت کشورهای عربی را برانگیخت و حتی گاهی موجب اختلاف درونی اخوان نیز شده است. عاکف در مصاحبه‌ای با روزنامه النهار گفته بود چه مانعی دارد مذهب شیعی گسترش یابد؟^۲

در عین حال اخوان در شرایط بعد از فروپاشی رژیم مبارک، با اقدامات بسیار آرام و با رعایت کلیه جوانب امر و ملاحظه سایر عوامل و مؤلفه‌های قدرت، در صحنه سیاسی منطقه در پی توسعه روابط مؤثر با جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. با این اوصاف ظهور و قدرت‌گیری قرائت اخوانی که در شرایط فعلی در رقابت پیدا و پنهان با قرائت سلفی - وهابی می‌باشد، فرصتی برای شیعیان محسوب می‌شود.

۳. تحولات دموکراتیک و رشد سازمان‌های شیعه‌محور

یکی از محدودیت‌هایی که جامعه شیعی به طور تاریخی در خاورمیانه عربی با آن مواجه بود، در حاشیه نگه داشتن آنها از قدرت و سیاست بود؛ طوری که اکثر فعالیت شیعیان در خارج از قواعد حاکمه در کشورهای خاورمیانه صورت می‌گرفت. پیامدهای تحولات انقلابی جهان عرب که بر مکانیزم‌های دموکراسی و مردم‌سالاری تأکید داشت، تأثیر زیادی در زمینه نقش‌آفرینی فعلی و آینده شیعیان بر جای خواهد گذاشت. ویژگی تحولات انقلابی عرب‌های خاورمیانه در سال‌های اخیر بیشتر بر این مبنا بود که قواعد دموکراتیک در مناسبات قدرت و سیاست باید در اولویت قرار گیرد. در چنین شرایطی فضا برای اقلیت‌های شیعی مساعدتر می‌گردد تا بتوانند در چهارچوب قواعد دموکراتیک احزاب سیاسی خود را تشکیل داده و سازماندهی کنند و عمق ژئوپلیتیک و گفتمان خود را ترسیم و تبلیغ نمایند. با توجه به اینکه گفتمان شیعیان در کشورهای خاورمیانه بر مبنای شاخصه‌های حقوق بشر، تساهل و تسامح، رعایت حقوق اقلیت‌ها،

۱. محمد محمودیان، «جنبش اخوان المسلمین و آینده سیاست خارجی مصر»، *مطالعات راهبردی*، س ۱۵، ش ۱، بهار ۱۳۹۱، ص ۱۲۱.
۲. همان، ص ۱۲۲.

شیعیان خاورمیانه همواره
به جایگاه واقعی خود دست
نیافته‌اند و در مجادله نرم و
سخت در پی به دست آوردن
حقوق مذهبی خویش‌اند

هم‌گرایی و وحدت اسلامی به جای تقابل، طرد هر
گونه خشونت‌ورزی، حمایت از حقوق ملت فلسطین
و... قرار گرفته است، مسلماً در فضای دموکراتیک
قابلیت‌ها و جذابیت‌های بیشتری نسبت به گفتمان
خشن و رادیکال سلفی به دست خواهد آورد. از طرف

دیگر باز یگران بین‌المللی هم مجبور خواهند شد این گفتمان را مشروعیت دهند.
همان طوری که گراهام فولر صاحب‌نظر بانفوذ غرب به این نکته اشاره دارد که عقلانیت
در مبانی عقیدتی شیعه برجستگی دارد، لذا غرب می‌تواند با شیعه دیالوگ برقرار کند.^۱
با این اوصاف مبانی رفتاری و گفتاری شیعه به خصوص در خاورمیانه ظرفیت‌های بالایی
برای تأثیرگذاری بر نظم‌های منطقه‌ای را دارد.

سرانجام سخن

فضای بین‌المللی و منطقه‌ای در یک دهه اخیر به نفع جنبش‌های هویت‌طلب اسلامی
و به خصوص شیعی در حال دگر دیسی است. شیعیان خاورمیانه با اینکه به صورت
تاریخی در حاشیه قدرت و ثروت قرار گرفته‌اند و حاکمان سنی‌مذهب سیاست‌انکار و
همانندسازی را برای آنها اعمال نموده‌اند با این حال پیروزی انقلاب اسلامی معادلات
مربوط به عوامل و شرایط محیط ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی جامعه شیعیان خاورمیانه
را دگرگون نمود و استعدادهای و پتانسیل‌های آنها را احیا کرد؛ تا آنجایی که به عنوان
سازه‌ای ژئوپلیتیک و حتی ژئواستراتژیک در سازش‌ها و ستیزش‌های منطقه‌ای نقش
خود را به نمایش گذاشت. البته پس از انقلاب اسلامی به خصوص در یک دهه اخیر
قدرت‌یابی شیعیان عراق، پیروزی حزب‌الله لبنان بر رژیم صهیونیستی تأثیرات مضاعفی
را بر برجسته شدن نقش منطقه‌ای شیعیان گذاشت؛ تا اینکه کشورهای محافظه‌کار
سنی اعراب همراه با غربی‌ها بر تئوری هلال شیعی تأکید نمودند. با این حال شیعیان
خاورمیانه همواره به جایگاه واقعی خود دست نیافته‌اند و در مجادله نرم و سخت در
پی به دست آوردن حقوق مذهبی خویش‌اند. در این بین تحولات انقلابی عرب‌های
خاورمیانه و شمال آفریقا که هویت‌گرایی اسلامی و تأکید بر مکانیسم‌های دموکراتیک
می‌باشد، می‌تواند فرصت بی‌بدیلی را بر جامعه شیعی منطقه فراهم نماید و مهمتر از
همه در این تحولات نظم سلفی که قاعدتاً ضد شیعی بود با بحران متقاطع و متراکم

۱. حمید دباشی، «سایه گسترده جنگ»، ترجمه امیرحسین تیموری، میهن، ۱۳۸۶/۴/۵.



مواجهه شده و نظم اخوانی که وحدت گراست و نسبت به تشیع و انقلاب اسلامی ایران رویکرد مغرضانه‌ای ندارد تقویت شده است که در مجموع فرصتی را می‌توان برای شیعیان در این فضا ترسیم نمود.



بیداری اسلامی و چشم‌انداز اسلام‌گرایی در یمن

حمیدنیکو^۱

چکیده

جامعه یمن را می‌توان آمیزه‌ای از هویت‌های قبیله‌ای و اسلامی توصیف کرد که تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی نیز بر ظهور و گسترش اسلام‌گرایی در این کشور تأثیر داشته است. بیداری اسلامی و خیزش مردمی در یمن، با قدرت‌یابی، رقابت و تنش گروه‌های اسلام‌گرا در یمن همراه بوده است. در پرتو این تحولات، امریکا و شورای همکاری خلیج فارس بیش از گذشته نگران رشد و اثرگذاری اسلام‌گرایان در آینده یمن و به خطر افتادن منافع سیاسی-امنیتی خود هستند. چشم‌انداز سیاسی یمن در دوران پس از صالح نیز تا حد بسیاری متأثر از نوع تقابل و تعامل جریان‌های اسلام‌گرا در یمن خواهد بود.

مقدمه

یمن از مناطق حاصل‌خیز شبه‌جزیره عربستان به شمار می‌رود. این کشور به دلیل قرار گرفتن در شمال تنگه باب‌المنندب به لحاظ راهبردی نیز اهمیتی ویژه دارد که با

۱. پژوهشگر خاورمیانه





پیوند دادن دریای سرخ و اقیانوس هند، نزدیک‌ترین آبراهه بین شرق و غرب به شمار می‌رود. یمن با تسلط بر باب‌المنذب قادر به کنترل دریای سرخ است و حتی به علت در اختیار داشتن جزیره نیز می‌تواند آنجا را ببندد. نزدیکی این کشور به شاخ آفریقا نیز بر حساسیت یمن افزوده است. یمن از شمال با عربستان مرز مشترک دارد؛ از این رو، حفظ امنیت آن برای عربستان سعودی اهمیت دارد.

قبایل، ۸۵ درصد جمعیت یمن را تشکیل می‌دهند و ۱۶۸ قبیله در این کشور وجود دارد.^۱ در قلب این ساختار اجتماعی قبیله‌ای هویت اسلامی نیز وجود دارد. اگرچه اختلاف‌هایی سیاسی در جامعه یمن وجود دارد، اما اختلاف‌های مذهبی تنها به اختلاف میان حوثی‌های زیدی‌مذهب و سنی‌های شافعی محدود می‌شود که دلیل آن در اکثریت بودن فرقه‌های شافعی و زیدی است. میل به خودمختاری سیاسی از قدرت مرکزی، از عناصر اصلی نظام قبیله‌ای یمن است. بدین ترتیب قبیله در میان جامعه و حکومت قرار گرفته است و واحد اولیه جلب وفاداری و یا دشمنی شهروندان به شمار می‌رود. گروه‌های تروریستی مانند القاعده نیز از طریق تجارت و ازدواج زمینه نزدیکی به شیوخ قبایل و کسب وفاداری آنها را فراهم می‌کنند.

مهم‌ترین دلیل اهمیت یمن تأثیرگذاری فکری و فرهنگی آن بر سه منطقه مهم دنیاست. وضعیت فرهنگی حاکم بر یمن و حاکم شدن یک جریان خاص در این کشور می‌تواند تأثیرات مهمی در سه منطقه داشته باشد: نخست، خلیج فارس؛ دوم، شاخ آفریقا و سوم آسیای جنوب شرقی. بنابراین، در عرصه فرهنگی و آموزشی یمن تلاش بسیاری توسط جریان‌های فرهنگی خارجی صورت گرفته که به صورت مشخص می‌توان به جریان سلفی‌گری طرفدار عربستان اشاره کرد. در گذشته سعودی‌ها و سلفی‌ها تقریباً شصت هزار مدرسه در سراسر یمن به منظور آموزش معارف سلفی ایجاد کردند که البته بعد از اتحاد دو یمن علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور سابق این کشور به دنبال حذف این مدارس بود.

در سال ۲۰۱۱ پس از ماه‌ها خیزش مردمی در یمن که با کشته و زخمی شدن بسیاری از معترضان همراه بود، علی عبدالله صالح کنار رفت و عبدربه منصور هادی جانشین وی شد. در دوران پس از صالح، یمن به صحنه رقابت بازیگران داخلی و خارجی تبدیل شده و اسلام‌گرایان، بازیگر مهم صحنه داخلی به شمار می‌روند. در این میان، شورای همکاری

1. <http://www.al-monitor.com/pulse/politics/2012/09/weekenda-detailed-look-at-islamism-in-yemen.html>

خلیج فارس با حمایت و هم‌سو با منافع امریکا تلاش کرد روند و نتیجه تحولات سیاسی - امنیتی یمن را به منظور جلوگیری از سرایت موج خیزش‌های مردمی به مرزهای خود، مدیریت کند.

در این مقاله ضمن بررسی لایه‌های اسلام‌گرایی شیعی و سنی در یمن، به روند خیزش مردمی و چالش‌های این کشور در دوران پس از صالح پرداخته و در پایان نیز اهمیت راهبردی این کشور برای شورای همکاری خلیج فارس تشریح می‌شود.

لایه‌های اسلام‌گرایی در یمن

یمن دارای جامعه‌ای قبیله‌ای و دارای طیف وسیعی از جنبش‌های سیاسی اسلام‌گراست. مسلمانان این کشور عمدتاً شافعیان، زیدیان، اسماعیلیان و امامیان هستند. جمعیت زیدیه ۳۵ درصد، اسماعیلیه ۵ درصد، امامیه از ۲ تا ۸ درصد و باقی مانده شافعی‌مذهب (۵۶ درصد) هستند.^۱ گروه‌های مهم اسلامی اهل سنت در یمن را که در تحولات سیاسی آن کشور نقش دارند، می‌توان به دو گروه شامل طرفداران اخوان المسلمین و جریان سلفی‌های وهابی تقسیم کرد. اهل سنت یمن نیز به طور عمده از اکثریت شافعی‌مذهب و اقلیت حنبلی‌مذهب تشکیل می‌شوند که شافعی‌ها قربات دینی و سیاسی بسیاری با زیدیان دارند.

اسلام‌گرایی در تاریخ یمن ریشه دارد، اما می‌توان آنها را محصول تحولات بین‌المللی و فراملی دوران‌های اخیر دانست. در گروه‌های اسلام‌گرا دین اسلام مبنای هویت‌گرایی آنهاست؛ ممکن است دارای همپوشانی‌هایی نیز بوده و شاید با تغییر شرایط و وفاداری‌ها، وضعیت آنها نیز دگرگون شود. با وجود این، هر یک از آنها ویژگی‌های خاص خود را داشته و با توجه به مواردی مانند مشارکت در سیاست حزبی، وفاداری به نظام حاکم، دوره‌های رویارویی با دولت و مخالفت آشکار و خشونت‌بار با سایر گروه‌های مذهبی و سیاسی از یکدیگر متمایز می‌شوند.

دلایل بسیاری برای رشد اسلام راستین (سیاسی) در یمن وجود دارد. جامعه یمن را می‌توان عمدتاً با هویت قبیله‌گرایی توصیف کرد. در لایه زیرین این هویت‌گرایی‌های سیاسی مانند مارکسیسم اسلامی (که در اوایل دهه ۱۹۹۰ در یمن جنوبی پدیدار شد)، ملی‌گرایی (از جمله ناصری‌ها و معدودی احزاب بعثی) و سایرین قرار دارند. جامعه یمن به منظور حل و فصل مسائل مهم به سنت‌های قبیله‌ای متوسل می‌شود. در یمن

1. <http://www.tebyan-tehran.ir/a.aspx?a=1391040501>





چهار نیروی سیاسی اسلام‌گرای مهم وجود دارد؛ اخوان المسلمین که جنبش اصلاح یمن آن را نمایندگی می‌کند، انصارالله (حوثی‌ها)، جنبش‌های سلفی مختلف و جنبش انصارالشریعه که القاعده آن را نمایندگی می‌کند. به نظر می‌رسد اخوان المسلمین در میان آنها در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، آموزشی، اقتصادی، امنیتی، رسانه‌ای و دیپلماتیک قدرتمندترین باشد. اخوان المسلمین طرفداران بسیاری دارد که رهبران قبایل و تجار مهم، فرماندهان نظامی و سیاستمداران از آن جمله‌اند؛ از جمله طرفداران آن شیخ عبدالله بن حسین الاحمر و پسرانش، سنان ابولحوم و پسرانش و علی محسن الاحمر، فرمانده نظامی که نیمی از ارتش یمن به او وفادارند.

جنبش‌های اسلامی در یمن اتفاق نظر دارند که اسلام دو جنبه سیاسی و مذهبی دارد؛ زیرا آنها تحت تأثیر دیدگاه‌های سید قطب قرار دارند. علل افراط‌گرایی اسلامی متعدد و پیچیده هستند و فقر مهم‌ترین عامل آن به شمار می‌رود.^۱ عوامل دیگر محیط سیاسی بسته، مداخله منطقه‌ای خارجی (توسط عربستان)، تبعیض اجتماعی، تبلیغات مذهبی و حضور یک رهبر یا امیر برای یک گروه مانند القاعده هستند. به طوری که شاهد هستیم القاعده از سال ۲۰۱۱ به سرعت مناطق نفوذ خود را گسترش می‌دهد. به طور کلی، مذهب عامل واگرایی جدی در یمن نبوده، بلکه گرایش‌های قبیله‌ای عامل مهم جدایی و سایر بی‌ثباتی‌ها بوده است.

در عین حال، اسلام‌گرایی در یمن را می‌توان به دو جریان شیعه و سنی تقسیم‌بندی کرد:

الف. جنبش سیاسی شیعیان

شیعیان یمن عموماً زیدیه^۲ هستند و استان صعده بیشترین جمعیت شیعیان را در خود جای داده است. بعد از این استان، بیشترین جمعیت شیعیان در الجوف و صنعا ساکن هستند و استان‌های اب، ذمار، عمران، مارب، حجه، محویت و حدیده در رتبه‌های

۱. مطابق آخرین گزارش‌ها، ۱۰ میلیون یمنی زیر خط فقر هستند. نرخ فقر در مناطق روستایی ۴۵ درصد و در مناطق شهری ۳۱ درصد است که البته باید گفت ۷۱ درصد جمعیت یمن در مناطق روستایی زندگی می‌کنند.
 ۲. پیروان زیدیه، زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) فرزند امام سجاد را امام پنجم خود می‌دانند و نیز امامت هر فاطمی را که عادل و اهل علم و شجاع باشد، می‌پذیرند. مذهب زیدیه آمیزه‌ای از تشیع با اندیشه‌های معتزلی و اندکی از مسلک حنفی است. اما نزدیک به ۹۰ درصد فقه زیدی با فقه تشیع دوازده‌امامی مشترک است.



در دوران جمهوری یمن، شیعیان سیاست منفعلانه‌ای را در پیش گرفتند؛ نهادهای مذهبی زیدیه به صورت محافظه کارانه از عرصه سیاسی کنار رفتند و توده‌های زیدی جذب گروه‌های سیاسی سکولار یا سوسیالیست شدند و شکل سیاسی - مذهبی مبتنی بر اندیشه مذهبی زیدی وجود نداشت و دولت نیز با ترویج سکولاریسم و برخی گروه‌های شیعه‌ستیز مانند وهابیت این انزوای شیعیان زیدی را تشدید کرد

بعدی قرار دارند. شیعیان اسماعیلیه^۱ حدود ۵۸ درصد جمعیت شیعیان را تشکیل می‌دهند و عموماً پیرامون مرز یمن - عربستان و نیز صنعا ساکن هستند و شیعیان امامیه (۸۸ درصد جمعیت شیعیان) در منطقه مارب مرکزی ساکن و در امور فرهنگی مشغول‌اند و زیر نظر سازمان «رابطه الشیعه الجعفریه فی الیمن» فعالیت می‌کنند.^۲

در دوران جمهوری یمن، شیعیان سیاست منفعلانه‌ای را در پیش گرفتند؛ نهادهای مذهبی زیدیه به صورت محافظه کارانه از

عرصه سیاسی کنار رفتند و توده‌های زیدی جذب گروه‌های سیاسی سکولار یا سوسیالیست شدند و شکل سیاسی - مذهبی مبتنی بر اندیشه مذهبی زیدی وجود نداشت و دولت نیز با ترویج سکولاریسم و برخی گروه‌های شیعه‌ستیز مانند وهابیت این انزوای شیعیان زیدی را تشدید کرد. برخی از رهبران زیدی نیز ضمن همکاری با رژیم صالح عملاً به جز تأیید کردن مواضع ضد زیدی حکومت اقدامی انجام ندادند. به عنوان نمونه، محمدبن علی الشوکانی به عنوان عالم دینی زیدی که سال‌ها در مدارس وهابی‌ها تحصیل کرده بود، بعد از بازگشت به یمن در جایگاه رسمی خود در حکومت به عنوان مفتی و قاضی، به زیدیان سنتی حمله و حتی برخی از علمای آنها را نیز مورد آزار قرار داد. در کنار وی، شیخ عبدالله الاحمر که در نقش زعیم سیاسی شیعیان زیدی نیز به شمار می‌رود، از خویشاوندان علی عبدالله صالح و رئیس مجلس این کشور و شیخ الشیوخ قبایل یمن می‌باشد، اما ارتباط این فرد با وهابی‌های عربستان، خود عامل گسترش سلفی‌گری وهابی در یمن بوده است که این عوامل البته دوری شیعیان از وی و تمایل به تشکیل گروه‌های سیاسی - مذهبی جدید را فراهم کرده است که تبلور عمده

۱. اسماعیلیه یا باطنیه فرقه‌ای از شیعه امامیه است که معتقدان آن، محمدبن اسماعیل برادرزاده امام موسی کاظم (ع) را آخرین امام می‌دانستند. اسماعیلیان معتقدند که پس از شهادت امام جعفر صادق (ع) امامت به پسر بزرگ وی می‌رسید؛ اما به دلیل اینکه پسرش اسماعیل پیش از پدر در گذشته بود، امامت به محمدبن اسماعیل منتقل شد که سابع تام است و دور هفت با او تمام می‌شود. آنها در میان اهل سنت به «باطنیان» مشهورند و شیعه هفت امامی نیز نامیده می‌شوند. اسماعیلیه به دو فرقه مستعلوی و نزاری تقسیم می‌شوند.

۲. یحیی فوزی، «علل شکل‌گیری و ماهیت جنبش‌های سیاسی در خاور میانه؛ بررسی موردی جنبش سیاسی در یمن»، *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، خرداد ۱۳۹۱، ص ۳۴-۱۷.



آن در جنبش حوثی‌ها قرار داشته و دارد.

جنبش حوثی‌ها با تفسیر از مذهب زیدیه در قالب اندیشه الحوثی و برای احیای هویت زیدیه و در واکنش به گسترش اندیشه وهابیت در یمن شکل گرفت و نخستین بار در سال ۱۹۹۱ به عنوان جنبش یا سازمان فکری و سیاسی مسلح ابراز وجود کرد. پیش از آن، فعالیت این جنبش محدود به آرایه آموزش‌های دینی به جوانان و تربیت و کادرسازی می‌شد. حسین الحوثی رهبر این جنبش با طرح برخی دیدگاه‌های اجتهادی جدید دینی خشم برخی از برجسته‌ترین علمای مذهب زیدی را برانگیخت. حسین الحوثی در سال ۱۹۹۳ به پارلمان یمن راه یافت و به منظور مقابله با گسترش وهابیت (که به سبب بازگشت یمنی‌های سلفی و وهابی از افغانستان و ترس از تفکرات افراطی آنان تشدید شده بود) حزب الشباب المؤمن را تأسیس کرد. وی در سپتامبر ۲۰۰۴ توسط نیروهای امنیتی دولت یمن به شهادت رسید.

هر چند علی عبدالله صالح زیدی مذهب بود، اما با توجه به اینکه با پشتوانه سعودی‌ها در رأس حکومت یمن قرار گرفته بود، طی سه دهه مذهب زیدیه را به حاشیه رانده و دست سلفی‌های تکفیری را برای بسط نفوذشان در یمن باز گذاشته بود. بعد از اینکه وهابیت سلفی با حمایت عربستان در یمن قدرت و پایگاه پیدا کردند، اغلب دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه دینی زیدیه به حاشیه رفتند و فعالیت‌شان محدود شد. این تبعیض مذهبی و سیاسی خلأ عمیقی را در منطقه ایجاد کرد و تبدیل به بستری برای شکل‌گیری جنبش حوثی‌ها شد.

در جریان نخستین درگیری‌ها میان نیروهای دولتی یمن و گروه الحوثی در سال ۲۰۰۴ حسین الحوثی رهبری این گروه را بر عهده گرفت. این گروه به طور رسمی خواستار فعالیت حزبی، تأسیس دانشگاه و در نظر گرفتن مذهب زیدی به عنوان مذهب رسمی در کنار سایر مذاهب توسط دولت بوده است. در مقابل، دولت یمن این گروه را به تأسیس کشوری اسلامی و بازگشت به حکومت قبلی زیدیه در یمن متهم می‌کرد. رهبر کنونی این گروه عبدالمالک الحوثی است که از سال ۲۰۰۴ تاکنون توانسته با کمک برخی از همفکران برادرش در شباب المؤمن، آن را هدایت و رهبری کند.

در حال حاضر، زیدی‌ها دو گروه هستند؛ یک گروه از آنها گرایش بسیاری به تشیع دارند و عده‌ای از آنها نیز متمایل به مذهب تسنن هستند. اکثر دوازده امامی‌ها بعد از انقلاب اسلامی ایران به این مذهب رو آوردند. سید حسین حوثی فرهنگ عاشورا را که قبلاً در یمن نبود به زیدیه تزریق کرد و محرم را به عنوان ماه عزا در یمن مطرح و سعی

کرد روش جدیدی در فرهنگ مردم ایجاد کند. بعد از ظهور جنبش حوثی‌ها تنش میان دوازده‌امامی‌ها و زیدی‌ها بسیار کاهش یافت. به علاوه، حوثی‌ها یک سازمان به نام اتحاد شیعیان جزیره‌العرب ایجاد کرد که اعضای آن را دوازده‌امامی‌ها و زیدی‌ها تشکیل می‌دهند.

از جمله اقداماتی که عبدالله صالح علیه شیعیان در شمال یمن صورت داده بود، عبارت‌اند از: گنجاندن مبانی شافعی در کتب درسی مدارس صعه، ممنوعیت برگزاری مراسم مذهبی مانند عید غدیر و عزاداری روز عاشورا، ممنوعیت سردادن شعارهای ضد امریکایی و ضد اسرائیلی در مساجد و تجمعات، ممنوعیت چاپ و ترویج، نهج‌البلاغه و

هر چند علی عبدالله صالح زیدی‌مذهب بود، اما با توجه به اینکه با پشتوانه سعودی‌ها در رأس حکومت یمن قرار گرفته بود، طی سه دهه مذهب زیدی‌ها را به حاشیه رانده و دست سلفی‌های تکفیری را برای بسط نفوذشان در یمن باز گذاشته بود. بعد از اینکه وهابیت سلفی با حمایت عربستان در یمن قدرت و پایگاه پیدا کردند، اغلب دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه دینی زیدی‌ها به حاشیه رفتند و فعالیت‌شان محدود شد

صحیفه سجادیه و جلوگیری از تأسیس مدارس مذهبی شیعی در صعه. از سوی دیگر، فعالیت‌های عربستان سعودی در مناطق شیعه‌نشین یمن و صرف پول‌های فراوان برای تبلیغ وهابیت پیش از قیام حوثی‌ها باعث وهابی شدن چندین شهر شیعه‌نشین در شمال و غرب این کشور شده بود که با روشنگری‌های حسین الحوثی و آموزش‌های مذهبی و سیاسی وی این شهرها دوباره به مذهب تشیع بازگشتند. دولت علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور سابق یمن نیز معتقد بود شورشیان به دنبال سرنگونی دولت فعلی و ایجاد حکومتی مذهبی هستند و ایران را متهم به حمایت از مبارزان شیعه می‌کرد. همچنین این کشمکش به دلیل تنش میان جمعیت بومی شیعیان زیدی و بنیادگرایان سلفی سنی مذهب که به این منطقه آورده شده‌اند، تشدید شده است. در عین حال، پس از اقدام رژیم عبدالله صالح با حمایت امریکا و عربستان برای استفاده از نیروهای قبیله‌ای علیه مبارزان شیعه، این کشمکش‌ها بعدی قبیله‌ای نیز به خود گرفت.

نزدیکی رژیم علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور سابق یمن به سعودی‌ها باعث گسترش حضور و نفوذ وهابیت (به رغم جمعیت اندکشان) در یمن به ویژه در پارلمان این کشور شده بود. این شرایط، حتی مطلوب سنی‌های یمن نیست؛ زیرا شافعی‌ها که اکثریت جمعیت سنی یمن را تشکیل می‌دهند، مانند شیعیان از مخالفان سلفی‌ها به شمار می‌روند و برخی از گروه‌های شافعی یمن نیز در کنار حوثی‌ها به نبرد علیه دولت یمن





از جمله اقداماتی که عبدالله صالح علیه شیعیان در شمال یمن صورت داده بود، عبارت‌اند از: گنجاندن میبانی شافعی در کتب درسی مدارس صعده، ممنوعیت برگزاری مراسم مذهبی مانند عید غدیر و عزاداری روز عاشورا، ممنوعیت سردادن شعارهای ضد امریکایی و ضد اسرائیلی در مساجد و تجمعات، ممنوعیت چاپ و ترویج *نهج البلاغه* و *صحیفه سجاده* و جلوگیری از تأسیس مدارس مذهبی شیعی در صعده

پرداخته‌اند. این عوامل و نیز تلاش رژیم عبدالله صالح برای تسلط نظامی بر صعده باعث بروز نخستین درگیری در سال ۲۰۰۴ شد. پس از کشته شدن حسین الحوثی، در سال ۲۰۰۵ علامه بدرالدین ۹۰ ساله از صنعا به صعده مهاجرت کرد و رهبری نبرد دوم علیه دولت را بر عهده گرفت. نبرد سوم را دولت به بهانه آزادی یکی از سربازانش که ادعای کرد به اسارت حوثی‌ها درآمده، آغاز کرد و به پایگاه‌های نیروهای الحوثی حمله کرد و در نهایت رژیم صالح به پایان آن رضایت داد. در نبرد سوم سید عبدالمالک الحوثی، یکی دیگر از فرزندان

بدرالدین الحوثی، به عنوان رهبر شیعیان الحوثی انتخاب شد.

جنگ‌های چهارم و پنجم نیز به بهانه‌های مشابه آغاز شد و خاتمه یافت، اما در جنگ پنجم دولت با گسترش کشمکش‌ها به چهار استان دیگر (جوف، حجه، عمران و صنعا) روبرو شد. ارتش حتی با استفاده از نیروهای ویژه نتوانست به پیروزی برسد، بنابراین صالح با اعلام آتش‌بس یک‌جانبه دست از نبرد کشید. در این نبردها تسلیحات سنگین و نیمه‌سنگین فراوانی به دست حوثی‌ها افتاد. علی عبدالله صالح تلاش کرد با متوقف کردن نبرد و در حرکتی سیاسی طی توافقنامه دوحه این تسلیحات را پس بگیرد. پس از پایان دور پنجم نبردها قط با همراهی و موافقت ایران توانست دو طرف را برای امضای توافقنامه صلح متقاعد کند. اما دولت یمن دو ماه پس از امضای این توافقنامه تمام مفاد آن را نقض کرد.

در جنگ ششم صعده یا عملیات زمین سوخته (۲۰۱۰-۲۰۰۹) حکومت یمن با مبارزان حوثی و اعضای القاعده و جدایی‌طلبان جنوب این کشور درگیر شد که با فرو نشستن ناآرامی‌ها و تمایل دو طرف برای مذاکره پایان یافت. حتی ارتش عربستان نیز علیه حوثی‌ها وارد جنگ شد که البته برخی تحلیل‌گران این جنگ را جنگ نیابتی ایران و عربستان توصیف کردند. البته نشانه‌هایی که دولت در این مورد دستاویز قرار داد، گرایش برخی از رهبران الحوثی به ایران و تمایل آنها به شیعه اثنی‌عشری بود. به طور کلی، در دوران پس از دیکتاتوری صالح، فرصت بیشتری برای مشارکت سیاسی

الحوثی فراهم است. در حال حاضر، الحوثی در کارنامه خود مبارزه جدی رژیم صالح را دارد و می‌تواند با راهبردی منسجم‌تر حرکت کند که البته در این مسیر با چالش‌های جدی نیز روبه‌روست.

ب. اسلام‌گرایی سنی‌ها

سنی‌های یمن را عموماً اکثریت شافعی و اقلیت حنبلی تشکیل می‌دهند که شافعی‌ها به لحاظ مذهبی و سیاسی به شیعیان زیدی نزدیک‌تر هستند. جریان‌های اسلامی و اسلام‌گرای سنی در یمن را می‌توان به چهار دسته طرفداران اخوان المسلمین، القاعده یمن، جریان سلفی‌های وهابی و صوفی‌ها تقسیم‌بندی کرد:

۱. اخوان المسلمین

نظامی‌ها و دانشجویهای اعزامی به مصر اندیشه‌های اخوان المسلمین این کشور را به یمن آوردند. این نیروها در سال‌های بعد در حزبی با عنوان حزب احرار متشکل شدند که این حزب ارتباط نزدیکی با حسن البنا رهبر اخوان المسلمین مصر داشت. این حزب متشکل از چندین گروه مخفی مخالف امامت بود. از جمله برجسته‌ترین این گروه‌ها می‌توان به انفصال و اصلاح اشاره کرد. این تشکل در فوریه ۱۹۴۸ با انجام کودتا و قتل امام سالخورده زیدیه، تغییر امامت مطلقه به مشروطه را اعلام و امامت را تحت عنوان بیعت از خاندان حمیدالدین به خاندان الوزیر منتقل کردند و اخوان المسلمین مصر به عنوان حامی اصلی این کودتا، آن را بلافاصله تأیید و حمایت کرد و از اتحادیه عرب خواست امام جدید یمن را به رسمیت بشناسد. در نهایت، امیر احمد، ولیعهد یمن، دولت کودتا را که تنها بیست و شش روز (از ۱۷ فوریه تا ۱۴ مارس ۱۹۴۸) به طول انجامید، سرنگون کرد. اخوان المسلمین که بزرگترین گروه در طیف اسلام‌گرایان یمن می‌باشد، اوایل دهه ۱۹۶۰ در یمن شمالی ظهور کرد. بنیان‌گذاران اخوان در یمن همانند شیخ عبدالمجید الزندان، از دانشجویان دانشگاه‌های مصر در اوایل دهه ۱۹۶۰ بودند. پس از پیروزی طرفداران نظام جمهوری، اخوان المسلمین نقش مهمی در تدوین قانون اساسی یمن ایفا کرد؛ به طوری که اخوان المسلمین این قانون اساسی را اولین دستاورد خود در روند نفوذ به یمن می‌دانند.

در طول دهه‌های بعد، دولت زمینه فعالیت گسترده اخوان را فراهم کرد که دلیل آن استفاده از اسلام‌گرایی برای برخورد با مخالفان سوسیالیست خود بود. اخوانی‌ها با تسلط بر مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها دو مذهب سنتی یمن یعنی شافعی و زیدیه





را نادیده می گرفتند و مانند مراکز تبلیغ و هابیت ایفای نقش می کردند. به رغم آنکه اخوانی‌ها حمایت ایدئولوژیک از وهابیت را رد می کردند، اما معترف بودند در این مراکز آموزشی وهابیت به عنوان مجموعه‌ای از مفاهیم و نه به عنوان یک مذهب تدریس می شود. اقدامات اخوان المسلمین یمن باعث شد دولت طی کنگره سراسری ملی با اخوان المسلمین وارد ائتلاف شود و در واقع اخوان تا اواخر دهه ۸۰ بخش مهمی از حاکمیت و هم پیمان دولت در کنگره ملی یمن بود که حزب حاکم به شمار می رفت. اما هنگامی که بحث اتحاد یمن شمالی^۱ و یمن جنوبی^۲ مطرح شد، اخوان با آن مخالفت کرد و از کنگره ملی یمن خارج شد و به تدریج سازمان جدیدی به نام جمعیت اصلاح را در سال ۱۹۹۰ تأسیس کردند.

پس از خروج اخوان از حاکمیت که به دنبال اخراج حزب سوسیالیست از دولت صورت گرفت، طیف‌های سیاسی یمن چنین تقسیم‌بندی شدند: کنگره ملی خلق (حزب حاکم)، حزب اصلاح (اخوانی‌های اسلام‌گرا) و احزاب سکولار چپ. بنابراین، یمن به تدریج به کشوری با یک نظام اقتدارگرا به رهبری علی عبدالله صالح^۳ تبدیل شد. به رغم انحصارطلبی‌های حزب حاکم، حزب اصلاح (وابسته به اخوانی‌ها) واکنش تندی از خود نشان ندادند، بلکه در مجموع به دنبال مشارکت در قدرت و برخورداری از حمایت آن بودند که این شرایط تا خیزش‌های مردمی در سال ۲۰۱۱ علیه رژیم عبدالله صالح ادامه یافت.

جدای از عبدالله الاحمر، رهبر فقید حزب اصلاح و پسرانش، شناخته‌شده‌ترین چهره‌های حزب اصلاح محمدبن عبدالله الیدومی، رهبر کنونی اصلاح؛ محمد قحطان، رئیس بخش سیاسی حزب؛ عبدالمجیدبن عزیز الزندانی^۴ و محمدعلی عجلان می باشند. اخوان المسلمین یمن موضعی مخالف جمهوری اسلامی ایران دارد و پس از سرنگونی علی عبدالله صالح در سودای کسب قدرت، ایران را بارها به دخالت در مسائل امنیتی

۱. یمن شمالی در اشاره به جمهوری عربی یمن (۱۹۹۰-۱۹۶۲) به کار می‌رود که بر بخش‌های شمالی و غربی یمن در شبه جزیره عربستان حکومت می‌کردند. این کشور در ۲۲ آوریل ۱۹۹۰ با جمهوری دموکراتیک مردمی یمن (معروف به یمن جنوبی) متحد شد و جمهوری یمن را پایه‌گذاری کرد.
۲. جمهوری دموکراتیک مردمی یمن معروف به یمن جنوبی یک جمهوری سوسیالیستی بود. از ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۰ بر مناطق جنوبی و شرقی یمن کنونی حکومت می‌کرد.
۳. وی یک فرد نظامی، سیاست‌مدار و رئیس‌جمهور کشور یمن از سال ۱۹۹۰ تا ۴ ژوئن ۲۰۱۱ بود؛ همچنین پیش از آن در سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۰ رئیس‌جمهور یمن شمالی بود.
۴. الزندانی مشهورترین این چهره‌ها بوده و نماد بخش افراطی حزب اصلاح می‌باشد. وی رئیس دانشگاه مذهبی ایمان در صنعا، پایتخت یمن و سال‌های زیادی را در عربستان بوده است. در دهه ۱۹۸۰، او مبارزان یمنی را برای نبرد در افغانستان سازماندهی می‌کرد. پس از یازدهم سپتامبر، آمریکا بارها او را از نزدیکان اسامه بن لادن معرفی می‌کرد؛ با این حال، جایگاه مهم او در یمن علت عدم برخورد دولت با وی بوده است.

یمن متهم کرده است.

جماعت اصلاحات یمن^۱ یا حزب اصلاح از جنبه‌هایی مدرن از جنبش اخوان المسلمین الهام گرفته و در عین حال، از اندیشه‌های فارغ‌التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه در عربستان نیز تأثیر پذیرفته است. بنابراین، این حزب نسخه‌ای ویژه، یمنی، اصلاح شده و بسط یافته از جنبش اخوان المسلمین است. همچنین حزب اصلاح یمن از زمان تأسیس به عنوان سازمانی سیاسی در سال ۱۹۹۰ با غرب گفت‌وگوهایی تعامل محور داشته است.

۲. القاعده یمن

یمن یکی از خاستگاه‌های مهم القاعده و افغان‌های عرب یمن بوده است. ریشه آن نیز به زمان حضور شوروی سابق در افغانستان باز می‌گردد. علی عبدالله صالح در آن زمان با کمک امریکا، عربستان و پاکستان جوانان یمنی را به منظور مبارزه با شوروی به افغانستان می‌فرستاد. پس از ترک شوروی آنها در افغانستان باقی ماندند و افغان‌های عرب را در آنجا پایه‌گذاری کردند و طالبان در پاکستان و افغانستان به قدرت رسیدند. بسیاری از طالبانی‌ها مانند بن‌لادن اصالتاً یمنی بودند. بنابراین ارتباطاتی داشتند و محیط یمن نیز برای رشد این‌گونه جریان‌ها مناسب بود، زیرا دولت مرکزی در صنعا ضعیف بود و قبایل قدرتمند بودند. پس از بازگشت از افغانستان، عملیات تروریستی و خشونتشان را متوجه حزب سوسیالیست یمن و رهبران آنها کردند که نتیجه آن جنگ داخلی سال ۱۹۹۴ بود.

با وجود ارتباط نزدیک دو مذهب عمده یمنی‌ها، یعنی شیعیان زیدی و شافعی‌های اهل سنت، جریان‌های سلفی‌گری (وهابی) نیز در یمن دارای پایگاه حمایتی هستند. قسمت جنوبی یمن محل رشد جریان‌های سلفی بوده است. به عبارت دیگر، استان‌های لحج و حضرموت دارای بیشترین آمار سنی‌ها با دیدگاه‌های وهابی هستند؛ به ویژه آنکه خاندان بن‌لادن در استان لحج ساکن هستند. اما می‌توان گفت سرچشمه توسعه سلفی‌گری رادیکال یمن، «سازمان جهاد یمن» است. القاعده نیز ریشه‌های فرهنگی-اجتماعی در یمن دارد که اعتقاد به جهاد علیه کفار دارند. در طول یک یا دو دهه گذشته حضور یمنی‌ها در بوسنی، چچن، عراق یا افغانستان برای مبارزه با امریکایاد بوده است. در حال حاضر، نام گروه‌های جهادی یمن با سازمان القاعده و رهبر آن یعنی اسامه بن‌لادن، پیوند خورده است. در دهه ۱۹۹۰، علی عبدالله صالح جهادیون بازگشته از افغانستان را به عنوان افرادی شجاع و قابل احترام می‌دانست که برخلاف

۱. التجمع الیمنی للاصلاح





یمن از جمله کشورهای بود که بلافاصله پس از تغییر رژیم در تونس با ناآرامی‌ها و تظاهرات گسترده‌ای روبه‌رو شد. پیش از آغاز تظاهرات گسترده یمنی‌ها، اعتصاب‌هایی از سوی نمایندگان اپوزیسیون در پارلمان و تظاهرات محدود مخالفان در اعتراض به تعدیل قانون اساسی صورت گرفت، اما هیچ‌گاه به جنبشی فراگیر تبدیل نشد، زیرا یمنی‌ها زیر فشارهای اقتصادی فرصتی برای توجه به مسائل سیاسی نداشتند و هیچ‌گاه به طور جمعی و در چهارچوب جنبشی اجتماعی و فراگیر، اقدام سیاسی نکرده بودند.

دیگر کشورها همچون اردن، نظارتی بر آنها اعمال نمی‌کرد. به همین دلیل، ابومصعب السوری، از نظریه‌پردازان نظامی القاعده، یمن را پناهگاهی امن برای جهادیون در سال‌های پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان می‌دانست. پس از اتحاد دو یمن نیز صالح این مبارزان را نیروهای سیاسی مناسبی در مقابل مارکسیست‌های جنوب برای ایجاد کشمکش میان گروه‌های رقیب می‌دانست تا بتواند قدرت خود را حفظ کند. پس از آن، بسیاری از این جهادیون به عنوان پاداش در مناصب نظامی، امنیتی و دیگر سازمان‌های دولتی استخدام شدند.

پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، فشار

امریکا به رژیم علی عبدالله صالح برای بستن مدارس دینی که مراکز جذب اعضای جدید برای گروه‌های افراطی به ویژه القاعده یمن به شمار می‌رفتند، تشدید شد و عزم صالح را برای ریشه‌کنی مخالفانش جدی‌تر کرد. از شدیدترین درگیری‌های دولت با مخالفان، جنگ با نیروهای القاعده موسوم به انصار الشریعه در شهرهای ابین و زنگبار بوده است. آنها خواستار ایجاد یک دولت بنیادگرای اسلامی در جنوب یمن بودند. صالح با درک مخاطرات پیش روی دولتش پس از حملات ۱۱ سپتامبر و نگرانی از سیاست بوش، حمایت همه‌جانبه خود از جنگ امریکا علیه تروریسم را اعلام داشت. برخی تصور می‌کردند افغانستان یا پاکستان تنها مقصد شبه‌نظامیان اخراج‌شده از عربستان است، اما با شکل‌گیری شاخه‌ای از القاعده در شبه‌جزیره عرب و یمن در سال ۲۰۰۹، سعودی‌ها دریافتند سازمانی که به تهدیدی برای کشورهای همسایه و منطقه تبدیل شده بود، در کنار مرزهای آنها پدیدار شده است. به همین دلیل سرویس‌های اطلاعاتی امریکا اعلام کردند خطرناک‌ترین و جدی‌ترین تهدیدات تروریستی علیه امریکا از سوی شاخه القاعده در یمن است.

در حالی که در سال ۲۰۰۹ حکومت و نظامیان تحت فرمان علی عبدالله صالح، درگیر نبرد با شیعیان حوثی در شمال بودند، فساد حاکم در سیستم سیاسی یمن و آمار فزاینده

بیکاری و فقر نیز به عاملی دیگر تبدیل شد تا القاعده در بی توجهی کامل حکومت مرکزی، مأمّن و پناهی برای خود در جنوب پیدا کند. البته ذکر این نکته ضروری است که صالح در برابر فشارهای خارجی برای اجرای اصلاحات اقتصادی و سیاسی و مشروط شدن کمک‌های غربی به اجرای چنین اصلاحاتی به افزایش فعالیت القاعده کمک کرد تا در برابر تهدید القاعده، تداوم کمک‌های غرب را تضمین کند و اجرای اصلاحات را در فهرست اولویت‌های غرب در یمن به پایین‌ترین سطح بیاورد؛ به طوری که در خیزش‌های مردمی سال ۲۰۱۱ در یمن، علی عبدالله صالح برای اثبات و توجیه تداوم رژیم خود تحركات القاعده را افزایش داد. القاعده یمن با آغاز انقلاب مردمی در این کشور، کنترل مناطق جنوبی به ویژه شهر زنگبار را در اختیار گرفت و در استان ابین نیز با ارتش درگیر شد.

انور العولقی^۱ که شهروندی امریکا را داشت، به عنوان رهبر، مبلغ دینی و نظریه پرداز القاعده در یمن نقش مهمی در جذب نیرو از کشورهای غربی برای القاعده داشت. وی توسط هواپیماهای بدون سرنشین امریکایی در اواسط سال ۲۰۱۱ کشته شد و پس از آن طارق الذهب، جوان ۳۵ ساله یمنی، رهبری سازمان القاعده را در یمن بر عهده گرفت. قبیله قیفه محل تولد رهبر جدید سازمان القاعده و از قبایل قدرتمند شهر رداع به شمار می‌آید و بسیاری از افراد آن از شیخ الذهب و طرح امارت اسلامی او حمایت می‌کنند. در واقع، قدرتمندی طارق الذهب از خلأ فکری در آن منطقه و همچنین حمایت‌های مالی از این گونه اشخاص در عربستان سعودی ناشی می‌شود.

صدها نفر ستیزه جوی یمنی و عربستانی و برخی کشورهای دیگر، از طارق الذهب پیروی می‌کنند. او در درگیری‌های استان ابین همراه انور العولقی جنگیده بود. نفوذ شیخ الذهب و پسرش (رهبر جدید القاعده) در شهر تاریخی رداع موجب شد تا این شهر شاهد برافراشته شدن پرچم‌های سیاه القاعده در داخل خود باشد و سازمان القاعده به نحوی در این شهر تشکیل دولت القاعده یمن را اعلام کند. طارق الذهب اتهام خود مبنی بر همکاری با علی عبدالله صالح و فرزندانش را رد کرده و گفته بود: «من آمادگی

۱. به گفته منابع اطلاعاتی امریکا، العولقی از جمله مربیان فکری تعدادی از کسانی بود که از طراحان حادثه یازدهم سپتامبر بود و از این عملیات آگاهی قبلی داشت. در سال ۲۰۱۰، وی در یک پیام ویدیویی فتوا داد که جهاد علیه امریکا بر تمامی مسلمانان واجب است و مدت کوتاهی پس از آن، نام او در فهرست هدف‌های سازمان‌های اطلاعاتی امریکا قرار گرفت. در همان سال، سازمان ملل متحد نیز او را یکی از افراد مرتبط با شبکه القاعده اعلام کرد. تسلط العولقی به دو زبان عربی و انگلیسی باعث شده بود تا بتواند به شکلی مؤثر به تبلیغ دیدگاه‌های القاعده در میان جوانان اسلام‌گرا در کشورهای غربی نیز مبادرت کند.



دارم که با عملیات انتحاری، صالح و فرزندان وی را که طاغوت هستند از بین ببرم.^۱ همچنین طارق الذهب احزاب معارض دولت موسوم به «دیدار مشترک» و حزب کنگره را خودفروخته و جاسوس خوانده و درباره الحوثی‌ها نیز گفته بود:

ما اولین درگیری نظامی را در رداع با حوثی‌ها داشتیم و پس از درگیری سنگینی با آنها آتش بس برقرار شد... علی عبدالله صالح هم با حوثی‌ها مماشات داشته و برخی از سران حزب کنگره نیز بنا بر توصیه رؤسای خود با حوثی‌ها بعد از امضای طرح شورای همکاری ارتباط دارند.^۲

۳. سلفی‌ها

سلفی‌های یمن که غالباً مخالفانشان آنها را به دلیل ارتباطاتشان با عربستان و هابسون می‌نامند، اگرچه ارتباطاتی با گروه‌های جهادی دارند، تفاوت‌های مهمی نیز میان آنها وجود دارد. جنبش سلفی یمن در اوایل دهه ۱۹۸۰ و حول شخصیت مقبل بن هادی الوادعی شکل گرفت. سلفی‌ها با درخواست از مسلمانان برای عدم دخالت در سیاست، عدم مشارکت در انتخابات و تظاهرات یا انقلاب‌ها، به دنبال دور نگه داشتن مسلمانان از هر ج و مرج هستند. در مقابل، بر این باورند که آنها می‌توانند نقش مهمی را در جهت‌دهی سیاست‌های دولتی از طریق دادن مشورت پنهانی به حاکم ایفا کنند. در جامعه معاصر یمن، جنبش سلفی به واسطه نوع متمایزی از سنت‌ها، پوشش و عادات اجتماعی و زبانی، شناخته می‌شوند. سلفی‌ها به صراحت تمایل خود برای دور ماندن از جامعه‌ای فاسد را عنوان می‌دارند؛ به طوری که از شرکت در مناسبت‌های اجتماعی نظیر جشن‌های مذهبی، فستیوال‌های موسیقی سنتی و... خودداری می‌کنند.

با این حال سلفی‌های مخالف سیاست، نقش سیاسی مهمی را در راستای اهداف دولتی ایفا می‌کنند. به همین دلیل دولت نیز کمک‌های مالی خوبی را به طور غیر مستقیم در اختیار آنها گذاشته و آزادی عمل زیادی را برای آنها قائل شده است. این جهت‌گیری آنها به نفع رژیم صالح بود، زیرا موجب تضعیف حمایت‌ها از گروه‌های اسلام‌گرای سیاسی‌تر همچون اخوان المسلمین و زیدی‌ها و نیز سوسیالیست‌ها در یمن جنوبی سابق می‌شود. در واقع، آموزه سلفی کمکی به دور نگاه داشتن بخش‌هایی از مردم از سیاست شده و اینکه گروه‌های مخالف دولت را در نگاه آنها نامشروع جلوه می‌دهد. در نتیجه، عدم

1. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910322000871>

2. Ibid.

عربستان به منظور گسترش حوزه نفوذ خود در یمن اقدامات جدی صورت داده است. مرزهای مشترک و بیم از قدرت یابی حوثی‌ها (در هم‌جواری مرزهای جنوبی عربستان) و الهام‌بخشی انقلاب اسلامی ایران برای انقلاب مردم یمن به ویژه شیعیان عواملی است که سعودی‌ها را به نقش‌آفرینی جدی در یمن واداشته است

مشارکت مردم در انتخابات به نفع نامزدهای حزب حاکم می‌باشد.

در یمن خسارات ناشی از سلفی‌گری برای حرکت انقلابی مردم به سوی تحقق مردم‌سالاری به مراتب بیشتر بود. پس از خیزش مردمی سال ۲۰۱۱، یمن نیز مانند تونس و مصر با خیزش سلفی‌ها روبه‌رو بود. سلفی‌گری در یمن ماهیت و ویژگی‌های بومی خاص خود را دارد و با شکل سعودی آن تفاوت‌هایی دارد. در عین حال، پس از کنار رفتن علی عبدالله صالح، درگیری‌های شدیدی میان جریان‌های سلفی با مخالفان الحوثی شیعه در یمن در گرفت و دو طرف

یکدیگر را متهم می‌کنند که حمایت مالی و نظامی از عربستان سعودی و ایران دریافت می‌کنند. سلفی‌ها مدعی‌اند حوثی‌ها تلاش می‌کنند به نوعی پای ایران را به یمن باز کنند و با اتکا به قدرت حضور ایران در یمن، سیاست‌ها و اهداف خود را پیش ببرند. عربستان نیز که با تشکیل نظام مدنی و مردم‌سالار در یمن مخالف است، با همه توان از گروه‌های سلفی حمایت مالی می‌کند تا سلفی‌ها با ناامن کردن یمن مانع تشکیل نظام مردم‌سالار شوند.

به طور کلی، جنبش سلفی در یمن به سه دسته تقسیم می‌شود:^۱

نخست، جریان کلی نزدیک به شیخ مقبل الوداعی، بنیان‌گذار سلفی‌گری رادیکال. الوداعی به دلیل ستیزه‌جویی و گرایش به جنبش جهیمان‌العتیبی از عربستان اخراج شد. همچنین وی تحت تأثیر آموزه‌های دو شیخ سلفی در عربستان به نام‌های محمد بن امان الجامی و ربیع بن هادی المدخلی قرار گرفته بود.

دوم، جنبش انجمن حکمت که تحت تأثیر جنبش شیخ عبدالرحمن بن عبدالخالق الیوسف (مصری تبار) در کویت و انجمن احیای میراث اسلامی کویت^۲ است.

سوم، انجمن احسان (به جریان سوری نیز معروف است) که تحت تأثیر آموزه‌های شیخ محمد سرور (سوری تبار) است.

1. <http://allsanaa.wordpress.com/2012/10/06/rise-of-islamism-in-yemen-salafism-and-sufism> (Rise of Islamism in Yemen: Salafism and Sufism)

۲. جمعیت احیاء التراث الاسلامی بالکویت



۴. صوفی‌ها

صوفی‌ها به اسلام سیاسی و به عبارتی پیوند زدن مذهب و سیاست به یکدیگر تمایلی ندارند و نقش مهمی در سیاست یمن ندارند. صوفی‌ها که بیشتر در مناطق یمن جنوبی سابق و به ویژه در استان شرقی حضرموت حضور دارند، تحت سرکوب شدید رژیم سوسیالیستی آن دوران بودند و به همین دلیل بسیاری از روحانیون آنها به عربستان و یمن شمالی فرار کردند. پس از اتحاد دو یمن، حمایت برخی از رهبران صوفی‌ها از جنبش جدایی طلب جنوب در سال ۱۹۹۴، موقعیت آنها را بیشتر تضعیف کرد. پس از این جنگ و شکست جدایی طلبان، دولت چشمان خود را به روی ویرانی مکان‌های مقدس صوفی‌ها در عدن و حضرموت از سوی سلفی‌ها و اعضای افراطی اخوان المسلمین بست.

از اواخر دهه ۱۹۹۰ به بعد، جنبش صوفی‌ها دوباره احیا شد که نماد آن مؤسسه دارالمصطفی در شهر تاریخی تریم در استان حضرموت است. اگرچه بسیاری از تحلیل‌گران، صوفی‌ها را گروهی مورد تهدید از سوی دولت و سایر گروه‌های اسلام‌گرا می‌دانند، چنین چیزی دیگر صحت ندارد. برای نمونه، در سال ۲۰۰۳ الحبيب عمر ابن حفیظ^۱ به عنوان مدیر برنامه‌های مذهبی تلویزیون دولتی در خلال ماه مبارک رمضان انتخاب شد. نشانه دیگر از رابطه جدید میان این گروه اسلام‌گرا با دولت آن بود که علی عبدالله صالح دیدارهای زیادی از مؤسسه دارالمصطفی داشت. به نظر می‌رسد آموزه صوفی‌ها نیز همچون سلفی‌ها به لحاظ سیاسی برای دولت‌مردان یمن سودمند است، زیرا بیشتر بر بعد معنویت و تکامل فردی و دوری‌گزینی از سیاست تأکید دارد. صوفی‌ها سال‌ها به طور غیر رسمی در سیاست‌های یمن نقش ایفا کرده‌اند و بسیاری نیز به طور پنهان مذهب خود را حفظ کرده‌اند. صوفی‌ها به رژیم صالح وفادار بوده‌اند. صوفی‌ها را می‌توان در تمام گروه‌های سیاسی دید. صوفی‌ها علاقه‌ای به ایجاد حزب سیاسی مستقل و منسجم ندارند. مشارکت آنها در سیاست انتخابی فردی است و تحت تأثیر احساس تهدید از سوی سایر فرقه‌ها صورت نمی‌گیرد. در عین حال، ضروری است تعامل و تقابل صوفی‌ها با دولت جدید یمن و نیز تعامل آن با جنبش رو به رشد سلفی‌ها در دولت جدید یمن درک شود.

۱. روحانی صوفی مذهب (با گرایش سنی) و بنیان‌گذار و ریاست مدرسه دینی دارالمصطفی. پدرش محمد بن سالم ابن حفیظ نام دارد که مفتی شهر تریم بود و توسط حکومت کمونیستی یمن جنوبی کشته شد.

روند خیزش مردمی در یمن

یمن از جمله کشورهایی بود که بلافاصله پس از تغییر رژیم در تونس با ناآرامی‌ها و تظاهرات گسترده‌ای روبه‌رو شد. پیش از آغاز تظاهرات گسترده یمنی‌ها، اعتصاب‌هایی از سوی نمایندگان اپوزیسیون در پارلمان و تظاهرات محدود مخالفان در اعتراض به تعدیل قانون اساسی صورت گرفت، اما هیچ‌گاه به جنبشی فراگیر تبدیل نشد، زیرا یمنی‌ها زیر فشارهای اقتصادی فرصتی برای توجه به مسائل سیاسی نداشتند و هیچ‌گاه به طور جمعی و در چهارچوب جنبشی اجتماعی و فراگیر، اقدام سیاسی نکرده بودند. در عین حال، زیرکی صالح در بهره‌گیری از شکاف‌های اجتماعی، قبیله‌ای و اختلافات عمده در راستای پیشگیری از متحد شدن قبایل مخالف و نیز تضعیف رقبای بالقوه مانع حرکت جمعی یمنی‌ها شده بود.^۱ هر یک از گروه‌های یمنی، با انگیزه‌های خاص خود برای یک هدف واحد یعنی سرنگونی صالح متحد شدند.

عبدالله صالح پس از گسترش موج اعتراضات به این امید که از تب انقلابی مردم بکاهد، از اقدامات میانجی‌گرایانه شورای همکاری خلیج فارس جلوگیری کرد. پس از شکست سومین تلاش شورای همکاری خلیج فارس برای ترغیب صالح به امضای ابتکار عمل، ۲۳ می ۲۰۱۱ درگیری‌ها در صنعا شروع شد. ۳ ژوئن ۲۰۱۱ علی عبدالله صالح در حمله به محل اقامتش به شدت مجروح و برای مداوا به عربستان منتقل شد. عبدالله صالح، سرلشکر علی محسن الاحمر^۲ و خانواده الاحمر را متهم به انجام این ترور کرد. قبایل در مناطق ارحاب و نیهم به جنگ با گارد ریاست جمهوری یمن پرداختند. نیروهای قبیله‌ای به تانک‌ها آسیب زدند و یک هواپیمای یمنی را سرنگون کردند و از پایگاه گارد ریاست جمهوری تجهیزات نظامی به غنیمت گرفتند. نیروهای حوثی‌ها به دلیل ترس از تسلط علی محسن الاحمر یا خانواده الاحمر بر حکومت پس از صالح، حوزه نفوذ خود را به عمران، حجه و محویت گسترش دادند. قبایل سنی و نیروهای سلفی با جنبش شیعی حوثی‌ها درگیر شدند و وضعیت بحرانی و بی‌ثباتی در شمال یمن به وجود آمد. در عین حال، نیروهای القاعده کنترل مناطقی مانند زنگبار و رداع (در استان البیضاء)

1. <http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=06&&depid=44&semid=2312>

«چشم‌انداز تغییر رژیم در یمن؛ چالش‌ها و پیامدها»

۲. وی مشاور ارشد نظامی عبدالله صالح بود و به جذب بنیادگرایان اسلامی به منظور جنگ در افغانستان در طول جنگ افغانستان و شوروی کمک کرد. پیش از خیزش‌های مردمی در یمن، روابط صالح و محسن به دلیل رقابت با دو پسر صالح ظاهراً با تنش همراه شده بود. مطابق اسناد ویکی‌لیکس، این مسئله سبب شد که ظاهراً عبدالله صالح برای کشتن محسن از فرماندهان نظامی عربستان سعودی بخواهد یک پایگاه شورشیان را که در واقع مرکز فرماندهی محسن بود، بمباران کند.





در یمن، چهار جریان اسلام‌گرای مهم با ویژگی‌های متمایز از یکدیگر وجود دارد: اخوان المسلمین (جنبش اصلاح یمن)، انصارالله (حوثی‌ها)، جنبش‌های سلفی مختلف و جنبش انصار الشریعه (القاعده). البته صوفی‌ها نیز به طور غیر منسجم و فارغ از سازماندهی در قالب اسلام سیاسی اثرگذاری‌هایی بر جریان اسلام‌گرایی در یمن دارند.

را در دست گرفتند، اما مخالفان رژیم صالح را متهم کردند با القاعده تیبانی کرده است.^۱ القاعده یمن در پی ایجاد امارت اسلامی در رداع است و طارق الذهب را «امیر امارت اسلامی رداع» می‌خواند.^۲

به علاوه، خشونت میان گروه‌های مسلح، جنبش مسالمت‌آمیز جوانان را به کشمکش قدرت میان نخبگان تبدیل کرد. جنبش جوانان با آگاهی کامل از تداوم تسلط نخبگان

قبل بر رژیم جدید، با دلالتان کلیدی قدرت یعنی ارتش (علی محسن)، قبیله (الاحمرها) و اسلام‌گرایان (عبدالمجید الزندان) برای کنار گذاشتن صالح وارد گفت‌وگو و چانه‌زنی شد. در این روند، آنها از معترضان به منظور تحقق اهداف سیاسی خود استفاده کردند و احزاب سیاسی به ویژه حزب اصلاح به طور فزاینده‌ای کنترل تحولات را به دست گرفتند. آنها به دلیل بهره‌مندی از حمایت مالی و سازمان‌دهی خوب از جنبش جوانان مستقل بهتر عمل کردند. ارباب، تهدیدها، ضرب و شتم و تکفیر کردن سبب شد بسیاری از میان‌روها و مستقل‌ها در ماه ژوئن در حاشیه قرار بگیرند.

۲۳ نوامبر ۲۰۱۱ پس از یازده ماه اعتراضات مردمی، صالح ابتکار عمل شورای همکاری خلیج فارس و ساز و کارهای اجرایی آن را امضا کرد. مطابق این ابتکار عمل، صالح در ازای کناره‌گیری از قدرت از مصونیت قضایی برخوردار می‌شد. این توافق‌نامه روندی دو مرحله‌ای را مشخص کرد. در مرحله نخست، صالح قدرت را به معاون خود عبدربه منصور هادی^۲ واگذار کرد. در مرحله نخست با انتخابات زودهنگام ریاست جمهوری در ۲۱ فوریه ۲۰۱۲ به پایان رسید. در مرحله دوم، به هادی و دولت دو سال زمان داده شد

1. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13901026000045>

2. <http://al-shorfa.com/fa/articles/meii/features/main/2012/01/18/feature-01>

«القاعده در صدد اعلام امارت اسلامی در رداع است»

۳. وی سال‌های طولانی از هواداران علی عبدالله صالح بود. منصور هادی در انتخابات ریاست جمهوری یمن به عنوان تنها نامزد توافقی حزب کنگره ملی حاکم و گروه‌های مخالف اللقاء المشترك حضور داشت. در سال ۱۹۹۰ وحدت دو بخش یمن اعلام شد، اما ساکنان جنوب یمن بار دیگر در سال ۱۹۹۴ با این موضوع مخالفت و بر استقلال یمن جنوبی تأکید کردند. علی عبدالله صالح نیز با کمک منصور هادی معترضان جنوبی را سرکوب کرد. در میانه این درگیری‌ها علی عبدالله صالح، عبدربه منصور هادی را به عنوان وزیر دفاع خود انتخاب کرد. منصور از سال ۱۹۹۴ پست معاونت رئیس جمهوری یمن و دبیر کلی حزب حاکم این کشور را در دست داشت. وی برخلاف علی عبدالله صالح پایگاه قبیله‌ای یا گروهی ندارد.

تادستگاه نظامی - امنیتی را بازسازی کند، توزیع عادلانه قدرت در دوره انتقالی صورت گیرد و کنفرانس فراگیر گفت‌وگوی ملی با هدف اصلاح قانون اساسی پیش از انتخابات مجدد در فوریه ۲۰۱۴ برگزار شود.^۱

دولت جدید عبدربه منصور هادی در دوران پس از صالح، اقدامات چندانی برای سهم‌دهی به گروه‌هایی که مدت‌ها در حاشیه بوده‌اند، انجام نداده و همچنان بر راهبردی مرکز‌گرا تأکید می‌کند. طرفداران اصلاحات نگران هستند کنگره ملی خلق یمن^۲ و احزاب دیدار مشترک^۳ کارکرد مثبتی نداشته باشند و یمن همچنان کشوری بسیار مرکز‌گرا و فاسد باقی بماند. از نظر آنها این وضعیت به نفع رهبران قبیله‌ای و اسلام‌گرای شمال یمن است و شکاف با سایر مناطق کشور را تشدید می‌کند و رفتارهای واگرایانه گروه‌های شبه‌نظامی در جنوب و شمال نیز به دلیل ناکامی در تقسیم عادلانه قدرت افزایش خواهد یافت.^۴ به طوری که هم‌گرایی سیاسی جنبش جدایی طلب جنوب یمن (حراک) و رهبران گروه حوثی در شمال و تلاش آنها برای رفع اختلافات که به قبل از اتحاد یمن باز می‌گردد، نشان‌دهنده این رفتارهای واگرایانه است.^۵

جدای از چالش‌های امنیتی و شبه‌نظامی مانند جنبش جدایی طلب حراک،^۶ حوثی‌ها در شمال و القاعده در سراسر این کشور، یمن با چالش‌های اساسی در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی مواجه است. همچنین ناامنی و بی‌ثباتی یمن برای کشورهای

1. <http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=188725>

«یمن و طرح شورای همکاری خلیج فارس»

۲. General People's Congress: حزب سیاسی حاکم در یمن در زمان عبدالله صالح بود که در سال ۱۹۸۲ توسط وی تأسیس شد. خط مشی این حزب ملی‌گرایی است و مبتنی بر ایدئولوژی ملی‌گرایی عربی است. در انتخابات ریاست‌جمهوری یمن پس از کناره‌گیری صالح، این حزب از عبدربه منصور هادی حمایت کرد.

۳. Joint Meeting Parties: این ائتلاف در سال ۲۰۰۵ توسط پنج حزب مخالف به منظور اثرگذاری بر روند اصلاحات سیاسی و اقتصادی ایجاد شد که حزب اسلام‌گرای اصلاح و حزب سوسیالیست یمن (متشکل از طرفداران رهبر سابق یمن جنوبی)، حزب الحقیق، حزب اتحادیه‌گرا و حزب اتحادیه نیروهای مردمی از جمله آنها هستند. در حال حاضر، تشکل دیدار مشترک احتمالاً مهم‌ترین ائتلاف حزبی در یمن است. در عین حال باید توجه داشت که احزاب یمنی احزابی فراگیر نبوده و عواملی مانند قبیله، پراکندگی، سابقه جدایی طلب جنوب از شمال و جدایی مذهبی حزبی باعث شده است تا عملاً حزبی فراگیر در کشور وجود نداشته باشد.

4. International Crisis Group (3 July 2012) YEMEN: ENDURING CONFLICTS, THREATENED TRANSITION.

5. <http://isna.ir> «یک مقام حزب حاکم یمن: علی عبدالله صالح بار دیگر تحت عمل جراحی قرار می‌گیرد»

۶. جنبشی مردمی در یمن جنوبی سابق است که از سال ۲۰۰۷ ایجاد شده و خواستار جدایی از جمهوری یمن و بازگشت به وضعیت پیش از ۱۹۹۰ به روش‌های مسالمت‌آمیز است. این جنبش که از حمایت بسیاری در جنوب یمن برخوردار است، در دوران پس از صالح تظاهرات گسترده‌ای صورت داده‌اند. منطقه داله پایگاه جنبش حراک است. جنبش حراک جنوب یمن را به عنوان یک سیاستمدار نماینده رژیم دیکتاتوری عبدالله صالح قبول ندارد. حزب حاکم «المؤتمر» و حزب اسلامی «الاصلاح» نیز جنبش جدایی طلب حراک را تکفیر می‌کنند.



شورای همکاری خلیج فارس به ویژه عربستان، تهدیدی جدی به شمار می‌رود. احتمال بروز جنگ داخلی و در نهایت تجزیه یمن چشم‌اندازی نگران‌کننده برای کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است.^۱

چالش‌های یمن در دوران پس از صالح

در دوران پس از برکناری عبدالله صالح، بسیاری از معترضان و گروه‌های به حاشیه رانده شده مانند حوثی‌ها و جنبش حراک جنوب یمن از بازیگری در قدرت محروم شده‌اند. القاعده یمن نیز خطر گسترش ناامنی افسار گسیخته به سراسر منطقه را به همراه داشته است.^۲ در واقع در توزیع قدرت عدالت رعایت نشده و قدرت سیاسی به رهبران و احزاب سیاسی داده شده که ریشه چالش‌های سیاسی کشور هستند. مهم‌تر اینکه کشمکش نخبگان مانع اصلی رسیدن یمن به ثبات واقعی است. به منظور تحقق ثبات سیاسی باید در جای از تعادل میان احزاب در نظام سیاسی موجود به وجود آید. در عین حال، دولت جدید یمن باید اثبات کند که به دغدغه‌های اقتصادی و فقر توجه جدی خواهد کرد. امنیت یمن در دوره انتقالی بسیار شکننده است؛ به ویژه آنکه در این میان، دخالت‌های گسترده عربستان در یمن عامل بسیاری از مشکلات این کشور است که در جریان انقلاب یمن به منظور حفظ صالح در قدرت صورت گرفت و پس از کناره‌گیری وی نیز به شکل‌های مختلف ادامه دارد. در نهایت، تنها راه پیش رو به منظور بازگشت ثبات واقعی در نظام سیاسی یمن، گفت‌وگوی ملی است. اهداف خیزش مردمی که معترضان مطرح می‌کردند، به میزان بسیار کمی تحقق یافت، زیرا بحران‌های یمن اجازه تحقق کامل این اهداف را نمی‌داد و آنچه تحقق یافت، حداکثر چیزی بود که امکان تحقق داشت.^۳

در این شرایط معترضان ناخشنود هستند زیرا جنبش آنها به تصاحب نخبگانی درآمده که مطابق قواعد گذشته بازی در صحنه سیاسی یمن را به پیش می‌برند. مردم در یمن همانند مصر و لیبی شعار سرنگونی نظام را سردادند و خواستار برپایی نظامی جدید بودند، اما با توجه به اصلاحات صوری صورت گرفته هر چند مهره‌هایی مانند عبدالله صالح از صحنه سیاسی کنار رفته‌اند، اما هنوز برخی مهره‌های اصلی در قدرت حاضرند و نظام در واقع فرو نپاشیده است. در عرصه سیاست خارجی نیز مردم

1. Ibid.

2. Ibid.

3. <http://irdiplomacy.ir/fa/news> «دموکراسی عربستانی در یمن»

پس از آغاز خیزش‌های مردمی در یمن و در نتیجه کناره‌گیری صالح از قدرت، چشم‌انداز قدرت‌یابی، تنش و رقابت گروه‌های اسلام‌گرا در یمن افزایش یافت که این مسئله سبب شد شورای همکاری خلیج فارس از سوی یمن در جنوب با چالش روبه‌رو شود، زیرا احتمال سرایت اعتراضات عمومی و ناامنی به این پادشاهی‌ها وجود داشت

نسبت به همکاری‌های یمن با قدرت‌های بزرگ و برخی قدرت‌های منطقه‌ای اعتراض داشتند. به علاوه، در عرصه امور داخلی مردم خواستار پایان اثرگذاری گرایش‌های قبیله‌ای در ارتش و ساختار سیاسی بودند، اما همچنان ساختار پیشین باقی مانده است. همچنین در عرصه رفاهی دولت اقدامات چشم‌گیری انجام نداده و در عرصه آزادی بیان نیز فضا همچنان بسته است. همانند زخم‌های عمیق جنگ داخلی

۱۹۹۴ و سایر شکاف‌های منطقه‌ای، چشم‌انداز بی‌ثباتی و از هم‌گسیختگی حکومت در دوران انتقالی وجود دارد. اگرچه زادگاه رئیس‌جمهور جدید جنوب یمن است، اما از سرمایه سیاسی در جنوب برخوردار نیست، زیرا در طول جنگ داخلی ۱۹۹۴ به سرکوب شورش جنوب کمک کرد.^۱

دولت جدید باید ضمن تمرکز بر اهداف مطلوب کوتاه‌مدت در دوره انتقالی، راهبردی طولانی‌مدت نیز داشته باشد. گفت‌وگوی ملی، عدالت‌ورزی در دوره انتقالی و قانون اساسی جدید اولویت‌های کلیدی هستند. در عین حال، باید میان مشارکت فراگیر و کارآمدی توازن باشد؛ اما جوانان، جامعه مدنی و زنان، جنبش حراک، حوثی‌ها و اعضای اصلاح‌طلب باید همگی بخشی از این روند باشند. در دوره انتقالی باید وضعیت اقتصادی مردم یمن نیز بهبود نسبی پیدا کند و به طرفداران و نیروهای جنبش حراک در جنوب و حوثی‌ها در شمال باید این اطمینان داده شود که قدرت به طور عادلانه تقسیم می‌شود. از زمان تشکیل یمن واحد همواره پتانسیل جدایی یمن جنوبی وجود داشته و این مسئله به دلیل ترکیب قومی متفاوت بوده است. با کنار رفتن صالح از قدرت، گروه‌های جنوبی امید بیشتری به جدایی یافتند؛ به ویژه آنکه از طرف دولت صنعا هیچ امتیازی به جنوبی‌ها داده نشده است. در عین حال، با توجه به اینکه دولت یمن جنوبی سابق چپ‌گرا بوده و در حال حاضر این گروه‌ها جایگاهی در جهان ندارند غربی‌ها تنها در صورتی که اسلام تبدیل به نیروی قوی و تهدیدکننده در ساختار سیاسی یمن شود، حاضر به همکاری با چپ‌های گذشته و جدایی‌طلب جنوبی هستند و از گروه‌های چپ

«عبدربه منصور هادی، جانشین علی عبدالله صالح کیست؟» <http://strategicreview.org>



برای سرکوب گروه‌های اسلامی بهره خواهند گرفت.^۱ در کوتاه‌مدت دولت منصور هادی و ساختار سیاسی تلاش کرده است خود را تثبیت کند و همه ابزارهای باقی ماندن در قدرت را فراهم کند. چنانچه با تصفیه ارتش، دوستان علی عبدالله صالح را کنار گذارد و به نوعی نیز به رضایت عمومی مردم و نیز به حمایت مالی عربستان به رفاه نسبی مردم نگاهی داشته باشد و ارتباطات خود را با کشورهای خارجی گسترش دهد، اما در میان مدت این ساختار به سرانجامی نخواهد رسید، زیرا مردم خواستار تغییر نظام بوده‌اند و مشکلات مردم همچنان باقی است.

اهمیت راهبردی یمن برای شورای همکاری خلیج فارس

جنگ‌های شش‌گانه حوثی‌ها با رژیم صالح به ویژه در جنگ ششم که با دخالت و درگیری مستقیم عربستان با حوثی‌ها همراه بود، سعودی‌ها و سایر کشورهای شورای همکاری را از چشم‌انداز کشمکش شمال یمن بیمناک کرده بود. در واقع، مناطق تحت کنترل حوثی‌ها که در مجاورت عربستان قرار دارد، تهدید را در نگرش امنیتی کشورهای خلیج فارس تشدید کرده است.

پس از آغاز خیزش‌های مردمی، شورای همکاری از سوی یمن در جنوب و بحرین و با شدت کمتری، کویت و عمان در شمال با چالش روبه‌رو شد، زیرا اعتراضات عمومی می‌توانست به این کشورهای پادشاهی سرایت کند و به تغییر رژیم در آنها بی‌انجامد. تفاوت این چالش‌ها، به مجاورت جغرافیایی آنها مربوط می‌شود. در مورد بحرین این چالش برای شورای همکاری خلیج فارس داخلی به شمار می‌رفت و مهار هر چه سریع‌تر آن از آغاز به دغدغه‌ای اساسی برای اعضای شورا تبدیل شد. در واقع، رهبران شورای همکاری و در رأس آن حاکمان عربستان وحدت و استحکام داخلی شورا را بر نگرش تهدیدمحور این کشورها به ایران مبتنی کرده‌اند و به همین دلیل، در برابر اعتراضات شیعیان بحرینی و سعودی علیه تبعیض نهادینه‌شده، ادعای مداخله ایران را مطرح می‌ساختند. به این ترتیب، شورا خود را در دو جبهه درگیر می‌دید: نخست، در برابر تهدیدی که از سوی ایران برای خویش ترسیم می‌کرد؛ دوم، ضرورت توقف تهدید جنوب و تمرکز بر تهدید شمال که در نگاه عربستان و برخی کشورهای شورا، در سراسر خاورمیانه در جریان است. این رویکرد به مداخله میانجی‌گرانه کشورهای شورا در یمن انجامید. عربستان و کشورهای شورا همکاری بیش از هر قدرت منطقه‌ای یا بین‌المللی

۱. <http://peace-ipsc.org> «دولت منصور هادی و چالش‌های فراروی یمن - گفت‌وگو با جعفر قنادباشی»



دیگر، قدرت و ابزارهایی مناسب‌تر برای میانجی‌گری و کنترل بحران یمن داشته‌اند. علاوه بر کمک‌های مالی مستقیم شورا به دولت یمن، عربستان به بیشتر نخبگان قبیله‌ای و نیز نظامی یمن حقوق ماهانه پرداخت می‌کند. پولی که عربستان به قبایل یمنی می‌دهد چندین برابر پول پرداختی این کشور به قبایل اردنی و عراقی و نیز پولی است که دولت یمن به این قبایل می‌دهد. همه این موارد موجب واگذاری کنترل بحران یمن از سوی غرب به کشورهای شورا (با محوریت عربستان) و پشتیبانی از ابتکار عمل آنها شد. این موارد به کناره‌گیری علی صالح از قدرت بر مبنای این ابتکار عمل انجامید.^۱ همچنین به گفته مقامات این شورا، موضوع عضویت یمن در شورای همکاری خلیج فارس مورد بحث و بررسی مقامات این شورا قرار دارد و این کشور امیدوار است تا سال ۲۰۱۶ به این شورا بپیوندد.^۲ عربستان به عنوان عضو مهم شورای همکاری خلیج فارس مدت‌هاست نگران تهدید جمعیت زیاد، فقیر و بی‌ثباتی یمن برای پادشاهی خود است. الحاق یمن جدید به شورای همکاری خلیج فارس، فراهم آوردن کمک‌های اقتصادی فراوان برای این کشور و تضمین امنیت آن در درون شورای همکاری خلیج فارس بهترین راه برای از بین بردن هر گونه تهدیدی در خلیج فارس از جانب یمن است. البته از زاویه دیگر، عضویت یمن برای کشورهای شورای همکاری خلیج فارس ممکن است جذابیتی نداشته باشد. یمن جمعیتی بزرگ، فقیر و درس‌نخوانده و مهم‌تر از همه بدون نفت به شورا می‌آورد. این کشور دست‌خوش کشمکش‌های داخلی - جغرافیایی، فرقه‌ای، قبیله‌ای و سیاسی است. در واقع، یمن قدرت نظامی قابل‌اتکایی ندارد و نمی‌تواند دامنه نفوذ و قدرت‌تش را به فراتر از مرزهای خود ببرد. عضویت یمن در شورای همکاری خلیج فارس، کشورهای عضو را درگیر مسائل شاخ‌آفرینا و دریای سرخ می‌کند و توانایی آن را در دفاع از خود تقویت نمی‌کند و تأثیری نیز بر میزان نفوذ در خلیج فارس نخواهد داشت که اصولاً علت وجودی اتحاد شورای همکاری خلیج فارس است.^۳

در نگاه راهبردی عربستان، جایگاه جغرافیایی یمن و نوع روابط و تعامل آن در دهه‌ها و سال‌های گذشته، این کشور را بر امنیت ملی عربستان اثرگذار قرار می‌دهد. به همین دلیل در تمامی بحران‌ها و تحولات یمن در دهه‌های گذشته، عربستان باز یگری فعال

1. International Crisis Group (March 10, 2011), Popular Protest in North Africa and the Middle East (II): Yemen Between Reform and Revolution.

2. http://iccima.ir/fa/images/stories/DATA/International/Article-CCASG__GCC.pdf

3. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910410000751>



دیکتاتوری، فقر، تبعیض، فساد حکومتی و نیز گسترش سکولاریسم مهم ترین دلایل اقدام مشترک اسلام گرایان شیعه و سنی علیه دولت عبدالله صالح بود و در واقع، نوع تقابل و تعامل جریان های اسلام گرا در یمن می تواند بر چشم انداز سیاسی این کشور در دوران پس از صالح تأثیر بگذارد

و اثرگذار بوده است. حداقل از دهه ۱۹۸۰ به بعد، عربستان سعودی، با کمک های گسترده خود تسکینی بر مشکلات یمن بوده که وفاداری رژیم یمن به عربستان را نیز در پی داشته است. در عربستان دو نقطه نظر رقیب در مورد یمن وجود داشت. جناح ملک عبدالله خواستار رساندن پول به قبایل از طریق صالح بود و صرفاً تمایل داشت از گسترش مشکلات یمن به عربستان جلوگیری کند، اما جناح سلطان و نایف و فرزندانشان به دنبال دستیابی به دریای عرب

از طریق حضرموت هستند. این دو دیدگاه گاهی به تناقضات رفتاری عربستان در مورد یمن انجامیده و مشهود بوده است.^۱ حاکمیت خاندان سعودی در عربستان و علی عبدالله صالح در یمن و نیز تلاش آنها برای حفظ حاکمیت در بسیاری از موارد آنها را در کنار یکدیگر قرار داده بود. وحدت یمن شمالی و جنوبی در دهه ۹۰، بر ابعاد این روابط افزود. عربستان به منظور گسترش حوزه نفوذ خود در یمن اقدامات جدی صورت داده است. مرزهای مشترک و بیم از قدرت یابی حوثی ها (در هم جوار مرزهای جنوبی عربستان) و الهام بخشی انقلاب اسلامی ایران برای انقلاب مردم یمن به ویژه شیعیان عواملی است که سعودی ها را به نقش آفرینی جدی در یمن واداشته است. اگرچه دولت یمن و عربستان بارها ایران را به حمایت از حوثی ها متهم کرده اند، اما هیچ یک مدارکی در این زمینه ارائه نکرده اند. سعودی ها با توجه به اینکه بی ثباتی یمن، تهدیدهای متعددی متوجه پادشاهی آل سعود می کند، راهبردی سه جانبه را در قبال یمن دنبال کرده است: نخست، مهار از طریق کنترل دقیق مرزها؛ دوم، ارائه کمک مالی به دولتی وابسته به سعودی ها به منظور جلوگیری از سقوط اقتصادی آن و سوم، نفوذ در میان بازیگران داخلی یمن (سلفی ها، قبایل و ارتش). در واقع، به رغم پیچیدگی ها و گاه تناقض راهبردی سعودی ها، می توان راهبرد کلی این کشور در قبال یمن را حفظ بی ثباتی و مشکلات یمن در درون این کشور و پیشگیری از گسترش آن به خارج توصیف کرد. اغلب مردم یمن، عربستان را عامل بسیاری از مشکلات خود می دانند. این موضوع به ویژه با توجه به اینکه عربستان در جنگ ۱۹۹۴ به دنبال تجزیه یمن بود، بیشتر قابل درک است.

۱. سارا فیلیپس، یمن و سیاست بحران پایدار (مجموعه مقالات کتاب *بیداری اسلامی*)، ترجمه حسن احمدیان، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۹۱، ص ۲۶۲-۲۶۱.

عربستان از زمان شکل‌گیری جنبش شیعیان صعده و متحد شدن قبایل شیعه در استان‌های صعده و آل عمران با ظرافت بیشتری این تحولات را پیگیری کرده است. از دیدگاه سعودی‌ها، شیعیان صعده خطر و مانعی جدی برای وهابیت به شمار می‌روند. از جنگ چهارم الحوثی‌ها در سال ۲۰۰۴، آل سعود متوجه نفوذ و تأثیرگذاری شیعیان در تحولات داخلی یمن و مناطق مرزی عربستان شد. اقدام نظامی عربستان علیه حوثی‌ها در جنگ ششم به این دلیل صورت گرفت که این کشور احساس کرد ممکن است بحران داخلی یمن به این کشور منتقل شود، زیرا استان‌های شیعه‌نشین (جازان و الشریقه) در مجاورت مرز یمن قرار دارند. در واقع، محور سیاست سعودی‌ها در یمن، برقراری ارتباطی قوی با رهبران اپوزیسیون حزب اسلام‌گرای اصلاح‌یمن برای کنترل اوضاع آن کشور پس از کناره‌گیری صالح و نیز عدم سرایت ناامنی به عربستان است. نگرانی جدی عربستان پس از کناره‌گیری صالح، تحقق مردم‌سالاری و الهام‌بخش شدن آن برای مردم این کشور و سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است.

نتیجه‌گیری

یمن جامعه‌ای قبیله‌ای و دارای طیف وسیعی از جنبش‌های سیاسی اسلام‌گراست. هر چند اسلام‌گرایی در تاریخ یمن ریشه دارد، اما تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در سال‌های اخیر بر ظهور و گسترش آن تأثیر داشته است. در یمن، چهار جریان اسلام‌گرای مهم با ویژگی‌های متمایز از یکدیگر وجود دارد: اخوان المسلمین (جنبش اصلاح یمن)، انصارالله (حوثی‌ها)، جنبش‌های سلفی مختلف و جنبش انصار الشریعه (القاعده). البته صوفی‌ها نیز به طور غیر منسجم و فارغ از سازماندهی در قالب اسلام سیاسی اثرگذاری‌هایی بر جریان اسلام‌گرایی در یمن دارند. به نظر می‌رسد اخوان المسلمین در میان آنها در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، آموزشی، اقتصادی، امنیتی، رسانه‌ای و دیپلماتیک قدرتمندترین باشد.

پس از آغاز خیزش‌های مردمی در یمن و در نتیجه کناره‌گیری صالح از قدرت، چشم‌انداز قدرت‌یابی، تنش و رقابت گروه‌های اسلام‌گرا در یمن افزایش یافت که این مسئله سبب شد شورای همکاری خلیج فارس از سوی یمن در جنوب با چالش روبه‌رو شود، زیرا احتمال سرایت اعتراضات عمومی و ناامنی به این پادشاهی‌ها وجود داشت. در عین حال، این تحولات انقلابی سبب شد آمریکا بیش از گذشته نگران رشد اسلام‌گرایی و نفوذ بیشتر اخوان المسلمین، زیدی‌ها و به ویژه القاعده در آینده این کشور شود.





امریکا پیش از سرنگونی علی عبدالله صالح، یمن را در زمینه مبارزه با تروریسم شریکی راهبردی برای خود می‌دید و با سرنگونی رژیم صالح، امریکا در یمن با چالش‌های جدی روبه‌رو خواهد شد.

در مجموع می‌توان گفت دیکتاتوری، فقر، تبعیض، فساد حکومتی و نیز گسترش سکولاریسم مهم‌ترین دلایل اقدام مشترک اسلام‌گرایان شیعه و سنی علیه دولت عبدالله صالح بود و در واقع، نوع تقابل و تعامل جریان‌های اسلام‌گرا در یمن می‌تواند بر چشم‌انداز سیاسی این کشور در دوران پس از صالح تأثیر بگذارد.

بررسی انقلاب مصر و انطباق آن با انقلاب اسلامی ایران از منظر نظریه اصالت ساخت و اصالت کارگزار

نورالدین اکبری کریم آبادی^۱

مقدمه

مصر به عنوان پرجمعیت ترین کشور عربی، از چند دهه گذشته جزء تأثیر گذارترین بازیگران در خاورمیانه محسوب می شود. این کشور که در طول سی سال گذشته تحت حاکمیت حسنی مبارک و سیاستمداران حزب دموکراتیک ملی بوده است، در عرصه داخلی شاهد سکون و ثبات نسبی بوده و مبارک تلاش کرده است تا از هر گونه تغییر در ساختار قدرت ممانعت به عمل آورد. بر این اساس است که وی عمده مطالبات گروه های سیاسی مخالف برای ایجاد اصلاحات را رد نمود و سعی کرد تا روند و سازو کارهای دموکراتیک و قانونی را جهت ممانعت از تقویت و نقش آفرینی گروه های مخالف، محدود و کنترل نماید. در ادبیات نظری انقلاب ها و جنبش های اجتماعی، تأکید بر این است که جنبش های اجتماعی و انقلاب ها، ریشه های ساختاری و تاریخی درازمدت یا نسبتاً درازمدتی دارند؛ نه ریشه در صرف نارضایتی های کوتاه مدت و محدود. از سوی دیگر، تحلیل گران بر این نظرند که تنها با وجود شرایط و نارضایتی های

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس





مهم‌ترین درخواست‌های معترضین و گروه‌های سیاسی مخالف مصر شامل کنار رفتن حسنی مبارک از قدرت، اصلاح قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک، ایجاد فضای باز سیاسی و آزادی بیان و اصلاحات اقتصادی بود

ریشه‌دار، انقلاب رخ نمی‌دهد؛ لذا نیاز به عوامل کوتاه‌مدت دیگری نیز هست که در تعامل و ارتباط با همدیگر باعث سقوط یک حکومت می‌شوند. در تحولات کنونی مصر نیز بسترها و ریشه‌های اعتراضات، به متغیرهای مختلفی به خصوص فضای بسته سیاسی و اقتدارگرایی نظام سیاسی، معضلات و چالش‌های اقتصادی مردم و حتی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی دولت مبارک، نسبت داده می‌شود؛ مسائلی که در شعارهای مردم در اعتراضات و درخواست‌های گروه‌های سیاسی نیز آشکار است. مهم‌ترین درخواست‌های معترضین و گروه‌های سیاسی

مخالف مصر شامل کنار رفتن حسنی مبارک از قدرت، اصلاح قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک، ایجاد فضای باز سیاسی و آزادی بیان و اصلاحات اقتصادی بود. به هر حال در ژانویه ۲۰۱۱ بر خلاف بسیاری از تصورات رایج، یک خیزش عمومی و فراگیر در مصر شروع شد و با استمرار آن، حکومت مبارک سقوط کرد. بسیاری از تحلیل‌گران با عنایت به پایداری اقتدارگرایی و ساخت متصلب حکومت مبارک و ضعف پیوندهای افقی بین کنش‌گران مدنی و جریان‌های سیاسی-اجتماعی مهم به دلیل شکاف‌های سیاسی و ایدئولوژیک بین آنها، بر این باور بودند که دست کم در کوتاه‌مدت شاهد سقوط مبارک نخواهند بود. آنها بر این نظر بودند که در صورت استمرار جنبش‌هایی مانند الکفایه با شعار تغییر برای مصر به ویژه پس از ورود البرادعی به عرصه سیاسی و مبارزاتی مصر حکومت مبارک به ناگزیر باید پاره‌ای اصلاحات سیاسی نسبتاً محدود انجام دهد. به علاوه اینکه حمایت قدرت‌های خارجی و امریکا نیز بر استمرار حکومت تأثیر خواهد گذاشت. با وجود این حکومت مبارک در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ برابر با ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ سقوط کرد. این واقعه تقارن تاریخی عبرت‌انگیزی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ داشت؛ به طوری که بسیاری از کانون‌های رسانه‌ای-سیاسی به تحلیل نسبت این دو رویداد پرداختند و حتی صاحب‌نظران و اندیشمندان مختلفی به این بحث وارد شدند و مشابهت‌ها و تفاوت‌های دو رویداد را تبیین نمودند. در این میان، بسیاری نیز معتقد بودند از آنجایی که این انقلاب‌ها همگی در جوامع اسلامی به وقوع پیوسته پس وقوع و تکوین آنها را می‌بایست نتیجه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رویکردهای نظام سیاسی برآمده از آن در سیاست خارجی و منطقه‌ای‌اش

دانست. از سوی دیگر، کشورهایی که تجربه گرانسنگ انقلاب اسلامی را پیش روی خود می‌دیدند، سؤال‌های زیادی درباره ارتباط انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از آخرین انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی بزرگ معاصر با این تحولات انقلابی داشتند و لذا با توجه به هم‌پوشانی اهداف و زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های اخیر با گفتمان اسلامی - مردمی انقلاب اسلامی ایران که مبتنی بر شکل‌گیری نظامی سیاسی بر محور دین اسلام و مشارکت مردم (مردم‌سالاری دینی) است و ماهیت مشترک اسلامی انقلاب مصر با انقلاب اسلامی ایران، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که تشابهات و تفاوت‌های انقلاب ۲۵ ژانویه مصر و انقلاب اسلامی ایران از منظر رهیافت ساختار و کارگزار کدام‌اند؟ در این راستا ضمن تشریح رهیافت ساختار و کارگزار و با مبنا قرار دادن تعامل ساختار و کارگزار گیدنز، بسکار و جسوپ، تحولات ساختاری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و کارگزارانه یا به عبارتی علل بلندمدت و کوتاه‌مدتی که منجر به وقوع انقلاب در مصر شده را بررسی و در نهایت وجوه اشتراک و افتراق این انقلاب را با انقلاب اسلامی ایران تبیین می‌کنیم.

بررسی اجمالی نظریه اصالت ساختار و اصالت کارگزار

نظریه‌های اجتماعی را از لحاظ اهمیت قائل شدن به کارگزار یا ساختار در تبیین پدیده‌های اجتماعی می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: نظریه‌های کارگزار محور، نظریه‌های ساختار محور و نظریه‌های کارگزار درون ساختاری. نظریه سوم در برگیرنده دیدگاه‌های گیدنز (نظریه ساخت‌یابی) و بسکار و جسوپ (واقع‌گرایی انتقادی) است. این اندیشمندان درصددند از دوگانگی موجود بین ساختار و کارگزار در تبیین‌های پیشین فراتر رفته و در توضیح پدیده‌های اجتماعی هر دو روی سکه را مدنظر قرار دهند.

الف. اراده‌گرایی یا نظریه اصالت کارگزار

این دیدگاه طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان را تحت پوشش قرار می‌دهد. طرفداران انتخاب عقلایی، انتخاب عمومی، کثرت‌گرایان و طرفداران نظریه مبادله و حتی روزنامه‌نگاران به نوعی در چهارچوب این نگرش قرار می‌گیرند. از دید این گروه، تبیین پدیده‌های اجتماعی را باید از فرد شروع کرد. در این روش محقق باید تلاش کند مقاصد، آرزوها و منافع فرد را در اقدام به یک عمل اجتماعی ارزیابی یا پیش‌بینی نماید. در اینجا نقطه تمرکز روی کارگزار است و او عامل و علت اصلی پدیده‌ها و پیامدهای آنها به شمار می‌رود؛ از این رو ضروری است در فهم پدیده‌های اجتماعی منطبق رفتار وی کاملاً سنجیده شود.





ب. نظریه اصالت ساخت

این دیدگاه در مقابل اراده‌گرایی قرار می‌گیرد. ساختارگرایان نقش فرد را در وقوع خدادادهای اجتماعی مهم نمی‌دانند. اینان معتقدند ساختارها تعیین‌کننده رفتار کارگزاران هستند؛ از این رو محقق اجتماعی به جای اینکه انگیزه‌های افراد را مورد بررسی قرار دهد، باید شالوده اساسی ساختارهای اجتماعی را پیدا کند. با مشخص شدن شالوده ساختارها، پژوهشگر اجتماعی قادر خواهد بود کنش‌های افراد و کارگزاران را پیش‌بینی کند؛ چون افراد فراتر از چهار چوب‌ها یا ساختارها نمی‌توانند عمل کنند و کنش فردی در داخل ساختار امکان‌پذیر است.^۱

ج. نظریه ساخت‌یابی (ساختاربندی)

دو دیدگاه متضاد اراده‌گرایی و ساختارگرایی که تا اینجا مورد بحث قرار گرفته‌اند در چند جنبه با هم مشترک‌اند: اول اینکه هر دو دیدگاه رابطه علی بین پدیده‌های اجتماعی را خطی در نظر می‌گیرند؛ دوم اینکه نگرش آنها تک‌علتی است. اراده‌گرایان، کارگزار را علت اصلی به حساب می‌آورند و ساختارگرایان، ساختار را؛ اما گیدنز معتقد است هر دو گروه به خطا می‌روند چراکه پدیده‌های اجتماعی نه رابطه خطی با یکدیگر دارند و نه علت وقوع آنها یک پدیده است، بلکه اغلب پدیده‌های اجتماعی علت‌های گوناگون دارند؛ بنابراین نقطه شروع بحث گیدنز دخیل دانستن ساختار و کارگزار در تبیین پدیده‌های اجتماعی است، بدون اینکه یکی را تعیین‌کننده دیگری بدانند.

وی در عین حال که معتقد است اکثر نظریه‌پردازان در تبیین پدیده‌های اجتماعی، نگرش تک‌بعدی داشته‌اند، به این مسئله نیز اذعان دارد که عده‌ای تلاش کرده‌اند تا جوانب مختلف یک پدیده را مدنظر قرار دهند؛ اما به نظر گیدنز این گروه نیز مرتکب اشتباه دیگری شده و رابطه بین کارگزار و ساختار را یک رابطه متقابل و یا دینامیسم تأثیرپذیری دوگانه فرض کرده‌اند که در نهایت به تقدم یکی بر دیگری می‌انجامد. وی پیشنهاد می‌کند پژوهشگران به ساختار و کارگزار همچون دو رویه یا دو وجه متفاوت هر عمل اجتماعی نگاه کنند و بلافاصله یادآوری می‌کند که این جداسازی صرفاً جهت تحلیل و تبیین است و در عالم واقع چنین چیزی مشاهده نمی‌شود.

د. واقع‌گرایی انتقادی

گیدنز بحث خود را با انتقاد از دو دسته از نظریه‌پردازان شروع کرد که به زعم او هر کدام

1. Steven Seidman, Contested Knowledge; Social Theory in Post modern Era. 2ed. (Oxford: Blackwell Publisher, 1996) P.148.

بدون شک بارزترین پدیده‌ای که نقش مؤثری در شکل‌گیری اعتراضات اخیر داشته، فساد اقتصادی گسترده در میان خانواده مبارک و کارگزاران وابسته بوده است

تنها یکی از دو عامل ساختار و کارگزار را تعیین کننده دیگری می‌دانست و در نهایت با ارایه نظریه‌ای در باب دوگانگی ساختاری درصدد حل مشکل تبیین پدیده‌های اجتماعی برآمد و همان‌گونه که ذکر شد، با معضلاتی مشابه روبه‌رو شد؛ یعنی در تحلیل نهایی کارگزار را بر ساختار ترجیح داد و ساختارها را محصول

کنش‌های انسانی به حساب آورد. روی بسکار (R. Bhaskar) علت ناکامی گیدنز و قائلان به اصالت ساختار یا کارگزار را نه ناشی از نحوه بیان ارتباط ساختار- کارگزار، بلکه نتیجه فهم نادرست از ماهیت آنها می‌داند. از دیدگاه وی، این سه گروه (ساختارگرایان، اراده‌گرایان و قائلان به نظریه ساختاربندی)، ساختار و کارگزار را هستی‌هایی از یک نوع به شمار آورده‌اند و همین اشتباه باعث شده به این نتیجه برسند که یکی می‌تواند تعیین‌کننده دیگری باشد؛ در حالی که جوامع و عواملان (کارگزار) هستی‌هایی هستند که ماهیتاً از یکدیگر متمایزند و خصوصیات متفاوتی از یکدیگر دارند.

از دیدگاه بسکار، کنش انسانی آفریننده ساختارهای اجتماعی نیست، اما می‌تواند آن را تغییر دهد یا حفظ کند. بنابراین کارگزاران در بقای ساختارها می‌توانند مؤثر باشند نه در ایجادشان. از طرفی جوامع نیز تعیین‌کننده فعالیت‌های کارگزاران نیستند، بلکه هر جامعه با توجه به لایه‌های ساختاری بنیادی که دارد، راهبردهای مختلفی در اختیار کنشگر قرار می‌دهد. در واقع می‌توان گفت که کنشگر خود را در زمینه ساختارمندی می‌یابد و تمام فعالیت‌های او در محیطی که از پیش توسط ساختارها محاط شده است، انجام می‌شود. هر کنشگری آگاهی اجمالی از این ساختارها دارد و همین معرفت کلی، او را در اتخاذ راهبردهای مناسب یاری می‌کند. در مجموع می‌توان گفت دیدگاه واقع‌گرایی انتقادی، قدم مهمی در تبیین رابطه بین ساختار و کارگزار به شمار می‌آید. این دیدگاه علاوه بر این که ابعاد مختلف یک پدیده اجتماعی را در تبیین آن مدنظر قرار می‌دهد، با تشریح نحوه تأثیرگذاری ساختار بر کارگزار و بالعکس، مکانیسم پیچیده تعاملی آنها را نیز روشن می‌سازد.

بررسی علل بلندمدت؛ عوامل ساختاری در جنبش مردم مصر

علل بلندمدت انقلاب مصر ریشه در ساختار اقتصادی وابسته و ساختار سیاسی استبدادی و چندین دهه استمرار اقتدارگرایی حاکمان این کشور و به ویژه سه دهه





حکمرانی بلامنازع حسنی مبارک دارد. به طور کلی مهمترین ویژگی‌های حکومت مبارک که بحران‌های عمیقی را در جامعه مصر ایجاد کرده بود، عبارت‌اند از:

۱. ساختار سیاسی استبدادی حکومت و عدم گردش نخبگان

یکی از مهمترین ویژگی‌های حکومت مصر که موجب نارضایتی مردم شد و زمینه‌های قیام مردم مصر را فراهم آورد، ساختار سیاسی استبدادی، فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان بود. ساختار سیاسی استبدادی این کشور یکی از عواملی است که به حسنی مبارک اجازه داده بود در عرصه سیاست داخلی با «مشت بسته» به مدت طولانی حکمفرمایی و با کنترل و سرکوب احزاب و گروه‌های ملی و اسلامی، توقیف مطبوعات منتقد و تقلب در انتخابات و فقدان چرخش قدرت، زمینه‌های نارضایتی عمومی را فراهم کند. سه دهه حکومت بلامنازع مبارک بر این کشور، باعث شده بود که اکثر مردم او را مسئول رنج‌ها و مشکلات خود تلقی کنند. بسیاری از نویسندگان اعم از نویسندگان معروف روزنامه‌های اپوزیسیون یا نویسندگان ناشناس مجلات دانشگاهی کشور، او را علت عقب‌ماندگی و فساد کشور تلقی می‌کردند. مبارک ۸۲ ساله که بسیاری از اوقات خود را در شرم‌الشیخ به دور از آلودگی، جمعیت و احتمالاً مخاطرات قاهره سر می‌کرد، نمادی از فرسودگی و کهنسالی حکومت مصر بود که از نظر بسیاری از مردم، برای حل مشکلات جامعه ناکارآمد و بی‌انرژی به نظر می‌رسید.^۱

۲. شخصی بودن قدرت

ویژگی مهم دیگر حکومت مبارک که با گذشت زمان چشمگیرتر به نظر می‌رسید، شخصی بودن قدرت بود؛ به گونه‌ای که تمام قدرت در شخص مبارک متمرکز شده بود و نهادهای سیاسی، از جمله نهاد ریاست‌جمهوری کار کرد خود را از دست داده بودند. تارک عثمان در این باره می‌گوید:

در دهه اول قرن بیست و یکم دیگر نهاد ریاست‌جمهوری به مانند دوران سادات و ناصر یک مرکز عصبی پر قدرت حکومتی مملو از مشاوران برجسته و روشنفکرانی که با اکثر مراکز فکری جامعه ارتباط دارند، نبود، بلکه نهاد ریاست‌جمهوری تنها به یک ساختار اجرایی پیرامون شخص رئیس‌جمهور تقلیل یافته بود. البته اگر این رقیق‌شدگی با تقویت نهادهای دموکراتیکی و پارلمان و همچنین شکل‌گیری یک

1. Osman, Tarek. 2010. Egypt on the Brink From Nasser to Mubarak, University Press p.p 187-186.

تبادل جدید بین ریاست جمهوری و دولت همراه می‌شد، می‌توانست خوشایند باشد. اما چیزی که در مصر اتفاق افتاد، دقیقاً بر عکس بود، یعنی پارلمان (البته غیر دموکراتیک) دولت و نهاد ریاست جمهوری همگی به مظاهر گوناگونی از اراده رئیس‌جمهور تقلیل یافتند؛ نه اینکه ستون‌های یک نظام سیاسی متعادل باشند.^۱

۳. دموکراسی صوری و سرکوب سیاسی

در چند دهه اخیر، حکومت نوعی کثرت‌گرایی هدایت‌شده و به شدت محدود را به عنوان یک سازوکار صوری دموکراسی و در راستای بقای سیاسی حکومت اقتدارگرای خود به شکل تاکتیکی برگزیده بود. در مصر سیزده حزب تأسیس شده‌اند که از بین آنها پنج حزب مهم‌تر بوده‌اند که عبارت‌اند از: حزب دموکراتیک ملی (حزب حاکم)، حزب لیبرال وفد جدید، حزب کارگران سوسیالیست اسلامی، حزب اوسط (ماینه)، حزب تاگامو (حزب وطن پرستان وحدت طلب مترقی) و حزب دموکراتیک عرب. رژیم مصر برای دموکراتیک جلوه دادن حکومت، به تعداد بسیار زیادی از انجمن‌ها نیز ظاهراً اجازه فعالیت می‌داد. در حال حاضر، سه جریان اصلی سیاسی در عرصه سیاسی مصر حضور دارند که عبارت‌اند از: حزب حاکم دموکراتیک ملی، اسلام‌گرایان (عمدتاً اخوان المسلمین) و جریان ملی‌گرا و سکولار لیبرال (حزب الوفد جدید، حزب الغد و التجمع با حضور چهره‌های شاخصی چون البرادعی، محمدحسین هیکل و ایمن انور با شعار انتخابات آزاد و اصلاح قانون اساسی). از آنجا که حکومت مبارک، اسلام‌گرایان اخوان المسلمین را به دلیل رسوخ بیشتر در بین بسیاری از قشرهای جامعه (طبقات متوسط، متوسط به پایین و فرودست جامعه) تهدیدی جدی برای خود احساس می‌کرد، این سازمان را در کنار گروه‌های اسلام‌گرای افراطی، غیرقانونی اعلام کرد و کاندیداهای آن مجبور بودند با عنوان غیر حزبی در انتخابات شرکت کنند. لذا مشاهدات واقعی در حیات سیاسی مصر در سه دهه اخیر نشان داده است که رقابت مشارکت و چندحزبی و انجمن‌ها همانند انتخابات، عمدتاً به عنوان سازوکاری برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و تثبیت اقتدارگرایی بوده و از محتوای واقعی برخوردار نبوده‌اند. با وجود گسترش نهادهای حزبی به ویژه انجمنی به عنوان نشانگان دموکراسی، در عمل این نهادها به نهادهای صوری دموکراسی با کمترین تأثیرگذاری بر پویای تصمیم‌گیری کاهش و تنزل رتبه یافتند. وجود نوعی انتخابات رقابتی، محیط سیاسی چندحزبی،

1. Ibid.



ناظرانی که به بررسی اوضاع اجتماعی مصر در سال‌های اخیر پرداخته‌اند، بر نهادینه شدن فساد، رشد هولناک میزان جرایم، بی‌اعتنایی عمیق به کرامت انسانی، افول رفتارها و ارزش‌های جامعه و تغییر در نظام ارزشی جامعه که به ویژه در جرایم خشونت‌آمیزی که توسط معلمان، دانش‌آموزان، تجار و سایر اعضای طبقه متوسط منعکس می‌شود، تأکید کرده‌اند

دو مجلس سلفی و علیا و آزادی بیان نسبی در جامعه مصر، این امکان را برای رژیم مبارک فراهم می‌کرد که ادعای پیشرفت و توسعه سیاسی کرده و میزانی از خشم توده‌ها را تسکین بخشد با این حال دموکراسی ظاهری فوق‌هیچ تهدیدی برای رژیم مبارک نبود.^۱ در واقع ماهیت رقابتی انتخابات در مصر پیش از آنکه محصول فرآیند دموکراتیک‌سازی باشد، یک استراتژی برای حفظ رژیم بود؛^۲ و نظام سیاسی مصر در دوران مبارک را می‌توان دموکراسی صوری و کنترل‌شده تلقی کرد.
۴. فساد گسترده در طبقه حاکم

بدون شک بارزترین پدیده‌ای که نقش مؤثری در شکل‌گیری اعتراضات اخیر داشته، فساد اقتصادی گسترده در میان خانواده مبارک و کارگزاران وابسته بوده است. در خصوص فساد خانواده مبارک گفته می‌شود آنها بین ۴۰ تا ۷۰ میلیون دلار ثروت اندوختند.^۳ در مصر دوره مبارک، فساد اقتصادی و اداری حاکمان به حدی رسیده بود که دولت، ارزش پوند مصری را بنابر منافع برخی افراد ذی‌نفوذ، که در کار خرید و فروش ارز فعالیت می‌کردند، بالا و پایین می‌برد.^۴ ثروت‌اندوزی، ارتشا و بهره‌گیری از رانت‌های حکومتی از جمله ویژگی‌های نمایان حکومت مبارک بود. ناظرانی که به بررسی اوضاع اجتماعی مصر در سال‌های اخیر پرداخته‌اند، بر نهادینه شدن فساد، رشد هولناک میزان جرایم، بی‌اعتنایی عمیق به کرامت انسانی، افول رفتارها و ارزش‌های جامعه و تغییر در نظام ارزشی جامعه که به ویژه در جرایم خشونت‌آمیزی که توسط معلمان، دانش‌آموزان، تجار و سایر اعضای طبقه متوسط منعکس می‌شود، تأکید کرده‌اند. سازمان شفافیت بین‌المللی سطح

1. Ibid, p 190.

2. Blaydes, Lisa. 2011. Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt, Cambridge University Press. P 238.

3. Goldstone, Jack A. 2011. Understanding the Revolutions of 2011, Foreign Affairs, May/June: <http://www.Foreignaffair.Com/articles/67694/Jack-a-goldstone/understanding-the-revolution-2011>.

۴. خالد کاظم ابودوح، «نحوه سوسیولوژیا جدید لفه‌م ثوره المصرین»، *الدمقرطیه*، مایو ۲۰۱۱، العدد ۴۲، اپریل.

فساد کشورها را بر اساس نمره ۱ (بالاترین فساد) تا ۱۰ (کمترین فساد) تقسیم‌بندی و اندازه‌گیری می‌کند. این فساد، در کنار بیکاری گسترده و نارضایتی از شرایط کار و دستمزدها بر وضعیت وخیم اقتصادی مصر افزود و نشان داد که نظام سیاسی مبارک، اقدامی برای رفع فقر، فساد، بیکاری و بی‌عدالتی اجتماعی نکرده و پاسخی مناسب به مطالبات اقتصادی مردم نداده است.^۱

مشکلات ساختاری اقتصادی و جلوه‌های اجتماعی آن

۱. اقتصاد معیشتی؛ توسعه وابسته و پیامدهای آن

منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک ویژه خود و نیز ویژگی‌های دینی و مذهبی، جمعیتی، سرزمینی، نظامی و منابع طبیعی ارزشمند، در درازای تاریخ همواره کانون توجه دول بیگانه و قدرت‌های استعماری بوده است. دولت‌های اروپایی در راستای تحکیم جایگاه استعماری خود به دخالت در امور داخلی و معادلات قدرت در خاورمیانه پرداختند. آنها در زمینه اقتصادی راه دوستی و همکاری با زمینداران بزرگ و به عبارت دیگر پشتیبانی از فئودال‌ها را در پیش گرفتند و مانع از پا گرفتن و بالندگی اقتصاد ملی شدند. ساختار اقتصادی ملی در سایه مخالفت‌های فئودال‌های برخوردار از پشتیبانی نظامی دولت‌های استعماری، مجال رشد و خودنمایی نیافت. دولت‌های استعماری، از آن رو که در خاورمیانه عربی پابر جامانند فئودالیت را در راستای منافع خود می‌دیدند، به پشتیبانی نظامی از آن پرداختند و دست فئودال‌ها را باز گذاشتند تا راه‌را بر شیوه‌های جدید تولید ثروت ببندد. لذا در جوامع خاورمیانه عربی، طبقه متوسط در سایه همدستی طبقه فئودال و دولت‌های استعماری فرصت بالندگی نیافته است. آنچه امروزه در این جوامع به چشم می‌آید، تاخت و تاز بورژوازی وابسته (کمپرادور) است؛ زیرا بورژوازی ملی به علت ماهیت اجتماعی که دارد، مایه توسعه و رونق اقتصادی و به عبارت دیگر تولید اقتصادی می‌شود. پس از رسیدن کشورهای عربی به استقلال، از دل پیوند میان دولت‌های استعماری و طبقه فئودال، بورژوازی وابسته (کمپرادور) بیرون آمد. آنچه امروزه در این جوامع به چشم می‌آید، تاخت و تاز بورژوازی وابسته (کمپرادور) است.

در نتیجه حاکمیت اقتصاد وابسته، بیکاری در تمام کشورهای منطقه خاورمیانه عربی یک چالش بسیار مهم اقتصادی است که خود به کاهش شدید در مشروعیت نظام‌های

۱. سازمان شفافیت بین‌الملل (گزارش سال ۲۰۰۹): www.HeritageOrg/index/country/Egypt



سیاسی و در برخی کشورها به ویژه در مصر به شورش‌های گسترده انجامیده است. کمبودها در مواد غذایی، مسکن، خدمات بهداشت و سلامت و... نیز به این امر دامن زده‌اند. شاید مصداق بارز این امر نتایج تحقیق صورت گرفته توسط ریماخلف هنیدی (محقق مصری) باشد که در ۲۲ کشور عربی شمال آفریقا و خاورمیانه عربی انجام داد و نتیجه همین تحقیق در سال ۲۰۰۶ مورد توجه سازمان ملل قرار گرفت. بر اساس نتایج تحقیق هنیدی کشورهای مزبور از شرایط نگران‌کننده اقتصادی همچون تولید ناخالص ملی بسیار پایین، درآمد سرانه بسیار ناچیز (در حدود دو دلار) نیروی کار جوان، بیکاری گسترده، کثرت کودکان شاغل، فقدان شرایط مناسب برای توسعه ملی و وابستگی کامل اقتصادی به خارج رنج می‌برند. فقدان پایه‌های اقتصادی ملی (زیرساخت‌های علمی، فنی و صنعتی) و وابستگی کامل (حتی در ابتدایی‌ترین خدمات و کالاهای مورد نیاز) به خارج موجب گردیده تا آینده اقتصادی این کشورها نیز در ابهام قرار گیرد.^۱ مسلماً اولین مظنون ایجاد چنین شرایطی هیئت حاکمه‌ای هستند که در چند دهه گذشته نتوانستند نسبت به رفع ضعف‌های اقتصادی و بهره‌مندی از ظرفیت‌های موجود ملی شرایط بهتری را برای مردم خود رقم بزنند.

۲. آزادسازی اقتصادی و پیامدهای آن

از زمانی که انور سادات، سیاست اقتصادی درهای گشوده را برگزید، سطح زندگی مصری‌ها به نحو چشمگیری تنزل یافته است. حذف یارانه‌های کالاهای اساسی که بنابر پیشنهاد بانک جهانی و در جهت ادغام مصر در اقتصاد جهانی صورت گرفت، ناآرامی‌های معروف به «انتفاضه نان» را در پی داشت. این امر در کنار گسترش نارضایتی‌های داخلی ناشی از صلح با اسرائیل منجر به کاهش شتاب آزادسازی اقتصادی شد. با این حال این جریان هیچ‌گاه متوقف نشد. به ویژه در دهه سوم حکمرانی مبارک، قاهره انجام اصلاحات نئولیبرال را ادامه داد؛ اصلاحاتی که نهادهای اقتصادی غربی را خشنود می‌ساخت و نمودارهای رشد قابل توجهی به وجود می‌آورد. اما این اصلاحات اکثریت قاطع مصری‌ها را زمانی در برگرفت که فقر در حال رشد بود و زیرساخت‌ها ویران شده بود.^۲ پیشبرد آزادسازی اقتصادی در جوامع فاقد نظام نظارت و موازنه‌ها به گسترش فساد در حکومت و لایه‌های نزدیک به نخبگان حاکم می‌انجامد. مصر نیز از این قاعده مستثنی نیست.

۱. علی آجرلو، «خیزش مردمی در شمال آفریقا و خاورمیانه عربی (تهدیدات و فرصت‌های پیش روی ایران)»، بصایر، س ۲۸، ش ۳۰۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۱۴.

2. Lynch, Marc. April-May 2011. *America and Egypt After the Uprisings - Survival*, vol, 53, No. 2, pp. 31-42.

اصولی چون جهاد، شهادت و فداکاری که سمبل حرکت‌های انقلابی شیعیان و شعار انقلاب اسلامی بود، در مصر به عنوان اصول اساسی مبارزه پذیرفته شد و به آن با دیده تکلیف و فریضه دینی می‌نگرند

سه‌م بخش خصوصی از GDP مصر از ۳۰ درصد در ۱۹۹۱ به ۸۰ درصد در ۲۰۰۶ افزایش یافت، اما گسترش خصوصی‌سازی از آنجا که در شرایط فقدان حکومت قانون و عدم نظارت عادلانه بر دستمزدها صورت می‌گرفت، از یک سو شکاف‌های اقتصادی - طبقاتی را بالا برده، امکان تحرک اجتماعی را برای نسل‌های جوان پایین می‌آورد و از سوی دیگر به گسترش فساد اداری و اقتصادی در میان نخبگان حاکم و ژنرال‌های سابق (تجار امروز) می‌انجامید.

با توجه به فساد گسترده ناشی از لیبرالیزاسیون بدون نظارت مصر، که نرخ رشد ۷/۲ درصدی سال ۲۰۰۸ به خوبی آن را نشان می‌دهد، اوضاع اقتصادی مصری‌ها نه تنها بهبود نیافت، بلکه با بالا رفتن نرخ تورم و افزایش بیکاری، فشارهای اقتصادی افزایش یافت. بیکاری در سال ۲۰۰۹ به حدود ۲۵ درصد رسید که اغلب دامنگیر جمعیت جوان مصر بود؛ و تورم در سال ۲۰۰۸ به ۱۸ درصد رسید^۱، این وضعیت اقتصادی، در حالی مصری‌ها را تحت فشار قرار می‌داد که این کشور همچون سایر کشورهای عربی با جهش جمعیت جوان روبه‌رو بود؛ به نحوی که جوانان بین ۱۵ تا ۲۹ سال بیش از یک، سوم جمعیت آن را تشکیل می‌دادند. این گروه سنی از عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طرد شده بود و در نتیجه به پیش‌تاز و محرک گروه‌های خواستار تغییر تبدیل شد. فشارهای اقتصادی ناشی از خصوصی‌سازی به دو صورت در جامعه بروز یافت. نخست آنکه توجه مصری‌ها به تحولات سیاسی کاهش یافت و تلاش برای یافتن کار و درآمد مناسب در اولویت قرار گرفت. اکثریت مصری‌ها اهمیت کمتری به اصلاحات سیاسی داده و نگرانی‌های بسیار بیشتری در مورد وضعیت پریشان اقتصادی داشتند و در نتیجه احزاب و سازمان‌های مخالف در اوج تحرک فضای سیاسی کشور در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ توان جذب مخاطب و افکار عمومی مصری را نداشتند. دوم، به فراگیر شدن فساد و جاگیر شدن آن در فرهنگ اقتصادی و اداری مصر منجر شد. در چنین فضایی، رشوه‌های بزرگ و کوچک، مورد انتظار و بلکه ضروری نیز شد و علناً و بدون هیچ‌گونه شرم و آزر، رد و بدل می‌شد و برای مثال یک کارمند، آن را جزیی از درآمد ماهانه

۱. شرکت التدریب و التنمیه العالمیه. ۲۰۰۹. در اسسه حول نظام النزاهه الوطنی: مصر ۲۰۰۹. منظمه الشفافیه العالمیه. ص ۲۰.





خویش قلمداد می‌کرد.^۱ افزون بر فساد گسترده مقام‌های حزب حاکم که بزرگترین کارخانه‌ها و شرکت‌ها را در جریان خصوصی‌سازی با قیمت‌های ترجیحی مالک شدند، رژیم مبارک در حل و فصل مشکلات اقتصادی، ناکارآمدی بسیاری از خود نشان داد.

عوامل کوتاه مدت؛ بررسی نقش کارگزاران

در تبیین انقلاب مصر، صرف اکتفا به ریشه‌های نارضایتی و تأکید بر عوامل ساختاری انقلاب کافی نیست؛ از این رو باید به بررسی عوامل هدایت‌کننده روند انقلاب نیز توجه کرد. در تبیین روند و تداوم فرآیند انقلاب، نقش چالش‌گران و چگونگی ظهور افراد یا ائتلاف‌هایی که هر یک برای دست‌یابی به حکومت، خواهان حذف دیگری‌اند، بسیار اساسی است. انقلاب بزرگ مردم مصر با توجه به شیوه‌های نوین آن، به انقلاب پست‌مدرن یا انقلاب سفید مشهور است. این انقلاب را جمهوری دوم نیز می‌دانند. به عبارتی، جمهوری اول به دوره زعامت جمال عبدالناصر برمی‌گردد. دگرگونی‌های مصر بازیگران متعددی را وارد صحنه ساخت و برای اولین بار، در سپهر سیاسی آن کشور جریان‌های مختلف و گوناگون اپوزیسیون اسلام‌گرا، لیبرال و چپ‌مصری را حول محور هدفی یگانه گرد هم آورد. بنابراین، می‌توان این‌گونه بیان داشت که گروه‌های اصلی دعوت‌کننده در روز ۲۵ ژانویه که مصادف بود با اولین برگزاری نماز جمعه اعتراضی (جمعه خشم) عبارت‌اند از: جنبش ۶ آوریل متشکل از گروه خالد سعید و جوانان اخوان حمایت‌کننده از البرادعی، جنبش جوانان عدالت و آزادی و گروهی از جوانان حزب جبهه مردم‌سالاری و حرکت الغد. این گروه‌ها ابتدا در فیس‌بوک و با الهام از انقلاب تونس، اقدام به راه‌اندازی صفحه فیس‌بوکی «جمعه خشم» کردند. بلافاصله، جنبش تغییر مردمی دموکراسی (حشد) و اتحاد جوانان التجمع و گروه‌های نصری و حتی جوانان حزب الوفد و جبهه جوانان قبطی به این دعوت شبکه‌ای پیوستند و این‌گونه بود که انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ مصر رقم خورد.^۲

اخوان المسلمین: اخوان المسلمین به رهبری محمد البدیع از عمده بازیگران به حساب می‌آید. اخوانی‌ها که پایگاه اصلی‌شان همیشه در مصر بوده است، چندین سال است که به طور جدی با حاکمیت استبدادی، مبارزه قانونی کردند و در جریان قیام مصر

۱. خالد کاظم ابودوح، «نوره ۲۵ کانون الثانی / ینایر فی بر مصر... محاوله للفهم السوسیولوجی»، *المستقبل العربی*، مایو ۲۰۱۱، العدد ۳۸۷، ص ۱۳۰-۱۱۳.

۲. احمد تمامی، عبدالحی، شباب الاحتجاج غیر الحزب غیاب الایدولوجیه والقیاده، دوحه و للدراسات الجزیره، ص ۴.

مردم را به مبارزه با نظام دعوت نمودند. شیوه برخورد آنها با مسائل سیاسی و اجتماعی مصر شیوه میانه‌رو و مسالمت‌آمیز بوده و در پی رفرم و اصلاحات فرهنگی و اجتماعی هستند تا اینکه هدایتگر یک انقلاب فراگیر دینی باشند و ضمناً طرح خاصی را برای رهبری سیاسی جامعه ندارند. با این همه، نظام استبدادی مصر فعالیت آنها را غیر قانونی اعلام و اعضایشان را دستگیر و زندانی می‌کرد. از طریق تقلب آشکار، حزب مبارک در دو نوبت و مرحله انتخابات خود را برنده معرفی کرد و در پی مقدمات موروثی نمودن حکومت در خاندان او از طریق مطرح ساختن جمال مبارک برای ریاست جمهوری سال ۲۰۱۱ برآمد که با مخالفت جنبش اخوان المسلمین و دیگر مخالفان و منتقدان، مواجه شد. این جنبش اگرچه در روزهای نخست اعتراض و قیام مردمی، به دلیل دستگیری رهبران و سرکوب شدید پلیس حضور چشمگیر در تحولات این کشور نداشت اما پس از برگزاری نماز جمعه با صدور بیانیه مبنی بر حمایت از اعتراضات، بار دیگر بر خواسته‌های قبلی یعنی اصلاح و نوسازی نظام سیاسی و اقتصادی، پافشاری کرد. به تدریج شعارهای اصلی اخوان در تظاهرات مردمی، ابطال انتخابات قبلی و برگزاری انتخابات آزاد پارلمانی و ریاست جمهوری، تغییر قانون اساسی، تغییر قانون انتخابات و تغییرات اساسی در حکومت و پارلمان شد. با آنکه اخوان المسلمین نه جنبشی طالبانی و نه بنیادگرا و نه غرب‌گرا و هدفش هم تشکیل «حکومت اسلامی» نیست، در عین حال همواره مورد فشار دولت استبدادی مبارک بوده است. این جنبش نهضت کنونی مردم مصر را فقط اسلامی نمی‌داند بلکه ملی هم قلمداد می‌کند؛ هر چند اکثریت مردم این کشور، مسلمان هستند. اخوان می‌داند افراط‌کاری‌های طالبان، القاعده و بنیادگرایان فشار زیادی را به مسلمانان جهان وارد کرده و تصویر نامطلوبی از اسلام‌گراها از جمله در مصر نشان داده‌اند. اخوان ظرف ۶ دهه اخیر دستخوش تحولات زیادی در گفتمان، نظریه‌پردازی سیاسی و چگونگی آمیختگی دین با سیاست در جامعه مصر شده است. اخوان، اخوان زمان سیدقطب و حسن البنا نیست. در تحولات اخیر نیز به رغم قدرت تحرک و سازماندهی منسجم‌تر و مستحکم‌تر اخوان در قیاس با سایر احزاب و گروه‌های سیاسی حاضر در مصر، این جنبش موقعیت را برای دگرگونی مهیا نمی‌دید. این نکته را می‌توان از مشارکت تمام‌عیار در دور نخست انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ مصر، متوجه شد. اخوان از بیم متحمل شدن هزینه بالا در نتیجه سرکوب، دعوت گروه‌ها و احزاب تحریمی را نپذیرفت و در دور نخست انتخابات، شرکت کرد. این نکته در عدم مشارکت اولیه اخوان در اعتراضات خیابانی مشهودتر است. اخوان از بیم سرکوب و تهدیدهای دستگاه



امنیتی رژیم مبارک در سه روز نخست یعنی حساس ترین روزهای تظاهرات شرکت نکرد و پس از اطمینان از فرار سیدن لحظه تغییر، به گفته مخالفانش برای موج سواری، وارد صحنه شد.

در ورود اخوان به تظاهرات، علاوه بر مناسب تشخیص دادن زمان از سوی رهبران این جنبش، فشار جریان جدید اسلامی به رهبری شیخ یوسف القرضاوی و نیز چهره‌هایی چون طارق البشیری، که اکنون رئیس کمیسیون تعدیل قانون اساسی شده است، بسیار اثر گذار بود. به علاوه پیشستازی جریان‌ها، احزاب و گروه‌های لیبرال و چپ در روزهای نخست، به احساس خطر رهبران اخوان انجامید و این گروه در نهایت در ۲۸ ژانویه وارد اعتراضات خیابانی شد. برخی بر آن اند که شرکت و برنامه‌ریزی اخوان در ۲۸ ژانویه بود که در واقع سرنوشت رژیم مبارک را رقم زد. این عده معتقدند که روز ۲۸ ژانویه، اخوان بود که نیروهای امنیتی و حزب حاکم را شکست داد و در جریان درگیری‌ها بر قاهره مسلط شد. اینها تشکیل کمیته‌های مردمی را نیز از اقدامات اخوان المسلمین می‌دانند. با این حال این گروه پاسخ قانع کننده‌ای به چرایی مذاکره اخوان با رژیم مصر، پس از ۲۸ ژانویه نمی‌دهد. آنها این مذاکره را اشتباه استراتژیک اخوان می‌دانند.

روشن است که خواست مردم معترض، از روز نخست اعتراضات و به خصوص از روز ۲۸ ژانویه که می‌توان آن را آغاز پایان کار مبارک دانست، در شعار «ملت خواهان سرنگونی نظام است» هویدا بود. اگر فرض فوق را در این زمینه که اخوان فعال مایشاء تحولات ۲۸ ژانویه و روزهای پس از آن بود را صحیح بدانیم، در این صورت این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به خواست سرنگونی رژیم که بنابر فرض فوق از سوی اخوان در خیابان‌ها مطرح می‌شد، مذاکره اخوان با عمر سلیمان چگونه توجیه می‌شود؟

در واقع نمی‌توان تأثیر تحركات و عملکرد اخوان را در دگرگونی‌های منتهی به سقوط مبارک نادیده گرفت؛ زیرا همچنان که همه چهره‌ها و بازیگران به درستی اشاره می‌کنند، اخوان المسلمین سازمانی ترین نیروی اپوزیسیون مصر بود و طبیعی است که در چنین تحولی، نقشی در خور ایفا کند. اما تقلیل دادن تحولات به رهبری و تحركات اخوان، نمی‌تواند صحیح باشد. آغاز تحركات مردمی در ۲۵ ژانویه را دو گروه لیبرال بر روی اینترنت مطرح ساخته و دنبال کردند و تا ۲۷ ژانویه، همین نیروها تظاهرات را ادامه دادند. در واقع، تظاهرات را در سه روز نخست می‌توان به دلیل جو بدبینی و عدم اطمینان، خطرناک ترین و حساس ترین روزهای اعتراضات دانست که بدون حضور اخوان صورت گرفت. اخوان همزمان با ورود محمد البرادعی به قاهره اعلام کرد در تظاهرات جمعه

خشم مشارکت خواهد داشت. این امر نشان‌دهنده شدت رقابت بین چهره‌ها و گروه‌های مختلف اپوزیسیون مصر می‌باشد. سقوط مبارک رانمی‌توان به جریانی خاص نسبت داد. این دگرگونی حاصل توافق حداقلی تمامی جریان‌ها و احزاب اپوزیسیون برای سقوط مبارک از یک‌سو و التقای این اراده با خواست‌های مردم برای تغییر و حرکت به سمت مردم‌سالاری بود. در این چهارچوب سخنان رهبران اخوان، از جمله اعضای مکتب ارشاد، مبنی بر حمایت از مردم‌سالاری و لزوم پیشبرد یک نظام مردم‌سالار به خوبی روشن‌گر می‌باشد.

در انقلاب اسلامی ایران جوانان نقش کلیدی و تقریباً اصلی را در مبارزه با رژیم ستمشاهی بازی کردند؛ تا جایی که حضرت امام (ره) بارها با الفاظ و عبارات مختلف بر این نقش تأکید کرده‌اند. در انقلاب‌های منطقه نیز جوانان به عنوان ستون فقرات آن، یکی از مهمترین قشرهای تأثیرگذار بر روند رو به رشد انقلاب‌های منطقه هستند

ملی‌گرایان و جنبش ۶ آوریل: دیگر بازیگران قیام مصر عبارت‌اند از ملی‌گرایان شامل حزب لیبرال الغد (فردا) به رهبری ایمن نور، الوفد به ریاست سید البدادی، جمعیت ملی تغییر به ریاست محمد البرادعی که متشکل از چندین گروه مخالف است. اما مهمترین بازیگران غیر حزبی و ملی در مصر مجموعه یا «جنبش جوانان ۶ آوریل» است که اعضای آن اکثراً جوانان تحصیل کرده مصری‌اند که از طریق فیس‌بوک، توئیتر، وب و سایت‌های اینترنتی در برگزاری همایش‌های دموکراسی‌خواهی، نقش مهمی بازی کردند و در مقابل راهبردها و برنامه‌های نظام استبدادی و دیکتاتوری حسنی مبارک نه تنها سکوت نکردند؛ که به تأسی از خیزش تونس به خیابان آمدند و در مقابل سیاست سرکوب و خشونت دولت، عقب‌نشستند. جنبش جوانان ۶ آوریل که در تعیین خواسته‌ها و تحقق مطالبات از طریق تجمع، تظاهرات و اطلاع‌رسانی، نقش تأثیرگذاری را ایفا کرده، در ۶ آوریل ۲۰۰۸ زمانی که کارگران، روزنامه‌نگاران و دیگر گروه‌ها خواستار اعتصاب سراسری شدند، متولد شد. کشته شدن سه نفر و بر جای ماندن ده‌ها زخمی در این تظاهرات، جوانان ۶ آوریل را به عنوان یکی از جریان‌های سیاسی نامرئی مصر مبدل ساخت. گرچه دعوت سراسری این گروه برای اعتصاب آوریل ۲۰۰۹ به شکست انجامید ولی جنبش سایبری ۶ آوریل در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، پس از مشارکت آنها در تأسیس ائتلاف جوانان انقلاب، با همکاری جوانان اخوان المسلمین، الجبهه، عدالت و آزادی و همچنین حمایت از کاندیداتوری البرادعی، چه در انتخابات ریاست‌جمهوری و چه در اقدام او جهت بازگشت به مصر در روز جمعه خشم، این جریان اجتماعی را به یکی از جریان‌های





مهم در وقوع و تکوین انقلاب مصر مبدل ساخت.^۱ جنبش جوانان ۶ آوریل به هیچ حزب و گروه سیاسی دارای ایدئولوژی منتسب نیست و درون آن همه گرایش‌ها هستند اما در یک هدف که حذف رژیم دیکتاتوری و نوسازی نظام سیاسی است، اشتراک و وحدت نظر دارند. این جوانان در شرایط حساس قیام زیرکانه عمل کردند. احزاب و توده‌های عرب طی هفت دهه گذشته یعنی از زمان تأسیس غیر قانونی رژیم اسرائیل در سرزمین فلسطین، به رغم داشتن خشم و تنفر نسبت به حاکمان سیاسی در کشورهای خود قادر به تغییر قابل ذکری در ساختارهای کهنه نبوده‌اند. در مراحل مختلفی مردم خشمگین عرب به خیابان‌ها آمده‌اند؛ از جمله در دهه ۱۹۵۰ و در پی ملی شدن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر و حمله اسرائیل، فرانسه و انگلیس به مصر در سال ۱۹۵۶ میلادی. موج مهم دیگر در خیابان‌های عربی در دهه ۱۹۸۰ در پی انتفاضه فلسطین اتفاق افتاد. در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ نیز حوادثی مثل اشغال عراق و افغانستان و جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه لبنان و باریکه غزه و ماجرای حمله وحشیانه این رژیم به کشتی مرمه حامل مواد غذایی برای فلسطینیان، توده‌های عرب را به خیابان‌ها کشاند اما در هیچ‌یک از این امواج مردمی، حاکمی جابه‌جا نشد، نظامی سرنگون نگردید و راهبرد و سیاست کشورهای عربی تغییر نیافت. اما این بار جوانان با توسل به ابزارهای نوین اطلاع‌رسانی و تکیه بر اراده قوی، برتری خود را بر دیگر قشرها و اصناف اجتماعی نشان دادند، زود به خانه برنگشتند، دیکتاتورهای تونس و مصر را سرنگون و نیروهای پلیس و ارتش مصر را وادار کردند تنها به عنوان ناظر «مرحله انتقالی یا گذار» عمل کنند و حاکمان اردن، یمن، الجزایر و لیبی را ناگزیر ساختند کابینه را منحل یا تعدیل نمایند، با گروه‌های مخالف وارد مذاکره شوند، دست به اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی بزنند (اردن)، اجازه برگزاری راهپیمایی ۳۰ هزار نفری در مرکز صنعا بدهند، مادام‌العمر بودن حاکمیت خویش را لغو سازند (یمن) و به حالت فوق‌العاده ۳۰ ساله پایان دهند (الجزایر) و شهرهای مهم را از دست حاکمیت خارج سازند (لیبی). به خاطر این واقعیت است که تحلیل‌گران عرب از وقایع کشورهای مذکور به عنوان «پایان یک مرحله و آغاز مرحله جدید از تاریخ جوامع عربی» یاد کرده‌اند.^۲

شخصیت‌های مصری: علاوه بر گروه‌ها، احزاب و تشکل‌های ملی و مذهبی، برخی از شخصیت‌های سیاسی و امنیتی نیز در تحولات اخیر مصر به ایفای نقش پرداختند؛

۱. نبی‌الله ابراهیمی، «تأثیر شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای در وقوع و تکوین انقلاب‌های عربی»، *مطالعات راهبردی*، س ۱۴، ش ۲، تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۲۵.
 ۲. علی حماده، ۲۰۱۱/۲/۳، *النهار*، بیروت.

شخصیت‌هایی که در مدت چند ماه گذشته از قیام حاکم بوده یا در آینده در این کشور حاکم خواهند شد. از این رو شناخت اجمالی آنها دارای اهمیت زیادی است. محمد البرادعی مدیر پیشین سازمان انرژی اتمی و برنده جایزه صلح نوبل، عمر سلیمان رئیس سازمان امنیت و رئیس دولت انتقالی پس از سقوط حسنی مبارک، عمرو موسی دبیر کل اتحادیه عرب، پطروس غالی سیاست‌مدار کهنه‌کار مصری و ششمین دبیر کل سازمان ملل متحد و احمد زویل برنده نوبل شیمی که دارای ملیت امریکایی-مصری است، پنج تن از شخصیت‌های سیاستمدار هستند که فعال بوده‌اند و اکنون توسط رسانه‌های غربی به عنوان گزینه‌های موجود برای بازیگری و نقش‌آفرینی در آینده سیاسی مصر و سیستم جدید سیاسی این کشور معرفی می‌شوند. از میان افراد دیگری که به صورت مستقل و جدا از ایدئولوژی‌های حزبی به صورت مجازی در انقلاب مصر مشارکت داشتند، می‌توان به افرادی همچون وائل غنیم، عبدالرحمان فارسی و احمد دومه اشاره کرد. این گروه، هم‌اکنون مشغول راه‌اندازی حزب جدیدی به نام «جریان مصری» هستند.^۱

انطباق انقلاب مصر با انقلاب ایران

با تأمل و مذاقه در تحولات اخیر مصر و دوران انقلاب اسلامی ایران، می‌توان به نشانه‌ها و آثار مشابه و متفاوت این دو پی برد.

الف. شباهت‌های دو انقلاب

شباهت‌های بسیار زیادی بین انقلاب ۲۵ ژانویه مصر و انقلاب اسلامی ایران وجود دارد که حاکی از الهام‌بخش بودن انقلاب اسلامی برای مردم منطقه است؛ برخی از مهمترین این شباهت‌ها عبارت‌اند از:

۱. ماهیت رژیم‌های سیاسی پیش از انقلاب: دولت‌های ایران در زمان محمدرضا پهلوی و مصر در زمان حسنی مبارک را می‌توان دیکتاتوری مدرن و دولت‌های نئوپاتریمونیال نامید. در واقع انقلاب‌های کلاسیک فرانسه (۱۷۸۹)، روسیه (۱۹۱۷) و چین (۱۹۳۹) انقلاب‌هایی علیه دولت پادشاهی و امپراتوری سنتی بودند. آنها دولت‌های ماقبل مدرنی بودند که تحت سیطره نخبگان قرار داشتند و انقلاب‌هایشان به شدت بر شورش‌های دهقانان روستایی متکی بود؛ اما در ایران و مصر دیکتاتوری‌های حاکم به جای نخبگان زمیندار سنتی به وسیله بوروکراسی‌ها و ارتش‌های مدرنیزه حمایت می‌شدند و از این

۱. نبی‌الله ابراهیمی، همان، ص ۱۲۳.





اتخاذ رویکردهای سکولار در نحوه اداره جامعه، قلع و قمع مبارزان مسلمان در مصر، برقراری رابطه با دشمن اصلی مسلمانان یعنی امریکا و اسرائیل، ممانعت از برگزاری واجبات اسلامی نظیر نماز و حجاب، تنها بخشی کوچک از اراده اسلام ستیزی حکمرانان و ساختار سیاسی این کشورها در طی سالیان متمادی حکومت این کشورها بود

رو در هر دو کشور انقلاب‌ها رویدادی شهری بودند. دولت‌های معاصر چنانکه ماکس وبر تأکید می‌کند دارای حکومت‌هایی هستند که در آنها، ریاست اجرایی و دیگر قدرت‌های رسمی نه صرفاً بر مبنای اقتدار موروثی بلکه بر مبنای اشکالی از ترتیبات سیاسی، قانونی و پارلمانی قرار دارند که در آن نخبگان زمیندار سنتی هیچ نقش نهادینه شده‌ای در اداره امور ندارند و حکومت از طریق سازوکارهای حزبی سازمان می‌یابد و از طریق ترکیبی از قواعد انتخاباتی و بوروکراتیک تعیین می‌شود.^۱ برخی از دولت‌ها در قرن بیستم

در قرن کنونی، از چنین نظام حزبی و بوروکراتیک به صورت ظاهری بهره برده‌اند اما در اساس، به وسیله فرد قدرتمندی کنترل شده‌اند. و از این رو، آنها را دیکتاتوری‌های مدرن نامیده‌اند. رژیم‌های پیش از انقلاب در مصر و ایران هر دو از این جمله‌اند و هر دو در طول حدود سه دهه، سعی کردند به تدریج به حکومتی تمام شخصی تبدیل شوند. آیزنشتات این دولت‌ها را نئوپاتریمونیا می‌نامد. نئوپاتریمونیا، آن دسته از دولت‌های نسبتاً مدرن شده‌ای هستند که در آنها حکومت نه از طریق پیروی از قوانین غیر شخصی بلکه از طریق نظام گسترده حمایت شخصی اداره می‌شود. چنین دولت‌هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک نظیر پارلمان‌ها، احزاب سیاسی، قوانین اساسی و انتخابات بر خوردار باشند اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات ریاست دولت کاملاً قطعی هستند، چراکه نظام حمایت و در صورت لزوم، ابزار زور، باعث تضمین سرسپردگی قوه قانون گذاری و احزاب سیاسی، تفسیر جانبدارانه از قانون اساسی و پیروزی‌های انتخاباتی می‌شود.^۲

۲. ایدئولوژی و شعارهای اسلامی: یکی از تشابهات ایران و مصر، اسلام و تقاضاهای اسلام‌گرایانه بوده است. همان‌گونه که در ایران دوران پهلوی، بی‌توجهی به دستورات و قوانین اسلامی، خشم مردم را به دنبال داشته است و فساد سران حاکم به نمادی برای مقابله با آنها تبدیل شد، مصر و اکثر کشورهای را که اکنون بیداری در آنها به نتیجه

۱. ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران، سمت، ۱۳۷۴.

۲. هوشنگ شهبابی و خوان لینز، «نظریه‌ای در باب نظام سلطانی» در نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، شیرازه، ص ۱۶.

رسیده است یا فرآیند بیداری در آنها در حال به ثمر نشستن می‌باشد، مردم مسلمانی تشکیل می‌دهند که تعلق خاطر شدید آنها به اسلام و قوانین اسلام انکارناپذیر است. از دیگر نشانه‌های آشکار اسلام‌خواهی و اسلامی بودن این انقلاب‌های مردمی، می‌توان به حضور مردم با نشانه‌های بارز اسلامی نظیر حضور در راهپیمایی‌ها باقرآن، شکل‌گیری گسترده‌ترین تظاهرات علیه دیکتاتورها بعد از نماز جمعه، فراگیر بودن شعار الله‌اکبر به عنوان یکی از اصلی‌ترین شعارهای مبارزات، درخواست برای مبارزه با دشمن منطقه‌ای مسلمانان در منطقه، یعنی اسرائیل و روی آوردن به حجاب به عنوان نماد اسلامی در تونس و مصر اشاره کرد که همگی حاکی از سیطره روح اسلام‌خواهی و حضور پررنگ تفکرات اسلامی در شکل‌گیری مبارزات این کشورهاست. در مصر نیز شعارهای الله‌اکبر و برگزاری نمازهای جماعت گسترده امری غیر قابل انکار بوده است. مساجد نیز به عنوان اصلی‌ترین پایگاه‌ها، نقش خود را ایفا کردند. تمسک به رویکرد تظاهرات عمومی با مشارکت همه قشرهای مردم در این کشورها و تمرکز آنان بر شعارهای اسلامی از جمله نشانه‌های غیر قابل انکار الگو قرار دادن انقلاب اسلامی توسط ملت‌هایی است که با تظاهرات خیابانی علیه رژیم‌های مستبد و وابسته حاکم در کشورها برای به نمایش گذاشتن خواسته عمومی مردم و زیر سؤال بردن مشروعیت نظام‌های حاکم، خلع سلاح کردن قدرت‌های بهانه‌جوی سلطه‌طلب برای مداخله در این تحولات و به حداقل رساندن تلفات انسانی و تخریب زیرساخت‌های اجتماعی-مدنی که از ویژگی‌های این نوع رویارویی با نظام‌های غیر مردمی است، خواسته‌های خود را دنبال کرده‌اند. ملت‌های منطقه عموماً با راهنمایی علمای دینی و گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های دینی و با نام و یاد خدا و شعار الله‌اکبر، برپایی نماز جماعت و جمعه، مبارزه خود را شروع کردند و در ادامه راه نیز بر این صبغه تأکید دارند. به بیان دیگر، اصولی چون جهاد، شهادت و فداکاری که سمبل حرکت‌های انقلابی شیعیان و شعار انقلاب اسلامی بود، به عنوان اصول اساسی مبارزه پذیرفته شد و به آن با دیده تکلیف و فریضه دینی می‌نگرند. با برگزاری نماز شکر جنبش اخوان المسلمین در کنار تانک‌های ارتش که نیروهای ارتشی به مردم پیوسته بودند و تظاهرات دانشجویان دانشگاه الازهر در خیابان‌ها و همچنین برگزاری نماز برای شهدا و با توجه به اینکه عده‌ای از جوانان مصر برای مبارزه با بی‌عدالتی موجود حاضرند شهید شوند و شهید شدند و همچنین شعارهای مردم برای تغییر نظام و اقدامات ذکر شده، چنین مردمی با اعتقادات شهادت‌طلبی خود به هیچ‌وجه حاضر به زندگی با ظالم نخواهند بود و مرگ با عزت را بهتر از زندگی با ذلت می‌دانند



که از انگیزه‌های الهی انقلاب اسلامی مردم ایران است. شعارنویسی به شیوه مبارزان انقلابی ایران مورد توجه جنبش گران مسلمان است. به عنوان مثال شعارهای لاشرقیه و لاغریبه، الله اکبر، هیهات من الذله، الموت الامریکا و اسراییل و دیگر شعارهای با صبغه مذهبی از جمله شعارهای صادراتی انقلاب اسلامی است که جنبش‌ها و جریان‌ها در تحریکات و راهپیمایی‌های خود همواره به آن تکیه می‌کنند. این مضامین که خود هر یک محتوایی به فراخی یک مدل و الگوی سیاسی و مقاومتی در برخورد با رخدادها و عوامل آن دارد، در میان نسل جوان مسلمان نیز رسوخ پیدا کرده و تأثیر مثبت و کارآمدی خود را به اثبات رسانده است. مردم مصر در مخالفت با رژیم مبارک، شعارهای «لااله الاالله» و «محمد رسول الله (ص)» سرمی‌دادند و آیات قرآن را بر روی شیشه اتومبیل می‌نویسند.^۱ در پلاکاردهای مسلمانان مصر شعار لاشرقیه و لاغریبه دیده شده است. علاوه بر آن، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها و پوسترها به شکل مشابه آنچه در ایران اتفاق افتاد، در کشورهای اسلامی چاپ و انتشار می‌یابد.

۳. حضور جوانان در میدان مبارزه: جوانان حاملان اصلی جنبش‌های نوین اجتماعی هستند. به نظر هانتینگتون، کشورهای که اکثریت ساخت جمعیتی آن را جوانان تشکیل می‌دهند، مستعد تغییرات و تحولات بیشتری هستند. در انقلاب اسلامی ایران جوانان نقش کلیدی و تقریباً اصلی را در مبارزه با رژیم ستمشاهی بازی کردند؛ تا جایی که حضرت امام (ره) بارها با الفاظ و عبارات مختلف بر این نقش تأکید کرده‌اند. در انقلاب‌های منطقه نیز جوانان به عنوان ستون فقرات آن، یکی از مهمترین قشرهای تأثیرگذار بر روند رو به رشد انقلاب‌های منطقه هستند. مبارک در روزهای آخر قدرت خود چند بار کوشید با نسل جوان مصر سخن بگوید، افتخارات و آرزوهایش را بازگو کند و البته باز وعده بدهد. اگر در سه دهه گذشته صدای جوانان شنیده نشد، این بار نسل جدید مصر بود که حکومت را نادیده می‌گرفت.

۴. تضاد ایدئولوژی هیئت حاکمه با فرهنگ عمومی جامعه: فرهنگ عمومی حاکم بر جامعه ایران در دوران پهلوی به طور کامل اسلام را می‌پذیرفت، ولی ایدئولوژی سلطنتی در مقابله با دین، عقاید و ارزش‌های اسلامی حرکت می‌کرد و درصدد نادیده گرفتن دین در عرصه عمومی و حکومتی و بازآفرینی و زنده کردن باستان‌گرایی در کشور بود که این اقدام با واکنش شدید اکثریت جامعه و روحانیت مواجه شد. در انقلاب‌های کشورهای

۱. مهدی بیگی، قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی لبنان)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶.

به اذغان بسیاری از تحلیل‌گران، یکی از دلایل اصلی قیام‌های منطقه‌ای، مقابله با سیاست‌های نژادپرستانه رژیم صهیونیستی و حمایت‌های امریکاست

اسلامی نیز تقریباً این تضاد شدید فرهنگی با ایدئولوژی هیئت حاکمه مشاهده می‌شود. در مصر به رغم اینکه اکثریت جامعه را مسلمانان تشکیل می‌دهند، حکومت حسنی مبارک بدون توجه به عقاید و خواسته‌های مردم، مروج ارزش‌های غربی

در جامعه بود و شتابان در جاده سکولاریسم پیش می‌رفت. یکی از ویژگی‌های مشترک حاکمان این کشورها در دوران حکومت خود، مبارزه با اسلام‌گرایی مردم این کشورها بود. اتخاذ رویکردهای سکولار در نحوه اداره جامعه، قلع و قمع مبارزان مسلمان در مصر، برقراری رابطه با دشمن اصلی مسلمانان یعنی امریکا و اسرائیل، ممانعت از برگزاری واجبات اسلامی نظیر نماز و حجاب، تنها بخشی کوچک از اراده اسلام‌ستیزی حکمرانان و ساختار سیاسی این کشورها در طی سالیان متمادی حکومت این کشورها بود. لذا اسلام‌ستیزی و سرکوب اعتقادات مذهبی مردم مسلمان و معتقد این کشورها باعث شکل‌گیری ریشه‌های عدم مشروعیت این نظام‌ها شد و مردم این کشورها به همین علت برای حفظ اعتقادات اسلامی همانند انقلاب ۵۷ ایران به مقابله با نظام حاکم روی آوردند.

۵. استکبارستیزی و نفی وابستگی به نظام سلطه: تسلط کشورهای غربی و به ویژه امریکا در ساخت قدرت سیاسی و امنیتی این کشورها یکی از نقاط مشترکی است که در مورد تمامی این کشورها مصداق مشخص و روشنی دارد. تعهد امریکا به تأمین امنیت دائمی رژیم صهیونیستی باعث می‌شد که امریکایی‌ها برای حضور در ساختار سیاسی و امنیتی این کشورها به منظور جلوگیری از رشد عناصر ضد صهیونیستی و تقویت جریان‌های سازشگر در میان حاکمان این کشور تلاش و افری کنند. نمونه‌های فراوان وجود دارد که حکمرانان این کشورها به رغم وجود اراده‌های قوی مردمی مبنی بر مبارزه با رژیم جعلی اسرائیل، نه تنها به این خواسته‌ها و وقعی ننهادند، بلکه دقیقاً در نقطه مقابل خواست اکثریت مردم کشورهای خود همراه و هم‌سو با امریکا و اسرائیل برای تأمین منافع آنان گام برمی‌داشتند. امضای پیمان صلح با اسرائیل، موافقت با حمله اسرائیل به غزه و جریان مقاومت اسلامی در منطقه، محدود کردن مبارزان فلسطینی، بستن گذرگاه رفح و محاصره کامل غزه به در خواست رژیم صهیونیستی و برخلاف خواست



اکثریت مردم این کشورها تنها چند نمونه از این اقدامات است.^۱ به ادغان بسیاری از تحلیل‌گران، یکی از دلایل اصلی قیام‌های منطقه‌ای، مقابله با سیاست‌های نژادپرستانه رژیم صهیونیستی و حمایت‌های امریکاست. نظرسنجی مؤسسه «زاگی اینترنشنال» به خوبی ماهیت ضد امریکایی جنبش‌های مردمی در خاورمیانه به ویژه مصر را هویدا می‌سازد. نتایج نظرسنجی این مؤسسه امریکایی نشان داد که ۹۲ درصد از مردم مصر، امریکا را بزرگترین تهدید خود می‌دانند. مؤسسه زاگی، این نظرسنجی را در جولای ۲۰۱۰، یعنی چند ماه پیش از انقلاب مصر، برای دانشگاه مریلند انجام داده بود. همچنین نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد ۸۵ درصد از مردم مصر نگرش منفی به امریکا داشتند، ۸۷ درصد به امریکا اعتماد نداشتند، ۹۲ درصد امریکا را به عنوان بزرگترین تهدید خود می‌دانستند و تنها ۴ درصد، امریکا را برای ادامه زندگی انتخاب می‌کردند. البته پس از پیروزی انقلاب‌های منطقه‌ای نیز به خوبی ماهیت ضد اسرایلی این اقدام‌ها هویدا شد و شاید جلوه این ضدیت را بتوان در تسخیر سفارت این رژیم در قاهره مشاهده کرد.^۲ در حقیقت با بررسی شعارها و خواسته‌های مردم مصر می‌توان مدعی شد که قیام مردم مصر دنباله انقلاب اسلامی ایران است.

۶. شیوه مبارزه: روش اصلی انقلاب اسلامی ایران برخلاف انقلاب‌های سوسیالیستی یا جنبش‌های ناسیونالیستی پیش از خود که بیشتر بر شیوه‌های مبارزه حزبی، سازمانی، نبردهای چریکی و مسلحانه تأکید داشتند، به صحنه آوردن مردم و برگزاری تظاهرات بزرگ مردمی و اعتصابات و دیگر اقدامات جمعی بود. در نهضت‌های اخیر در کشورهای اسلامی نیز شیوه اصلی، تجمع مردمی و اعلام مواضع خود است.

ب. وجوه تمایز انقلاب مصر و انقلاب ایران

۱. رهبری: یکی از مهمترین تفاوت‌های موجود در انقلاب مصر و ایران، رهبری می‌باشد؛ زیرا در حالی که در ایران یک رهبری مقتدر که در قبال تبعیت از دستوراتش، انقلابیون هماهنگ بودند و روحانیت نیز به عنوان یک تشکل تقریباً سازمان‌یافته، وظیفه ارتباط و سازماندهی را در این میان برعهده داشت اما در مصر این‌گونه نبوده است. زیرا جنبش اسلامی اخوان المسلمین با وجود اینکه نزدیک به یک قرن سابقه دارد اما تاکنون نقش برجسته و اثرگذاری در انقلاب مصر نداشته است. با وجود این بر اساس آمارها،

۱. مهدی ذوالفقاری، «جنبش‌های مردمی در جهان عرب: بهار عربی یا بیداری اسلامی؟» قابل دسترسی در سایت مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه:

<http://fa.merc.ir/ArticleView/articleID//1488.aspx>

۲. «صیانت از بیداری اسلامی»: <http://www.islamicgc.com//Article/shaw.aspx.ID=809>



اخوان المسلمین در بین ۲۰ تا ۴۰ درصد از مردم مصر، هوادار دارد. به تعبیری می‌توان گفت که در انقلاب اسلامی ایران، رهبری از مردم فرسنگ‌ها جلوتر بود و مردم به دنبال او می‌دویدند، اما در انقلاب مصر بر عکس است؛ رهبران احزاب و تشکل‌ها و حتی رهبران مذهبی فرسنگ‌ها از مردم عقب‌تر هستند و هر چه می‌دوند به مردم نمی‌رسند.^۱ در واقع جنبش انقلابی مصر در مقایسه با جنبش انقلابی ایران به لحاظ رهبری، بیشتر به جنبش‌های نوین اجتماعی شبیه است تا جنبش‌های کلاسیک. از جمله تفاوت‌های جنبش‌های جدید اجتماعی و جنبش‌های کلاسیک یا قدیم، نبود رهبری یا حزب پیش‌گام در رأس جنبش است. در این جنبش‌ها، رهبری صفتی جمعی و غیر متعین در شخص خاص می‌باشد و جنبش اجتماعی، پیش از آنکه حول یک فرد جمع شود، حول ایده‌ای خاص مثل برابری خواهی، حقوق بشر یا دموکراسی خواهی، بسیج و جمع می‌شود. این وضعیتی است که در انقلاب‌های مصر و تونس، به وضوح قابل مشاهده بود. در این انقلاب‌ها، رهبری فرهمند، جایش را به رهبری جمعی داد که بعضاً در فضای مجازی شکل می‌گیرد و پس از آن عمل می‌کند. انقلاب مصر، هیچ رهبری نداشت و هیچ حزب یا گروهی خاص، آن را هدایت نمی‌کرد و این خود مردم بودند که به سازماندهی و مدیریت جریان اعتراضات اقدام می‌کردند. این ویژگی سبب شده است انقلاب مصر در برابر ورودی‌های آشوب‌ساز همچون دخالت خارجی، عوامل رژیم پیشین و گروه‌های مصادره‌کننده انقلاب، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به انقلاب ایران داشته باشد و پس از سقوط مبارک نیاز به فعالیت و حضور جنبش انقلابی همچنان احساس شود. فهمی هویدی در یادداشتی با عنوان «در باب مصادره بهار عربی» به همین موضوع اشاره کرده است:

کشورهای غربی و در رأس آن ایالات متحده، زمانی که دریافتند دو انقلاب مصر و تونس بدون رهبری است، به سرعت کوشیدند کلیه راه‌های بهره‌گیری از وضعیت موجود برای تحقق منافع خود را در پیش گیرند.^۲

این ویژگی همچنین سبب می‌شود پیامد انقلاب مصر در مقایسه با انقلاب ایران،

۱. «نقش جمهوری اسلامی در بیداری اسلامی»: <http://havadar.ir/Article/detial.27623.html>

۲. «فهمی، هویدی، عن اختطاف الربيع العربي»:

<http://www.Aljazeera.net/NR/EXERES/5F88F6C-0325-4619-8954-3f2D0684193C.htm>
 htmBayat. Asef (2011) The post- Islamist Revolutions. What the Revolts in the Arab world Mean.



روش اصلی انقلاب اسلامی ایران بر خلاف انقلاب‌های سوسیالیستی یا جنبش‌های ناسیونالیستی پیش از خود که بیشتر بر شیوه‌های مبارزه حزبی، سازمانی، نبردهای چریکی و مسلحانه تأکید داشتند، به صحنه آوردن مردم و برگزاری تظاهرات بزرگ مردمی و اعتصابات و دیگر اقدامات جمعی بود

نامتعیّن‌تر و نامشخص‌تر باشد؛ به ویژه در خصوص ماهیت رژیم سیاسی جایگزین و سیاست خارجی این کشور نسبت به غرب و اسرائیل.

۲. شرایط خارجی: انقلاب ایران زمانی به پیروزی رسید که قدرت‌های شرق و غرب به مقابله با آن برخاسته و هیچ سازمان و کشوری در صدد حمایت از انقلابیون ایران برنیامد؛ اما در حال حاضر، اروپا و آمریکا با مشاهده مخالفت سراسری مصری‌ها و تجربه آنها از انقلاب ایران، بعد از مدتی تناقض در موضع‌گیری‌ها، سیاست همراهی با قیام مردم مصر را در پیش گرفتند و بدین ترتیب شرایط برای سقوط

مبارک سریع‌تر فراهم شد. همچنین در حالی که آن زمان هیچ کشوری از مردم ایران حمایت نمی‌کرد اما در انقلاب مصر، مردم و نظام اسلامی ایران به صورت صریح، حمایت خود را از قیام مردم مصر ابراز داشتند.

۳. امکانات جدید ارتباطی و اطلاعاتی: در انقلاب‌های تونس و مصر، شبکه‌های اجتماعی مجازی نقش اصلی را در سازماندهی جنبش انقلابی بازی کردند و از این رو بیش از هر چیز از امکانات نوینی که روند جهانی شدن در اختیار بشر امروز قرار داده، بهره گرفتند. جهانی شدن این امکان را به وجود آورده که شبکه ارتباطات، تبدیل به عمل و حرکت جمعی شود. بر این اساس، انقلابیون مصر و تونس از این امکان به بهترین شکل استفاده کردند. آنها از طریق شبکه‌های اجتماعی مجازی و اینترنتی به طور مرتب آخرین اخبار و رویدادها را با هم مبادله کرده و قرارهای جدید می‌گذاشتند. سایت‌های انتقادی را علیه رژیم سازمان دادند و از طریق پیام‌های کوتاه تلفن‌های همراه، فراخوان‌های تجمعات و شعارها را اطلاع‌رسانی کردند. بنابراین، امکانات جدید ارتباطی و اطلاعاتی، هم عاملی برای برانگیختن و هم محملی برای سازمان‌یابی این انقلاب‌ها بودند. در مصر، بیش از ۲۰ میلیون نفر از اینترنت استفاده می‌کنند. ۴۲ میلیون نفر تلفن همراه دارند و از این دو نظر، مصر در قاره آفریقا، رتبه اول را دارد. در این کشور، ۱۶۲ هزار بلاگر فعال‌اند. اکثر آنها جوان‌اند و در طول عمرشان، جز مبارک رئیس‌جمهور دیگری ندیده بودند.

بر این اساس، یکی از مهمترین تفاوت‌های جنبش‌های انقلابی مصر و تونس با انقلاب اسلامی ایران، همین بسترها و قابلیت‌های جهانی در عرصه اطلاعات و ارتباطات است.



شتاب روزافزون تولید و انباشت اطلاعات در عصر حاضر، سهولت و دسترسی آسان به این اطلاعات و در پی آن، شبکه وسیعی که مبادی این داده‌ها را به هم مرتبط می‌کند و ارتباطات را سازمان می‌دهد، به هیچ‌وجه قابل قیاس با سده بیستم و دوره انقلاب اسلامی ایران نیست. در این میان، نمی‌توان نقش شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای الجزیره را در این انقلاب‌ها نادیده گرفت. این شبکه با پوشش لحظه به لحظه رویدادهای میدان التحریر و تهییج افکار عمومی دنیای عرب و مردم مصر علیه مبارک، رویکرد جانبدارانه و در عین حال، حرفه‌ای را نسبت به جنبش انقلابی مصر اتخاذ نمود و در بسیج مردمی نقشی مهم داشت؛ به گونه‌ای که برخی حتی برای آن نقشی مهمتر از شبکه‌های اجتماعی در راه‌اندازی قیام‌های عربی قائل‌اند.^۱ این ویژگی در انقلاب اسلامی ایران نیز غایب بود و رسانه‌ها به دلیل محدودیت‌های گوناگون، ناتوان از نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری بر روند انقلاب ایران در این سطح بودند. دلیل این تفاوت، به زمینه‌ای باز می‌گردد که این انقلاب‌ها در آن رخ داده‌اند. انقلاب مصر در زمینه جهانی شدن روی داده و به لحاظ فرآیند انقلاب و بسیج منابع نیز از امکانات و قابلیت‌های آن بهره می‌برد و انتشار آن نیز ابعاد جهانی یافته است، اما انقلاب ایران، در دنیایی که بیشتر بین‌المللی بود تا جهانی رخ داد و انقلاب اطلاعاتی کمکی به پیروزی یا انتشار آن نمی‌کرد.

۴. از الهام‌بخشی تا الهام‌گیری؛ تفاوت دو انقلاب: یکی دیگر از وجوه تفاوت انقلاب ایران با انقلاب مصر الگو نداشتن انقلابی‌های ایران و الگو داشتن مردم کشورهای منطقه است که تا حدی خلأ رهبری را پر می‌کند. به تعبیر استاد دانشگاه تهران در آن دوران از ما می‌پرسیدند که آقا شما دنبال کدام نظام هستید؟ ما می‌گفتیم نظام پیغمبر اسلام (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع) که آن وقت به چشم کسی که دچار توهم شده به ما نگاه می‌کردند. ما واقعاً الگوی معاصر نداشتیم. اما این ملت‌های منطقه الان الگو دارند و الگویشان انقلاب اسلامی ایران است.^۲

۵. سیاست‌های داخلی و خارجی: انقلاب مصر خواسته‌های خود را بر خواسته‌های داخلی متمرکز کرد و در برابر سیاست خارجی موضع سکوت را اتخاذ کرد، در حالی که انقلاب اسلامی در ایران از همان ابتدا به تمام موضوعات و قضایا پرداخت؛ شعار «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر امریکا» را سرداد، رابطه خود با واشنگتن و تل‌آویو را قطع کرد

۱. محمد الاوفی، «عملکرد شگرف شبکه تلویزیونی قطری؛ «الجزیره» بدیلی در صحنه سیاسی»، ترجمه منوچهر مرزبانیان، ص ۲.

۲. «تفاوت انقلاب اسلامی ایران با قیام‌های منطقه».



و همین موجب شد تا آمریکا و اسرائیل بنای خصومت و دشمنی با انقلاب ایران را پایه‌ریزی کنند، در حالی که واشنگتن و تل‌آویو با انقلاب مصر با احتیاط برخورد کرده و تلاش نمودند به نحوی آن را در بر گرفته و با منحرف ساختن آن، آن را با توجه به اهداف و خواسته‌هایشان هدایت کنند.

نتیجه‌گیری

جهان عرب پس از ده‌ها سال، دچار دگرگونی و تحولی اساسی می‌شود. این تحولات که از شمال غرب آفریقا همچون الجزایر و مراکش تا غربی‌ترین کشورهای عربی همانند امارات متحده عربی و عمان را در بر گرفته است طی بیش از نیم‌قرن اخیر بی‌سابقه است. شاید این تحولات را بتوان با روند استقلال‌خواهی این کشورها در اواسط قرن گذشته، قابل مقایسه دانست. اما در میان کشورهای عربی، کشور مصر از جایگاه و موقعیتی متفاوت برخوردار است. مصر یکی از مهمترین کشورهای عربی به شمار می‌آید و از لحاظ تاریخ، فرهنگ، جغرافیا و سیاست در جهان عرب مرکزی‌تری خاص دارد. مصر دروازه تحولات جهان عرب است و اگر پدیده مصر را خوب بشناسیم، تحلیل تحولات منطقه‌ای، آسان می‌شود؛ به ویژه که تحولات مصر آثار مستقیم و سریع بر کشورهای دیگر خواهد گذاشت. ملک عبدالعزیز پیش از مرگ به فرزندش می‌گوید: «سلامتی اعراب در کل می‌تواند از روی سلامتی مصر تشخیص داده شود.»^۱ ملت مصر پس از سه دهه حکمرانی اقتدارگرایانه حسنی مبارک و پس از ناامیدی از کنار گذاشتن وی از مجرای انتخابات و در چهار چوب ساختار موجود، با قیامی عمومی واقعیت دگرگونی‌های جامعه مصر و بالارفتن سطح آگاهی‌های عمومی به ویژه در میان نسل جوان را به وی تحمیل کرد؛ قیامی که تنها ۱۸ روز لازم داشت تا مبارک را از قدرت به زیر بکشد. وقوع دگرگونی‌های گسترده از نوعی که مصر در ابتدای سال ۲۰۱۱ به خود دید، طبعاً تنها تحت تأثیر یک یا دو عامل یا صرفاً عوامل داخلی یا خارجی نیست. به طور کلی حکومت مبارک از یک‌سو به دلیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، فاقد مشروعیت سیاسی برای تداوم حکمرانی بود؛ همچنین طبقات و نیروهای اجتماعی مختلفی از جمله کارگران، دانشجویان و مسیحیان که عملاً قاطبه ملت مصر را شکل می‌دهند، در مقابل حکومت قرار گرفته و هیچ نیروی اجتماعی قابل ملاحظه‌ای از مبارک حمایت نکرد؛ همچنین نخبگان سیاسی و احزاب اپوزیسیون نیز به سرعت به اعتراضات پیوستند. در این میان،

۱. محمدحسین هیکل، ایران؛ روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران، العالم، ۱۳۶۰، ص ۳۴۲.

کشورهای خارجی تأثیرگذار به ویژه ایالات متحده آمریکا پذیرای تحولات کشور شده و از مبارک حمایت نکرد. در نهایت، عدم حمایت نیروهای مسلح از مبارک سقوط زودهنگام حکومت او را رقم زد. در واقع می‌توان گفت که مجموعه عوامل فوق چرایی سقوط سریع حکومت مبارک را تبیین می‌کند. این عوامل بیش از سه دهه پیش در ایران به وقوع پیوست؛ در واقع و با بازخوانی سیر تاریخ‌شناسی رویدادهای منتهی به انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ ایران، می‌توان زمینه‌ها و رگه‌های تأثیرگذاری آن رویداد شگرف را در راستای ایجاد وحدت بین ملل منطقه در تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه به خوبی یافت:

انقلاب مصر، هیچ رهبری نداشت و هیچ حزب یا گروهی خاص، آن را هدایت نمی‌کرد و این خود مردم بودند که به سازماندهی و مدیریت جریان اعتراضات اقدام می‌کردند. این ویژگی سبب شده است انقلاب مصر در برابر ورودی‌های آشوب‌ساز همچون دخالت خارجی، عوامل رژیم پیشین و گروه‌های مصادره‌کننده انقلاب، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به انقلاب ایران داشته باشد و پس از سقوط مبارک نیاز به فعالیت و حضور جنبش انقلابی همچنان احساس شود

۱. سلطه و سیطره پایان‌ناپذیر بودن حکومت تحت لوای حکمرانان ابدی؛

۲. فقدان بارز هویت ملی و تحقیر مردمی و ستیز عریان با دین اسلامی عموم مردم؛

۳. ظلم و فساد و تبعیض آشکار نظام دیوان‌سالار و خاندان حکومتی و سلطنتی.

این شاخص‌ها، هرم سه‌گانه‌ای است که غیرت مردم را به جوش و خروش آورده و در طول سال‌ها و دهه‌ها شکاف عمیقی را بین ملت و حکومت شکل بخشیده است. در طول این سال‌ها حاکمان حکومت‌های مطلقه تونس، مصر، اردن، بحرین، الجزایر، یمن، لیبی و... مانند ایران سال ۱۳۵۷ هیچ‌گاه صدای عدالت‌خواهی و اسلام‌گرایی مردم را نشنیدند. این حاکمان تنها هنگامی گوشه‌شنوا یافتند و اعلام کردند که «من پیام انقلاب شما را شنیدم» که موسم طرد آنان از سوی مردم فرار رسیده بود. اما اکنون مردم کشورهای عربی با اتحاد و انسجام، صدای انقلاب خود را با الهام از انقلاب اسلامی نه تنها به گوش حاکمان فراری و در شرف فرار خود، که به گوش تمام مردم دنیا رسانده‌اند. حسن قناعت‌لی رئیس انجمن اهل بیت (ع) استانبول، بر این باور است که تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر جهان اسلام و جهان عرب به حدی است که سیاستمداران و جامعه‌شناسان غرب به آن اعتراف می‌کنند؛ چراکه پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و تفکرات امام خمینی (ره) به دنیا شکل تازه‌ای بخشید و حرکت نوینی را





در جهان پدیدار کرد که اتحاد مسلمانان مهمترین ثمره آن بود. این خیزش از یک طرف به عنوان آلترناتیوی در برابر امپریالیسم جهان ظهور کرد و از طرف دیگر به مسلمانان با یک تفکر نوین انگیزه بخشید. سنگ بنای چنین تفکری بیش از سه دهه پیش بنیان نهاده شده بود؛ زمانی که این اندیشه اسلامی در کلام امام خمینی (ره) با درک و تحلیل عمیق وی از تحولات آتی و اینکه این نهضت اسلامی در حصار زمان و مکان متوقف نماند و وی سخن از صدور انقلاب اسلامی داد؛ امام نه تنها این مسئله را بارها مورد توجه قرار داد، بلکه با تأکید بر آموزه‌های رهایی‌بخش اسلامی، دیگر ملت‌های اسلامی را به بیداری اسلامی دعوت می‌کرد.

ایشان در فرازی از فرمایشات خود با خطاب قرار دادن ملت‌های مصر و عراق اظهار می‌دارند:

ملت مصر باید این مطلب را بداند که اگر قیام کند برخلاف این توطئه‌ها، همان طوری که ایران قیام کرد، آنجا هم خواهد پیروز شد. ملت مصر از حکومت نظامی نترسد و به او اعتنا نکند و همان طور که ایران حکومت نظامی را شکست و به خیابان‌ها ریخت، آنها هم بشکنند و به خیابان‌ها بریزند و این تفاله‌های امریکا را بیرون بریزند. ملت مصر نشینند تا این قدرت از بین رفته دوباره دست و پای خودش را جمع کند و نفوذ خودش را بر ملت تحمیل کند. امروز روزی است که ملت مصر باید قیام کند. امروز روز ضعف دولت است و قدرت ملت. باید قدرت را نشان دهد و اعتنای به این حکومت نظامی برخلاف همه موازین نکند و بشکند این حکومت نظامی را و به خیابان‌ها بریزد و این دولتی [را] که می‌خواهد با سرنیزه با اسلام مخالفت کند و به صراحت می‌گوید که هر کس که به اسلام وفادار باشد او را سرکوب می‌کنیم، [از بین ببرد]...^۱

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که انقلاب اسلامی ایران یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در پیشبرد روند بیداری و آگاهی مسلمانان و افزایش فعالیت‌های مؤثر اسلامی در جوامع مسلمانان بوده است. آنچه در مصر در بهمن ماه ۱۳۸۹ رخ داد نیز حرکتی مشابه انقلاب ایران بود؛ خروش مردمی که در نتیجه چند دهه تحقیر ملی به وجود آمده است؛ از این رو بازگشت به هویت دینی و آرایه نظمی جدید مبتنی بر اسلام با الهام از الگوی ایران بهترین جایگزین برای حاکمیت سیاسی در مصر به شمار می‌آید.

۱. صحیفه/امام، ج ۱۵، ص ۲۸۵.

انقلاب مصر خواسته‌های خود را بر خواسته‌های داخلی متمرکز کرد و در برابر سیاست خارجی موضع سکوت را اتخاذ کرد، در حالی که انقلاب اسلامی در ایران از همان ابتدا به تمام موضوعات و قضایا پرداخت؛ شعار «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر امریکا» را سرداد، رابطه خود با واشنگتن و تل‌آویو را قطع کرد و همین موجب شد تا امریکا و اسرائیل بنای خصومت و دشمنی با انقلاب ایران را پایه‌ریزی کنند

به طور کلی به نظر می‌رسد انقلاب ایران و مصر، در ذات و ماهیت، بسیار به هم شبیه هستند. اگر ایران، ایدئولوژی ناسیونالیسم را قبل از انقلاب به خود دیده است، مصر هم ناسیونالیسم جمال عبدالناصر را دیده است. اگر از دل حکومت رضاخان، دولت لیبرال سر تا پا وابسته به امریکا با روابط بسیار حسنه با اسرائیل ظهور کرد، در مصر نیز دولت‌هایی خودفروخته و وابسته به امریکا و اسرائیل پس از عبدالناصر، بر مسند قدرت تکیه زدند. مصر پیش از آغاز حرکت انقلابی خود، همچون ایران، دچار ناکارآمدی ایدئولوژی‌های وارداتی و ناهمخوان با فرهنگ بومی (ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم) بوده و پس از انقلاب، حرکت‌های بسیار مشابهی را به نمایش گذاشته است.

حتی صحنه‌هایی که در این دو انقلاب دیده می‌شد، بسیار به هم شبیه بود. در ایران همه قشرها و لایه‌های اجتماعی در حرکت علیه رژیم شاه نقش داشتند؛ در مصر نیز چنین اتفاقی رخ داد و در میدان التحریر، توده‌های مردم، به ویژه جوانان و زنان حضور داشتند؛ مصری‌ها با تجمع در مقابل سفارت رژیم صهیونیستی و آتش زدن پرچم اسرائیل، خواستار اخراج سفیر رژیم صهیونیستی از قاهره، بلکه لغو «پیمان کمپ‌دیوید» شدند. سرانجام نیز با یک حرکت انقلابی، سفارتخانه اسرائیل را اشغال کردند. پیروزی اسلام‌گرایان در انتخابات پارلمانی و پیگیری شعارهای انقلابی، به خوبی از ماهیت ضد استعماری این حرکت حکایت دارد؛ حرکتی که ایرانیان سی سال قبل طلایه‌دار آن در جهان بودند. البته تفاوت‌هایی هم وجود داشت. مهمترین تفاوتی که وجود دارد این است که آنها در تاریخ ۵۰ ساله خود، الگوی جمهوری اسلامی را داشته‌اند و ما هیچ پیش‌فرضی از انقلاب اسلامی نداشتیم.





مقالات



ظرفیت‌های تمدنی روسیه برای انقلاب اسلامی و جهان اسلام

دکتر احمد رهدار^۱

اهمیت استراتژیک روسیه

مناسبات کشور روسیه با جهان اسلام دارای تاریخ پرفراز و نشیبی می‌باشد؛ در برخی از مقاطع روابط حسنه و در برخی مقاطع تیره بوده است. اما در مجموع در مقایسه با غرب می‌توان گفت که روابط روسیه با جهان اسلام، انسانی‌تر و مسالمت‌جویانه‌تر بوده است. به عبارت دیگر به رغم اینکه کشور روسیه از دیروقت یکی از کشورهای پر قدرت جهانی به شمار می‌آمده و این امر اقتضا داشته که متحد استراتژیک قدرت‌های استعماری غرب باشد، بسیاری از متحدین استراتژیک روسیه از میان کشورهای شرقی و حتی اسلامی بوده‌اند. این البته علاوه بر میزان تمایز خوی استکباری روسیه و غرب، به این مسئله که منافع ملی روسیه مقتضی تعامل حسنه و حداکثری با جهان اسلام و شرق بوده نیز دلالت دارد. به لحاظ سیاسی، روسیه کنونی در مقایسه با غرب از چند جهت برای جهان اسلام بهتر است:

نخست اینکه غرب هر چند موفق به بازستانی اسپانیا از مسلمانان شده، اما تجربه

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه (قم)، دکترای علوم سیاسی (تهران) و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح اندیشه (قم)



به رغم اینکه کشور روسیه از دیروقت یکی از کشورهای پر قدرت جهانی به شمار می آمده و این امر اقتضا داشته که متحد استراتژیک قدرت های استعماری غرب باشد، بسیاری از متحدین استراتژیک روسیه از میان کشورهای شرقی و حتی اسلامی بوده اند. این البته علاوه بر میزان تمایز خوی استکباری روسیه و غرب، به این مسئله که منافع ملی روسیه مقتضی تعامل حسنه و حداکثری با جهان اسلام و شرق بوده نیز دلالت دارد

اندلس برای آن بسیار گران تمام شده^۱ و در سراسر دوره های پس از غلبه بر مسلمانان، غرب تمام تلاش خود را برای مهار و حتی حذف اسلام در اروپا به کار بسته است. اساساً جنگ های صلیبی در گذشته و نفرت عمومی غرب از اسلام در شرایط کنونی ناشی از همین خودآگاهی تاریخی آن نسبت به حضور بالقوه خطرناک اسلام در آنجا می باشد. از این روی، می توان گفت که از نظر غرب، اسلام دشمن استراتژیک و تاریخی آن محسوب می شود. این در حالی است که تعامل جهان اسلام و روسیه به رغم داشتن تجارب تلخ و شیرینش، هرگز به گونه ای پیش نرفته که اسلام را به دشمن استراتژیک آن تبدیل کند؛ بلکه بر عکس، در حالی که اروپا همواره مسلمانان را شهروند درجه دو خود به حساب آورده و اسلام را دین عارض بر تاریخ خود می شمارد، روسیه مسلمانان خود را

شهروند درجه یک و اسلام را بخشی از تاریخ، تمدن و فرهنگ خود می داند.

دوم اینکه ظهور انقلاب اسلامی ایران باعث شد تا موج غرب ستیزی در متن جهان اسلام گسترش یابد و تا آنجا به پیش رود که امروزه برای غرب تبدیل به یک کابوس شود. این در حالی است که روسیه با انقلاب اسلامی چندان مشکل ندارد؛ چرا که انقلاب مذکور باعث شد تا کشور ایران - به مثابه کشور همسایه روسیه - از دایره بلوک امریکا خارج شود و تسری روح غرب ستیزی و امریکاستیزی آن در جهان اسلام نیز باعث تشدید گرایش آنان به روسیه در برابر غرب باشد. از همین رو در حالی که امریکا، ایران را محور شرارت منطقه ای و حتی بین المللی دانسته و با حزب الله لبنان و حماس سر ستیز دارد، روسیه علاوه بر اینکه در حال حداکثری کردن تعاملات خود با ایران می باشد،

۱. حضور ۶۰۰ ساله حاکمیت اسلامی در اسپانیا باعث شده تا بسیاری از تراث فکری - فرهنگی اروپای جنوبی همچنان وام دار عالم اسلامی باشد. به عنوان مثال با وجود گذشت چندین قرن از بازستانی اسپانیا از دست مسلمین، کتابخانه های اسپانیا پر از آثار مکتوب دانشمندان اسلامی است و معماری اسلامی همچنان در آنجا جذاب بوده و طرفدار دارد و... طرفه اینکه در اسپانیا سید مسیحی وجود دارد (کسانی که اسلاف مسلمان آنها از خاندان سادات بوده و کم کم اخلاف آنها مسیحی شده اند). حضور مآثر فرهنگی اسلامی در اسپانیا می تواند برای غرب خطر بالقوه باشد.



حداقل با حزب‌الله و حماس ستیز ندارد و حتی با نمایندگان آنها دیدار و گفت‌وگو دارد.^۱ سوم، در حالی که اروپا و آمریکا در مناسبات درون جهان اسلام، با اسلام سنی بهتر و راحت‌تر کنار آمده‌اند،^۲ روسیه به ویژه به دلیل مشکلات خاص خود با چین که به شدت دارای افکار وهابی‌گری هستند، در مناسبات درون جهان اسلام به تشیع بسیار خوش‌بین‌تر از تسنن می‌باشد. از نظر روس‌ها اسلام شیعی، اسلام دیالوگ و عقلانیت و اسلام سنی (وهابی)، اسلام خشونت، ارباب می‌باشد.^۳

بنا به دلایل مذکور، چشم‌انداز روابط روسیه با جهان اسلام و به ویژه اسلام شیعی و انقلاب اسلامی از جهت منافع ملی و عقیدتی بسیار امیدبخش می‌باشد و به نظر می‌رسد جهان اسلام لازم است تا شرایط مذکور را فرصت دانسته و حضور خود در روسیه را در انحای گوناگون آن حداکثری نماید.^۴ البته لازم است که بدانیم استراتژی توجه به روسیه نباید بر اساس ظرفیت‌های سابق آن در عصر شوروی تنظیم شود. واقعیت این است که شرایط امروزی روسیه با شرایط گذشته آن در عصر شوروی از جهات متعددی متفاوت شده است. تفاوت‌های مذکور الزامات و اقتضائاتی دارند که برخی از آنها بی‌شک در پروژه تمدن‌سازی اسلامی تأثیر بسزایی دارند. برخی از این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

۱. برخلاف نظام سیاسی شوروی (۱۹۹۱-۱۹۱۷) که کمونیستی و ایدئولوژیک بود، نظام سیاسی روسیه کنونی کاملاً عرفی و عمل‌گراست. به عبارت دیگر در حالی که نظام

۱. به عنوان مثال مدودوف زمانی که در دوره ریاست‌جمهوری خود به دمشق رفت، علاوه بر دیدار با مسئولین سوری، با خالد مشعل - مسئول دفتر سیاسی حماس - نیز دیدار کرد.

۲. به عبارت دیگر در حالی که غرب از ملت‌های اسلامی (اعم از شیعه و سنی) هراس داشته و دارد، با رهبران جوامع سنی بسیار راحت‌تر توانسته کنار آید تا رهبران جوامع شیعی (اساساً بسیاری از رهبران جوامع سنی دست‌نشاندها و سرسپرده‌های غرب می‌باشند).

۳. البته باید توجه داشت که هر چند رفتارهای افراطی مسلمانان چین و اخیراً داغستان و اینگوش برای متمایل کردن مقطعی روس‌ها به اسلام شیعی یا اسلام معتدل و غیر وهابی مؤثر بوده است، اما متأسفانه باید گفت که در نهایت، فرقه‌های مختلف اسلامی برای روس‌ها یکسان تلقی خواهند شد و در نتیجه رفتارهای مذکور جز به مکدر کردن چهره اسلام در روسیه نخواهد انجامید. هم‌اینک دولت‌مردان روسیه بدون تفکیک میان شیعه و سنی یا سنی‌های وهابی و غیر وهابی، با ترور بست خواندن مسلمانان، تصریح می‌کنند که ترور بست‌ها بقای خود را با پول‌های ترکیه و عربستان در روسیه تضمین می‌کنند!

۴. واقعیت این است که در شرایط کنونی، مشخصاً در ایران، شخص مقام معظم رهبری پرچم‌دار تعامل حداکثری با روسیه می‌باشد. همچنان که پیش از آن مبدأ توجه جهان اسلام (یا حداقل ایران) به روسیه را می‌توان پیام حضرت امام(ره) به گورباچف دانست. این‌که معظم‌له به روسیه پیام دادند نه به دیگر کشورهای کمونیستی از جمله چین - که از قضا از کمیت انسانی به مراتب بیشتری نسبت به روسیه نیز برخوردار است - بیان‌گر این است که وی در روسیه شرایط تعامل و همکاری و حتی تصرف اسلامی را مساعدتر دیده‌اند.

کمونیستی سابق رویکردی ضد دینی داشت^۱ و اصطلاحاً نسبت به دین «بشرط لا» بود،^۲ نظام سیاسی کنونی روسیه رویکردی سکولار داشته و نسبت به دین، «لا بشرط» است تا جایی که در قانون اساسی روسیه کنونی ادیان مسیحیت، اسلام، یهودیت و بودیسم به رسمیت شناخته شده و فعالیت آنها قانونی دانسته شده است. شایسته و بلکه بایسته است که ایران و جهان اسلام از این ظرفیت قانونی در روسیه کنونی، برای بسط اسلام و تکثیر و تشدید فعالیت‌های اسلامی استفاده کنند. ارزش واقعی این ظرفیت قانونی زمانی دانسته می‌شود که بدانیم در نظام‌های سیاسی بسیاری از کشورهای اروپایی در حالی که رویکرد سکولاریستی اتخاذ شده - و استلزام منطقی این رویکرد این است که نسبت به فعالیت و عدم فعالیت اسلامی موضعی نداشته باشند - فعالیت‌های اسلامی معمولاً به طرق قانونی و در برخی موارد به طرق غیر قانونی محدود و بلکه ممنوع شده است. نمونه روشن این محدودیت و ممنوعیت را می‌توان در جلوگیری از ورود یا حتی ثبت نام دانشجویان مسلمان محجبه در مدارس و دانشگاه‌های بعضی از کشورهای اروپایی نشان داد.

۲. برخلاف نظام سیاسی کمونیستی که بر اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بود،^۳ نظام

۱. در زمان حکومت کمونیست‌ها، بسیاری از کلیساها تعطیل و برخی از کلیساهای مشهور از جمله کلیسای جامع مسکو تخریب شدند. کمونیست‌ها پس از تخریب کلیسای جامع، در مکانش یک استخر عمومی و مختلط ایجاد کردند. پس از فروپاشی شوروی، مسیحیان ارتدوکس دوباره در همان مکان، کلیسای جامع مسکو را با همان طرح قدیم اما بسیار زیباتر بازسازی کردند. امروزه کلیسای مذکور - که در نزدیکی میدان سرخ قرار دارد - یکی از جاذبه‌های توریستی مسکو می‌باشد. در خصوص دین اسلام نیز باید گفت در دوره کمونیستی اکثر مساجد روسیه تخریب و برخی از آنها تعطیل شدند؛ همچنان که بسیاری از مناسک اسلامی هم ممنوع شد. به عنوان مثال ختنه کردن پسران، برگزاری مراسم عزاداری برای اباعبدالله‌الحسین (ع) و... ممنوع شد (هر چند حتی در همان شرایط هم، شیعیان در ضمن برگزاری مراسم ترحیم و مجالس ختم به عزاداری می‌پرداختند).

۲. در اغلب مواردی که یک سلسله جای خود را به سلسله دیگری می‌دهد، حاکمان سلسله جدید تلاش می‌کنند تا آنچه را که اساس مشروعیت سلسله پیشین بوده زیر سؤال ببرند. راز این مسئله در این است که اگر چنین نکنند، مشروعیت خود و عقلانیت تأسیس سلسله جدید را نمی‌توانند اثبات کنند. تزارها نماد و مظهر حمایت از دین مسیحیت ارتدوکس بودند و مشروعیت انقلاب بلشویکی و عقلانیت تأسیس سلسله جدید مستلزم نقد جوهر و اساس مشروعیت رژیم پیشین (یعنی مسیحیت ارتدوکس) بود. از این روی، حکومت جدیداً تأسیس کمونیستی به نقد گسترده دین پرداخته است. البته سال‌ها بعد در دوره استالین، هم‌زمان با جنگ جهانی دوم، در حالی که حکومت کمونیستی برقرار بود، دوباره نیاز به دین احساس شد؛ چرا که کشور شوروی در جنگ جهانی دوم ۲۲ میلیون کشته و زخمی داد و رنج ناشی از این مصائب جز با رجوع به مناسک دینی تسلیت نمی‌یافت. به همین علت برای ایجاد وفای و آرامش اجتماعی، آزادی دینی داده شد و نهایتاً پس از فروپاشی شوروی، کلیسا و دولت کاملاً هم‌سو قرار گرفتند به گونه‌ای که امروزه این دو نهاد در روسیه، در سطح گسترده‌ای خدمات متقابل به یکدیگر دارند.

۳. البته در همان زمان حکومت کمونیستی نیز در فاصله سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۱ لنین تلاش کرد تا به نوعی میان اقتصاد سوسیالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری تلفیق ایجاد کند، اما در نهایت از سال ۱۹۲۳ دوباره همان اقتصاد سوسیالیستی را تقویت کرد. البته شدیدترین شکل اعمال اقتصاد سوسیالیستی پس از لنین و در دوره سی‌ساله حکومت استالین (۱۹۵۳-۱۹۲۴) بوده است.

سیاسی کنونی روسیه بر اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی است. در اقتصاد سوسیالیستی، مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته نمی‌شود و مردم همه برای دولت کار می‌کردند و در مقابل، مردم نه تنها پول برق، گاز، تلفن، اجاره خانه و... هم نمی‌دادند، بلکه حتی در مسافرت‌های اجباری یک‌ماهه‌شان نیز از خدمات دولتی (مثل هتل و...) برخوردار بودند. اقتصاد سوسیالیستی در ابتدا چنان به مذاق مردم خوش آمد که در فاصله چند دهه بیش از نیمی از مردم جهان به آن معتقد شدند و روند سوسیالیست شدن کشورهای دنیا چنان سرعت یافته بود که در آئینده نه چندان دور منصب و پستی با عنوان وزارت امور پیش‌بینی کرده بود که در آئینده نه چندان دور منصب و پستی با عنوان وزارت امور خارجه نخواهیم داشت؛ چراکه همه جهان کمونیست و سوسیالیست خواهند شد و در آن صورت، خارجی باقی نمی‌ماند که امور خارجه معنی داشته باشد! البته نباید غافل شد که شکست سوسیالیسم به معنی کارآمد بودن و حق بودن سرمایه‌داری نمی‌باشد، بلکه برای مواجهه جهان اسلام با روسیه توجه به این مسئله مهم است که در هر حال، اقتضائات و الزامات نظام اقتصادی سوسیالیستی متفاوت از اقتضائات و الزامات نظام اقتصادی سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر با تغییر نظام اقتصادی سوسیالیستی شوروی به نظام اقتصادی سرمایه‌داری روسیه، استراتژی اقتصادی جهان اسلام در روسیه باید مناسب با شرایط اقتصادی سرمایه‌داری طراحی شود نه شرایط اقتصادی سوسیالیسم.

۳. برخلاف نظام سیاسی حکومت کمونیستی شوروی که بر اساس استراتژی «متحدمحور» استوار بود، نظام سیاسی کنونی روسیه بر اساس استراتژی «منفعت‌محور» استوار است. به عنوان مثال نظام سیاسی شوروی در اقصی نقاط عالم متحدینی مثل کشورهای امریکای لاتین (کوبا، اکوادور، ونزوئلا و...)، کشورهای اسلامی (عراق، سوریه، اردن، لیبی و...)، کشورهای آسیای شرقی و... داشت که برای حفظ کردن آنها بسا اینکه باید هزینه‌هایی صرف می‌کرد. این در حالی است که نظام سیاسی کنونی روسیه منفعت‌محور است؛ بدین معنی که حتی با کسانی که به عنوان متحدانش شناخته می‌شوند هم در مواردی که منافع ملی آن اقتضا کند، ستیز و دشمنی می‌کند. از همین روی، گرجستان را - که روزگاری جزء خاکش بوده و امروز نیز در بسیاری از محصولات و تکنولوژی‌ها به روسیه وابسته است - بمباران می‌کند. توجه به این نکته از این حیث مهم است که در تعامل با آن همواره باید گزینه منفعتش را در نظر گرفت و گزینه تردیدی نیست که اگر در جبهه مقابل ما منفعت روسیه تأمین شود، بی‌شک علیه ما



عمل خواهد کرد. هر چند اینکه کدام یک از دو رویکرد متحدمحور و منفعت‌محور بهتر بوده و مقبول نظام سیاسی اسلام می‌باشد، مسئله‌ای مهم است، اما آنچه به رسالت این نوشتار مربوط است این است که در تعامل با نظام سیاسی کنونی روسیه باید به الزامات و اقتضائات استراتژی‌های آن توجه نمود.

۴. برخلاف دوره حکومت کمونیست‌های شوروی که در آن اقلیت مسلمان شوروی در شرایط ضعف و انفعال بوده و چشم‌انداز تیره‌ای برایشان متصور بود، روند حرکت به آینده در دوره کنونی روسیه به گونه‌ای است که چشم‌انداز مسلمانان در جامعه روسی بسیار روشن و امیدوارکننده است تا جایی که می‌توان پیش‌بینی کرد که اقلیت مذکور در آینده نه چندان دور یا تبدیل به اکثریت یا حداقل تبدیل به اقلیتی ذی نفوذ و دارای قدرت بالا می‌شود. توجه به این مسئله از این حیث مهم است که در ترسیم استراتژی تعامل جهان اسلام با روسیه درک درست از وضعیت مسلمانان در آن، عامل تعیین‌کننده خواهد بود. قطعاً شرایط کنونی مسلمانان در روسیه به گونه‌ای است که قدرت چانه‌زنی جهان اسلام با روسیه را افزایش می‌دهد. به عبارت دیگر در حالی که استراتژی تعامل جهان اسلام با نظام سیاسی کمونیستی شوروی بر پایه تاکتیک بقای اسلامی تنظیم شده بود- بدین معنی که تمام تلاش جهان اسلام به حفظ وضع موجود اسلامی در شوروی و نه ارتقای آن معطوف شده بود- استراتژی کنونی آن بر پایه تاکتیک ارتقا و رشد تنظیم می‌شود- بدین معنی که تلاش جهان اسلام نه فقط به حفظ وضع موجود، بلکه به تکثیر و تشدید حضور اسلامی در روسیه معطوف است- البته باید توجه داشت که هر چند شرایط «فعل» بانشاط‌تر و حتی کم‌هزینه‌تر از شرایط «انفعال» است، برخلاف شرایط انفعال که با غیر فعال نگه داشتن بسیاری از پتانسیل‌ها و ظرفیت‌ها هم ممکن می‌شود، شرط تداوم شرایط فعل، فعال کردن حداکثری همه آن پتانسیل‌ها و ظرفیت‌هاست.

پس از اتخاذ موضع درباره ضرورت تعامل جهان اسلام و روسیه، به منظور حداکثری کردن و مهندسی کردن تعامل مذکور لازم است ظرفیت‌های موجود و بالقوه این تعامل مورد تأمل و بازخوانی قرار گیرد. برخی از ظرفیت‌های موجود و قابل فعال شدن در روسیه در این خصوص، عبارت‌اند از:

ظرفیت تاریخی

کشور روسیه به لحاظ جغرافیایی همسایه تعدادی از کشورهای اسلامی از جمله

ایران است. این همسایگی باعث شده تا میان آنها از دیرت تا کنون مناسبات و تعاملاتی صورت گرفته باشد. در بین کشورهای اسلامی همسایه روسیه، مناسبات تاریخی ایران و روسیه به لحاظ حوزه تمدنی از دیگران بیشتر و مهم‌تر است. از همین روی، بررسی این مناسبات از چند جهت می‌تواند به پروژه تمدن‌سازی اسلامی در آینده مدد رساند. نخست اینکه بررسی تاریخی همواره میان دو کشوری ممکن است که تاریخ مشترکی داشته باشند (و گرنه به عنوان مثال میان ایران و گروئنلند چه بررسی تاریخی‌ای می‌تواند صورت بگیرد؟) تاریخ مشترک به معنی وجود علقه‌های مشترک می‌باشد. باز خوانی این علقه‌ها از جانب هر یک از دو طرف که زودتر و حداکثری‌تر صورت بگیرد، می‌تواند ظرفیت‌های آنها را در جهت برنامه‌ها و آمال خود مدیریت و مهندسی کند؛ چه از طریق این باز خوانی می‌توان نظام مناسبات تاریخی را حداقل از حیث اولویت و نیز اجمال و تفصیل بر اساس نظام هنجاری خود تنظیم کرد. بی‌شک برخی از مناسبات تاریخ میان دو کشور از ظرفیت‌های بیشتری برای تشدید روابط تعاملی، تصرفی، خصمانه‌ای و... برخوردار هستند. شرایط حال و آینده جهان اسلام می‌تواند عامل مؤثری برای فعال کردن هر یک از روابط مذکور باشد.

دوم اینکه باز خوانی مناسبات تاریخی به‌ویژه برای کشوری که خود را در جانب حق می‌پندارد،^۱ می‌تواند عامل وفاق اجتماعی^۲ شود.^۳ همچنان که باز خوانی مذکور می‌تواند ادبیات مواجهه دو طرف را غنی ساخته و برای آن تا اعماق تاریخ دو کشور تبار سازی کند. غنا و تبار ادبیاتی، مواجهه کشورها را عقلانی و منصفانه می‌کند؛ چرا که به عنوان مثال کشور استعمارگر تنها در غیاب خود آگاهی تاریخی کشور استعمار شونده است که می‌تواند به استعمارگری خود تداوم بخشد و از این روی، به هر میزان که طرف مواجهه آن نسبت به مناسبات و ظرفیت‌های تاریخی خود آگاهی بیشتری داشته باشد، ناگزیر

۱. مفروض در مناسبات تاریخی ایران و روسیه، استعمارگری روسیه و مظلومیت ایران می‌باشد؛ چه در اکثر مناسبات تاریخی ایران و روسیه در قرون اخیر، کشور روسیه یکی از ابر قدرت‌های استعمارگر و کشور ایران همواره در معرض حمله، اشغال و حتی تصرف ضمیمه‌ای بوده است.
۲. بی‌شک هرگونه خیز برای تحقق تمدنی اسلامی ضروراً باید مسبوق به وفاق اجتماعی در ملل (امت) اسلامی باشد.

۳. این در حالی است که ویژگی‌های منفی و منفور مثل خوی استکبارورزی و استعمارگری - به‌ویژه در شرایط تاریخی‌ای که سود حاصل از آن خوی‌ها برای نسل‌های آینده چندان ملموس و محسوس نمی‌باشد - نه تنها از ظرفیت اندکی برای ایجاد وفاق اجتماعی برخوردارند، بلکه در بیشتر موارد می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد. به عنوان مثال بخش قابل توجهی از نسل کنونی کشورهای استعمارگری چون انگلیس، بابت استثمار کشورهای اسلامی در چند قرن گذشته نمی‌توانند چندان احساس خوشایندی داشته باشند و از همین روی، معمولاً در مقام محاجه و بحث، از رفتن به گذشته تاریخی فرار کرده و نسبت به طرح مسائل کنونی و فردایی فی‌مابین تمایل نشان می‌دهند.

است که به اقتضائات آن ظرفیت‌ها تن دهد.

واقعیت این است که حداقل تا اواخر قرن بیستم - که شرق‌شناسی روسی فعال بوده - کشور روسیه هم در بازخوانی مناسبات فی‌مابین ایران و روسیه و هم در بازخوانی مناسبات داخلی ایران موفق‌تر از ایران عمل کرده است. بهترین مؤید این ادعا شکل‌گیری مکتب ایران‌شناسی (و بلکه اسلام‌شناسی) روسی - یا همان «شرق‌شناسی روسی» می‌باشد که در نتیجه آن ده‌ها ایران‌شناس و اسلام‌شناس مشهور و غیر مشهور ظهور کرده و میراثی بالغ بر چند صد جلد کتاب و هزاران مقاله درباره ایران به جای گذاشته است.^۱ این در حالی است که نه تنها مکتب تاریخ‌نگاری روسیه‌شناسی از جانب ایرانیان یا جهان اسلام شکل نگرفته، بلکه مجموعه اطلاعاتی که در سراسر جهان اسلام درباره روسیه به ثبت رسیده به مراتب کمتر از مجموعه اطلاعاتی است که در روسیه درباره جهان اسلام به ثبت رسیده است.

به نظر می‌رسد لازم است میراث شرق‌شناسی و ایران‌شناسی روسی در چند مرحله از جانب ایرانیان و مسلمانان مورد بازخوانی قرار گیرد. در مرحله نخست با این پیش‌فرض که در هر حال در میراث مذکور، آمار، نقشه‌ها، داده‌ها و تحلیل‌هایی وجود دارد که بی‌شک درست بوده و می‌تواند مورد استفاده امروز ما نیز قرار گیرد، لازم است تا با رویکردی همدلانه به مطالعه و تأمل در آنها نشست؛^۲ در مرحله دوم با این پیش‌فرض که در هر حال مستشرقان روسی فارغ از حب و بغض‌ها یا فارغ از نقص‌هایی که ممکن است هر محقق به درجاتی گرفتار آنها باشد نبوده‌اند، لازم است با رویکردی انتقادی به میراث شرق‌شناسی روسی به مطالعه و تأمل در آنها پرداخت؛^۳ در مرحله سوم با این پیش‌فرض که ظرفیت‌های اسلامی خود برای تولید هر گونه علمی که دغدغه‌های

۱. مکتب شرق‌شناسی روسی نه فقط درباره اسلام و ایران به نگارش کتاب و مقاله پرداخته، بلکه آنها بسیاری از کتب اسلامی را نیز به روسی ترجمه کرده‌اند. به عنوان مثال روس‌ها از سال‌های ۱۸۰۰ به بعد، بسیاری از کتب فارسی را به روسی ترجمه کرده‌اند.

۲. بی‌شک اگر مواجهه جهان اسلام با میراث شرق‌شناسی روسی به همین جا ختم گردد، خوانندگان این میراث تا حد زیادی متأثر از نویسندگان روسی شده و قرائت آنها از خودشان قرائتی روسی خواهد شد؛ چرا که در حد قابل قبولی تلاش شده تا میراث مذکور به صورت متدیک و روشمند نگارش یابند. نگارش‌هایی از این دست دارای منطقی روشن از صغرا و کبراهایی هستند که به سهولت به نتایج دلخواه نویسنده ختم می‌شوند. به عبارت دیگر نباید پنداشت که میراث مذکور چنان بی‌بنیان و بنیادند که به راحتی می‌توان نقاط انحراف و نقص آنها را تشخیص داد.

۳. واضح است که تنها کسانی می‌توانند در این مرحله نقش‌آفرینی کنند که به تاریخ جهان اسلام و مناسبات داخلی و خارجی آن واقف داشته باشند یا حداقل در موضوعی که کتاب شرق‌شناس روسی بدان پرداخته و قرار است مورد مطالعه انتقادی قرار گیرد، آگاهی لازم را داشته باشند؛ چرا که نقدها و سلب‌ها در صورتی که پایگاه ایجابی داشته باشند، اثربخش خواهند بود و گرنه انکار صرف یک مسئله بدون ارایه هر گونه جایگزین نمی‌تواند به حذف آن مورد ختم گردد.

اسلامی بدان معطوف هستند مستعد می‌باشند، لازم است برای تأسیس و تولید تئوری‌های بومی و اسلامی عزم خود را جزم کرد.

نکته حائز اهمیت این است که مراحل سه‌گانه مذکور ترتیبی نیستند. بر این اساس، این‌گونه نیست که مادام که همه میراث شرق‌شناسی روسی مورد مطالعه قرار نگرفته نتوان وارد مرحله دوم یعنی بازنگری انتقادی آنها شد، بلکه با کمی فاصله زمانی می‌توان هر سه مرحله را همزمان دنبال کرد. اگرچه جامعه اسلامی با شرایط کامل تحقق مرحله اول هنوز فاصله زیادی دارد، اما به دلیل اینکه در مقطعی از تاریخ گذشته در بخش‌های زیادی از جهان اسلام پیرامون روسیه، استعمار روسیه غلبه داشته، در صد قابل توجهی از

ظهور انقلاب اسلامی ایران باعث شد تا موج غرب‌ستیزی در متن جهان اسلام گسترش یابد و تا آنجا به پیش رود که امروزه برای غرب تبدیل به یک کابوس شود. این در حالی است که روسیه با انقلاب اسلامی چندان مشکل ندارد؛ چرا که انقلاب مذکور باعث شد تا کشور ایران - به مثابه کشور همسایه روسیه - از دایره بلوک امریکا خارج شود و تسری روح غرب‌ستیزی و امریکاستیزی آن در جهان اسلام نیز باعث تشدید گرایش آنان به روسیه در برابر غرب باشد

تاریخ‌نگاری روسی در نظام‌های آموزشی - پژوهشی جوامع اسلامی وارد و باعث شده تا لایه اجتماعی وسیعی از جوامع اسلامی با بخش قابل توجهی از تراث شرق‌شناسی روسی آشنا گردند. متأسفانه همین دلیل غلبه روح استعماری بر جهان اسلام در قرون اخیر باعث شده تا مسلمانان کمتر جرئت حرکت به مرحله دوم را پیدا کرده باشند. البته در جوامع اسلامی لایه اجتماعی کوچکی - که بیشتر آنها را نخبگان مذهبی و علمی تشکیل می‌دهند - همواره وجود داشته که هم خود وارد مرحله دوم شده و هم دیگران را تشویق و ترغیب به آن می‌نموده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد لایه مذکور حتی تا به امروز که می‌توان گفت عصر استعمار کلاسیک تمام شده هم عمومی نشده است. در مورد مرحله سوم، مسئله از این دو مرحله پیشین به مراتب حادث‌تر بوده و حتی کشورهای مترقی اسلامی مثل ایران، عراق، مصر و ترکیه که هر کدام به دلایلی بخش عظیمی از تراث اسلامی را در حافظه خود دارند نیز چندان در این خصوص موفق نبوده‌اند. البته واضح است که فرآیند تولید و تأسیس علم در مقایسه با دو مرحله پیشین (بازفهمی و بازنگری علمی) به مراتب سخت‌تر و کندتر است و نباید انتظار داشت که ساختار کامل تئوری‌های بومی - اسلامی در یک دوره تاریخی تولید شود. با این همه، به نظر می‌رسد جهان اسلام در خصوص توجه به تراث خود و بازخوانی آنها کوتاهی داشته و اهتمام لازم



را در این مورد به خرج نداده است.

آنچه اما در شرایط کنونی از جهان اسلام عموماً و از کشورهای اسلامی پیرامون روسیه خصوصاً انتظار می‌رود حداکثری کردن رویکردهای مرحله اول و دوم مواجهه با تراث شرق‌شناسی روسی است. به ویژه در شرایط کنونی که امواج بیداری اسلامی و خودآگاهی تاریخی مسلمانان در حال افزایش می‌باشد، به عنوان گام‌های نخست حرکت به سوی تمدن اسلامی، توجه به رویکرد مرحله دوم ضروری می‌باشد و برای این منظور لازم است با مختصات کلی مکتب شرق‌شناسی روسی آشنا شد.

مکتب شرق‌شناسی روسی با ویژگی‌هایی از مکاتب شرق‌شناسی غربی متمایز می‌شود که توجه به برخی از آنها می‌تواند به پروژه تمدن‌سازی انقلاب اسلامی مدد رساند. به عنوان مثال:

الف. در مکتب مذکور، به ریشه‌های اقتصادی-اجتماعی کشورهای مسلمان بیشتر از مکاتب غربی توجه شده است. این ویژگی به خصوص تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی قرن ۱۹ به بعد، باعث شده تا توجه روس‌ها به ریشه‌های مذکور در مناطق غیر شهری (روستایی) به مراتب بیشتر از توجه شرق‌شناسی اروپایی بدان‌ها باشد. این مسئله باعث می‌شود که تحلیل‌های اقتصادی آنها از سطح کلان تا سطوح خرد اجتماعی را شامل شود. از این روی، اطلاعات مکتب شرق‌شناسی روسی درباره ریشه‌های اقتصادی-اجتماعی مناطق روستایی جهان اسلام (مرتبط با روسیه) نه فقط ذی‌قیمت، بلکه منحصر به فرد می‌باشد.

ب. در مکتب مذکور تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیسم-کمونیسم به نقش قاعده هرم اجتماع در تحولات تاریخ بیشتر از نقش رأس هرم توجه نشان داده می‌شود. از این روی، تاریخ‌نگاری روسی (برخلاف تاریخ‌نگاری اروپایی) بیش از آنکه ناظر به تاریخ سلاطین و دربار باشد، معطوف به تاریخ توده و مردم است. هر چند در اندیشه اسلامی، نظام سیاسی در توجه همزمان به مردم و حاکمیت کارآمد می‌شود، اما در وضعیت کنونی جهان اسلام- که بیشتر گرفتار سلاطین، امراء و حاکمان دست‌نشانده و جدای از مردم می‌باشد- توجه به ظرافت‌های تاریخ‌نگاری روسی به ویژه تئوری‌های ناظر به قدرت توده‌ها و نحوه اجرایی شدن آنها، در پیشبرد پروژه تمدن اسلامی- که مستلزم برداشته شدن شکاف میان مردم و حاکمیت از طریق جایگزینی حاکمان مردمی می‌باشد- نقش بسزایی خواهد داشت.

ج. روسیه کشوری آسیایی-اروپایی است و از این حیث، هر چند دارای اشتراکاتی با

اروپا می‌باشد، اما وجه آسیایی آن باعث ایجاد افتراقاتی با آنها نیز شده است. افتراقات مذکور که بخشی از ممیزات هویتی روسیه را تأمین می‌کند، باعث شده تا روسیه به صورت آگاهانه در برخی از زاویه‌دیدهای غربی درباره شرق اسلامی موضع‌گیری داشته باشد. به عبارت دیگر در مکتب شرق‌شناسی روسی به صورت مکرر شاهد مناقشه و مخالفت با تحلیل‌ها و رویکردهای مکاتب شرق‌شناسی اروپایی هستیم. نقدهای مذکور - که بیشتر با مبانی و غایات خود روسیه هماهنگ می‌باشد - هر چند همواره و ضرورتاً به طرحی ایجابی برای شرق اسلامی رهنمون نمی‌شود، اما همین قدر که در تقابل تمدنی به تضعیف بخش‌هایی از تمدن رقیب - که خود روسیه نیز بخشی از آن می‌باشد - می‌انجامد، می‌تواند قابل ملاحظه و درخور توجه باشد.

البته باید توجه داشت که علاوه بر ویژگی‌های مذکور، برخی ویژگی‌های منفی نیز در مکتب شرق‌شناسی روسی وجود دارد که هم‌سو شدن با آنها باعث کندی و حتی انحراف پروژه تمدن‌سازی اسلامی می‌شود. به عنوان مثال تاریخ‌نگاری روسی - به ویژه شاخه جزم‌گرا و ارتدوکس آن که به اصول مارکسیسم - لنینیسم وفاداری کامل دارند - با تحلیل خطی و جزمی تاریخ باعث شده تا تحولات تاریخ جز از دریچه تنگ مشتی ذهنیات کلیشه‌ای و فراروایت‌های ذهنی نگریسته نشود. دریچه مذکور نه تنها قادر به رصد کامل همه یا بسیاری از تحولات اساسی در جهان اسلام نبوده، بلکه همان مقدار از تحولاتی را نیز که امکان رصد دارد، صرفاً به رنگ تطبیق با نظریات دگم پیشینی می‌بیند. به عبارت دیگر دترمنیسم تاریخی مارکسیسم باعث شده تا تحولات تاریخی از حیث حضور اراده‌های انسانی مورد مطالعه قرار نگیرند. حذف اراده‌های انسانی در پروژه تاریخ از طریق سنجه قرار دادن صرف نوعی بینش جدلی دیالکتیک که بر فرمول تک خطی «تز، آنتی‌تز و سنتز» استوار است، به طور حتم به توقف پروژه‌هایی مثل پروژه تمدن‌سازی انقلاب اسلامی خواهد انجامید؛ چراکه در آن، راه برای هر گونه ابداع و نوآوری که مستلزم فراروی از فرمول‌های پیشینی می‌باشد، بسته می‌شود.

نکته حائز اهمیت این است که از زمان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با روی کار آمدن و غلبه مطلق کمونیست‌ها مکتب شرق‌شناسی روسی کم‌کم رونق خود را از دست داده و از



در حالی که اروپا و امریکا در مناسبات درون جهان اسلام، با اسلام سنی بهتر و راحت‌تر کنار آمده‌اند، روسیه به ویژه به دلیل مشکلات خاص خود با چچن که به شدت دارای افکار وهابی‌گری هستند، در مناسبات درون جهان اسلام به تشیع بسیار خوش‌بین‌تر از تسنن می‌باشد

زادن محققانی چون پطروشفسکی،^۱ مینورسکی،^۲ بارتلد،^۳ ایوانف^۴ و... عقیم مانده است.^۵ طرفه اینکه درست از همین زمان به بعد، در کشورهای اسلامی شاهد نوعی خودآگاهی تاریخی در پرتو امواج انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی هستیم. توجه به این مسئله از دو حیث مهم است. نخست از این حیث که در غیاب متون جدید و رو به افزایش شرق‌شناسی روسی درباره اسلام، فرصت کافی برای مطالعه متون به دست می‌آید و دوم از این حیث که در غیاب شرق‌شناسی فعال روسی، از جانب جهان اسلام می‌تواند جریان تاریخ‌نگاری اسلامی درباره روسیه (روسیه‌شناسی اسلامی) به منظور ارایه قرائتی متفاوت از آنچه تاکنون خود روس‌ها از خود داشته‌اند، فعال شود.

ظرفیت تاریخی مهم دیگری که می‌توان در روسیه آن را فعال کرد و به پیش برد و به پروژه تمدن‌سازی اسلامی مدد رساند، منزلت تاریخی اقوام مسلمان در روسیه می‌باشد.

۱. شهرت ایلیا پاولویچ پطروشفسکی مورخ و خاورشناس روسی در ایران بیشتر به دلیل نگارش کتاب/اسلام در ایران؛ از هجرت پیامبر تا پایان قرن نهم و نوع قضاوتی که در آن درباره امام علی (ع) بیان کرده می‌باشد: «علی پرورده محمد و عمیقاً به وی و امر اسلام وفادار بود. علی تا سرحد شور و عشق پایبند دین بود. صادق و راستگو بود. در امور اخلاقی بسیار خرده‌گیر بود. هم سلحشور بود و هم شاعر. همه صفات لازمه اولیاءالله در وجودش جمع بود.» کتاب پطروشفسکی سال‌ها قبل به همت کریم کشاورز ترجمه و توسط انتشارات پیام نخستین بار در سال ۱۳۵۳ منتشر شده است.

۲. ولادیمیر فیودورویچ مینورسکی (۱۹۶۶-۱۸۷۷) خاورشناس و ایران‌شناس روسی با شروع انقلاب اکتبر، مسکو را به مقصد لندن ترک گفته و تا پایان عمر در آنجا به سر برده است. وی در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۴ در تبریز خدمت کرده است. برخی از کتاب‌های وی که به فارسی ترجمه شده عبارت‌اند از: *ایران، دین و تاریخ آن*، *حماسه ملی ایرانیان*، *تذکره الملوک*، *رساله‌ای در باب دستگاه‌های دیوانی و تأسیسات و بنیان‌های اداری دولتی در عهد صفویه و...*

۳. واسیلی ولادیمیر بارتلد معروف به ویلهلم بارتلد (۱۹۳۰-۱۸۶۹) ترک‌شناس و ایران‌شناس روسی و نویسنده کتاب معروف *جغرافیای تاریخی ایران* می‌باشد. وی بعضی از مقالات خود را به زبان مادری اش (آلمانی) تألیف کرده است. مجموعه آثار بارتلد که در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۶۳ میلادی در مسکو انتشار یافته، بیش از هفت هزار صفحه است.

۴. میخائیل سرگیویچ ایوانف ایران‌شناس روسی و نویسنده کتب متعدد درباره تاریخ ایران، استاد علوم تاریخ در دانشگاه دولتی مسکو و مسئول کرسی تاریخ کشورهای خاورمیانه بوده است. *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، *تاریخ نوین ایران*، *تاریخ انقلاب مشروطه ایران*، *تاریخ عمومی ایران* و... برخی از آثار ترجمه شده وی به فارسی می‌باشد.

۵. البته در همین دوره، به منظور ارج‌گذاری به زحمات مستشرقان روسی در انیستیتوی نسخ خطی پترزبورگ، برای هر مستشرق مکانی در نظر گرفته شده تا امکان جمع‌آوری کامل پرونده علمی وی (اعم از تألیفات خود مستشرق و آنچه درباره وی نگارش کرده‌اند) وجود داشته باشد.



یکی از مشکلات اساسی مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی - حتی مسلمانانی که تابعیت آن کشورها را دارند - این است که به عنوان شهروند درجه دو محسوب می‌شوند. این در حالی است که مسلمانان به‌ویژه مسلمانان تاتاری و آذری^۱ در روسیه به عنوان شهروندان درجه یک شناخته می‌شوند. علت اساسی این تفاوت در این نکته نهفته است که مردم روسیه اسلام را جزء تاریخ، تمدن و فرهنگشان می‌دانند.^۲ به عبارت دیگر از نظر آنها، تاریخ روسیه از طریق تاریخ اسلام و مسیحیت حیات و دوام یافته است نه اینکه مسیحیت و اسلام عارض بر تاریخ روسیه شده باشند. از همین روی، به راحتی می‌توان این مطلب را مطرح کرد که از آنجا که تمدن یک قوم، مواد خود را از دل تاریخ آن قوم درمی‌آورد و اسلام نیز بخشی از تاریخ روسیه است، پس برای تحقق تمدن آینده روسی، ناگزیر از حفظ و بسط میراث اسلامی در روسیه هستیم.^۳

حسب اسناد تاریخی، در زمان ایوان مخوف^۴ تعداد مسلمانان (تاتارها) و روس‌ها یک اندازه بوده است (هر کدام قریب به هفت میلیون). این پرسش بسیار جدی است که چرا پس از گذشت حدود پنج قرن، اینک جمعیت تاتارهای روسی حداکثر ده میلیون

۱. اقوام مسلمان در روسیه به ترتیب اعتبار و منزلت اجتماعی عبارت‌اند از: تاتارها، آذری‌ها، ازبک‌ها، تاجیک‌ها و قرقیزی‌ها.

۲. چند سال قبل در حالی که در مسکو، جشن ۸۵۰ سالگی اش گرفته می‌شد، تاریخ‌فازان هزارمین سال خود را می‌گذراند و موزه هزاره آن تأسیس شد. این بدین معنی است که حضور مسلمانان تاتار در روسیه حداقل ۱۵۰ سال بیشتر از روس‌های مسکویی بوده است. روس‌ها خود ضرب‌المثلی بدین مضمون دارند که: پوست هر روسی را که بخراشی، تاتار می‌شود (روس‌ها در وجود زیرپوستی‌شان تاتار هستند). تاتارها - برخلاف چچنی‌ها که به‌رغم بر خورداری از موقعیت مالی برجسته! فاقد فرهنگ معقول و مقبولی هستند - از گذشته تاکنون، هم از نظر مالی و هم از نظر فرهنگی موقعیت برجسته‌ای داشته‌اند.

۳. واقعیت این است که سیاست دولت روسیه نیز در خصوص مسلمانان بر استراتژی «کنترل» و «هدایت» آنها استوار است نه بر تضاد با آنها. به عبارت دیگر دولت روسیه به خوبی دریافته که تضاد با مسلمانان در روسیه بسیار هزینه‌بر بوده و ممکن است در نهایت به تبدیل شدن آنها به قدرت اصلی روسیه بی‌انجامد. از همین روی، دولت‌مردان روسی به سیاست کنترل و هدایت مسلمانان روی آورده‌اند. سیاست‌های کنترلی بیشتر شامل سیاست‌های موالید و سیاست‌های سکونت (مثلاً جلوگیری از سکونت مسلمانان در منطقه طلایی تا حد امکان) و سیاست‌های هدایتی بیشتر شامل رشته‌های تحصیلی، مناصب حکومتی، مشاغل اقتصادی و... می‌باشد.

۴. هر چند در برخی از متون، به دلیل وحشی‌گری و قساوت غیر قابل توصیف جان دمیانیوک (زندانبان مشهور نازی در اردوگاه مرگ سوئی‌بور) از وی نیز به عنوان ایوان مخوف یاد شده است، اما در اصل این عنوان متعلق به ایوان چهارم واسیلیویچ (۱۵۸۴ - ۱۵۳۰) نخستین تزار روس می‌باشد که به خاطر جنایت‌های بی‌بدیش آن را مخوف لقب داده‌اند. وی خود را جانشین امپراتورهای بیزانس - که یک قرن قبل از وی توسط عثمانی‌ها منقرض شده بود - می‌دانست و می‌خواست کشورش را از زیر سایه اشغال مغول‌ها که معتقد بود مایه عقب‌ماندگی روسیه شده‌اند، بیرون ببرد. از همین روی، وارد جنگ با تاتارها شده و در چندین نبرد تاتارهای ولگا را شکست داده و شهرهای غازان و آستراخان را به خاک روسیه ضمیمه کرد. اگر چه وی در نهایت از خان تاتار کریمه شکست سختی خورد. به گونه‌ای که حتی مسکو نیز در معرض سقوط قرار گرفت. ایوان چهارم حتی نسبت به خود روس‌ها نیز مخوف بود. وی حدود ۱۲۰۰۰ نفر از بویارها را از بین برد و زمین‌های آنها را تصاحب کرد و یک بار نیز بسیاری از اهالی شهر نووگرو در شمال مسکو را که شورش کرده بودند، در رودخانه غرق کرد. واقعیت این است که در پی مرگش، روسیه برای چندین دهه دچار آشوب و هرج و مرج گردید.



و جمعیت قوم روس بالغ بر صد میلیون نفر است؟ آیا این همه کاهش جمعیت تاتارها تنها به دلیل تاتارکشی زمان ایوان مخوف بوده یا علل تاریخی دیگری نیز وجود دارد؟ با همه اتفاقاتی که افتاده، اینک نگاه مردم روسیه به اسلام و مسلمانان نگاهی مثبت است و این مسئله از جهات متعدد می‌تواند برای پررنگ کردن و حداکثری کردن اسلام در آنجا ظرفیت‌سازی کند. به عنوان مثال در میان همه اقوام این قاعده جاری است که نمایندگان تاریخی آنها (شخصیت‌های ملی، مذهبی، علمی، هنری و نظامی‌ای که نماد یک تاریخ یا یک دوره از آن می‌شوند) باید از همان تاریخ باشند. از همین روی، یک ایرانی تبار هر چند هم سرشناس و مهم باشد، نمی‌تواند نماینده تاریخی ملت الجزایر، مغرب، آفریقای جنوبی یا هر ملت دیگری باشد. همچنان که ایرانیان نیز نمایندگان تاریخی خود را از میان اقوام غیر ایرانی انتخاب نکرده و نمی‌کنند. طرفه اینکه بسیاری از نمایندگان تاریخی روسیه از شخصیت‌های مسلمان هستند. به عنوان مثال می‌توان به مسلمان تاتاری عبدالله طغای - نویسنده و شاعر معروف که مجسمه بزرگش در یکی از خیابان‌های معروف مسکو نصب است - اشاره کرد. یا می‌توان به الکساندر پوشکین^۱ شاعر معروف روسیه در قرن نوزدهم اشاره کرد که در حالی که وی از جانب پدر، حبشه‌ای تبار (چهار نسل قبل وی به حبشه برمی‌گردد) و از جانب مادر اتیوپیایی تبار می‌باشد، به راحتی به عنوان شخصیت هویت‌بخش به مردم روسیه پذیرفته می‌شود. همچنان که می‌توان به آنا احمد طواه به عنوان تنها زن شاعر معروف در روسیه اشاره کرد که تبار اسلامی داشته و اهل پترزبورگ بوده است. علاوه بر شخصیت‌های فرهنگی، حتی برخی از سرداران بزرگ و ملی روسیه نیز دارای تبار اسلامی هستند. به عنوان مثال می‌توان به سردار کوتوزوف - قهرمان مبارزه با ناپلئون که مجسمه آن در جاهای مختلف روسیه از جمله جلوی کلیسای کازان (کلیسای اصلی و مرکزی ارتدوکس‌ها در سن پترزبورگ) اشاره کرد که دارای تبار تاتاری می‌باشد.^۲ در هر حال، فضای اجتماعی روسیه بسته نبوده، بلکه به گونه‌ای است که حتی انسان‌های غریبه نیز می‌توانند در درازمدت در

۱. الکساندر سرگیویچ پوشکین (۱۸۳۷-۱۷۹۹) شاعر و نویسنده روسی سبک رومان‌تیسیم است. وی بنیان‌گذار ادبیات روسی مدرن به حساب می‌آید و برخی او را بزرگ‌ترین شاعر زبان روسی می‌دانند. جد مادری وی پسر خوانده تزار پتر کبیر بوده است. تمبر یادبود دویستمین سالگرد تولد پوشکین در سال ۱۹۹۹ در روسیه منتشر شد. شایع شده بود که همسرش رابطه نامشروع با یکی از افسران فرانسوی به نام جرج دانتس دارد. پوشکین برای حفظ اعتبار و اصالتش، معشوق احتمالی همسرش را به یک دوئل فراخواند و در این دوئل، از ناحیه شکم آسیب دید و دو روز پس از آن درگذشت.

۲. کوتوزوف خودش مسیحی می‌باشد، اما تبار تاتاری آن نشان می‌دهد که اسلاف وی مسلمان بوده‌اند (تاتارها همه مسلمان هستند). شاید آنها از مسلمانانی بوده‌اند که در زمان ایوان مخوف زیر فشار دستگاه سیاسی مجبور به پذیرش مسیحیت شده‌اند.

ذات تاریخ آنها قرار گیرند. به عنوان مثال علاوه بر نمونه‌های پیشین می‌توان به خاندان یوسوف اشاره کرد که دارای تبار اسلامی بوده و ثروتمندترین خانواده روسی در زمان خود می‌باشند؛ به گونه‌ای که تزارها از این خانواده برای اداره امور مملکتی‌شان قرض می‌گرفتند.

وجود چنین شرایط مساعدی بدین معنی است که حتی در وضعیت کنونی نیز اگر مسلمانان روسیه بتوانند در هر یک از حوزه‌های هویتی (علمی، نظامی، هنری و...) بدرخشند، به راحتی می‌توانند شخصیت هویت‌بخش قوم روسی گردند. نکته مهم در این خصوص این است که شخصیت‌های هویت‌بخش در میان اقوام به راحتی ظهور نمی‌کنند و هرگاه هم ظهور کردند (و این ظهور به معنی یگانگی روح آنها با روح قومی است) به راحتی حذف نمی‌شوند. واضح است که اگر تعداد قابل ملاحظه‌ای از شخصیت‌های هویت‌بخش قوم روسی از میان اقوام مسلمان ظهور کنند، در آینده نه چندان دور زمینه بسیار مساعدی را برای تصرف تدریجی اسلام در قوم روسی می‌توانند ایجاد کنند.

توجه به این نکته مهم است که بدانیم تعداد مسلمانان روسیه به تنهایی بیشتر از تعداد مسلمانان کل اروپاست. از این روی، هرگونه سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی کیفی درباره آینده مسلمانان روسیه می‌تواند به بهبود وضعیت کمیت قابل توجهی از آنان بی‌انجامد. علاوه بر مسئله کمیت، یکی از دیگر تفاوت‌های مهم وضعیت مسلمانان در روسیه و اروپا نحوه برخوردی است که از جانب مردم آن مناطق با آنها می‌شود. واقعیت این است که در حالی که در اروپا نگاه انسان غربی همواره بر مسلمانان سنگینی کرده و نوعی تحقیر را بر آنها تحمیل می‌کند، در روسیه چنین حسی به مسلمانان دست نمی‌دهد. نتیجه این دو وضعیت در درازمدت می‌تواند خود را نشان دهد. در وضعیت نخست (اروپا)، معمولاً یکی از چند اتفاق می‌افتد:

الف. بسیاری از مسلمانان برای فرار از تحقیر اجتماعی، در ابتدا خود را در شرایط تقیه قرار داده و پس از مدتی، تداوم همراهی‌شان با آداب و سلوک غربی کم‌کم بر شخصیت‌شان تأثیر گذاشته و از این پس، نه از سر تقیه، بلکه از سر اعتقاد در مخالفت و ستیز با اعتقادات اسلامی ظهور می‌یابند. به عبارت دیگر این افراد در نهایت یا مسیحی شده و یا حداقل سکولار.

ب. برخی از مسلمانان برای فرار از تحقیر اجتماعی به مناطق مسلمان‌نشین مهاجرت کرده و عرصه حضور خود در قلب تمدن رقیب را از دست می‌دهند. قطعاً این رویکرد نمی‌تواند مطلوب باشد؛ چراکه آینده‌پردازان اسلامی اقتضای حضور در عرصه‌های کلان





جهانی از طریق حضور در عمق فرهنگ‌ها و تمدن‌های رقیب را دارد. اساساً پیروان دینی که داعیه مدیریت جهانی و جهان‌شمولی دارد، نمی‌توانند و نباید چنان وضعیتی پیدا کنند که ناگزیر از بسنده کردن به عرصه‌های حضور حداقلی باشند.

ج. تعداد کمی از مسلمانان با تحمل همه فشارها و تحقیرهای اجتماعی، به حضور اسلامی خود در عمق فرهنگ غرب ادامه می‌دهند. این جریان، در بهترین شرایط می‌تواند به یک اقلیت ذی‌نفوذ تبدیل شوند که البته به نظر می‌رسد با مدیریت و مهندسی بتوان نتایج این حضور را حداکثری کرد.

این در حالی است که در وضعیت دوم (روسیه)، مهیا بودن شرایط به ویژه به ضمیمه حضور کمیت قابل توجهی از مسلمانان در روسیه، می‌تواند نوعی بهینگی رو به تزاید را دائماً فراهم آورد. به عبارت دیگر وضعیتی که در بهترین شرایط در اروپا می‌توانست برای مسلمانان حاصل آید در روسیه حداقل نتیجه است. به عبارت سوم، شرایطی که به ظاهر وضعیت مسلمانان در اروپا را حداکثری می‌کند، در وضعیت‌های نازل مسلمانان در روسیه مهیاست.

واقعیت این است که حافظه تاریخی جهان اسلام نسبت به روسیه در مقایسه با اروپا همدلانه‌تر عمل می‌کند. برخی زمینه‌های مشترک میان جهان اسلام و روسیه - از جمله اینکه هر دو بیشتر با عالم شرقی هماهنگ هستند تا با عالم غربی و نیز این مسئله که در مقایسه با اروپا روسیه از تاریخ استعماری کم‌رونق‌تری برخوردار می‌باشد و... - باعث شده تا نوعی تعامل نسبتاً بشردوستانه میان آن دو برقرار باشد. قرائن و دلایل تاریخی گواه آن هستند که حتی در سال‌های حکومت کمونیستی نیز روابط روسیه و جهان اسلام بهتر از روابط جهان اسلام و غرب بوده است.^۱ این مسئله باعث شده تا آن نفرت عمومی که در جهان اسلام نسبت به غرب و امریکا وجود دارد، در مجموع نسبت به روسیه وجود نداشته باشد. شاید روابط جهان اسلام با روسیه چندان هم دوستانه نباشد، اما حداقل خصمانه هم نیست. این بدین معنی است که شرایط برای حداکثری کردن روابط اسلامی و حضور مسلمانان در روسیه به مراتب مهیاتر از غرب می‌باشد.

۱. در این خصوص صرفاً مقایسه میان روسیه و غرب مورد نظر است و گرنه حقیقت این است که در زمان حکومت کمونیست‌ها حداقل در خود روسیه وضعیت مسلمانان به شدت به وخامت گرایید. این مسئله البته حتی در مورد مسیحی‌ها نیز صادق است، هر چند فشاری که در آن دوره بر مساجد اسلامی آمده به مراتب بیشتر از فشاری است که بر کلیساها آمده است. در خود مسکو گرچه کلیسای جامع شهر تخریب شد و به جای آن پارک و استخر زده شد، اما در مجموع تعداد مساجدی که در دوره مذکور تخریب شده‌اند به مراتب بیشتر از تعداد کلیساهایی است که تخریب شده‌اند. شاید این جمله دقیق‌تر باشد که بگوییم: در دوره حکومت کمونیستی، مساجد «تخریب» و کلیساها «تعطیل» شدند.



طرفه اینکه به دلیل عدم نفرت اجتماعی جهان اسلام نسبت به روسیه، در حالی که روسیه تنها ۳۰ میلیون مسلمان دارد و خود کشوری اسلامی نمی‌باشد، از جانب جهان اسلام به عنوان عضو ناظر در کنفرانس کشورهای اسلامی پذیرفته شده است. این در حالی است که هندوستان به رغم اینکه دارای ۲۰۰ میلیون مسلمان می‌باشد، نه عضو این کنفرانس و نه ناظر آن است! این مسئله بدین معنی است که کشورهای اسلامی خود تمایل دارند تا از مجموع ظرفیت‌های روسیه در راستای اهداف خود استفاده کنند.

ظرفیت‌های جغرافیایی

کشور روسیه با $۱۷/۰۷۵/۴۰۰$ کیلومتر مربع وسعت (حدود یازده برابر مساحت ایران)، حتی پس از جدا شدن ۱۴ کشور از آن، هنوز در جایگاه بزرگ‌ترین کشور دنیای معاصر قرار دارد. پس از آن، کانادا بزرگ‌ترین کشور دنیاست که مساحتش نصف مساحت روسیه می‌باشد. این در حالی است که بخش‌های زیادی از مساحت آن خالی از سکنه یا دارای سکنه اندکی می‌باشد.^۱ بیشتر مردم روسیه در بخش اروپایی (غربی) آن ساکن هستند^۲ و تراکم جمعیت آن $۸/۳$ تن در هر کیلومتر مربع بوده که از پایین‌ترین نرخ‌های تراکم جمعیت در جهان می‌باشد.^۳

۱. از آنجا که کشور روسیه در عرض‌های بالای جغرافیایی واقع شده، بیشتر مناطق آن سردسیر و کم‌بارش می‌باشد و به همین دلیل، بیشتر مناطق آن (به ویژه بخش بزرگ سیبری) خالی از سکنه و غیر حاصلخیز می‌باشد. با این همه، به سه دلیل به نظر می‌رسد که این بیش از آنکه برای روسیه یک تهدید باشد، فرصت است: نخست اینکه گرمای سال فزون زمین به دلیل سوراخ شدن لایه زمین تا آنجا برای ساکنان کره زمین نگرانی ایجاد کرده که این تئوری را مطرح کرده‌اند که تاریخ زمین نشان از حرکت آن از عصر یخبندان به سوی عصر آتش می‌دهد. در این صورت، در دهه‌ها و قرون آینده، در حالی که بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از مناطق مسکونی کنونی زمین به دلیل گرمای زیاد قابل سکونت نیست، سیبری روسیه می‌تواند یکی از بهترین مناطق مسکونی باشد؛ دوم اینکه حتی تا زمان حاصل شدن شرایط نکته نخست، به نظر می‌رسد با پیشرفت روزافزون تکنولوژی گرمایشی در آینده نه چندان دور بسیاری از مناطق سیبری که در گذشته به دلیل سرمای زیاد قابل سکونت نبوده‌اند، قابل سکونت خواهند شد. همچنان که در مقایسه حال و گذشته نیز چنین مطلبی قابل دریافت است؛ بسا مناطق بسیار سردی که در گذشته غیر قابل سکونت بوده‌اند و امروزه به دلیل پیشرفته بودن تکنولوژی گرمایشی قابل سکونت شده‌اند؛ سوم اینکه در حالی که بسیاری از محققان معضل اساسی آینده بشر را «آب شیرین» می‌دانند دریاچه بایکا - بزرگ‌ترین مخزن آب شیرین دنیا - در سیبری واقع شده است. به ویژه پس از آنکه مارگارت هیلدا تاچر (۲۰۱۱-۱۹۲۵) - نخست‌وزیر اسبق انگلیس - جمله معروفش مبنی بر اینکه «منابع طبیعی دنیا میراث جهانی‌اند» را گفت، روسیه نسبت به حفاظت از سیبری حساسیت ویژه‌ای به خرج می‌دهد و شاید یکی از دلایلی که روسیه بخش قابل توجهی از بودجه خود را به مسائل نظامی اختصاص می‌دهد، آمادگی برای هر گونه تهدید نسبت به سرزمین وسیعش به ویژه سیبری باشد.

۲. کشور روسیه در آسیای شمالی و اروپای خاوری واقع است و با اقیانوس آرام شمالی و اقیانوس منجمد شمالی و نیز با دریای خزر، دریای سیاه و دریای بالتیک دارای مرز آبی می‌باشد.

۳. حدود ۸۵ درصد از جمعیت روسیه در ۱۵ درصد خاکش - یعنی بخش غربی روسیه - زندگی می‌کنند؛ بخش‌هایی که عمدتاً مناطق اصلی مسلمانان به حساب می‌آیند.

موقعیت جغرافیایی و تاریخ مناسبات ویژه روسیه با کشورهای اسلامی به گونه‌ای است که به خوبی می‌تواند برای وضعیت تمدنی آینده جهان اسلام واجد ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه قابل توجهی باشد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. در قرون اخیر کشور روسیه حداقل از دو جهت به مناسبات درونی کشورهای اسلامی هم‌جوار^۱ خود توجه داشته است: نخست از حیث مقتضیات همسایگی^۲ و دوم از حیث قدرت استعماری.^۳ این هر دو حیث، باعث شکل‌گیری نوعی مکتب شرق‌شناسی روسی در برابر مکاتب شرق‌شناسی غربی (انگلیسی، فرانسوی و آلمانی) شده است. مطالعه آثار مکتب مذکور از چند جنبه در مطالعات آینده‌پژوهی جهان اسلام می‌تواند مؤثر باشد: اول اینکه در این آثار جهان اسلام از دید یک ناظر خارجی (غیر اسلامی) مورد ارزیابی قرار گرفته و نقاط ضعف و قوت آن شناسایی شده است. توجه یافتن به این نقاط می‌تواند انگیزه تقویت قوت‌ها و رفع ضعف‌ها را در بین مسلمانان تشدید کند؛ دوم اینکه آثار مذکور معمولاً حاوی راهبردهایی برای حداکثری کردن ظرفیت‌های جهان اسلام در جهت اهداف و آرمان‌های روسی هستند که اطلاع یافتن از آنها می‌تواند در ترسیم نقشه راه آینده جهان اسلام - به گونه‌ای که ظرفیت‌های مذکور به خدمت آرمان‌های اسلامی درآیند - مؤثر باشد؛ سوم اینکه با مطالعه آثار مذکور، دور‌نمای آمال و آرزوهای روسی نیز تا حدودی به دست می‌آید که توجه به این چشم‌انداز نیز می‌تواند هم‌پروژه تعامل با انسان و تاریخ روسی و هم‌پروژه تصرف در انسان و تاریخ روسی را - که هر دو مقتضای حرکت به سوی تحقق تمدن اسلامی هستند - تسهیل کند.

۱. روسیه با ۱۴ کشور آسیایی و اروپایی مرز زمینی داشته و با کشورهای پیرامون دریای برینگ، دریای ژاپن، دریای خزر، دریای سیاه و دریای بالتیک ارتباط دریایی دارد.

۲. علاوه بر اینکه کشورهای همسایه در مقایسه با کشورهای غیر همسایه و دور از یکدیگر از مسائل مشترک و مستمر بیشتری برخوردار هستند، وجود برخی مسائل خاص مثل جنگ، مهاجرت، بلاهای طبیعی (سیل، زلزله و...) که کشورهای هم‌جوار بیشتر از کشورهای غیر هم‌جوار با آنها درگیر هستند نیز باعث می‌شود تا کشورهای همسایه به تاریخ و مناسبات داخلی یکدیگر بیشتر توجه پیدا کنند. وجود بیش از یک میلیون و دویست سند تاریخی در آرشیو اسنادی روسیه که تنها درباره ایران می‌باشد و نیز وجود صدها و بلکه هزاران جلد کتاب و مقاله‌ای که در قرون اخیر توسط نویسندگان روسی درباره مسائل مختلف جهان اسلام (به‌ویژه کشورهای هم‌جوار روسیه) نگارش یافته‌اند، بهترین مؤید برای اثبات ادعای مذکور می‌باشد.

۳. از آنجا که هر گونه حضور استعماری موفق در کشورهای مستعمره مستلزم شناخت هر چه بیشتر ظرفیت‌ها، امکانات و محدودیت‌های آنها می‌باشد، کشورهای استعماری برای پیشبرد و تسهیل پروژه استعماری‌شان ناگزیر از مطالعه جدی و عمیق کشورهای مستعمره هستند. به عنوان مثال کشور روسیه به عنوان یکی از کشورهای استعمارگر از قرن ۱۸ به این سو، به‌ویژه با دغدغه نیل به آب‌های آزاد جنوب (دریای عمان) مطالعات گسترده‌ای درباره ایران و مناسبات داخلی آن داشته است. یکی از بهترین تلاش‌ها درباره ثبت اخبار ایران توسط روس‌ها مجموعه‌ای چند جلدی شامل اخبار مطبوعاتی درباره کشورهای هم‌جوار روسیه می‌باشد که در حوالی سال‌های ۱۹۰۰ - ۱۸۶۰ به همت شخصی به نام خمیراف جمع‌آوری شده و سه جلد آن مخصوص اخبار ایران می‌باشد.



۲. اقتضای همسایگی با کشورهای اسلامی، مراوده و رفت‌وآمد بیشتر ملت‌های مسلمان با ملت روسیه را موجب شده است. علاوه بر جمعیت بیش از ۳۰ میلیون مسلمانی که تابعیت روسی دارند،^۱ تعداد قابل ملاحظه‌ای مسلمان نیز هر ساله از کشورهای مسلمان هم‌جوار به منظور تحصیل، تجارت، کار و... وارد آن می‌شوند. مراودات مذکور از جهات متعددی می‌توانند به گسترش حوزه اسلامی و نهایتاً پیشبرد پروژه تمدن‌سازی اسلامی کمک کنند:^۲ نخست اینکه جمعیت اندک روسیه^۳ در مقایسه با وسعت جغرافیایی زیاد آن (به ویژه با احتساب نرخ رشد منفی جمعیت در آن که معادل ۶/۵- درصد می‌باشد)، بیان‌گر این است که بخش‌های زیادی از کشور روسیه در آینده نه چندان دور خالی از سکنه یا واجد ساکنانی پیر و ناکارآمد خواهد بود و در این صورت، اداره این کشور مستلزم پذیرش حداکثری مهاجران و تابعیت دادن بدان‌ها خواهد بود.^۴ از این روی، مراوده حداکثری جهان اسلام با روسیه می‌تواند به استفاده حداکثری آنها از شرایط مذکور بی‌انجامد؛ دوم اینکه رشد کمی مسلمانان از ۱۳ میلیون نفر در زمان فروپاشی^۵ شوروی به بالغ بر ۳۰ میلیون در شرایط کنونی بیان‌گر این است که در حالی که نرخ رشد جمعیت دیگر اقوام در روسیه سیر نزولی دارد، نرخ رشد جمعیت مسلمانان در آن از سیری صعودی برخوردار است. این بدین معنی است که مجموعه شرایط روسیه با رشد مسلمانان در آن ناسازگار نبوده یا از ظرفیت مانعیت اندکی برخوردار است. تابعیت مسلمانان در کشور روسیه باعث می‌شود تا از شهروندی درجه دو به شهروندی درجه یک ارتقا یافته و حضوری کیفی در آن داشته باشند. همچنان که رشد کمی آنها نیز باعث می‌شود تا اقلیت آنها به تدریج میل به اکثریت یابد.

۱. از این تعداد حدود سه میلیون نفر شیعه می‌باشند.

۲. توجه به این نکته لازم است که ظرفیت‌های جمعیتی روسیه برای جهان اسلام تنها معطوف به جمعیت مسلمان آنجا نیست، بلکه ویژگی‌های خاص مردم روسیه و در مجموع شرایط کلی موجود در آنجا نیز به گونه‌ای است که می‌توان از آن به عنوان یک ظرفیت مستقل سخن به میان آورد.

۳. حسب سرشماری سال ۲۰۰۸، روسیه با داشتن ۱۴۲ میلیون نفر جمعیت، دارای رتبه نهم جمعیت در میان کشورهای معاصر می‌باشد که با توجه به وسعت جغرافیایی زیادش، نرخ تراکم جمعیت در آن معادل ۳/۸ تن در هر کیلومتری می‌باشد که در نوع خود یکی از پایین‌ترین نرخ‌های تراکم جمعیت در جهان می‌باشد.

۴. کشورهای که دارای جمعیت پیر هستند به شدت در معرض ورشکستگی قرار می‌گیرند؛ چرا که به عنوان مثال سازمان بیمه آنها در حالی که درآمدی حداقلی دارند، باید جمعیت زیادی را مورد حمایت قرار دهند (به عبارت دیگر با ورودی حداقلی، وظایف و خروجی حداکثری از آنها مطالبه می‌شود). چنین کشورهایی یا باید به صورت پیشینی الگوی توازن نسلی را اعمال کنند و یا مهاجر پذیر باشند.

۵. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، تعداد ۱۴ کشور که در مجموع حاوی ۲۶ درصد خاک شوروی و نصف جمعیت آن بودند، از آن جدا شدند. جالب توجه است که این فروپاشی در غیاب هرگونه درگیری خونین (به جز درگیری مختصری در منطقه گرجستان) و در زمانی که گورباچف در منطقه کریمه به سر می‌برده توسط هفت نفر از اعضای برجسته ک.گ.ب. که همه آنها چند روز بعد خودکشی می‌کنند، صورت گرفته است.



۳. روسیه کشوری گسترده در جهت شرق - غرب می‌باشد؛ از همین روی، بخشی از آن اروپایی و بخشی آسیایی است (اور - آسیایی). گستردگی روسیه به اندازه‌ای است که دو نقطه مقابل شرقی - غربی آن حدود نه ساعت اختلاف افق دارند. طی مسافت میان دو افق مذکور بیش از ده ساعت هوایی به طول می‌انجامد. منطقیاً ممکن نبوده که در این گستره وسیع، همه مردم از یک بوم و فرهنگ برخوردار باشند، اگر چه همه آنها در ذیل یک نظام سیاسی قرار دارند. تنوع بومی، مستلزم تنوع مزاجی و تنوع فرهنگی می‌باشد. وجود تنوع فرهنگی در سرزمینی غیر اسلامی بدین معنی است که فرهنگ اسلامی در آنجا با طیفی از فرهنگ‌ها روبه‌رو می‌باشد که از ارتدوکس و جزم‌گرا شروع شده و به فرهنگ‌های منعطف و قابل هم‌سو ختم می‌شود. بی‌شک، همه فرهنگ‌های متنوع روسی از یک درجه مخاصمت و غیریت با فرهنگ اسلامی برخوردار نیستند و این یعنی امکان تعامل متصرفانه^۱ جهان اسلام با بخشی از فرهنگ‌های روسی. به عبارت دیگر تنوع فرهنگی روسیه این امکان را در اختیار فرهنگ اسلامی قرار می‌دهد تا در برخی از مناطق برای «حضور و بقا» و در برخی از مناطق برای «نفوذ و توسعه» خود برنامه‌ریزی داشته باشد. به عبارت سوم، تنوع فرهنگی روسیه باعث می‌شود تا وجود فرهنگ‌های ارتدوکس و جزم‌گرای آن در نهایت نتوانند به عنوان مانع اساسی بر سر نفوذ و بسط فرهنگ اسلامی در روسیه عمل کنند.

۴. حدود ۱۱۵ میلیون نفر از جمعیت ۱۴۲ میلیونی روسیه دارای نژاد روسی بوده و سایرین دارای نژادهای تاتاری، اوکراینی، چوواشی، چچنی، ارمنی، داغستانی، مغولی، آواری، اینگوشی، چرکسی، بالکاری، اوستیایی، آذری، گرجی و... هستند. از سوی دیگر، هر چند زبان رسمی در سراسر روسیه پهناور، زبان روسی می‌باشد، اما حدود ۲۷ زبان رسمی دیگر نیز در جمهوری‌ها و مناطق خودگردان آن وجود دارند. امروزه در فلسفه علم، پرسش‌های زیادی در خصوص نسبت نژاد و علم و یا نسبت زبان و علم مطرح است. طرح این پرسش‌ها بدین معنی است که همه نژادها و زبان‌ها نسبتی علی‌السویه و یکسان با پروژه علم نداشته، بلکه برخی از نژادها و زبان‌ها برای تولید برخی از علوم، مستعدتر و برخی دیگر غیر مستعد هستند. بر این اساس، وجود نژادها و زبان‌های متعدد در روسیه

۱. در فرهنگ اسلامی، گفت‌وگوی با فرهنگ‌های غیر دینی نه فقط جایز، بلکه توصیه شده است. اما باید توجه داشت که در این فرهنگ، گفت‌وگو برای گفت‌وگو صورت نمی‌گیرد، بلکه هدف از آن جذب و انحلال فرهنگ غیر در فرهنگ اسلامی است. از این روی، به لحاظ کلامی گفت‌وگوی اسلامی با فرهنگ‌های غیر در همه مراحل خود معطوف به تصرف در غیر می‌باشد. این البته بدین معنی نیست که در فرهنگ‌های غیر اسلامی هیچ چیز مفید و مثبت برای فرهنگ اسلامی وجود ندارد، اساساً فرآیند تصرف بدین معنی است که لایه‌های هم‌سو و مثبت فرهنگ‌های غیر اسلامی وارد فرهنگ اسلامی شده و لایه‌های ناسازگار و منفی آن طرد و نهایتاً حذف شوند.

به خودی خود می‌تواند یک پدیده مثبت تلقی شود.^۱ شاید یکی از علت‌هایی که روسیه در بسیاری از علوم همچنان سرآمد و شاخص جهانی می‌باشد، وجود زمینه‌های مستعد و مناسب زبانی - نژادی با آن علوم در آن می‌باشد.^۲ بی‌شک، تعامل جهان اسلام با این مجموعه متنوع زبانی - نژادی می‌تواند ظرفیت‌های مثبت زبان‌ها و نژادهای روسی در خصوص علوم را در اختیار آنها قرار دهد. البته نباید پنداشت که به صرف مراد و تعامل جهان اسلام و روسیه، ظرفیت‌های مذکور در اختیار فرهنگ اسلامی قرار می‌گیرد، بلکه هم باید اراده اخذ و اقتباس آن ظرفیت‌ها در جهان اسلام حداکثری شود و هم شرایط فرهنگی - تاریخی جهان اسلام مناسب مقام اخذ و اقتباس باشد،^۳ در غیر این صورت، بسا مراد و ات بینا فرهنگی که به اقتباسات فرهنگی نینجامیده است!

ظرفیت‌های ایدئولوژیک و دینی

روسیه کشوری است که در تاریخ معاصر خود حدود هفت دهه حکومت ایدئولوژیک را تجربه کرده و از فراز و نشیب‌های متعدد آن دوره اندوخته‌ای بس عظیم فراهم آورده است. حکومت‌های دینی به دلیل نسخه‌های پیشینی‌ای که ارایه می‌دهند از جهاتی

۱. اساساً کشورهایی که از تنوع نژادی - زبانی برخوردارند، نسبت به کشورهای بی‌ویژگی هستند از شانس بیشتری برای ظهور شخصیت‌های نسبتاً جامع فرهنگی برخوردارند؛ چراکه شخصیت‌های مذکور خود حامل ظرفیت‌های نژادها و زبان‌های زیادی هستند و طبیعی است که برای فرهنگ‌ها، نژادها و زبان‌های زیادی نیز می‌توانند مفید باشند. ظهور نویسندگانی چون ماکسیم گورکی (۱۹۳۶-۱۸۶۸: داستان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس و مقاله‌نویس انقلابی روس و از بنیانگذاران سبک رئالیسم سوسیالیستی)، داستایوفسکی (۱۸۸۱-۱۸۲۱: شاعر، رمان‌نویس و پدر سورئالیست‌ها)، تولستوی (۱۹۱۰-۱۸۲۸: نویسنده کتاب جنگ و صلح که هم متأثر از فرهنگ غربی بود و هم بر آن تأثیر گذاشت)، گوگول (۱۸۵۲-۱۸۰۹: بنیانگذار سبک رئالیسم انتقادی در ادبیات روسی) و... در قرون اخیر روسیه که همگی دارای شهرت جهانی هستند به خوبی مؤید ادعای مذکور است.

۲. ناگفته نماند که متأسفانه مردم روسیه به رغم توانمندی‌شان در تولید علوم، از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های اندکی برای تبدیل آنها به تکنولوژی و برنامه‌اداره و مدیریت برخوردار هستند. این در حالی است که اگر توانمندی آنها در برنامه‌سازی و تکنیک‌سازی معادل توانمندی‌شان در تولید علوم می‌بود بی‌شک، روسیه نه فقط یکی از ابرقدرت‌های معاصر، بلکه تنهاترین ابرقدرت بود. به نظر می‌رسد جهان اسلام نیز از چنین نقیصی رنج می‌برد؛ چه، به رغم وجود آموزه‌ها و بسترهای علمی مساعدی که باعث غنا و پر شدن گنجینه تراث اسلامی شده، جهان اسلام کمتر توانسته تا میان آنها و برنامه‌ها و تکنیک‌ها پل بزند. از این روی، مطالعه در احوال و ویژگی‌های آفاقی و انفسی روسیه، در عین حال می‌تواند مطالعه درباره یکی از مشکلات و معضلات مهم جهان اسلام باشد.

۳. دو شرط ذکر شده را در مقام مثال می‌توان چنین تبیین کرد که دانشجویی که در کنار یک عالم زندگی می‌کند، به رغم شرایط امکانی ادراکی که دارد، مادام که خوداراده استفاده از عالم مذکور را نکند، صرف در کنار یکدیگر زندگی کردن برایش طرفی نمی‌بندد. همچنان که کودکی که در کنار یک عالم زندگی می‌کند، حتی اگر اراده استفاده از او را نیز داشته باشد، به دلیل آنکه در وضعیت سنی - علمی مناسب برای استفاده بردن از آن عالم نیست، در کنار او بودنش برایش چندان سودی نخواهد داشت. از این روی، جهان اسلام هم باید اراده استحصال ظرفیت‌های مثبت دیگر فرهنگ‌ها را داشته باشد و هم در شرایط امکانی رصد و اقتباس آنها قرار گرفته باشد.



شبیه به حکومت‌های ایدئولوژیک هستند،^۱ اما حکومت‌های ایدئولوژیک ضرورتاً حکومت دینی نیستند و بهترین مؤید این ادعا حکومت ایدئولوژیک دوره کمونیستی شوروی است که نه تنها دینی نبوده، بلکه به شدیدترین وجه ممکن ضد دینی بوده است.^۲

روسیه با تجربه حکومت ایدئولوژیک، تاریخ قابل مطالعه‌ای برای ادیان الهی - که با مبنای، غایت، روش و اصول متفاوتی مثل کمونیسم نسخه پیشینی و از بالا به پایین ارایه می‌دهند - فراهم کرده است. به عبارت دیگر تاریخ روسیه کمونیستی می‌تواند بستر مناسبی برای ارزیابی رویکردهای ایدئولوژیک و شبه‌ایدئولوژیک باشد. در میان ادیان آسمانی موجود، یهودیت و اسلام به دلیل ارایه نسخه‌های رفتاری پیشینی، داشتن متفاوتی یک سنگین، ارایه نسخه‌های کلان روایت (شامل و فراگیر) و... شبه‌ایدئولوژیک هستند و از این حیث، تأمل در تاریخ روسیه کمونیستی به این ادیان به خوبی نشان می‌دهد که بسترهای مشابه آنها با رویکردهای ایدئولوژیک - که در واقع بسترهای امکانی انحراف آنها هستند - کدام‌اند.

کمونیسم و مارکسیسم^۳ نیز همانند اسلام به نقد لیبرالیسم غربی پرداخته است؛ البته واضح است که مبانی، مآلی و روش‌های نقد اسلامی به غرب مدرن متفاوت از متناظرهای کمونیستی - مارکسیستی آن می‌باشد، با این همه در اصل نقد غرب، این دو مشترک هستند.^۴ این پرسش برای جهان اسلام باید به صورت جدی مطرح شود

۱. بدتر از این، در کشور ما متأسفانه ایدئولوژی و دین (سنت) به مثابه یک چیز در نظر گرفته می‌شوند. شاید اساس این اشتباه به دریافت ناقصی از رویکرد شهید مطهری و دکتر شریعتی باشد که هر دو در توضیح دین از واژه ایدئولوژی استفاده کرده‌اند. واقعیت این است که برخلاف نوع کاربرد مثبتی که شهید مطهری و دکتر شریعتی از واژه ایدئولوژی داشته‌اند، این واژه امروزه در هیچ جای دنیا به عنوان یک واژه مثبت تلقی نمی‌شود و بلکه در مباحث علمی، رویکردهای ایدئولوژیک به مثابه یک فحش و نقد اساسی تلقی می‌شود.

۲. بسیاری از کسانی که آگاهانه رویکردهای ضد دینی اتخاذ کرده‌اند به رغم اینکه می‌دانند ایدئولوژی بسیار متفاوت از دین است، از آنجا که ایدئولوژی چیزی منفی می‌باشد، با یکی دانستن آن با دین در واقع دین را منفی می‌کنند.

۳. الزاماً میان کمونیسم و مارکسیسم ارتباطی وجود ندارد و از همین روست که با فروپاشی کمونیسم، مارکسیسم همچنان به حیات سیاسی و علمی خود کمابیش ادامه می‌دهد. با این همه، نمی‌توان منکر شد که در مراحل نخستین اندیشه‌های کمونیستی و مارکسیستی، آن دو قرین یکدیگر بوده‌اند و در آن شرایط، تا حد قابل زیادی می‌توان از نقد یکی به نقد دیگری پل زد، همچنان که می‌توان قوت یکی را پشتوانه و دلیل قوت دیگری دانست.

۴. به نظر می‌رسد حتی در نشان کردن برخی محورهای نقد نیز میان مارکسیسم و اسلام مشابهت‌هایی وجود دارد. به عنوان مثال هم اسلام و هم مارکسیسم جای مفهوم کلیدی «عدالت» را در فلسفه سیاسی لیبرالیسم خالی می‌بینند با این تفاوت که مارکسیسم اصرار بر جایگزینی مفهوم عدالت به جای مفهوم آزادی به مثابه کلیدی‌ترین مفهوم فلسفه سیاسی مدرن دارد، در حالی که اسلام به تعامل متوازن دو مفهوم مذکور می‌اندیشد و هر کدام را بدون دیگری غیر قابل تحقق می‌داند.

که چگونه مار کسپیسیم منتقد غرب، امروزه تبدیل به بخشی از آن شده است؟ آیا چنین نتیجه‌ای نمی‌تواند تهدیدی برای آینده جریان نقد اسلامی نسبت به غرب باشد؟ تأمل در فرآیند اضمحلال نسبی جریان مار کسپیسیم شرقی در لیبرالیسم غربی جدا از شناخت کاستی‌های نقد مار کسپیسیتی به لیبرالیسم به شناخت و تمایز نقطه عزیمت‌های نقد اسلامی از آن منجر خواهد شد.^۱

از طرف دیگر بر خورد افراطی روسیه کمونیست با مسئله دین باعث شده تا پس از فروپاشی آن نوعی اقبال عمومی در بین مردم روسیه به دین پیدا شود. به عبارت دیگر افراط کمونیست‌ها در نفی دین و ضدیت با آن باعث شده تا عکس‌العمل آن نوعی عطش به دین باشد. از این رو، بسیاری از کلیساها تعطیل و تخریب شده، دوباره احیا و بازسازی شده و ظرفیت‌های جدیدی را ایجاد کرده است. در خصوص وضعیت دین و دین‌داری در روسیه و ظرفیت‌های ایجاد شده ناشی از فروپاشی شوروی کمونیستی، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

۱. خوشبختانه به‌رغم سرکوب شدید دین (به‌ویژه اسلام)^۲ و نمادهای اجتماعی آن در روسیه کمونیستی، گسست نسلی چنان اتفاق نیفتاد که بتواند مانع انتقال تجربه دیانت به نسل‌های آتی آن (نسل‌های پس از فروپاشی شوروی) شود؛ چرا که دهه‌های نخست حضور کمونیسم شاهد درگیری و مقاومت نهادهای دینی در برابر تهاجم سیاست‌های الحادی کمونیست هستیم و تنها در چند دهه اخیر آن، تجربه دیانت حداقلی شد که همان نیز با پیدا شدن شرایط ضعف در نظام سیاسی شوروی (پس از مرگ استالین)،

۱. به‌عنوان مثال هم‌اندیشه مار کسپیسیم و هم‌اندیشه اسلام ادعای لیبرالیسم مبنی بر اینکه کامل‌ترین و آخرین نسخه مشارکت و مدیریت عمومی می‌باشد را نفی می‌کنند، با این تفاوت که مار کسپیسیم گذار از لیبرالیسم را به جبر تاریخ حواله داده و هگل‌وار، اراده‌های انسانی را به زیر چرخ ارابه تاریخ می‌برد و اسلام گذار از آن را از طریق تبیین مناسبات انسان و آینده بر محور سه‌گانه «آینده‌نگری، آینده‌گرایی و آینده‌پردازی» رقم می‌زند. بر اساس اندیشه اسلامی، تئوری‌های پایان در لیبرالیسم (مثل تئوری‌های پایان تاریخ، پایان علم، پایان ایدئولوژی و...) رویکردهایی دیگر برای مهر زدن به اراده‌های انسانی در ساختن و پردازش آینده خود می‌باشند. در حالی که انسان نه فقط باید با چشم خود به فردا بنگرد و با پایش نیز بدان سرود، بلکه با علم و دین و عقل خود، فردایش را بسازد.

۲. عبدالحمین مسعود انصاری - سرکنسول هندوستان، وزیر مختار ایران در کشورهای اسکاتلندیناوی و لاهه، استاندار اصفهان، شیراز و گیلان، سفیر ایران در افغانستان و پاکستان و... - پدر خانم دکتر مهدی محقق، دو دوره در زمان رضاشاه سفیر ایران در روسیه بوده (پدرش مشاور الممالک وزیر خارجه رضاشاه نیز دو دوره و خواهرزاده‌اش احمد میرفندرسکی نیز یک دوره سفیر ایران در روسیه بودند). وی در کتاب شش جلدی زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان می‌نویسد: در زمان انقلاب ۱۹۱۷ دو شعار به صورت عمومی مطرح بود که عبارت بودند از: مذهب افیون توده‌هاست؛ هر کس کار نمی‌کند نان نمی‌خورد؛ و یک شعار هم بر در خانه اشراَف نوشته شده بود: ورود سگ و تاتار (یعنی مسلمانان) ممنوع! نظر به اینکه مسیحیان سگ را نجس نمی‌دانند و ورود آن را به منزل نه تنها عیب نمی‌دانند، بلکه نوعاً از آن استقبال می‌کنند، واضح است که شعار مذکور برای بالا بردن حساسیت رنج‌مسلمانان (که سگ را نجس‌العین می‌دانند) ذکر کرده‌اند تا نشان دهند که از نظر آنها جایگاه اجتماعی سگ و مسلمان به یک اندازه است!





کم کم در حال تقویت شدن بود. به عبارت دیگر به دلیل طولانی نشدن تجربه الحادی کمونیسم، نهادهای دینی و متدینین کاملاً از بین نرفتند^۱ و قبل از اینکه به اندازه غیر قابل جبران تضعیف شوند، با فروپاشی شوروی جان دوباره یافتند. خاطرات دیانت‌ورزی آزاد (قبل از انقلاب بلشویکی) به همراه خاطرات مقاومت جریان دیانت در برابر جریان الحاد کمونیستی، تجربه دیانتی روسیه را سنگین و عبرت‌آموز کرده است. اساساً شاید بتوان چنین تحلیل کرد که اگر جریان دیانت به صورت یکنواخت و بدون فراز و نشیب در تاریخ به جلو آید، علاوه بر آنکه جذابیت خود را از دست می‌دهد، ضمانت تداومش نیز به خطر می‌افتد. این در حالی است که بحران‌های تاریخی‌ای که دین‌ورزی را به حاشیه می‌برند ناخواسته باعث می‌شوند تا در اعماق دل متدینین نوعی عطش نسبت به دینی که پیش از آن برایشان تبدیل به عادت شده بود، ایجاد شود.

۲. شواهد حاکی از آن است که به رغم عطش مردم به دین پس از تمام شدن دوره اختناق کمونیستی - در حالی که اسلام در حال رشد روزافزون است - مسیحیت به دلایل ذیل نتوانسته جذابیت‌های لازم را برای جوانان خود ایجاد کند:^۲ نخست اینکه مسیحیت بیش از آنکه مجموعه‌ای از «احکام» باشد، مجموعه‌ای از «کرامات» و «مراسمات» است. به عبارت دیگر تجلی دیانت مسیحی نه در احکام نداشته یا کمتر داشته آن، بلکه بیشتر در مراسماتی چون عشای ربانی، غسل تعمید، عید پاک و... است که عمدتاً تنها در کلیسا برگزار می‌شوند و این مسئله باعث می‌شود تا جوان مسیحی در خارج از کلیسا نتواند تمایزی روشن و مستدام میان خود و غیر مسیحیان احساس کند. به عبارت سوم، آنچه نظام رفتاری - زیستی انسان مسیحی را پر می‌کند، نه شریعت مسیحی،^۳ بلکه قوانین عرفی بوده و طبیعی است که انسان مسیحی با التزام به قوانین عرفی هر چند می‌تواند احساس قانون‌مداری نماید، اما نمی‌تواند احساس دیانت‌ورزی مسیحی کند؛ دوم اینکه متأسفانه حتی در قرن بیست و یکم هم آیین مسیحیت هنوز تا حد رضایت‌بخشی خرافه‌زدایی نشده است. بسا مسیحیان متدینی که در حالی که تحصیلات

۱. البته علت اصلی محو نشدن دین و تجربه دیانت در سال‌های حکومت کمونیسم این است که اساساً ماهیت باطنی و قلبی دین به گونه‌ای است که با اقدامات ظاهری و بخش‌نامه‌ای به راحتی از بین نمی‌رود.
 ۲. دلایل مذکور تنها به مسیحیت روسیه اختصاص ندارند، بلکه عام و ناظر به خود آیین مسیحیت می‌باشند. از این روی، در صورت اثبات شدن به معنی چشم‌انداز تیره مسیحیت در سراسر دنیا خواهد بود.
 ۳. اساساً مسیحیت فاقد شریعت اجتماعی بوده و بیشتر طریقتی است تا شریعتی.

یکی از مشکلات اساسی مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی - حتی مسلمانانی که تابعیت آن کشورها را دارند - این است که به عنوان شهروند درجه دو محسوب می‌شوند. این در حالی است که مسلمانان به ویژه مسلمانان تاتاری و آذری در روسیه به عنوان شهروندان درجه یک شناخته می‌شوند. علت اساسی این تفاوت در این نکته نهفته است که مردم روسیه اسلام را جزء تاریخ، تمدن و فرهنگشان می‌دانند

عالی‌دانشگاهی هم دارند، اما همچنان پایبند به خرافات عوامانه هستند^۱ و طبیعی است که وجود خرافات، جاذبیت‌های ایمانی را برای جوانان مسیحی حداقلی می‌کند؛ سوم اینکه الهیات مسیحی به دلیل خردناپذیری‌اش بیش از اندازه تأویلی بوده و الهیات تأویلی باعث می‌شود تادین آنچنان قابلیت تفسیر شدن پیدا کند که در نهایت هیچ آموزه ثابت و غیر تأویلی در آن وجود نداشته باشد. واقعیت این است که در حال حاضر آموزه‌های کاملاً ثابت و غیر تأویلی مسیحیت از تعداد انگشتان یک دست هم کمتر می‌باشد. در چنین شرایطی، جوان مسیحی احساس می‌کند هر سبک زندگی

(حتی سبک‌های کاملاً سکولار و لائیک) را می‌توان به گونه‌ای تفسیر کرد که مسیحی تلقی شود و در این صورت، نیازی به فراگیری رسمی آیین خود - آن سان که اسلافش بدان پایبند بوده‌اند - نمی‌کند.

۳. در حالی که جاذبیت‌های مسیحیت در روسیه رو به تقلیل و تحلیل رفته، شواهد حاکی از آن است که اسلام در آنجا در حال رشد روزافزون می‌باشد. بر اساس آمار، کشور روسیه در زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱) جمعیتی در حدود ۱۵۴ میلیون نفر داشته که با احتساب هشت میلیون روسی‌ای که از جمهوری‌های جداشده دوباره به خاک روسیه آمدند، جمعیتش در آن زمان ۱۶۲ میلیون نفر می‌شود. حدود ۱۳ میلیون نفر از این ۱۶۲ میلیون نفر مسلمان بودند. امروزه در حالی که جمعیت ۱۶۲ میلیونی روسیه در ۱۹۹۱ به ۱۴۲ میلیون تقلیل یافته، جمعیت ۱۳ میلیونی مسلمان‌ها در آن زمان به حدود ۳۰ میلیون افزایش یافته است. روند رو به رشد مسلمانان در روسیه باعث حساسیت دولت به این مسئله گشته است و از همین روی، در سال‌های اخیر

۱. به عنوان مثال روس‌ها در حالی که یکی داخل خانه و دیگری بیرون در خانه است با یکدیگر خداحافظی نمی‌کنند؛ چرا که آن را مایه جدایی و تفرقه می‌دانند یا وقتی روبه‌روی یکدیگر نشسته‌اند، اگر کف پای آنها دیده شود آن را توهین به دیگری تلقی می‌کنند یا در حال ایستاده اگر کسی یکی از پاهایش را خم کرده باشد، چنین تلقی می‌کنند که وی خواهان مفعول واقع شدن است یا...

۲. به دلیل سیاست‌های غلط جمعیتی و یا به دلیل عدم اجرای صحیح و درست آنها، امروزه رشد جمعیت در روسیه ۵/۶ درصد منفی است.





سیاست‌هایی انقباضی از جانب دولت برای مهار جمعیت مسلمانان در روسیه صورت گرفته است.^۱ به عنوان مثال از آنجا که بسیاری از مسلمانان روسی به ویژه تاتارها و آذری‌ها بازاری هستند، سیاست‌هایی اتخاذ شد تا برخی از بازارهایی که مثل بازار چرکیز و بازار لوژنیکی غلبه در آنجا با مسلمانان است، تعطیل شوند و در مقابل به آنها پیشنهاد می‌شود که به سیبری مهاجرت کرده و در آنجا در همان شغل پیشین خود مشغول به کار شوند! یا اینکه سیاست‌هایی اتخاذ شده تا حضور مسلمانان در منطقه طلایی روسیه (مسکو، سن پترزبورگ،^۲ سرگی پاساد،^۳ یاروسلاول،^۴ اوگلیچ،^۵ رستوف،^۶ پریسلاول زالسکی،^۷ و...) کم‌رنگ یا محو شود.

۱. البته به این نکته باید توجه داشت که مسلمانان روسیه بومی آنجا هستند نه اینکه مهاجر باشند و به همین علت، دولت نه می‌خواهد و نه می‌تواند که به مبارزه با آنها برخیزد، بلکه تلاش می‌کند تا آنها را در راستای اهداف و سیاست‌های خود هدایت و کنترل نماید.

۲. پترزبورگ در سال ۱۷۰۳ توسط پتر کبیر با بنیان قلعه پتروپاول بر دلتای روی نیوا تأسیس شد و به مدت دو قرن پایتخت روسیه بود. از جاهای دیدنی این شهر، قلعه پتروپاول، رود نیوا، موزه آرمیتاژ (سومین موزه بزرگ دنیا)، کلیسای کازان، باغ تابستانی، کاخ زمستانی، مترو (عمیق‌ترین متروی جهان با ۱۱۰ متر عمق)، کلیسای جامع سنت ایواک (اسحاق مقدس) و... می‌باشد. شهر مذکور در جنگ جهانی دوم در حالی که به مدت ۹۰۰ روز محاصره بود، تسلیم نشد. معروف‌ترین صفت سن پترزبورگ، شهر «شب‌های سفید» است که به دلیل عرض جغرافیایی خاص آن، از ۲۱ ژوئن تا ۱۷ ژوئیه (اول خرداد تا اواخر تیر) به مدت ۵۰ روز تاریکی شب و روشنایی سحر در هم می‌آمیزند (در ۲۵ و ۲۶ ماه می مصادف با ۵ و ۶ خرداد، خورشید کمتر از ۹ دقیقه غروب می‌کند).

۳. موقعیت مذهبی شهر سرگیف پاساد (که در ۸۰ کیلومتری مسکو می‌باشد) به گونه‌ای است که می‌توان از آن به «قم روسیه» یاد کرد. صومعه معروف ترویتسکی سرگیف - که در قرن ۱۴ توسط کشیش سرگی رادونزسکی ساخته شده و درون آن چندین کلیسا و مرکز آموزشی از جمله «آکادمی علوم الهی روسیه» وجود دارد - مهم‌ترین مرکز آموزش مذهبی ارتدوکس‌های روسیه می‌باشد. شمال ترویتسکی مقدس که توسط آندری روبلف مشهورترین شمال‌نویس صومعه مذکور خلق شده و اینک در گالری تریاکوف نگهداری می‌شود، یکی از شاهکارهای دست انسان محسوب می‌شود.

۴. شهر یاروسلاول (مهد اولین تئاتر حرفه‌ای روسیه) در ۲۶۰ کیلومتری شمال مسکو واقع شده و اینک عنوان غیر رسمی «پایتخت فرهنگی حلقه طلایی روسیه» را داراست. مشهورترین چینی اروپا و روسیه (چینی کوزنتسوف) در سال ۱۸۸۴ در این شهر ساخته شد. همچنان که مدرسه عالی تئاتر روسیه نیز در این شهر واقع شده است.

۵. کاخ تزار دمیتری (قرن ۱۵) و کلیسای دمیتری (قرن ۱۷) معروف به کلیسای خونین در این شهر واقع شده است. تزار دمیتری آخرین تزار از خاندان روریکویچ پسر هفتمین زن ایوان مخوف در این شهر کشته شد. در زمان رسیدگی به قتل تزار، ناقوس بزرگ کلیسا، گنهکار شناخته شد و لذا زبان آن کنده و حلق و گوشش بریده و خودش به شهر توپولسک تبعید شد که البته در اواخر قرن نوزدهم و پس از اتمام دوره محکومیتش به شهر اوگلیچ بازگردانده شد!

۶. صومعه اورامایف، قدیمی‌ترین صومعه روسیه در این شهر واقع شده است.

۷. شهرت این شهر به حکومت ۲۳ ساله الکساندر نفسکی (شخصیت محبوب روس‌ها) در آن می‌باشد. صومعه گوریتسکی که در قرن ۱۸ با داشتن ۶۰۰ کلیسا و ۲۰ صومعه مرکز حوزه اسقفی بوده و نیز کلیسای اسپاسو - پریابوواژنسکی (قدیمی‌ترین ساختمان سنگی روسیه) در این شهر واقع شده‌اند.



۴. در خصوص مسئله کاهش جمعیت روسی (مسیحی)^۱ و افزایش جمعیت اسلامی در روسیه، علاوه بر سیاست‌های انقباضی که از جانب دولت علیه مسلمانان طراحی شده، برخی سیاست‌های انبساطی نیز به نفع مسیحیان اتخاذ شده است. به عنوان مثال نوعی حساب سرمایه‌گذاری مادر باز شده که بر اساس آن به حساب هر زن حامله بابت نوزاد داخل شکمش مبلغ ۱۳ هزار دلار ریخته می‌شود.^۲ البته مبلغ مذکور مصارف خاص داشته و قابل هزینه شدن در هر مورد که والدین اراده کنند نمی‌باشد. همچنین نوعی حساب سرمایه‌گذاری کودک نیز باز شده که هر نوزاد از زمان تولد تا زمان هفت سالگی ماهی ۳۰۰ دلار از آن دریافت می‌کند. حسب نظریه مدودوف - از آنجا که عمده بزرگان و مؤثران در تحولات تاریخ، فرزندان سوم به بعد خانواده‌هایشان بوده‌اند - خانواده‌های روسی تشویق می‌شوند که بیش از سه فرزند داشته باشند. پیرو همین سیاست، کودکانی که فرزند سوم و بعد از آن هستند، از جانب دولت ۷۰۰ متر زمین در شهر محل تولدشان به صورت رایگان دریافت می‌کنند. طرفه اینکه با وجود همه سیاست‌های انبساطی دولت، خانواده‌های روسی به ندرت تن به فرزنددار شدن می‌دهند. در خیابان‌های مسکو، تعداد سگ‌ها و گربه‌های در بغل زنان به مراتب بیشتر از کودکان بوده و بیشتر کودکانی که احياناً به چشم می‌آیند، کودکان تاجیک و دیگر اقوام مسلمان هستند.

۵. به نظر می‌رسد با معضل جمعیتی روسیه از جهات مختلف برای وضعیت اسلام و مسلمانان در آنجا ظرفیت‌سازی شده است. به عنوان مثال با شکست سیاست‌های انبساطی دولت در خصوص مدیریت جمعیت مسیحی، بر اجرای سیاست‌های انقباضی کمتر پافشاری می‌شود؛ چرا که تشدید سیاست‌های انقباضی اگر هم معضل رشد منحنی جمعیت اسلامی را در روسیه متوقف یا منفی کند، معضل نبود سکنه لازم در سرزمین پهناور روسیه را تشدید می‌کند. آنچه برای دولت روسیه در درجه اول مطلوب است، بالا بردن منحنی رشد جمعیت آن به منظور تبدیل یک کشور پیر به یک کشور جوان است و البته در درجه دوم تلاش می‌شود تا منحنی رشد به نفع مسیحیت و نه اسلام تغییر یابد؛ دوم اینکه شکست سیاست‌های انبساطی دولت روسیه در خصوص مدیریت

۱. علاوه بر مسئله کاهش جمعیت غیر مسلمان روسیه، از همین مقدار جمعیت موجود نیز اکثریت آنها را زنان تشکیل می‌دهند که از کارآمدی اجتماعی پایین‌تری نسبت به مردان برخوردار هستند. در حال حاضر از ۱۴۲ میلیون نفر جمعیت روسیه، ۷۷ میلیون آنها زن و ۶۶ میلیون آنها مرد می‌باشند.
 ۲. در روسیه سه نوع ازدواج وجود دارد: ازدواج‌هایی که در کلیسا ثبت می‌شوند؛ ازدواج‌هایی که در دفاتر رسمی ثبت می‌شوند؛ ازدواج‌هایی که اساساً ثبت نشده است. طرفه اینکه سیاست‌های انبساطی دولت روسیه در خصوص مهندسی جمعیت، حتی شامل فرزندانانی که از طریق زنا (ازدواج ثبت‌نشده) به دنیا می‌آیند نیز می‌شود.

جمعیت مسیحی باعث شده تا زمینه روانی برای شنیدن همدلانه نظریه‌های اسلامی درباره تقویت خانواده و جایگاه کودکان در جامعه فراهم و تشدید شود. به نظر می‌رسد در شرایط کنونی بهترین فرصت برای ارایه نظریات اسلامی درباره جایگاه زن (به مثابه مادر) و نیز ارایه نظام تربیت اسلامی درباره کودکان باشد. به عنوان مثال یکی از معضلات کودکان و جوانان روسی استفاده بی‌رویه از شراب است. هر چند آیین مسیحیت نه تنها با شرب خمر مشکلی نداشته، بلکه در مواردی آن را مستحب می‌داند، با این همه، پیامدهای فرهنگی - اجتماعی ناشی از شرب مداوم خمر چنان معضل‌آفرین شده که این پرسش برای خانواده‌های روسی اساسی گشته است که چگونه می‌توان فرزند غیر آلوده به شراب تربیت کرد؟

۶. مسلمانان روسیه ریشه قفقازی دارند.^۱ قفقاز جنوبی شامل آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و قفقاز شمالی شامل ایالات و جمهوری‌های چین، اوستیای شمالی، قره‌چای چرکسیا (چرکستان)، اینگوش و کاباردا بالکاریا می‌باشد. البته دیگر ایالات مسلمان مثل داغستان (در غرب دریای خزر)، تاتارستان و باشقیرستان (در ساحل ولگا) و چوواش (در مرکز روسیه) به لحاظ فرهنگی بیشتر به قفقاز شمالی نزدیک هستند تا به قفقاز جنوبی. قفقاز شمالی که به لحاظ عقیدتی به شدت متأثر از آرای وهابیت می‌باشد، دارای جمعیتی بیشتر از قفقاز جنوبی^۲ می‌باشد. در بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از قفقاز شمالی، تصوف قادریه، نقش‌بندیه و اخیراً نعمت‌اللهیه حضور پررنگی دارند.^۳ در میان جمهوری‌های قفقاز شمالی، چینی‌ها رویکردهای وهابی‌گری تندی دارند و از آنجا که سال‌ها با دولت مرکزی درگیری داشته‌اند و طی این درگیری‌ها حدود ۲۵۰ هزار نفر کشته (که تعداد ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر از آنها کودک بوده‌اند) داده‌اند، روابط روسیه با وهابی‌ها غیر حسنه و بلکه تیره می‌باشد. بسیاری از چینی‌ها با مهاجرت به دیگر

۱. منطقه قفقاز منطقه‌ای مهم و استراتژیک است. در گذشته این منطقه نقطه تلاقی امپراتوری ایران، روم (عثمانی) و روسیه بوده است. در حال حاضر قفقاز به لحاظ جغرافیای سیاسی و حتی در مسابقات ورزشی جزء اروپای شرقی به حساب می‌آید.

۲. هر چند نمی‌توان گفت که قفقاز جنوبی متأثر از تفسیر ایرانی از اسلام می‌باشد، اما می‌توان گفت که به لحاظ فرهنگی قفقاز جنوبی از ایران متأثر است و این مسئله چندان هم نباید عجیب باشد؛ چه روزگاری این مناطق جزء خاک ایران بوده‌اند. در میان مناطق قفقاز شمالی نیز سیاست‌های فرهنگی تاتارستان بیشتر به ایران متمایل است تا عربستان.

۳. به نظر می‌رسد تقویت جریان‌های تصوف در آن مناطق در نهایت به نفع ایران و به ضرر وهابیت باشد؛ چراکه در حالی که وهابی‌ها بر ظاهر مناسک اسلامی مناسب تفسیر وهابیت از اسلام پافشاری دارند، جریان تصوف با بی‌اعتنایی به مناسک ظاهری دین بر رویکردهای باطنی بدان اصرار دارد. البته در برخی از مناطق اسلامی از جمله مغرب اسلامی (مراکش)، به شکل پارادوکسیکالی جریان تصوف و وهابیت به یکدیگر گره خورده‌اند و در قفقاز شمالی نیز اگر جریان تصوف فعالانه عمل نکنند، بعید نیست که در آینده چنین اتفاقی بیفتد.



جمهوری‌های مسلمان‌نشین و در غیاب خانواده‌هایشان، گروه‌های چریکی افراطی راه‌اندازی کرده و با ادبیات و نوشته‌های تند همواره با دولت درگیر هستند. به همین علت در سال‌های اخیر دولت روسیه چاپ و نشر کتاب‌های ناظر به مسئله جهاد اسلامی (حتی کتب تفسیری مشتمل بر آیات جهاد) را ممنوع اعلام کرده و با متخلفین برخورد سخت قانونی می‌کند. خوشبختانه بدبینی دولت به رویکردهای وهابی‌گری باعث شده تا متقابلاً دولت روسیه به رویکردهای عقل‌گرای شیعی و اسلام‌گرایان معتدل سنی^۱ متمایل شود. از این روی، در شرایط کنونی جمعیت سه میلیونی شیعه در روسیه وضعیت مناسبی دارند و به نظر می‌رسد بهترین فرصت برای تقویت روابط فرهنگی ایران و روسیه حاصل شده باشد.^۲

۷. سال‌ها قبل - زمانی که آذربایجان از ایران جدا می‌شود - شاهد ظهور نوعی ادبیات هستیم که بعدها با عنوان «ادبیات جدایی» (آیرلخ ادبیات) از آن یاد شده است. در ادبیات جدایی شعرها و ترانه‌هایی جان‌سوز به ثبت رسیده است^۳ که در اکثر آنها مردم آذربایجان آرزو کرده‌اند که دوباره سرزمین آنها جزء قلمروی ایران شود. ^۴ بی‌شک در

۱. مسلمانان معتدل سنی در روسیه نهادی مردمی به نام «شورای مفتیان روسیه» را به ثبت رسانده‌اند که اعضای آن را به واقع می‌توان مذهبی‌هایی در لباس دیپلمات نامید. در حال حاضر راویل عین‌الدین رئیس بخش اروپایی این شورا، ریاست آن را نیز بر عهده دارد. وی به واقع یک دیپلمات حرفه‌ای است که مدتی قبل در یکی از جشن‌های تولدش به منظور جلب برخی از دیگر دیپلمات‌ها حدود ۱۰۰ هزار دلار هزینه کرد! شورای مذکور یک دانشکده اسلامی (معروف به عنوان عربی کلیه) دارد که به دلیل فعالیت مشارکتی با انیستیتوی شرق‌شناسی روسیه، از طریق انیستیتوی مذکور می‌تواند به دانش‌آموختگان خود مدرک رسمی اعطا کند. یک کالج اسلامی نیز در مسکو وابسته به این شورا وجود دارد که فعالیت آن در حد یک دارالقرآن محدود می‌باشد.

۲. متأسفانه به‌رغم اینکه حضرت امام وضعیت رو به سقوط شوروی سابق را پیش‌بینی کرده بودند، ایران اقدامات پیشینی لازم را برای ورود و تأثیر گذاری به کشورهای مسلمان جدا شده از روسیه انجام نداده و زودتر و بیشتر از آن عربستان به میدان آمده و با صرف هزینه‌های هنگفت و تربیت طلبه اهداف خود را دنبال می‌کند. با توجه به مساعد بودن شرایط سیاسی فی‌مابین دولت ایران و روسیه و نیز شرایط بدبینی دولت روسیه به رویکردهای وهابی‌گری به نظر می‌رسد ایران با تکثیر و تشدید حضور خود در عرصه فرهنگی کشورهای مذکور - به‌ویژه کشورهای که در گذشته جزء خاک ایران بوده‌اند - بتواند موفقیت‌های فرهنگی گسترده‌ای کسب کند.

۳. هر چند با نگاه جامعه‌شناسی تاریخی، جدا شدن آذربایجان از ایران یک رنج تاریخی را برای ایران به ارمغان آورده است، اما با نگاه فلسفه تاریخی به نظر می‌رسد به دلیل جدا شدن آذربایجان از ایران است که امروزه تشیع علاوه بر شیعیان کشور آذربایجان، در عمق خاک روسیه حدود سه میلیون جمعیت دارد؛ جمعیتی که عمدتاً از طریق همان آذربایجان به روسیه آمده‌اند و به صورت بالقوه یک ظرفیت قابل ملاحظه برای ایران محسوب می‌شوند.

۴. سید حسن تقی‌زاده اهل روستای وندنخجوان می‌باشد که پس از انقلاب ۱۹۱۷ به ایران کوچ کرده و حدود ۱۵ سال بعد که از جانب برخی عالمان دینی تکفیر می‌شود، از ایران فرار کرده و دوباره به وندن می‌رود. وی در کتاب *زندگی طوفانی* می‌نویسد: وقتی به روستا رسیدم یکی از اقوام را دیدم که دارد نهال می‌کارد. او از وضع جدایی از ایران و مصیبت‌هایی که دولت شوروی بر آنها به بار آورده سخت گلایه داشت. به او گفتم شما که از این حکومت ناراضی هستید چرا برایشان نهال می‌کارید؟ گفت آرزو دارم روزی دوباره اینجا قلمرو ایران شود و سربازان ایران بیایند و از من مالیات بخواهند و من ندهم و آنها مرا به همین درختی که خودم کاشته‌ام ببندند و کتکم بزنند و به زور از من مالیات بگیرند!

میان شیعیان روسیه، آذری‌ها از قرابت تاریخی - فرهنگی بیشتری نسبت به ایران برخوردارند و با همه کم‌کاری‌هایی که صورت گرفته باز هم به نظر می‌رسد که می‌توان ضعف‌ها را جبران کرد و تأثیر فرهنگی قوی‌ای بر آنها گذاشت. علاوه بر آنها، جریان‌های اسلام سنی، اسلام وهابی و بهائیت نیز در روسیه حضور دارند. جریان اسلام سنی به گونه‌ای است که هر چند بالفعل تحت تأثیر فرهنگی ایران نیستند، اما عنادی هم با ایران ندارند و اگر فعالیت‌های فرهنگی به صورت صحیح و مستمر در آنجا برگزار شود، قطعاً ثمربخش خواهد بود. مسلمانان وهابی (همان‌گونه که شرح آنها گذشت) روابط خصمانه‌ای با دولت روسیه دارند و فضای فعالیت فرهنگی میان آنها تا حد زیادی بسته و تنگ می‌باشد. بهایی‌ها اما در داخل روسیه می‌توانند یک رقیب تلقی شوند؛ آنها از زمان تزار^۱ تاکنون روابط حسنه‌ای با دولت روسیه داشته و دارند.

۸. یهود صهیونیست در منطقه‌ای از زمین سکونت دارد که بیشترین درصد زاد و ولد در آنجا صورت می‌گیرد. این بدین معنی است که به هر میزان هم که صهیونیست‌ها

۱. پیوند بهائیت و روسیه از زمان آغاز بابیه (ریشه بهاییه) از مسلمات تاریخ ایران است. برخی از دلایل این پیوند عبارت‌اند از: وعده ملا محمدعلی زنجانی (رئیس شورشیان بابیه در زنجان) به پیروان خویش در زمان جنگ با قشون دولتی مبنی بر آمدن دولت روس به یاری آنها و نیز اعتراض سفیر روس در ایران به امیر کبیر بابت سرکوب شورش مزبور؛ تصمیم سران بابیه در هنگام تجمع در «بدشت» شاهرود (۱۲۶۴ ق) مبنی بر اقدام به آزادسازی علی محمد باب از زندان ماکو و گریختن به خاک روسیه در صورت عدم توانایی برای دفع قوای دولت ایران؛ تکاپوهای سؤال‌برانگیز کنسولگری روسیه در تبریز در جریان اعدام باب، همچون: وجود ارتباط و دوستی میان حاجی علی عسکر تبریزی (از مرتبطان و خادمان باب در تبریز و اطرافیان و مقربان خاص حسین علی بهاء در تبعید عثمانی) با عضو کنسول خانه روسیه در تبریز؛ دستور امپراتور روس قبل از اعدام باب به کنسول خود در تبریز مبنی بر تحقیق کامل پیرامون جریان بابیت و گزارش آن به دربار تزار؛ همکاری نزدیک اعضای خاندان افنان (خویشاوندان مادری باب و نمایندگان عباس افندی در ایران) با سفارت روسیه و فعالیت میرزا محمدتقی افنان وکیل‌الدوله و منسوبان نزدیکش به عنوان نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد و عضویت شریک تجاریشان در سفارت روس در تهران؛ روابط و همکاری افسران و دیپلمات‌های روسی نظیر کاپیتان تومانسکی (افسر توپخانه روسیه در عشق‌آباد و از مأموران زبده آن کشور) با بهاییان، به ویژه با ابوالفضل گلپایگانی و مهدی گلپایگانی (دو نویسنده و مبلغ مشهور بهایی) در ترجمه و ترویج آثار بهاییان و انتشار مجله بهایی در روسیه؛ همکاری عناصر شاخص بهایی با تشکیلات و مؤسسات روس تزاری در ایران (همچون سفارت خانه و بانک استقراضی روسیه)؛ تحصن بهاییان در کنسولگری در اصفهان (۱۳۲۰ ق) برای تحصیل رسمیت مسلک خویش به ضمانت دولت روسیه؛ وعده‌ها و پیش‌گویی‌های مکرر سران بهائیت به اتباع خویش مبنی بر شکست‌ناپذیری امپراتوری تزاری و برخورداری آن از تأییدات الهی؛ حسن روابط دولت‌مردان «روسوفیل» در حکومت قاجار نظیر محمدتقی میرزا رکن‌الدوله حاکم خراسان با بهاییان؛ پیوند دیرین، دیرپا و خانوادگی حسین‌علی بهاء با استعمار تزاری (چهار تن از منسوبین نزدیک بهاء در خدمت سفارت روسیه در تهران قرار داشتند و خود بهاء نیز زمانی که در جریان ترور نافر جام ناصرالدین شاه توسط بابیان به اتهام هم‌دستی با تروریست‌ها دستگیر شد و تا مرز اعدام پیش رفت، با حمایت جدی، صریح و پی‌گیر سفیر روس پرنس دالگور کی از زندان و اعدام نجات یافت و تحت‌الحفظ مأمور سفارت از ایران خارج شد و به مناسبت این ماجرا و نیز حمایت روس‌ها از بهاییان در عشق‌آباد، بهاء، الواحی در تقدیر از تزار و سفیر وی صادر کرد)؛ تشکیل اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهایی‌ها در خاورمیانه (با عنوان مشرق‌الاذکار) در عشق‌آباد روسیه و با حمایت جدی و آشکار روس‌های تزاری و نصب اوراق بنای آن به دست ژنرال سوپوتیچ روسی و اقدام جمع در خور ملاحظه‌ای از بهاییان ایرانی مهاجر به عشق‌آباد مبنی بر اتخاذ فامیلی روسی (نام پدر + اوف) و...

تعداد مسلمانان روسیه به تنهایی بیشتر از تعداد مسلمانان کل اروپاست. از این روی، هرگونه سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی کیفی درباره آینده مسلمانان روسیه می‌تواند به بهبود وضعیت کمیت قابل توجهی از آنان بی‌انجامد

تلاش کنند تا توازن جمعیتی را به نفع خود به هم بزنند، در خاورمیانه موفق نخواهند شد. این در حالی است که وضعیت روسیه به کلی می‌تواند برای آنها متفاوت باشد؛ در حال حاضر در حالی که تنها حدود یک میلیون یهودی در روسیه هستند، بزرگ‌ترین لابی‌های روسیه متعلق به آنهاست.^۱ همچنان که بسیاری از سمپات‌های یهود (مثل حسنی مبارک) تحصیل کرده روسیه بوده و حتی

برخی از مسئولین اسرائیل (مثل وزیر امور خارجه آن) روسی‌تبار هستند. بسیاری از مظاهر یهودی را می‌توان در روسیه مشاهده کرد.^۲ روسیه جمعیتی اندک و سرزمینی وسیع دارد و این برای هر جریانی که به اندیشه‌های جهان‌شمول معتقدند (مثل اسلام و یهود) می‌تواند هوس برانگیز باشد. قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد یهود برای تسخیر روسیه گام‌هایی برداشته است. به عنوان مثال چند سال قبل که در مسکو آتش‌سوزی گسترده‌ای شد، بلافاصله پس از آتش‌سوزی یهودی‌ها ساختمان‌های آتش‌گرفته را با قیمت‌های نازل خریداری کردند. به همین دلیل، برخی حتی معتقدند که خود آتش‌سوزی با مدیریت یهودی‌ها صورت گرفته است. همچنین می‌توان به ازدواج‌های یهودی‌ها با روسی‌تبارها اشاره کرد. بدین صورت که بسیاری از دختران یهود با مردان روسی ازدواج می‌کنند و فرزندان خود را یهودی تربیت می‌کنند. متأسفانه این آمار در روسیه (به دلیل اینکه مرد خانه، روسی‌تبار است) به عنوان آمار یهودی‌ها ثبت نمی‌شود.^۳ ۹. دنیای غرب پس از چند قرن تجربه زیست منهای خدا و معنویت، در دهه‌های اخیر

۱. از حدود سه هزار رسانه (به معنی عام) موجود در روسیه کنونی حدود هفتاد درصد آنها یا مستقیماً یهودی بوده یا وابستگی مالی به یهود دارند. سیاست کلی یهود در روسیه بر اختلاف‌افکنی میان مسلمانان و مسیحیان ارتدوکس استوار می‌باشد. از همین روی، در سال‌های گذشته - قبل از اینکه بحران چین توسط باقروف و دولت پوتین حل شود - رسانه‌های مذکور زیاد تلاش می‌کردند تا سیاست خارجی ایران را به حمایت از چین معطوف کنند. خوشبختانه درایت دستگاه دیپلماسی ایرانی در این مورد باعث شد تا ایران وارد بازی مذکور نشود.

۲. به عنوان مثال روی پله‌های کتابخانه لنین (که مدتی قبل به کتابخانه ملی تغییر نام یافت) عکس ستاره داوود مشاهده می‌شود. لازم به ذکر است که چند دوره رؤسای این کتابخانه - که گفته می‌شود دومین کتابخانه بزرگ دنیاست - یهودی بوده‌اند. همچنین محصولات ساخت اسرائیل در روسیه به وفور یافت می‌شود. متأسفانه از محصولات ایرانی تنها خرمای ایران در روسیه وفور داشته که آن هم به دلیل برخی کارشکنی‌ها فعلاً محدود شده و در شرف قطع شدن است.

۳. علاوه بر اینها، برچورد مرموزانه اساتید یهودی دانشگاه‌های روسیه به ویژه با دانشجویان مسلمان نیز قابل توجه است. آنها معمولاً چنان رفتار می‌کنند که دفاع تزه‌های مسلمان‌ها گاه تا چند سال به تأخیر می‌افتد. از همین روی، دولت ایران از دانشجویان ایرانی خواسته تا جایی که امکان دارد تزه‌های خود را با اساتید یهودی نگیرند.





بیش از هر زمان دیگر احساس بن بست کرده و ناگزیر دوباره به عالم معنویت روی آورده است. اما از آنجا که غرب مخالف حضور مناسک دینی در تجربه زیستی بشر می باشد، در این رجعتش به معنویت، به دنبال معنویت های بدون منسک و به تعبیر واضح تر به دنبال «طریقت» های بدون «شریعت» رفته است. از همین روی، در دهه های اخیر شاهد رشد بودیسم در جهان غرب هستیم. طرفه اینکه بودیسم - دین فاقد منسک و شریعت و طبیعتاً به دور از عالم سیاست - مدتی است که با سیاست های استکباری گره خورده است.^۱ روسیه نیز از این قاعده استثنا نمی باشد. از اینکه به درستی تعداد بودائیان روسیه به چه اندازه است، آماری دقیق در دست نمی باشد، اما قرائن حاکی از آن است که بودیسم در روسیه در حال رشد می باشد. اینکه بزرگ ترین معبد طلایی بودیست ها در سراسر اروپا مدتی قبل در پایتخت جمهوری کلموک افتتاح شد، معنی دار بوده و نمی تواند تصادفی باشد. با قطع نظر از مسائل سیاسی، کمترین چیزی که می توان در این خصوص تحلیل کرد، احساس نیاز به معنویت و عرفان در میان مردم روسیه می باشد. به نظر می رسد جهان اسلام با حداکثری کردن فعالیت های فرهنگی خود بتواند بخشی از نیاز مذکور را از طریق اشاعه معنویت اسلامی برآورده سازد. واقعیت این است که اگر معنویت اسلامی به درستی تبلیغ شود، برای مردم روسیه و غیر آن به مراتب بیشتر از معنویت بودیستی جذاب خواهد بود؛ چراکه معنویت اسلامی برخلاف معنویت بودیستی (که به دور از اجتماع و در میان کوه ها و... حاصل می شود)، می تواند در متن تجربه زیستی انسان ها سریان یابد و برای نیل آن نیازی به ریاضت های طاقت فرسا - که با روحیه انسان مدرن امروزی ناسازگار می باشد - نیست. به عنوان مثال می توان با معرفی شخصیت های معنوی اسلامی مثل حضرت امام (ره) به درستی نشان داد که عالم اسلامی تا چه میزان ظرفیت رشد معنوی انسان ها را بدون آنکه اختلالی در مسیر زندگی عادی آنها ایجاد کند، دارد.

مهم ترین مسئله ای که لازم است در خصوص ظرفیت های ایدئولوژیک روسیه برای جهان اسلام همواره بدان توجه شود این است که الگوی مدیریت صرفاً ایدئولوژیک شوروی سابق باید مایه عبرتی برای جهان اسلام باشد که مبدا به بهانه برپایی حکومت دینی (اسلامی) به تکرار اشتباهات شوروی بپردازد. از این روی، ضمن بهره وری از اشتراکات حاصل از رویکرد ایدئولوژیک محور شوروی با برخی از دغدغه های اسلام

۱. از اخیرترین نتایج پیوند بودیسم و استعمار می توان به فاجعه میانمار اشاره کرد که حاکمان بودایی با اشاره امریکا و غرب بیش از بیست هزار از مسلمانان بومی میانمار را آتش زدند!

حکومتی، لازم است تا به صورت تفصیلی بر نقاط افتراق و تمایز حکومت فقهی و حکومت‌های ایدئولوژیک واقف شده و بر نقاط مذکور تحفظ ورزیم.

ظرفیت علمی - تراثی

از آنجا که روابط بینافرهنگی ضامن تداوم و بلکه بقای فرهنگ‌ها می‌باشد، کشورهای مختلف دنیا همواره بدان اهتمام می‌ورزند. الگوهای روابط بینافرهنگی اما متفاوت بوده و هر کشوری در هر زمانی به اقتضای شرایطش یکی از آنها یا چند تا را (البته با رعایت اولویت‌ها) انتخاب می‌کند. در این میان به نظر می‌رسد با دوام‌ترین و بهترین نوع آنها، مرادوات و تعاملات علمی - تراثی^۱ باشد. برخی از امتیازات این نوع تعامل بینافرهنگی عبارت‌اند از:

۱. هر یک از الگوهای تعامل بینافرهنگی از ظرفیت خاصی برای انتقال محتواهای فرهنگی برخوردارند؛ برخی از آنها ناظر به لایه‌های بیرونی و عینی تر فرهنگ، برخی ناظر به لایه‌های میانی آن و نهایتاً برخی دیگر ناظر به بنیانی‌ترین لایه‌های فرهنگ می‌باشند. با اتخاذ هر یک از الگوهای مذکور تنها محتوای همان لایه‌ای که ناظر بدان هستند، قابلیت انتقال خواهند داشت. الگوی تعاملات علمی - تراثی از این امتیاز برخوردار است که همزمان ناظر به دو لایه میانی و بنیانی فرهنگ که لایه‌های بادوام‌تر آن هستند، می‌باشد. در این میان، به‌ویژه تعاملات تراثی به دلیل قابلیت بالایی که در تداوم بخشی به هویت تاریخی اقوام و حتی در هویت بخشی جدید به آنها دارند، از اهمیت بسزایی برخوردارند.

۲. هر چند تجربه تاریخی گواه است که حتی تعاملات علمی - تراثی هم می‌توانند سیاست‌زده شوند؛ بدین معنی که نتایجشان تابع متغیری از معادلات و مناسبات سیاسی باشد، اما همان تجربه تاریخی نیز گواه است که در مقایسه با دیگر الگوهای تعامل، الگوی تعاملات علمی - تراثی کمترین تأثیر را از حوزه‌های سطحی تر و کم‌دوام‌تر مثل حوزه سیاست^۲ داشته است. واقعیت این است که با قطع نظر از برخی استثناها، بسیاری از اهل علم، خود چنان مجذوب جاذبیت‌های علم می‌شوند که کمتر حاضر

۱. منظور از تعاملات علمی، انتقال تجارب علمی (تجربی) اقوام و فرهنگ‌های مختلف به یکدیگر و منظور از تعاملات تراثی، گفت‌وگوی فرهنگ‌ها بر پایه قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین رساله‌ها و نسخ فرهنگی می‌باشد.
۲. البته سیاست آن گونه که ارسطو تعریف کرده یا آن گونه که در کلام و سیره امامان معصوم شیعیه (ع) مطرح شده - که به‌طور خلاصه می‌توان از آن با عنوان «تدبیر جامعه» یاد کرد - خود نوعی «علم» است، اما سیاست در معنی امروزی آن (که نوع حاد و افراطی آن نام سیاست ماکیاولیستی شناخته می‌شود) نه یک علم، بلکه یک «رویکرد» است.





واقعیت این است که در حالی که در اروپا نگاه انسان غربی همواره بر مسلمانان سنگینی کرده و نوعی تحقیر را بر آنها تحمیل می‌کند، در روسیه چنین حسی به مسلمانان دست نمی‌دهد

می‌شوند آنها را با جاذبیت‌های غیر علمی عوض کنند. به عبارت دیگر در الگوی تعاملات علمی-تراثی، سیاست توسط علم و تفکر راهبری می‌شود نه برعکس.

۳. نتایج الگوهای تعاملات علمی-تراثی در مقایسه با دیگر الگوها از قابلیت دوام و بقای بیشتری برخوردار است؛ چراکه به عنوان مثال برخلاف الگوی تعاملات سیاسی که بیشتر قائم به افراد و دولت‌ها هستند، الگوی تعاملات علمی-تراثی بیشتر قائم به روابط درونی اشیاء

می‌باشد. به عبارت دیگر علم بیشتر از منطق درونی اشیاء بهره می‌برد و سیاست از عوارض (بیرونی) آنها. از همین روی، نتایج تعاملات علمی-تراثی برخلاف نتایج بسیاری از دیگر الگوهای تعامل، کمتر در معرض تفاسیر و تأویلات قرار می‌گیرد؛ چراکه ساختار حاکم بر منطق درونی و بیرونی آنچه علم و تراث خوانده می‌شود، در برابر تفاسیر و تأویلاتی که با آن ناهم‌خوان و ناسازگار هستند، مقاومت می‌کند.

با توجه به نکات مذکور- بدون آنکه از ظرفیت‌های دیگر انواع الگوهای تعامل بینافرهنگی غفلت شده باشد- بر ضرورت اهتمام به الگوی تعاملات علمی-تراثی تأکید می‌شود.

الف. ظرفیت تراثی

حسب آمار رسمی، در مراکز علمی-سیاسی روسیه، هزاران نسخه و رساله علمی مربوط به حوزه تمدن اسلامی وجود دارند. این آثار که عمدتاً به زبان عربی، فارسی و ترکی نگارش یافته‌اند، بخش قابل ملاحظه‌ای از تراث کم‌نظیر و بلکه عمدتاً بی‌نظیر اسلامی هستند که در عمق مرز و بوم روسیه قرار گرفته‌اند. اینکه چرا و چگونه روسیه به این تراث دسترسی پیدا کرده، دلایلی دارد؛ از جمله اینکه:

۱. روسیه کشور همسایه تعداد قابل توجهی از کشورهای اسلامی به ویژه ایران و عثمانی (ترکیه) می‌باشد؛ دو کشوری که هر کدام به لحاظ سابقه تمدنی از جهاتی منحصر به فرد هستند. نه کشور روسیه و نه دو کشور اسلامی مذکور نمی‌توانستند مرزهای خود را تا مدتی طولانی به روی یکدیگر ببندند، بلکه آنها ناگزیر از تعامل بوده‌اند. رفت و آمد نیروی انسانی این کشورها به یکدیگر به منظور تجارت، سیاحت، عیادت و... از طرفی و نیز نیاز مندهای دوطرفه دولت‌های مذکور به یکدیگر از طرف دیگر اقتضا داشته تا میان آنها قراردادها و معاهداتی وجود داشته باشد. قراردادها و معاهدات مذکور امروزه



بخشی مهم از تراث مشترک این کشورها هستند که برخی از آنها در یکی از کشورها و برخی دیگر درون همه کشورهای طرف قرارداد وجود دارند.

۲. در قرون اخیر در حالی که به دلایلی چند، کشورهای اسلامی و از جمله ترکیه و ایران در شرایط انحطاط و عقب‌ماندگی تاریخی قرار داشته‌اند، کشور روسیه تبدیل به یک کشور قدرتمند استعماری شده است. در ابتدا و در شرایط فقدان مراکز بالادستی بین‌المللی مثل جامعه ملل و سازمان ملل، کشورهای استعماری به اشغال و استثمار منابع کشورهای ضعیف‌تر مشغول شده بودند و در این فرآیند، غارت منابع تراثی از جمله کتاب‌ها و رساله‌های خطی در صدر اولویت‌ها بوده است که در مورد روسیه به عنوان مثال می‌توان به غارت اسناد و رساله‌های ۱۶۶ مجلدی بقعه شیخ صفی^۱ اشاره کرد که اینک در کتابخانه ملی پترزبورگ^۲ (معروف به کتابخانه سالتیکوف شدرین) وجود دارند. ۳. از ویژگی‌های مثبت مردم روسیه محافظت از تراث تاریخی‌شان می‌باشد. کشور روسیه از اوایل قرن نوزدهم تاکنون سه جنگ بزرگ (یعنی انقلاب دکاربیست‌ها در ۱۸۲۵، انقلاب ۱۹۰۵ و انقلاب ۱۹۱۷) را تجربه کرده و در دو جنگ جهانی مشارکت مستقیم داشته و بارها شهرهای مهم آن محاصره شده یا به اشغال درآمده‌اند، با این همه، یک سند از اسناد آن به یغما نرفته و گم نگشته است. ممکن است برخی از اسناد را خود

۱. کتابخانه بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی در زمان حیاتش و با اهدای کتاب از طرف مریدان او که از اقصی نقاط کتاب‌های نفیس را به کتابخانه مراد خود تقدیم می‌کردند، تأسیس شد و پس از آن روز به روز رونق گرفت (به‌ویژه اینکه قبر خود شیخ صفی نیز در همین مکان قرار گرفت). در زمان صفویه، شاه عباس کتب فقهی و عربی و مذهبی‌اش را وقف کتابخانه آستان قدس و کتب فارسی و دواوین شعرا را وقف بقعه جدش نمود. کتابخانه مذکور تا اوایل قاجار بعد از کتابخانه آستان قدس رضوی، قدیمی‌ترین کتابخانه ایران بود که سالم بر جای مانده بود. سیاحتی چون پیتر و دلواله (۱۰۲۸ ق / ۱۶۱۹ م)، آدام اولناریوس (۱۰۴۸ ق / ۱۶۳۷ م) ژان باتیست تاورنیه (۱۰۸۸ ق / ۱۶۷۷ م) و جیمز موریه (۱۲۳۶ ق / ۱۸۲۱ م) از این بقعه و کتابخانه‌اش دیدن کرده و هر یک مطالبی در سفرنامه‌های خود نگاشته‌اند که حکایت از نفاست و غنای فرهنگی نسخ آن کتابخانه دارد. همچنان که از نویسندگان ایرانی، میرزا عبدالله افندی در کتاب *ریاض‌الحکما*، محمدتقی حکیم در کتاب *گنج دانش*، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (صنیع‌الدوله) در کتاب *مرآة‌البلدان* و... از آن کتابخانه با عظمت یاد کرده‌اند. در جریان جنگ دوم ایران و روس و پس از تصرف تبریز توسط سردار پاسکویچ روسی، به پیشنهاد سنکوسکی مستشرق روسی و همت گریبایدوف، شهر اردبیل تصرف و کتابخانه آن غارت شد. در کتاب *گریبایدوف در گرجستان و ایران* آمده که کتب مذکور به صورت امانت و برای مطالعه به تفلیس برده شده است؛ بر اساس فهرستی که پروفسور ژرژمار برای آقای عبدالعزیز جواهر کلام فرستاده، کتاب‌های موجود در کتابخانه بقعه پس از غارت روسیه، ۱۱۹ عنوان می‌باشد که عناوین آنها در منبع «فهرست کتب وزارت معارف» تألیف آقای عبدالعزیز جواهر کلام آمده است که البته همه آنها در عهد پهلوی به دستور علی‌اصغر حکمت به تهران (موزه ایران باستان) منتقل شده و محافظت می‌شود.

۲. روسیه تنها کشوری است که دو کتابخانه ملی و همچنان دو مجلس دومای دارد؛ یکی در مسکو و یکی در سن پترزبورگ.



آنها به دلایلی رو نکرده باشند،^۱ اما اسناد آنها کماکان در جای خودش محفوظ است. روحیه مثبت مردم روسیه در محافظت از تراث تاریخی شان باعث شده تا بسیاری از تراث کشورهای اسلامی را که به دلایلی چند سر از خاک روسیه در آورده نیز محافظت نمایند.^۲ ۴. امروزه با تراث تاریخی اقوام به مثابه گنجینه هویتی آنها برخورد می‌شود. مردم و بیشتر از آنها، دولت روسیه به اهمیت تراث اسلامی‌ای که در اختیار دارند، واقف هستند؛ آنها می‌دانند که نگهداری از این تراث می‌تواند دلایلی چندمنظوره داشته باشد: می‌توان از آنها برای بهره‌وری اقتصادی استفاده کرد و آنها را به موزه‌های اسلامی یا حتی غربی به قیمت‌های گزاف فروخت؛ همچنان که می‌توان از آنها بهره‌وری سیاسی کرد و با تحریف و تقطیع‌شان اهداف خاصی را دنبال کرد؛ یا آنکه می‌توان از آنها بهره‌وری فرهنگی یا علمی کرد و ضمن استفاده علمی از آنها، محتوای آنها را در راستای هویت‌سازی بومی به کار گرفت و...

حسب آمار، حدود ده هزار مجلد از نسخ خطی اسلامی در دنیای معاصر وجود دارد که از این میان حدود ۵۰ هزار نسخه خطی اسلامی (به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی) در روسیه وجود دارند که تاکنون تنها ۲۰ هزار از آنها توسط مؤسسه الفرقان لندن و به همت آقای زکی امانی فهرست شده است. به عنوان مثال در انیستیتوی نسخ خطی در پترزبورگ، تعداد ۳۰۵۸ نسخه خطی فارسی (حدود ۶۰ جلد) و مجموعاً ۱۰ هزار نسخه

۱. به عنوان مثال نامه‌ای که یک خانم مسیحی روسی در سال ۱۹۰۹ به تولستوی نوشته و از وی درخواست کرده تا راهی عملی به او پیشنهاد کند تا مانع از مسلمان شدن فرزندانش شود؛ به همراه پاسخ قابل توجه تولستوی به وی، مبنی بر اینکه چرا از مسلمان شدن فرزندانان بیمناک هستی؟ اسلام دین و آیینی درست و خوب بوده و من به محمد(ص) و آیینش احترام می‌گذارم و... تا چند سال قبل از طرف روس‌ها اعلام می‌شد که گم شده و اخیراً به همت رایزن فرهنگی ایران در روسیه جناب آقای دکتر ابوذری ابراهیمی ترکمان اسناد مذکور در مرکز آرشیو ملی روسیه پیدا شده و ان‌شاءالله به زودی در دانشگاه تهران و با حضور برخی از مسئولین بلندپایه ایرانی و روسی رونمایی خواهد شد.

۲. به عنوان مثال در حالی که در مراکز اسنادی ایران حدود ۲۰ نسخه اصلی از فرمان شاهان صفوی وجود دارد، در گرجستان حدود ۲۰۰ نسخه اصل فرمان شاهان صفوی و حدود ۱۰۰ نسخه سواد فرمان شاهان صفوی وجود دارد. در روسیه کنونی علاوه بر ۱۷ آرشیو ملی، تقریباً همه شهرها و گاه برخی محله‌ها! مرکز آرشیو مخصوص به خود دارند که از همین روی، برخی از روسیه با عنوان «کشور آرشیوها» یاد کرده‌اند. مرکز آرشیو دولتی - تاریخی روسیه در پترزبورگ (خیابان زانفسکی) که مشتمل بر اسناد تاریخی روسیه تا سال ۱۹۱۷ می‌باشد، مرکز آرشیو دولتی، سیاسی و اجتماعی روسیه در مسکو که مشتمل بر اسناد روسیه از ۱۹۱۷ به بعد می‌باشد و مرکز آرشیو مدارک کهن روسیه در مسکو که مشتمل بر کهن‌ترین اسناد روسیه می‌باشد، سه مرکز مهم آرشیوی روسیه می‌باشد.

خطی وجود دارد.^۱ همچنان که در کتابخانه دانشگاه پترزبورگ، حدود ۹۰۰ نسخه خطی فارسی وجود دارد. نکته جالب توجه اینکه حدود ۸۰ درصد نسخ خطی اسلامی روسیه مربوط به حوزه تمدنی ایران (شامل ایران، افغانستان، تاجیکستان و...) می باشد. شایسته است مراکز ویژه‌ای که در جهان اسلام بر روی تراث اسلامی (نسخه‌شناسی و...) کار می کنند، در گام اول اهتمام ویژه‌ای به فهرست کردن تراث اسلامی در روسیه پیدا کرده و در گام‌های بعدی به تصحیح، چاپ و نشر آنها بپردازند. بی شک، اقدامات مذکور در فرآیند عملی شدنشان ظرفیت‌های جدیدی برای تعاملات تراثی میان جهان اسلام و روسیه به وجود خواهد آورد.

ب. ظرفیت‌های علمی

روسیه کشوری است که در برخی از علوم - از جمله علوم هوافضا، نظامی و... - سرآمد جهانی بوده و در بسیاری از آنها نیز جزء کشورهای پیشرو به حساب می آید. به عبارت دیگر روسیه کشوری دانشمندخیز و دانشمندپرور است. تعامل علمی با چنین کشوری می تواند چندمنظوره باشد: از سویی می توان علوم موجود آن را اخذ کرد و از آنها بهره برد و از سویی می توان روحیه و روش تولید علم را از آن اقتباس کرد و آموخت. با این همه، وضعیت علم در روسیه کنونی را باید از جهات متعدد نگریست. برخی از نکات قابل توجه در این خصوص عبارت‌اند از:

۱. به رغم اینکه در روسیه، تولید علم زیاد می باشد، به نظر می رسد روس‌ها در تبدیل علم به برنامه و تکنولوژی چندان موفق نیستند. به عبارت دیگر روس‌ها در آزمایشگاه‌ها (که در آنها علوم، کشف و جعل می شوند) موفق‌اند نه در کارخانه‌ها (که در آنها علوم، اجرایی می گردند) و از این زاویه می توان آنها را هم‌سان مسلمانان دانست؛ چه در جهان اسلام نیز در حالی که تولید علم از درجه نسبتاً بالایی برخوردار است، مسلمانان در تبدیل علم به برنامه و تکنولوژی ضعیف هستند. از این روی، تعامل علمی با روسیه نمی تواند این ضعف برنامه‌ریزی را برای مسلمانان جبران کند و مسلمانان نیاز دارند تا یا خود به تولید روشی برای برنامه‌نویسی و برنامه‌سازی اسلامی دست یازند و یا روش

۱. در زیرزمین مرکز انیستیتوی نسخ خطی پترزبورگ، آرشیو شرق‌شناسان از جمله ۱۷ ایران‌شناس قرار دارد که اجازه استفاده از این بخش برای محققان غیر روسی به سختی به دست می آید.
۲. این دانشگاه نخستین دانشگاه روسیه است که در سال ۱۷۲۴ (یک سال قبل از مرگ پتر کبیر) تأسیس شده است. یک مستشرق آلمانی در این دانشگاه زبان فارسی تدریس کرده و نخستین بار وی موفق به نگارش دستور زبان فارسی شد.



مذکور را از کشورهایی که در این خصوص موفق بوده‌اند، اقتباس کنند.^۱

۲. از زمان فروپاشی شوروی، وضعیت علوم انسانی در روسیه به شدت تضعیف شده است.^۲ در دهه‌های اخیر، گو اینکه مسئولان روسیه اراده کرده‌اند تا کشورشان را در حوزه‌های صنعتی و تکنیکی رشد دهند تا در حوزه علوم انسانی. از همین روی به عنوان مثال مکتب شرق‌شناسی روسی که حتی تا نیمه قرن بیستم از جهاتی سرآمد و موفق‌ترین بوده، امروزه به جریانی نحیف و ضعیف تبدیل شده به گونه‌ای که دانشکده‌های شرق‌شناسی آن از رنکینگ جهانی بسیار پایینی برخوردارند.^۳ همچنان که دیگر دانشگاه‌های علوم انسانی^۴ آن نیز رونق چندانی ندارند. رویکرد جدید روسیه به علم، باعث می‌شود تا روسیه در مدیریت فرهنگی جامعه خود کشوری به غایت ضعیف باشد؛ چراکه بسط علوم صرفاً فنی و تجربی در غیاب علوم انسانی نوعی هویت تکنیکال به انسان می‌بخشد. به عبارت دیگر انسان‌هایی که هویت علمی‌شان فقط از طریق علوم فنی و مهندسی تأمین شود، خود تبدیل به ابزار و فن و تکنیک می‌شوند. این در حالی است که برنامه‌ریزی فرهنگی در جایی کارآمد خواهد بود که جامعه هدف دارای هویت فرهنگی باشد.^۵

۳. روحیه حاکم بر برنامه‌ریزی علمی - صنعتی کنونی روسیه که بیشتر جنبه ژنی

۱. اقتباس با اخذ و تقلید متفاوت است؛ در اقتباس، روح پدیده درک می‌شود نه ماده و صورت آن. این در حالی است که در اخذ و تقلید ماده و صورت پدیده درک شده و انتقال می‌یابند.

۲. ضعف علوم انسانی در روسیه در مقایسه با وضعیت پیشین آن در دوره کمونیستی و حتی قبل از آن می‌باشد و گر نه هنوز هم از جهاتی وضعیت علوم انسانی در روسیه قابل ملاحظه است. به عنوان مثال اکثریت قریب به اتفاق کتاب‌هایی که در زمینه علوم انسانی در روسیه نوشته می‌شود، تألیفی و نه ترجمه‌ای است. این در حالی است که در بسیاری از کشورهای اسلامی و متأسفانه حتی در ایران بخش قابل ملاحظه‌ای از کتب علوم انسانی ترجمه‌ای می‌باشند.

۳. البته در حال حاضر برخی از روس‌ها در زمره مستشرقین سرشناس هستند. به عنوان مثال می‌توان به پروفیسور پروزوروف (اسلام‌شناس و شیعه‌شناس معاصر که اینک معاون انیستیتوی نسخ خطی پترزبورگ می‌باشد) و کتاب‌های متعدد و مطرح وی از جمله: *اسلام همچون یک سیستم/ایدئولوژیک، اسلام در محدوده/میراث توری قدیم روسیه* و... یا به پروفیسور آندره اسمینوف (یهودی تباری که به تعبیر استاد دنیانی از مجموعه تحقیقات ایرانیان درباره شیخ اشراق بیشتر کار کرده است)، اشاره کرد.

۴. برخی از دانشگاه‌های علوم انسانی مسکو عبارت‌اند از: دانشگاه RGGO، انیستیتوی دانشگاه علوم انسانی (گائوگن)، دانشگاه MGO (در این دانشگاه، علوم پایه نیز تدریس می‌شود).

۵. از همین روی، به نظر می‌رسد دولت روسیه در برنامه‌ریزی و مدیریت فرهنگی خانواده، کودکان، مهندسی جمعیت و... با مشکل بسیار جدی روبه‌رو خواهد بود.

داشته^۱ و البته تا حدودی متأثر از سیاست‌های کلی دوره کمونیسم می‌باشد، به گونه‌ای خشن، امنیتی^۲ و از بالا به پایین حاکم می‌باشد که برون‌داد این روحیه در حوزه علم، ظهور نوعی تکنولوژی بزرگ و مستحکم و البته غیر ظریف بوده است که البته در اکثر موارد نیز در نوع خود منحصر به فرد هستند.^۳ این نتیجه را حتی در ظاهر شهرسازی روسیه نیز می‌توان به وضوح مشاهده کرد: شهرهای روسی دارای ساختمان‌های بزرگ و عمدتاً یک‌دست می‌باشند به گونه‌ای که به راحتی می‌توان تشخیص داد که در آنجا نوعی مهندسی شهرسازی اتفاق افتاده نه اینکه تصادفاً مردم همه هماهنگ بناسازی کرده باشند. همچنان که این عظمت و استحکام را در متروهای شهرهای روسیه - که صدها کیلومتر در عمق بین ۶۰ تا ۱۱۰ متر در زیر زمین کشیده شده‌اند - نیز می‌توان مشاهده کرد.

۴. مدیریت پروژه‌های علمی در روسیه بیشتر به صورت گروهی^۴ و در دهه‌های اخیر تا حد قابل توجهی به صورت مجازی صورت می‌گیرد.^۵ اینکه خاستگاه اجتماعی رویکردهای مدیریتی مشارکتی، ژن قومی بوده یا پیچیدگی‌های عصر مدرن مقتضی آن

۱. دکتر علی اکبر ولایتی نقل می‌کنند که در زمان جنگ (زمانی که جنگ موشکی شهرها شروع شده بود)، قرار بود من سفری به مسکو جهت درخواست ۱۰۰ موشک اسکاد از روسیه داشته باشم. وقتی برای مشورت خدمت حضرت امام (ره) رسیدم، ایشان فرمودند که از روس‌ها چیزهای بزرگ بخواهید، چرا ۱۰۰ موشک، ۱۰۰۰ تا درخواست کنید. شاید معظم‌له نیز چنین می‌اندیشیدند که ژن روسی به گونه‌ای است که برای انجام کارهای بزرگ و حجیم مستعد است.

۲. روحیه امنیتی حاکم بر مدیریت مدنی - سیاسی روسیه باعث شده تا شهروندان عادی نیز از این روحیه متأثر شوند. بسیاری از مسلمانانی که مدت قابل ملاحظه‌ای در روسیه اقامت داشته‌اند بر این باورند که شهروندان روسی آگاهانه یا ناآگاهانه خود به عامل ک.گ.ب تبدیل گشته‌اند؛ آنها به راحتی مواردی که احساس شک نسبت بدان‌ها داشته باشند را گزارش می‌دهند و...

۳. به عنوان مثال متروی شهر سن پترزبورگ، عمیق‌ترین متروی جهان است؛ بزرگ‌ترین ساعت و هواسنج جهان روی ساختمان دانشگاه مسکو قرار دارد (ساعتی با قطر ۹ متر و عقربه دقیقه‌شمار ۴/۱۳ متر)؛ بزرگ‌ترین ستاره شیشه‌ای (زردرنگ باروکش آلومینیومی) با قطر ۹ متر روی یک میل ۵۸ متری بر روی یک برج ۳۶ طبقه‌ای چند ضلعی با ارتفاع ۲۴۰ متر در دانشگاه مسکو قرار دارد؛ پنج ستاره سرخ که بر بالای پنج برج کاخ کرملین نصب شده‌اند (چهار چوب آنها از استیل با پوشش طلا بوده و داخل آنها از شیشه‌های یاقوت قرمز پر شده)، در حالی که هر کدام حدود ۱/۵ تن وزن دارند به راحتی با وزش باد تکان می‌خورند؛ وزن زنگ ساعت نصب شده بر روی برج ۶۷ متری اسپاسکایا در سال ۱۸۵۱، دو تن می‌باشد؛ بزرگ‌ترین ناقوس جهان در نزدیکی برج ایوان سوم در کاخ کرملین موسوم به «ناقوس تزار» قرار دارد که دارای ۶ متر ارتفاع و ۲۰۰ تن وزن می‌باشد؛ و... به طور خلاصه می‌توان گفت که تکنولوژی روسی یک تکنولوژی ماکروبی است نه تکنولوژی میکروبی.

۴. به نظر می‌رسد وجود روحیه فعالیت گروهی ناشی از نظام تربیتی باشد. متأسفانه در ایران به دلیل نظام تربیتی و حتی آموزشی خاص، فعالیت‌های فردی به مراتب بیشتر از فعالیت‌های گروهی انجام می‌گیرد. این روحیه باعث می‌شود که به عنوان مثال در خارج از کشور، به رغم حضور تعداد قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان در یک کشور خاص، به ندرت اجتماع ایرانیان معطوف به یک سری فعالیت‌های هدف‌دار شکل گیرد.

۵. کشور روسیه - به ویژه شهرهای مسکو و سن پترزبورگ - از بالاترین سرعت‌های اینترنت جهانی برخوردار می‌باشد.



می‌باشد (و بر این اساس، هر جامعه‌ای به میزانی که مدرن‌تر شود، ناگزیر از اتخاذ رویکرد مذکور می‌باشد) یا به عوامل فرهنگی، ایدئولوژیک و متافیزیک مربوط می‌باشد یا... خارج از حوصله این نوشته بوده و آنچه در اینجا مهم است، توجه به اهمیت و کارآمدی آن به ویژه در مدیریت پروژه‌های علمی می‌باشد. متأسفانه به رغم تلاش زیادی که در مراکز علمی جهان اسلام برای تولید و توزیع علم صورت می‌گیرد، به دلیل اتخاذ عمدتاً رویکردهای فردی و غیر مشارکتی نتیجه اندکی حاصل شده است. همچنان که به دلیل استفاده حداقلی از ظرفیت‌های سایبرنتیک در جهان اسلام - که خود معلول عوامل متعددی می‌باشد - حتی پروژه‌های مشارکتی آنها به کندی پیش می‌رود.

۵. روسیه کشوری بزرگ با مردمانی کم می‌باشد. در چنین وضعیتی به طور طبیعی مردم با طبع و روحیه‌ای بزرگ تربیت می‌شوند. بازتاب این روحیه در حوزه علم نیز باعث می‌شود تا دانشگاه‌هایی بزرگ با امکانات وسیع به وجود آورند. واقعیت این است که دانشگاه‌های روسیه از نظر تعداد، امکانات، تعداد هیئت علمی، نسبت استاد و دانشجو و... نسبت به دانشگاه‌های بسیاری از دیگر کشورهای دنیا سرآمد هستند. به عنوان مثال روسیه دارای ۱۲۰۰ دانشگاه می‌باشد که فقط دانشگاه مسکو (MGO) دارای ۷۰۰۰ استاد و بیش از ده نوبلیست^۱ می‌باشد. آکادمی علوم روسیه نیز دارای حدود ۱۰۰۰ انیستیتو و بالغ بر ۵۰ هزار عضو هیئت علمی پژوهشی در مقاطع دکتری و فوق دکتری می‌باشد.^۲

به نظر می‌رسد با توجه به ویژگی‌های خاصی که بر نظام علمی کشور روسیه حاکم

۱. کسانی که تاکنون جایزه نوبل دریافت کرده‌اند.

۲. سیر مدارج علمی در دانشگاه‌های روسیه از زمان شوروی و حتی در بخش‌های زیادی تاکنون متفاوت از دیگر دانشگاه‌های دنیاست. در زمان شوروی، مدارکی به نام لیسانس، فوق لیسانس و دکترا وجود نداشته، بلکه مدارج علمی به ترتیب عبارت بودند از: دیپلم تخصصی (معادل فوق لیسانس)، کاندیداتوری (معادل دکترا) و سپس کاندیدای علوم (معادل فوق دکتری). امروزه در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا نیز مدرکی به نام فوق دکترا (پستک یا همان پسادکتری) وجود دارد که حتی در عرض شش ماه نیز امکان نیل بدان وجود دارد. شرط تحصیل پستک ارایه رساله نیست، بلکه حتی یک مقاله نیز می‌تواند این نتیجه را حاصل کند. این در حالی است که رساله دکترای علوم در زمان شوروی حدود سه تا ده سال طول می‌کشیده و با حضور حداقل ۲۱ استاد تمام (پروفیسور) دفاع می‌شده است و اساساً مدرک دکترای علوم شرط پروفیسور شدن بوده است. حسب قانون دانشگاهی شوروی، در هر گرایش تنها یک نفر در سراسر روسیه می‌توانستند به مدرک دکترای علوم دست یابند و تا زمانی که آن شخص زنده بوده از دیگری امتحان نمی‌گرفتند. به افرادی که دکترای علوم دریافت می‌کردند، استاد آکادمیک گفته می‌شده که بالاترین درجه علمی دانشگاهی را داشته و جایگاه ساختاری رئیس آکادمی علوم نیز از وزیر علوم روسیه بالاتر است. در حال حاضر حدود ۱۰۰۰ نفر استاد آکادمیک در روسیه وجود دارند که نام برخی از آنها به عنوان نام خیابان‌ها، دانشگاه‌ها و... انتخاب شده است. به نظر می‌رسد شیوه نیل به مدرک دکترای علوم یکی از بهترین شیوه‌های علمی می‌باشد؛ چراکه مستلزم تمرکز تخصصی و مستمر در یک موضوع می‌باشد؛ رویکردی که متأسفانه دیروقتی است توسط نظام‌های علمی موجود کنار زده شده است.

حافظه تاریخی جهان اسلام نسبت به روسیه در مقایسه با اروپا هم‌دلاانه تر عمل می‌کند. برخی زمینه‌های مشترک میان جهان اسلام و روسیه - از جمله اینکه هر دو بیشتر با عالم شرقی هماهنگ هستند تا با عالم غربی و نیز این مسئله که در مقایسه با اروپا روسیه از تاریخ استعماری کم‌رونق‌تری برخوردار می‌باشد و... - باعث شده تا نوعی تعامل نسبتاً بشردوستانه میان آن دو برقرار باشد

می‌باشد، در خصوص نحوه تعامل علمی جهان اسلام و روسیه لازم است به نکات ذیل توجه ویژه شود:

۱. روسیه کشوری است که سال‌ها دره‌ایش به روی جهان اسلام بسته بوده است؛ در سال‌های قبل از انقلاب ۱۹۱۷ و در دوران حکومت تزارها، جنگ و ستیزهای دوره‌ای روسیه با کشورهای مختلف جهان اسلام باعث شده بود تا جهان اسلام نتواند به روسیه به مثابه یک منطقه استراتژیک و قابل سرمایه‌گذاری علمی - فرهنگی بنگرد. همچنان که در سال‌های حکومت کمونیستی نیز ایدئولوژی حاکم بر روسیه به گونه‌ای بود که نه روس‌ها خواهان تعامل با جهان اسلام بودند و نه جهان اسلام می‌توانست با آن ایدئولوژی کنار بیاید. مشخصاً در مورد ایران اسلامی حتی پس از فروپاشی شوروی نیز برخی مشکلات داخلی ناشی از

شرایط هشت سال دفاع مقدس و نوع استراتژی سیاسی ایران با کشورهای استعماری در مقیاس جهانی باعث شد تا ایران به رغم وجود زمینه‌های مساعدی که در روسیه و کشورهای جداشده از آن داشت، بسیار دیرتر از برخی دیگر از کشورهای اسلامی از جمله عربستان ورود فرهنگی - علمی بدان داشته باشد. با این همه، به نظر می‌رسد در دهه اخیر بسیاری از موانع تعامل علمی - فرهنگی جهان اسلام و روسیه حتی برای کشور ایران برطرف شده است. فقدان تعامل مذکور به صورت جدی در چند قرن اخیر، باعث شده تا در شرایط کنونی، روسیه از منظر برنامه‌های فکری - فرهنگی جهان اسلام منطقه‌ای کاملاً بکر و دست‌نخورده تلقی شود.^۱ از این روی، ورود علمی - فرهنگی به روسیه کنونی برای جهان اسلام می‌تواند در صدر اولویت‌ها قرار گیرد.

۲. فقدان علوم انسانی قوی و فعال در روسیه باعث می‌شود تا در آینده نه چندان دور روسیه در حوزه برنامه‌ریزی فرهنگی با مشکل جدی روبه‌رو شود و در آن هنگام، دیر

۱. اهمیت این مسئله زمانی بیشتر درک می‌شود که وضعیت روسیه را با وضعیت اروپای غربی مقایسه کنیم. در حالی که هنوز بسیاری از حوزه‌ها و مسائل حل نشده و مهم در اروپا وجود دارند که لازم است جهان اسلام درباره آنها برنامه‌ریزی علمی - فرهنگی داشته باشد؛ اما حتی همان حوزه‌ها و مسائل مذکور هم بدون سابقه و تلاش نیست. این در حالی است که نه فقط متناظر حوزه‌ها و مسائل مذکور در روسیه، بلکه بسیاری از حوزه‌ها و مسائل مهم دیگری نیز در روسیه وجود دارند که فاقد هرگونه سابقه و تلاش اسلامی است و هرگونه اقدامی که از این پس جهان اسلام در خصوص آنها داشته باشد به مثابه نخستین اقدامات مثبت خواهد شد.

یا زود به ضرورت فعال کردن علوم انسانی پی خواهد برد.^۱ به نظر می‌رسد جهان اسلام می‌تواند قبل از فرارسیدن آن هنگام، از طریق تأسیس مراکز پژوهشی اسلامی در حوزه علوم انسانی در روسیه، فضای علوم انسانی اسلامی را چنان در روسیه اشباع کند که در آینده برای مسئله‌سازی و حتی جهت‌بخشی به علوم انسانی روسیه راهی دراز را پیموده باشد. به عنوان یک نمونه موفق در این زمینه می‌توان به مرکز مطالعات اسلامی مسکو وابسته به دفتر مقام معظم رهبری با مدیریت جناب آقای دکتر هادوی که بیشتر در زمینه فلسفه اسلامی در روسیه پژوهش می‌کنند، اشاره کرد. مرکز مذکور از طریق حداکثری کردن مطالعات و پژوهش‌های خود در زمینه فلسفه اسلامی و برقراری ارتباط با محققان و اساتید روسی آشنا با این زمینه علمی، توانسته تا نه تنها بر رشته مطالعات فلسفه اسلامی در روسیه، بلکه حتی بر مطالعات فلسفی روسی تأثیرگذار باشد.

۳. علوم انسانی روسیه مناسب با ساختار حکومت کمونیستی تنظیم شده است. از همین روی، با فروپاشی شوروی حمایت دولت از این علوم حداقلی شده و به تبع آن، برخی از رشته‌های علوم انسانی تعطیل و برخی دیگر حداقلی شده‌اند. به دلیل سیاست ویژه‌ای که دولت روسیه پس از فروپاشی شوروی مبنی بر صنعتی شدن اتخاذ کرده، هنوز فرصت سیاست‌گذاری برای تولید علوم انسانی مناسب با ساختار پس از فروپاشی پیدا نشده است. از همین روی، برخی از شخصیت‌های مطرح علوم انسانی روسیه از جمله الکساندر کینیش (فیلسوف) به اروپا و امریکا هجرت کرده‌اند. به نظر می‌رسد

۱. همچنان که در کشور ما که بنا به دلایلی به مدت یکی، دو دهه رشته‌های فنی-مهندسی جدی‌تر از رشته‌های علوم انسانی گرفته شده بودند، در دهه اخیر اهتمام به علوم انسانی به تبع ضرورت‌های اجتماعی تا آن‌جا بیشتر شده که حتی بسیاری از دانشجویان رشته‌های فنی-مهندسی، مقاطع بالاتر تحصیلی‌شان را در رشته‌های علوم انسانی ادامه می‌دهند.

علت اساسی ضعف علوم انسانی در روسیه،^۱ عدم درآمذزایی آنها در مقایسه با علوم فنی و مهندسی است.^۲ این مسئله باعث شده تا کشورهای دیگر رغبت چندانی برای فرستادن دانشجو و بورسیه کردن آنها در این رشته‌ها نداشته باشند و به تبع آن، دولت روسیه نیز حمایت حداکثری از آنها نداشته باشد. در چنین شرایطی اگر جهان اسلام مناسب با دغدغه‌ها و نیازهای خود به حمایت از برخی از رشته‌های علوم انسانی روسیه برخیزد، نتایج مثبت ذیل حاصل خواهد شد:^۳

الف. رشته‌های مذکور در دانشگاه‌های روسیه یا ایجاد می‌شوند و یا اگر از قبل وجود

۱. نظر به اینکه نظام دانشگاهی روسیه در مقایسه با اروپای غربی - که دانشگاه‌های جدید در آن در اواخر قرن ۱۳ تأسیس شده‌اند - با بیش از چهار قرن تأخیر شروع شده است، به نظر می‌رسد نرخ شتاب رشد علم (هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی) در روسیه به مراتب از اروپای غربی بیشتر بوده است. با توجه به این تأخر زمانی است که برخی بر این باورند که علوم انسانی در روسیه کنونی نیز نه تنها ضعیف نیست، بلکه پایه‌های علوم پایه و فنی رشد داشته و به طور قطع، نسبت به زمان شوروی قوی‌تر هم شده است، اما به دو علت بروز بیرونی ندارد: نخست اینکه به دلیل سیاست‌های امنیتی شوروی همچنان روحیه توهم توطئه بر ساختار و مردم روسیه حاکم است و معمولاً زیرزمینی فعالیت کرده و از اظهار علنی نتایج علوم‌شان (اعم از انسانی و غیر انسانی) پرهیز می‌کنند (این مسئله به ویژه در علوم مهندسی و نظامی بیشتر رایج است) و دوم اینکه در روسیه رشد علم به معنی دقیق کلمه «بومی» بوده و از یک ساختار و فرمت متفاوتی پیروی می‌کند. به عنوان مثال اکثر علوم انسانی در روسیه در ذیل فلسفه مورد مطالعه قرار می‌گیرد. از همین روست که اولاً تقریباً همه دانشگاه‌های آن انیستیتوی فلسفه دارند و ثانیاً در همه رشته‌های دکتری، درس فلسفه وجود دارد. البته در سال‌های اخیر، رشته‌های مدیریت، اقتصاد و رسانه مستقل از فلسفه نه در ذیل آن تدریس می‌شوند. واقعیت این است که نه روس‌ها خود تمایل دارند تا علوم خود را با شاخصه‌ها و ساختارهای تعریف‌شده بین‌المللی هماهنگ کنند و نه جریان جهانی انگیزه دارد تا خارج از آن شاخصه‌ها و ساختارها به ارزیابی علوم در روسیه بپردازد. این مسئله باعث شده تا در حالی که در روسیه، علوم (هم در حوزه علوم انسانی و هم در حوزه علوم پایه و طبیعی) رشد بالایی دارد، بروز جهانی نداشته باشد! حقیقت این است که نمی‌توان به چنین استدلال‌هایی اعتنا نمود؛ چراکه علم وقتی رشد کند، بروز نتایج جدید بر آن ضروری بوده و از حوزه مهندسی بشر خارج می‌شود. به عنوان مثال اگر شرق‌شناسی روسی مثل زمان شوروی بالنده و فعال باشد، مگر می‌توان نتایج آن را پنهان کرد؟ اساساً اگر می‌توان نتایج ضروری علم را پنهان کرد، پس چرا روسیه نتوانسته نتایج ناشی از رشد و بالندگی خود در رشته‌هایی مثل ریاضی و هوا-فضا را پنهان کند؟

۲. در دوره ریاست جمهوری دوم پوتین، دو بار حقوق اساتید علوم انسانی دانشگاه‌ها افزایش داده شد تا هم انگیزه‌های پژوهشی آنها تقویت شده و هم از مهاجرتشان جلوگیری شود. به رغم این، به نظر می‌رسد هنوز حقوق اساتید مذکور پایین بوده (حداکثر ۱۰۰۰ دلار در ماه) و علوم انسانی روسیه همچنان در معرض خطر مرگ است. البته اساتید روسی - مثل بسیاری دیگر از کارمندان ادارات که در قبال کاری که به‌طور قانونی موظفانند برای ارباب رجوع انجام دهند، پول می‌گیرند - به ویژه در ایام امتحانات با هزینه‌هایی که از دانشجویان برای نمره دادن به آنها می‌گیرند تمامی کاستی‌های مالی خود را جبران می‌کنند. گفته می‌شود که برخی از اساتید از هر دانشجویی برای نمره دادن، مبلغ پنج هزار روبل دریافت می‌کنند!

۳. برخی بر این باورند که تعامل جهان اسلام با دانشگاه‌های روسیه در خصوص علوم انسانی باید حداقلی باشد؛ چراکه روسیه خودش در علوم انسانی یک مصرف‌کننده (از غرب) است و لذا در بهترین شرایط تحصیلی، همان علوم انسانی غربی با یک واسطه زبانی - فرهنگی به جهان اسلام منتقل خواهد شد و جهان اسلام شایسته است که مستقیماً با خود غرب وارد تعامل علمی شود نه با واسطه‌های زبانی - فرهنگی دیگر. بر خلاف باور مذکور، علوم انسانی در روسیه رونق‌دهی از علوم انسانی در غرب نمی‌باشد. رویکرد روسیه به تولید علم به گونه‌ای است که حتی در علوم فنی و مهندسی نیز نوعی تلاش حداکثری برای بومی کردن آنها مشاهده می‌شود تا چه رسد به علوم انسانی.



شواهد حاکی از آن است که به رغم عطش مردم به دین پس از تمام شدن دوره اختناق کمونیستی، مسیحیت نتوانسته جاذبیت‌های لازم را برای جوانان خود ایجاد کند در حالی که جاذبیت‌های مسیحیت در روسیه رو به تقلیل و تحلیل رفته، شواهد حاکی از آن است که اسلام در آنجا در حال رشد روزافزون می‌باشد

داشته‌اند تقویت می‌شوند و از آنجا که حمایت مالی این رشته‌ها توسط جهان اسلام صورت می‌گیرد، مراکز حمایت‌کننده می‌توانند در تنظیم جهت‌های کلان پژوهشی، سفارش‌های پژوهشی، پایان‌نامه‌های ارشد و دکتری و حتی در پذیرش هیئت علمی و... دخالت کنند. واضح است که دخالت مذکور می‌تواند بسیار نرم و به صورت طبیعی و بدون هرگونه حساسیت‌زایی صورت بگیرد.

ب. سیر حمایت جهان اسلام از رشته‌های مذکور قطعاً نزولی خواهد بود؛ چراکه پس از اینکه رشته‌های مذکور راه‌اندازی و فعال شوند - به‌ویژه اگر کارآمدی خود را در حل بحران‌های مربوط به خود نشان دهند - جایگاه‌شان را در نظام و ساختار آموزشی دانشگاه‌ها باز کرده و نیازی به حمایت بیرونی نخواهند داشت.

ج. حمایت جهان اسلام از رشته‌های مذکور باعث می‌شود تا حجم همکاری‌های علمی میان محققان و اساتید این رشته‌ها با متناظرهایشان در جهان اسلام افزایش یافته و بلکه حداکثری شود. بی‌شک، در تعاملات مذکور بسیاری از پرسش‌ها و دغدغه‌های جهان اسلام مورد پژوهش و تحقیق قرار خواهد گرفت.

د. حمایت جهان اسلام از رشته‌های مذکور زمینه مناسب را برای ورود برخی از محققان و اساتید مسلمان به محافل آکادمیک روسیه باز می‌کند. متأسفانه حضور آکادمیک مسلمانان در روسیه بسیار ناچیز است و بیشتر همان تعداد اندکی هم که حضور دارند، با دغدغه‌های اسلامی حضور ندارند. به عنوان مثال عبدالسلام اویچ حسین‌اف^۱ (رئیس انیستیتوی فلسفه آکادمی علوم روسیه) به عنوان یک مسلمان آکادمیک و صاحب‌نظر در حوزه فلسفه اخلاق، رویکردی کاملاً سکولار به علم داشته و با دیگر همکاران غیر مسلمان خود چندان تفاوتی ندارد!

علاوه بر مسئله حمایت از علوم انسانی روسیه، جهان اسلام می‌تواند با تغییر سیاست بورسیه تحصیلی تعداد زیادی از دانشجویان خود را وارد دانشگاه‌های روسیه کند که

۱. وی - که علاوه بر زبان روسی، به زبان آلمانی مسلط بوده و در میان همکاران خود نیز دارای اعتبار علمی بالایی می‌باشد - مجله‌ای به زبان روسی به نام فلسفه دین منتشر می‌کند.

البته در خصوص این رویکرد نیز توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

۱. نظر به اینکه از سویی، دروس عمده رشته‌های علوم انسانی دانشگاه‌های روسیه در مقطع دکتری به صورت پژوهشی (by research) ارائه می‌شود که مستلزم روابط حداقلی دانشجوی و استاد است و از سویی، زبان روسی یکی از زبان‌های بسیار سخت می‌باشد که درک ظرافت‌های علمی آن حتی نیازمند یک دهه ارتباط حداکثری با آن می‌باشد، بورسیه از مقطع دکتری برای رشته‌های علوم انسانی^۱ غیر کارشناسانه بوده و مقرون به صرفه علمی نمی‌باشد. از این روی، بهتر است در رشته‌های مذکور دانشجویان از مقطع فوق لیسانس - که دروس آن عمدتاً به صورت آموزشی (by course) ارائه می‌شود که مستلزم ارتباط حداکثری دانشجوی و استاد می‌باشد - بورسیه شوند.^۲

۲. مسئله بورسیه دانشجویان مسلمان در روسیه باید از جانب جهان اسلام به معنی دقیق کلمه مهندسی شود. به عنوان مثال شایسته است که از همه کشورهای اسلامی به تناسب^۳ دانشجویانی در روسیه حضور داشته باشند که در آینده، حتی اگر روابط سیاسی روسیه با برخی از کشورهای اسلامی حداقلی شود و امر سیاست بخواهد بر امر علم تأثیر بگذارد (که معمولاً نیز چنین بوده است)، یک باره همه امکان‌های حضور دانشجویان جهان اسلام در روسیه حداقلی نشود.

۳. نظام کسب علم در جهان اسلام نباید به شانس و تصادف یا به صورت انفعال از شرایط غیر مرتبط با چشم‌انداز تمدن اسلامی حواله داده شود. بر این اساس، نظام بورسیه‌های جهان اسلام باید از یک منطق روشنی که بیشترین امکان را برای حداکثری کردن چشم‌انداز مذکور فراهم می‌آورد برخوردار باشد. بی‌شک، یکی از قواعد این منطق،

۱. علوم پایه و فنی بسیار متفاوت از علوم انسانی می‌باشند. در علوم پایه و فنی بیشتر از اینکه دانشجوی مثل رشته‌های علوم انسانی با مفاهیم و کلمات سروکار داشته باشد، با اعداد، فرمول‌ها و ابزار سروکار دارد. به عبارت دیگر در حالی که انتقال مفاهیم و معانی در رشته‌های علوم انسانی منحصراً از طریق واژگان و کلمات صورت می‌گیرد، در رشته‌های علوم پایه و فنی از طریق واژگان و کلمات سهم بسیار ناچیزی دارند. این مسئله باعث می‌شود که حتی در مقام ارائه مقالات علمی - پژوهشی به زبان غیر فارسی (مثل انگلیسی، روسی و...) کار دانشجویان رشته‌های علوم انسانی به مراتب سخت‌تر از کار دانشجویان رشته‌های علوم پایه و فنی باشد.

۲. البته قابل ذکر است که این رویکرد برای برخی از کشورها از جمله ایران نمی‌تواند راه‌حل خوبی باشد؛ چراکه سطح علمی اکثر دروسی که در مقطع کارشناسی ارشد در ایران ارائه می‌شود، نسبت به متناظرهایشان در دانشگاه‌های روسیه بالاتر می‌باشد و دانشجویان ایرانی می‌توانند با هزینه کمتر و ارزش علمی بیشتر مقطع مذکور را در ایران بگذرانند. برای چنین کشورهایی می‌توان راه‌حل دیگری پیشنهاد کرد. به عنوان مثال می‌توان مدت زمان دوره آموزش زبان روسی را برای دانشجویان بورسیه آنجا افزایش داد.

۳. بی‌شک در حال حاضر چنین تناسبی وجود ندارد. به عنوان مثال در حالی که حضور کشورهای آسیای شرقی (مثل مالزی که ۱۰۰۰ دانشجوی بورسیه‌ای و ۲۰۰۰ دانشجوی غیر بورسیه‌ای در روسیه دارد)، کشورهای آسیای میانه (قزاقستان، آذربایجان، تاجیکستان و...) و برخی کشورهای عربی خاورمیانه (لیبی، سوریه و عراق) در روسیه پررنگ می‌باشد، حضور کشورهای آفریقایی و مغرب اسلامی در آن بسیار کم می‌باشد.

فراگیری علم از بهترین هاست. با توجه به این قاعده، دانشجویان جهان اسلام لازم است در رشته‌هایی در روسیه بورسیه شوند که روسیه در آن رشته‌ها بهترین (مثل هوا-فضا)^۱ یا یکی از بهترین‌ها (مثل ریاضی) است.

۴. شایسته است جهان اسلام از ظرفیت دانشگاه رودن (RUDN) یا همان دانشگاه دوستی ملل^۲ در جهت آرمان‌های خود به صورت تام و تمام استفاده کند.^۳ دانشگاه مذکور با رویکرد نفی آپارتاید (برتری نژادی) و دوستی حداکثری ملت‌ها تأسیس شده و در آن تلاش می‌شود تا از همه کشورهای جهان دانشجویان وجود داشته باشد.^۴ نه تنها هزینه تحصیل برای دانشجویان پذیرفته شده در این دانشگاه رایگان بوده، بلکه ماهیانه از جانب دانشگاه، حقوق اندکی نیز بدان‌ها تعلق می‌گیرد. حضور حداکثری جهان اسلام در این دانشگاه، زمینه‌آشنایی دانشجویان مسلمان با دیگر فرهنگ‌ها را نیز فراهم می‌کند.^۵

۵. نظر به اینکه تعامل علمی با روسیه، اولاً مستلزم هزینه‌های مالی بالاست؛ ثانیاً به دلیل سختی زبان روسی مستلزم اقامت طولانی مدت در آنجا با شرایط سخت آب

۱. متأسفانه روسیه از پذیرش دانشجویان ایرانی در برخی از رشته‌ها از جمله هوا-فضا حداقل در دانشگاه‌های خاص خود (مثل دانشگاه فدرال قازان) پرهیز می‌کند. حداکثری شدن روابط علمی جهان اسلام با روسیه زمانی محقق می‌شود که دیپلماسی علمی جهان اسلام بتواند حضور خود در این گونه رشته‌ها را در روسیه حداکثری کند. ۲. در زمان شوروی این دانشگاه به نام پاتریس لومومبا (۱۹۲۵-۱۹۶۱) اولین نخست‌وزیر کشور کنگو پس از اشغال آن توسط بلژیک که یک سال پس از حکومتش توسط بلژیک‌ها به قتل رسید، مشهور بوده است. لومومبا قبلاً از دانشجویان این دانشگاه بوده است.

۳. دانشگاه رودن - که اینک یکی از دانشگاه‌های گران قیمت و البته با رکنینگ جهانی متوسط به پایین روسیه می‌باشد - در زمان شوروی یکی از معتبرترین و بهترین دانشگاه‌های روسیه بوده که اکثر کمونیست‌های ایرانی نیز قبل از انقلاب در این دانشگاه تحصیل کرده‌اند. گفته می‌شود که چه‌گوارا نیز مدتی در این دانشگاه به پژوهش مشغول بوده است. علاوه بر این، در گزارش مستندی که BBC درباره این دانشگاه تهیه و پخش کرده، ادعا شده که مقام معظم رهبری نیز قبل از انقلاب، مدتی در اینجا تحصیل و پژوهش داشته است. تاکنون از جانب دفتر معظم‌له ادعای مذکور نه تأیید و نه رد شده است.

۴. دانشگاه رودن به لحاظ جامعیت، شبیه دانشگاه تهران و به لحاظ کارکرد شبیه جامعه المصطفی العالمیه (قم) یا دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (قزوین) می‌باشد. در این دانشگاه، علوم انسانی، پایه، فنی و پزشکی تدریس می‌شود.

۵. لازم به ذکر است که دانشگاه مذکور حتی در شرایط کنونی واجد ویژگی‌هایی است که با استانداردهای جهانی ناهمخوان است و عدم توجه بدان‌ها می‌تواند نتایج نامطلوب در پی داشته باشد. به عنوان مثال در حالی که خوابگاه‌های دانشجویی در همه دانشگاه‌های دنیا از قانون تفکیک جنسیتی تبعیت می‌کنند، در دانشگاه مذکور، موارد استثنایی وجود دارد: خوابگاه ۱۶ طبقه‌ای شماره ۱۰ آن به استثنای یک طبقه آن که دختران حضور دارند، مخصوص پسران و خوابگاه ۱۶ طبقه‌ای شماره ۹ آن به استثنای یک طبقه آن که پسران حضور دارند، مخصوص دختران و خوابگاه ۱۶ طبقه‌ای شماره ۱۱ آن به صورت مختلط برای متأهلان و غیر متأهلان می‌باشد! بی‌شک چنین الگوی حضوری نمی‌تواند بدون پیامدهای منفی اخلاقی (جنسی) باشد، هر چند از نظر نظام سکولار روسیه شاید الگوی مذکور برای حداقلی کردن برخی پیامدهای منفی دیگر بوده باشد.

۶. کشور روسیه یکی از کشورهای گران و شهر مسکو گران‌ترین شهر دنیاست.

و هوایی است؛^۱ ثالثاً به دلیل پایین بودن رنکینگ جهانی دانشگاه‌های آن، فاقد وجاهت علمی است؛ رابعاً به دلیل بالاتر بودن موقعیت علمی غرب، به لحاظ روان‌شناسی فاقد وجاهت اجتماعی است؛ و... شایسته است تا دانشجویان مسلمانی که بوریه روسیه می‌گیرند یکی از چند انگیزه را به صورت پیشینی داشته باشند: انگیزه علمی-زبانی (برای کسانی که به هر دلیلی از رویکردهای علمی روسیه یا از زبان آن خوش‌شان می‌آید)، انگیزه شغلی (برای کسانی که زبان و علم روسی بیشترین تناسب را با شغل آنها دارد)، انگیزه خانوادگی (برای کسانی که همسر روسی اختیار کرده و یا وابستگانش در روسیه هستند) و... به عبارت دیگر نظر به همه شرایط فوق، بهتر است به دانشجویانی که تحصیل در روسیه را انتخاب می‌کنند گفته

شود و یا اساساً تحصیل آنها در آنجا مشروط شود به فعالیت دائم در روسیه.

۶. نظر به اینکه نخبگان دانشجویی برای تحصیلات عالی خود معمولاً اروپا و آمریکا را انتخاب می‌کنند،^۲ اکثر دانشجویانی که سر از تحصیل روسیه درمی‌آورند، دانشجویان متوسط می‌باشند و طبیعتاً همین دانشجویان در آینده مجاری ارتباط و تعامل جهان اسلام و روسیه خواهند بود. تداوم این مسئله باعث می‌شود که حوزه استراتژیک روسیه در آینده خالی از نیروهای نخبه اسلامی باشد. از این روی، لازم است جهان اسلام اولاً تحصیل نخبگان دانشجویی در روسیه را به گونه‌ای مهندسی کند که نیاز نخبگانی جهان اسلام در روسیه را تأمین کند و ثانیاً برای آنها امتیازات ویژه‌ای را در نظر بگیرد به گونه‌ای که بتواند کاستی‌های تحصیل و اقامت در روسیه را در مقایسه با اروپا و آمریکا جبران کند.

۱. در روسیه تنها سه ماه از سال (نیمه خرداد تا نیمه شهریور) آفتاب وجود دارد و بقیه سال، سرمای بسیار سوزناک (گاه تا ۳۵ درجه زیر صفر) حاکم است.

۲. برخلاف روسیه که از دانشجویان خارجی غیر بوریه‌ای (حتی از نخبگان آنها)، به دلیل بالا بودن هزینه سرمایه‌گذاری روی آنها و نیز به دلیل غلبه اندیشه توهم توطئه در روس‌ها استقبال نمی‌کند، اروپا و آمریکا از دانشجویان نخبه جهان اسلام استقبال می‌کند تا از سویی بتواند با کمک آنها بسیاری از پروژه‌های علمی خود را به پیش برد و از سویی بتواند بر حوزه نخبگانی جهان اسلام- به عنوان یک رقیب و دشمن قدرتمند- تأثیر بگذارد.

روند رو به رشد مسلمانان در روسیه باعث حساسیت دولت به این مسئله گشته است و از همین روی، در سال‌های اخیر سیاست‌های انقباضی از جانب دولت برای مهار جمعیت مسلمانان در روسیه صورت گرفته است. در خصوص مسئله کاهش جمعیت روسی (مسیحی) و افزایش جمعیت اسلامی در روسیه، علاوه بر سیاست‌های انقباضی که از جانب دولت علیه مسلمانان طراحی شده، برخی سیاست‌های انبساطی نیز به نفع مسیحیان اتخاذ شده است



ظرفیت‌های سیاسی

همه کشورها در ارتباطات بین‌المللی خود تلاش می‌کنند تا دیپلماسی آنها به گونه‌ای باشد که اولاً ظرفیت‌های موجود فی‌مابین خود و کشور هدف را حداکثری کنند؛ ثانیاً موانع موجود برای حداکثری شدن ظرفیت‌های موجود را حداقلی کنند؛ ثالثاً ظرفیت‌هایی جدید در راستای تقویت منافع ملی خود ایجاد کنند. برای تحقق اهداف مذکور، اقدامات ذیل ضروری است:

۱. شناخت مسئولان ذی‌ربط (اعم از رئیس‌جمهور، وزیر امور خارجه، سفیر، کارشناسان مربوطه وزارت خارجه، سازمان‌های فرهنگی بین‌الدولی و...) از میزان اهمیت کشور هدف کامل باشد؛ چه، هرگونه شناخت ناقصی می‌تواند اولویت‌های توجه در کشور هدف را جابه‌جا کند. به عنوان مثال عدم اطلاع کافی از امکان‌های تصرف در کشور هدف باعث می‌شود تا اولویت‌های فرهنگی جای خود را به اولویت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و... بدهد و بالعکس. به طور مشخص در خصوص کشور روسیه - به ویژه با توجه به قرائن و شواهد موجود -^۱ به نظر می‌رسد شناخت مسئولین کشور ما و متأسفانه حتی مسئولین بسیاری دیگر از کشورهای اسلامی، شناختی حداقلی است. ظرفیت‌های تصرفی زیادی در روسیه به نفع جهان اسلام وجود دارد که به دلیل عدم درک روسیه به مثابه یک ظرفیت استراتژیک، یا اساساً فعال نشده و یا به صورت حداقلی فعال شده است.

۲. ارتباطات با کشور هدف، هم در لایه‌های مختلف و هم در حوزه‌های مختلف (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و...) حداکثری شود.^۲ بی‌شک، حداکثری شدن ظرفیت‌های زبانی پیش‌شرط حداکثری شدن هرگونه ارتباطاتی خواهد بود. به عنوان مثال برقراری هرگونه ارتباط مفید و بهینه^۳ با کشور روسیه مستلزم دانستن زبان روسی است. اساساً بیشترین حجم اطلاعات رسمی درباره یک کشور، اطلاعات مکتوب آن می‌باشد. اطلاعات غیر مکتوب هر چند می‌توانند در برخی از موارد جزئی مفید باشند، اما در

۱. به عنوان مثال برخی از قرائن کم‌توجهی جهان اسلام به روسیه عبارت‌اند از: روابط حداقلی در حوزه تبادلات دانشجویی، روابط حداقلی در حوزه توریسم، روابط حداقلی در حوزه تجارت بین‌المللی و... کم‌توجهی مذکور زمانی به صورت واضح‌تر درک می‌شود که حجم روابط کشورهای اسلامی در خصوص موارد مذکور با کشورهای اروپایی مقایسه شود.

۲. امروزه هم در علم ارتباطات و هم در تئوری‌های قدرت، ثابت شده است که ارتباطات قدرت‌زا هستند؛ بدین معنی که هر چه کیفیت و کمیت ارتباط با هدف بیشتر باشد، قدرت کنترل و هدایت آن راحت‌تر صورت می‌گیرد و بالعکس.

۳. منظور از ارتباطات مفید و بهینه، ارتباطاتی است که با کمترین هزینه به بیشترین نتیجه ختم می‌شود.

روابط رسمی بین‌الدولی فاقد اعتبار هستند. به عبارت دیگر ارتباطات پایدار و حداکثری نمی‌توانند صرفاً بر پایه داده‌ها (data) یا اطلاعات (information) صورت بگیرند، بلکه علاوه بر آنها نیازمند دانش (knowledge) و بصیرت (wisdom) می‌باشد. دانش و بصیرت در باره یک جامعه، ضرورتاً از طریق ارتباط با مکتوبات آن جامعه صورت می‌گیرد و قوی‌ترین شکل ارتباط با مکتوبات یک جامعه نیز زمانی حاصل می‌شود که خواننده از طریق متن بتواند به ظرایف ادبی، علمی، سیاسی و فرهنگی آن جامعه پی ببرد. به طور معمول، چنین قابلیت‌هایی برای افراد، پس از مقیم شدن طولانی در کشور هدف حاصل می‌شود و این مدت در خصوص کشورهای بی‌ویژه (نادر و سخت) دارند، مثل روسیه، چین و... می‌تواند حتی طولانی‌تر باشد.^۱

کشور روسیه در بسیاری از حوزه‌ها از جمله حوزه مسائل سیاسی به عمد دارای مقرراتی است که چندان با استانداردهای جهانی مطابقت ندارد.^۲ از این روی، دستگاه دیپلماسی در چنین کشوری، لازم است تا علاوه بر رعایت ظرایف دیپلماسی جهانی به ظرایف دیپلماسی روسی نیز واقف باشد. با قطع نظر از سیاست‌های یک دولت خاص که ممکن است خواهان حداکثری کردن روابط سیاسی با جهان اسلام یا بخش‌هایی از آن باشد، به

۱. متأسفانه در بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما، سیاست‌های انتخاب سفرا و کارشناسان کشورهای هدف به گونه‌ای است که بیان‌گر آن است که وزارت امور خارجه بیشتر کارکرد وزارت جهانگردی را دارد! برخلاف رویکرد بسیاری از کشورهای اروپایی که سفرا و کارشناسان وزارت امور خارجه خود را از میان افرادی انتخاب می‌کنند که تمام عمرشان را در حوزه فرهنگی - تمدنی کشور هدف به فعالیت (اجرایی یا پژوهشی) مشغول بوده‌اند، در کشورهای اسلامی بسا سفرا و کارشناسانی که هر چند سال در یکی از حوزه‌های تمدنی کاملاً غیر مرتبط با یکدیگر (مثل برلین، مسکو و جاکارتا) حضور داشته‌اند و طبیعتاً در هیچ یک از آن حوزه‌ها نیز منطقاً نمی‌توانند شایسته عنوان «کارشناس» باشند. متأسفانه دلیل مهم چنین رویکردی در جهان اسلام (و بلکه بسیاری دیگر از کشورهای غیر اسلامی شرقی)، راهبری سیاست بر علم (کارشناسی) است. همچنان که یکی دیگر از دلایل اتخاذ چنین رویکردهایی حداقلی تعریف کردن پیشینی رسالت سفارت‌ها می‌باشد؛ چه، اگر به صورت پیشینی رسالت سفارت‌خانه‌ها حداکثری تعریف شود و سیاست انتخاب سفرا و کارشناسان به گونه‌ای باشد که همواره نتایج حداقلی در پی داشته باشد، در نهایت ناگزیر از بازنگری در سیاست مذکور خواهیم بود. از این روی، شایسته و بایسته است که جهان اسلام برای انتخاب سفرا و کارشناسان امور خارجه خود، مانیفست و اساس‌نامه‌ای که اولاً فراتر از دولت‌ها و ناظر به استراتژی‌های نظام سیاسی باشد و ثانیاً به صورت پیشینی رسالتی حداکثری را برای سفارت‌خانه‌های اسلامی تعریف کند، تنظیم و اجرایی کند.

۲. فاصله‌گیری روس‌ها از استانداردهای جهانی از تاکتیک‌های موفق آنها برای حرکت به سوی تولید ملی است که از قضا در بسیاری از موارد نیز موفق بوده است. به عنوان مثال فاصله‌های ریل‌های متروی روسیه متفاوت از فاصله استاندارد جهانی است و از همین روی، هر قطاری که بخواهد از ریل‌های مذکور استفاده کند، ناگزیر باید به سبک روسی ساخته شده باشد. همچنان که هر چند معماری روسی عموماً دارای سبک‌های اروپایی (به‌ویژه ایتالیایی، آلمانی و هلندی) می‌باشد، اما نمادهای معماری آن کاملاً بومی و روسی می‌باشد. در شهر مسکو، هفت ساختمان ویژه وجود دارد - که از جانب ایرانیان به هفت خواهران معروف گشته‌اند - که در زمان استالین و توسط اسرای آلمانی ساخته شده‌اند. معروف است که استالین وقتی از ساختمان‌های بناشده بازدید کرد، چنین گفت: این ساختمان‌ها شبیه ساختمان‌های اروپایی است، چنان تغییرشان دهید که کاملاً روسی و منحصر به فرد شوند.





دنایای غرب پس از چند قرن تجربه زیست منهای خدا و معنویت، در دهه‌های اخیر بیش از هر زمان دیگر احساس بن بست کرده و ناگزیر دوباره به عالم معنویت روی آورده است. اما از آنجا که غرب مخالف حضور مناسک دینی در تجربه زیستی بشر می‌باشد، در این رجعتش به معنویت، به دنبال معنویت‌های بدون منسک و به تعبیر واضح‌تر به دنبال «طریقت»‌های بدون «شریعت» رفته است

نظر می‌رسد، سیاست کلی روسیه در قبال جهان اسلام با توجه به نکات ذیل شکل می‌گیرد:

۱. روسیه - و بسیاری دیگر از کشورهای دنیا - از برقراری تعامل حداکثری با آن دسته از کشورهای اسلامی که به رغم ظرفیت بالای شان برای همکاری با روس، به دلیل شرایط بین‌المللی یا داخلی همکاری با آنها هزینه‌بر است، اجتناب می‌ورزد. به عنوان مثال همکاری سیاسی روسیه و ایران، هر چند می‌تواند برای هر دو طرف، نتایج مثبت زیادی را در پی داشته باشد، به دلیل وجود فشارهای سهمگین سیاسی بین‌المللی که نسبت به ایران وجود دارد، دولت روسیه از حداکثری کردن تعامل خود با ایران پرهیز دارد. از این روی لازم است در تعامل سیاسی جهان اسلام (به ویژه کشورهای مورد اشاره مثل ایران) با روسیه موضوع مذکور مورد ملاحظه قرار گیرد.

۲. روسیه از برقراری تعامل حداکثری با آن دسته از کشورهایی که در حقیقت، صورت تفصیلی برخی از دشمنان داخلی آن هستند، اجتناب می‌ورزد. به عنوان مثال همکاری روسیه و عربستان هر چند می‌تواند از جهاتی برای هر دو کشور مفید باشد، اما از آنجا که دولت روسیه به درستی اسلام وهابیت را صورت تفصیلی اسلام چچنی (معارضان داخلی روسیه) می‌داند،^۱ هم‌کاری آن با عربستان محدود و مشروط می‌باشد. یا در خصوص تعامل روسیه و ترکیه، در حال حاضر هر چند تعامل مذکور نسبتاً قابل ملاحظه می‌باشد، اما به دلیل مداخلات ترکیه در سوریه (متحد سیاسی روسیه)، گرایش‌های حداکثری ترکیه به اروپا (رقیب روسیه) و همکاری‌های مذهبی با عربستان، به عنوان مثال در آینده نه چندان دور تعاملات سیاسی روسیه و ترکیه حداقلی می‌شوند.

۳. روسیه تعامل سیاسی با جهان اسلام را از منظر منفعت‌های اقتصادی مورد ملاحظه

۱. به عنوان نمونه‌ای دیگر از همکاری معارضان داخلی دولت روسیه با رقبای خارجی آن، می‌توان به ترور نافرجام مفتی تاتارستان (ایلدوس فایزوف) و ترور معاون مفتی مذکور (ولی‌الله یعقوب‌اف) اشاره کرد که در پی حمایت روسیه از سوریه به منظور فشار بر پوتین، توسط گروهی به نام «مجاهدان تاتار» - که با چهره باز مسئولیت ترورها را پذیرفته و رسماً اعلام آمادگی برای ادامه کارشان کرده‌اند - صورت گرفته است. بی‌شک، دولت روسیه با دولت‌هایی که ناامنی را به درون خاکش تسری می‌دهد، تعامل حداکثری برقرار نخواهد کرد.

قرار می‌دهد. به عبارت دیگر تعامل سیاسی روسیه با جهان اسلام تابع متغیری از تعامل اقتصادی آن می‌باشد؛ بدین معنی که تعامل سیاسی روسیه با هر بخش از جهان اسلام که تأمین‌کننده بیشتری برای منافع اقتصادی روسیه باشد، بیشتر خواهد بود. لازم به ذکر است که در حال حاضر، تبادلات اقتصادی سالانه روسیه حدود ۸۰۰ میلیارد دلار است که از این میان، سهم ایران تنها حدود چهار درصد آن می‌باشد^۱ که در مجموع معادل نیم درصد از کل اقتصاد روسیه می‌شود! واضح است که با توجه به قاعده مذکور، تعاملات روسیه و ایران، از این حیث نیز تعاملاتی حداقلی خواهد بود.

با این همه به نظر می‌رسد جهان اسلام ضمن توجه به دغدغه‌های روسیه و منافع ملی آن، می‌تواند نوعی دیپلماسی فعال با روسیه برقرار کند که نتایج تعاملات را به نفع خود حداکثری نماید. برخی از سیاست‌های لازم و مهم در این خصوص عبارت‌اند از:

۱. به نظر می‌رسد جهان اسلام بتواند بخش قابل توجهی از اهداف خود را از طریق تعامل حداکثری با جمهوری‌های خودمختار روسیه به دست آورد. کشور روسیه به صورت فدرالی اداره می‌شود و چندین جمهوری خودمختار دارد که تنها در برخی از سیاست‌های کلان و کلی لازم است که با مسکو هماهنگ باشند و در بقیه موارد خود آنها به صورت مستقیم و مستقل می‌توانند عمل کنند. تعامل سیاسی جهان اسلام با این جمهوری‌ها هم راحت‌تر و هم کم‌هزینه‌تر است و مهم‌تر از همه، برخی از این جمهوری‌ها دارای اکثریت مسلمان بوده و به دلیل داشتن مسائل مشترک مذهبی - تاریخی،^۲ خودشان نیز خواهان حداکثری کردن تعامل با جهان اسلام می‌باشند.

۱. این در حالی است که حجم مبادلات روسیه با ترکیه ۴۲ میلیارد دلار می‌باشد و سالانه سه میلیون و هشتصد هزار توریست روسی از سواحل ترکیه دیدن می‌کنند (هزینه سفر به سواحل ترکیه ارزان‌تر از هزینه سفر به برخی از سواحل خود روسیه است). طبیعی است که اگر ترکیه در برخی سیاست‌های مذهبی با عربستان علیه روسیه همکاری نکند، به نظر می‌رسد دولت روسیه نه تنها با آن مشکلی نخواهد داشت، بلکه شواهد حاکی از آن است که در خصوص مسئله اسلام در روسیه، دولت روسیه خواهان ترویج اسلام ترکیه در کشورش می‌باشد؛ اسلام غیر انقلابی که به راحتی با سکولاریسم جمع می‌شود! به لحاظ عملی نیز دولت روسیه تاکنون از مسلمانان تاتارستان (که چندان مجالتی برای بروز اندیشه‌های وهابی نداده و از اعتدال و مدنیت نسبتاً بالایی برخوردارند) حمایت کرده است.

۲. به عنوان مثال جمهوری تاتارستان - که در حال حاضر با داشتن اسلام حنفی (حدود ۵۳ درصد جمعیت)، قریب به ۱۲۰۰ مسجد، ۲۰۰ کلیسا و ۵۰ عبادت‌گاه برای سایر ادیان و مذاهب داشته و مسجد «قل شرف» آن واقع در شهر قازان (پایتخت تاتارستان) بزرگ‌ترین مسجد روسیه می‌باشد - به عنوان مهم‌ترین مرکز اسلامی روسیه، به لحاظ زبانی به شدت متأثر از زبان و ادبیات فارسی است. به گونه‌ای که در سرتاسر ادبیات و تاریخ آن امثال و حکم ادبای ایرانی مثل حافظ، سعدی، مولوی، نظامی و... مشاهده می‌شود. این بدین معنی است که بخش قابل ملاحظه‌ای از ظرفیت‌های فرهنگی زبان فارسی - به دلیل اینکه زبان مذکور خود بخشی از تاریخ و فرهنگ تاتارها نیز می‌باشد - در حوزه نیازهای مشترک ایران و تاتارستان (و نه ایران و روسیه به معنی کلان آن) قرار می‌گیرد. همین مسئله در خصوص زبان ترکی نیز صادق است؛ چراکه زبان تاتاری خود شاخه‌ای از زبان ترکی است و به لحاظ تاریخی نیز پیوندهای عمیقی میان فرهنگ تاتار و ترک برقرار بوده است.



۲. در بسیاری از موارد، ناکارآمدی یک استراتژی نه به دلیل غلط بودن آن، بلکه به دلیل تاکتیک‌های ضعیف اجرایی آن می‌باشد. به عبارت دیگر استراتژی‌ها تنها با یک روش اجرایی نمی‌شوند، بلکه راه‌های متعددی برای محقق کردن آنها وجود دارند. این بدین معنی است که شکست یک روش و تاکتیک، به معنی شکست استراتژی نیست. اگرچه در سیاست خارجی روش‌های آزمون و خطا هزینه‌بر هستند، اما بی‌شک هزینه‌تغییرات مداوم و زود هنگام استراتژی‌ها بیشتر از آنها خواهد بود. از این روی، جهان اسلام می‌تواند استراتژی‌های خود را با در نظر گرفتن ظرفیت‌های متفاوت حداقل دو عامل جمهوری‌ها و دولت‌های مختلف روسیه به روش‌های متفاوتی پی‌بگیرد.

۳. امروزه تلاش می‌شود تا مهندسی ارتباطات مسبوق به آمایش‌های سرزمینی-قومی صورت بگیرد. در آمایش‌های مذکور، ظرفیت‌های مختلف بالقوه و بالفعل یک قوم یا یک منطقه جغرافیایی سنجیده می‌شوند و مناسب با آنها راهبردهایی پیشنهاد می‌شوند. بی‌شک، ارتباط حداکثری جهان اسلام با روسیه نیز نیازمند نتایج چنین آمایش‌هایی درباره روسیه می‌باشد. پازل چنین آمایش‌هایی می‌تواند از طریق همایش‌های مختلف درباره موضوعات متکثر جامعه روسیه تکمیل شود، مشروط بر اینکه همایش‌های مذکور، جزیره‌ای و بی‌ارتباط با طرح کلان آمایش سرزمینی-قومی روسیه برگزار نشوند. متأسفانه به‌رغم وجود همایش‌های بسیار زیادی که توسط کشورهای مختلف جهان اسلام درباره موضوعاتی چون نظام خانواده، آموزش و پرورش، پزشکی، نظامی و... در روسیه برگزار شده، به دلیل فقدان طرح جامع آمایش سرزمینی-قومی روسیه نتایج آنها نتوانستند به تنظیم استراتژی تعامل جهان اسلام و روسیه منجر شوند.

۴. تجزیه روسیه برای غرب و امریکا یک آرمان است؛ آنها تنها در این صورت است که اولاً می‌توانند منابع انرژی روسیه را به صورت حداکثری استحصال کنند و ثانیاً یک رقیب جدی و قدرتمند را از سر راهشان بردارند. واضح است که روسیه از سویی با انسجام‌بخشی حداکثری به تکثرات درونی‌اش و از سویی با حداکثری کردن متحدان بیرونی‌اش در برابر این آرمان مقاومت می‌کند. به عبارت دیگر در برابر آرمان غرب و امریکا، روسیه به دنبال تشدید و تقویت نقش خود در جامعه جهانی است و بی‌شک، چنین مقصودی برای آن از طریق کنار آمدن با سیاست‌های غرب و امریکا حاصل

نمی‌شود.^۱ همچنان که مقصود مذکور از طریق نزدیک و هم‌سو شدن با قدرت‌هایی مثل چین، ژاپن، هند و... هم حاصل نمی‌شود؛ چرا که کشورهای نامبرده، خود ابرقدرت بوده یا در حال ابرقدرت شدن هستند و قدرت جهانی روسیه اقتضا دارد که در عرض آنها نه در طول شان باشد. به عبارت دیگر روسیه نمی‌تواند مابه‌الامتياز خود را از حوزه مابه‌الاشتراک با ابرقدرت‌ها تأمین کند. در چنین شرایطی، گزینه جهان اسلام برای روسیه نه فقط یک انتخاب، بلکه یک اضطرار است.^۲ جهان اسلام با درک درست از وضعیت خود در نزد روسیه، می‌تواند تعامل حداکثری‌اش با آن را وجه‌المصالحه اضطرار روسیه به خودش قرار دهد.

۵. جهان اسلام شایسته است تا با درک درست از اولویت‌های کشور روسیه، در هر مرحله‌ای ظرفیت‌های خود را برای تحقق آن اولویت‌ها (در صورتی که با آرمان‌های اسلامی و منافع کشورهای اسلامی ناسازگار نباشند) فعال کند. به عنوان مثال در شرایط کنونی که اولویت روسیه توسعه اقتصادی می‌باشد،^۳ جهان اسلام از جهت تأمین مواد خام و نیروی انسانی بیشتر و ارزان‌تر می‌تواند در پروژه روسی مشارکت فعالانه

۱. در سال‌های اخیر روسیه در یافته است که امریکا و غرب بی‌اعتنایی به خواست روسیه منافع خود را حتی در جاها و به روش‌هایی که منافع روسیه را به خطر می‌اندازد، دنبال می‌کنند. به عنوان مثال مواضع نظری و عملی غرب و امریکا در خصوص حمله به عراق و لیبی و اینک نیز تدارک حمله به سوریه به شدت برخلاف منافع و مواضع نظری - عملی روسیه می‌باشد. از این روی، روسیه رویکرد هم‌گرایی (نه فردگرایی) در سیاست بین‌الملل را بهانه‌ای برای کنترل و مهار امریکا و غرب دنبال می‌کند و به همین علت، نیازمند به عده و عده از جمله جهان اسلام می‌باشد. مجموعه تحولات دهه اخیر نشان می‌دهد که برخلاف اوایل فروپاشی شوروی که نوعی عطش کاذب در مردم روسیه به غرب‌گرایی دیده می‌شد، امروزه نه تنها آن عطش خاموش شده، بلکه تبدیل به نوعی نفرت نیز شده است. روسیه که روزگاری خود داعیه سروری بر جهان داشته و تا حدودی نیز از آن برخوردار بوده، نمی‌تواند به راحتی سروری امریکا و غرب را بپذیرد. به عبارت دیگر در قدرت ماندن روسیه در عرض دیگر ابرقدرت‌ها، مقتضی مقابله با آنها و نزدیک شدن به مخالفان شان (جهان اسلام) است. جالب اینکه در سال‌های اخیر، به رغم سهل‌الوصول بودن ویزای امریکا در روسیه، تعداد بسیار کمی از مردم روسیه به امریکا سفر یا مهاجرت کرده‌اند.

۲. روسیه خود به اضطرارش در تعامل حداکثری با جهان اسلام، وقوف و آگاهی پیدا کرده است، اما به نظر می‌رسد از نظر روسیه جهان اسلام اولاً یعنی اهل سنت و ثانیاً یعنی اعراب. شاید چنین دریافتی از جانب روسیه در بادی امر حداقل برای اعراب سنی خوشایند باشد، اما باید توجه داشت که برداشت مذکور ظرفیت‌های دیگر مناطق و اقوام جهان اسلام را نادیده می‌گیرد و این مسئله باعث می‌شود تا روسیه در تعامل خود با تسنن عربی آن را دارای ظرفیتی حداقلی و پایین بباید. از این روی به نظر می‌رسد حداکثری کردن تعامل جهان اسلام با روسیه بیش از هر عاملی مستلزم انسجام و وحدت جهان اسلام باشد.

۳. دولتمردان روس بر این باورند که با توجه به راحت شدن تردد میان روسیه و کشورهای اروپایی، اگر نتوانند رفاه جامعه خود را در سطح رفاه جوامع اروپایی بالا ببرند، مردم روسیه که از وضع زندگی در اروپا باخبر هستند، علیه آنها خواهند شورید. از این روی، در دهه اخیر اولویت دولت‌های روس، توسعه اقتصادی بوده است. البته میان سیاست‌ها و رویکردهای عملی پوتین و رئیس‌جمهور قبل از آن (پلتسین) در برآورده کردن این هدف، تفاوت فاحشی وجود داشته است. به گونه‌ای که می‌توان گفت در نتیجه سیاست‌های اقتصادی پلتسین، قشر بالفعل مرفه جامعه و در نتیجه سیاست‌های اقتصادی پوتین قشر متوسط جامعه رشد کرده‌اند. به عبارت دیگر پوتین نوعی «دموکراسی هدایت‌شده» را قائل است که بر اساس آن دولت اجازه دارد تا بر NGOها، تجمعات، لایه‌ها و بسترهای جامعه مدنی و... به نفع قشر متوسط جامعه دخالت کند.



داشته باشد. واضح است که از آنجا که قراردادهای بین‌الدولی دوطرفه می‌باشد، هر چه مشارکت جهان اسلام در پروژه‌های روسی فعال‌تر باشد، به همان میزان ظرفیت‌های روسیه برای پروژه‌های جهان اسلام نیز فعال‌تر خواهد بود.

در میان کشورهای اسلامی، ایران دارای وضعیتی ویژه است و تعامل سیاسی آن با روسیه، از نظر روسیه و شاید بسیاری دیگر از کشورهای غیر اسلامی، علاوه بر ملاحظه شرایط کلی جهان اسلام، ملاحظات ویژه دیگری را نیز می‌طلبد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. به لحاظ فرهنگی - سیاسی ایران کشوری ایدئولوژیک بوده و ضرورتاً از معیارها و منطق تعامل بین‌المللی در خصوص منافع ملی پیروی نمی‌کند. به عنوان مثال در قضیه قطع گاز گرجستان توسط روسیه، ایران بی‌اعتنا به منافع ملی‌ای که در ارتباط با روابط حسنه با روسیه حاصل می‌شود، به رغم میل روسیه به گرجستان گاز فروخت. از این روی، تعامل حداکثری با ایران ریسکی خطرناک می‌باشد.

۲. نقش رهبری دینی ایران در ایجاد و تداوم تعامل حداکثری با دیگر کشورها تعیین‌کننده است. این در حالی است که جایگاه وی در ساختار نظام بین‌الملل تعریف نشده می‌باشد و ویژگی‌های شخصی آن نیز به گونه‌ای است که چندان قابل پیش‌بینی، محاسبه، کنترل و مهار نیست. در چنین شرایطی تعامل حداکثری با ایران تعامل با یک سری قواعد مبهم یا حداقل مجمل خواهد بود.

۳. سیاست خارجی ایران هنوز وارد مرحله بلوغ خود نشده^۱ و به نظر نمی‌رسد که از یک استراتژی فرادولتی نشئت بگیرد. به عنوان مثال سیاست خارجی ایران هنوز با گذشت بیش از سه دهه از انقلاب آن، در میانه آرمان و واقعیت مردد است؛ بدین معنی که مسئولین سیاسی آن نمی‌دانند که در چه مواردی و با چه دلایلی باید رویکرد آرمان‌گرایانه و در چه مواردی و با چه دلایلی باید رویکرد واقع‌گرایانه (بازی با قواعد شناخته‌شده و عرف موجود سیاسی) بگیرند. از این روی، حد تعاملات سیاسی با آن باید با توجه به شرایط «دولت وقت» و نه ظرفیت‌های «نظام سیاسی» تنظیم شود.

۴. در حالی که مواضع سیاسی ایران در بسیاری از موارد از جمله در خصوص

۱. از نظر روس‌ها مهم‌ترین نشانه عدم بلوغ سیاست خارجی ایران، اتخاذ سیاست‌های دائماً تهاجمی و غیر هوشمندانه است. آنها معتقدند که به عنوان مثال دکتر احمدی‌نژاد قبل از اینکه یکی از شعارهای سیاست خارجی خود مثل مسئله هولوکاست را به مرحله نهایی (دیالوگ حداکثری) برساند، دیگری (مثلاً ضرورت تغییر مقر سازمان ملل از امریکا به یک کشور غیر استکباری) را مطرح می‌کند. به عبارت دیگر قبل از اینکه بتوانند یا بخواهند پیامدهای منفی شعار قبلی را حداقلی و پیامدهای مثبت آن را حداکثری کنند، با طرح شعار بعدی، به پیامدهای منفی شعار قبلی می‌افزایند!

حسب آمار رسمی، در مراکز علمی - سیاسی روسیه، هزاران نسخه و رساله علمی مربوط به حوزه تمدن اسلامی وجود دارند. این آثار که عمدتاً به زبان عربی، فارسی و ترکی نگارش یافته‌اند، بخش قابل ملاحظه‌ای از تراش کم‌نظیر و بلکه عمدتاً بی‌نظیر اسلامی هستند که در عمق مرز و بوم روسیه قرار گرفته‌اند

دریای خزر، پاکستان، افغانستان، عراق، قفقاز، سوریه، حماس و حزب‌الله با مواضع روسیه نسبتاً یکسان و در برخی از موارد نیز مثل آسیای میانه و... نزدیک بدان است و از این حیث می‌تواند حتی تا حد یک متحد استراتژیک به شمار آید، برقراری تعامل حداکثری با آن به دلیل فشارهای بین‌المللی هزینه‌بر است.

در حالی که تقریباً تمامی ملاحظات روسیه در خصوص تعامل حداکثری با ایران از منظر تحلیل علم سیاست موجود می‌تواند درست باشد، واقعیت

این است که وضعیت ایران، رهبری آن، انقلاب اسلامی، مردم و... به گونه‌ای است که ظرف تحلیل علوم سیاسی موجود برای تبیین واقعیت‌های آن بسیار تنگ است. به عنوان مثال در علوم سیاسی موجود، رویکرد واقع‌گرایی در تقابل با رویکرد آرمان‌گرایی قابل مطالعه است. این در حالی است که از منظر اسلامی - همچنان که از اندیشه فارابی برمی‌آید - جاده آرمان (مدینه فاضله) روی زمین و واقعیت‌های آن کشیده شده است. به عبارت دیگر در اندیشه اسلامی، آرمان در تداوم و در طول امر واقع (عینی) است نه در عرض آن یا اینکه نظم‌آهنگ رهبری دینی انقلاب اسلامی به چنگ و رصد علوم سیاسی موجود نمی‌آید، بدین علت است که - به تعبیر مرحوم آیت‌الله علی صفایی حائری - نظم در اسلام نه «تعهد به قرار داده‌ها»، بلکه «رعایت اولویت‌ها» است و...

از طرف دیگر ایران نیز ضمن نیاز به حداکثری کردن تعامل سیاسی خود با روسیه، ملاحظاتی دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. تعامل حداکثری با دولت‌های غیر اسلامی اگر منجر به وابستگی شوکت‌زدای طرف اسلامی در برابر طرف غیر اسلامی شود، نه تنها جایز نبوده، که حرام است.
۲. تجربه تاریخی تعامل سیاسی با روس‌ها نشان داده است که اخلاق حاکم بر منطق تعامل آنها را نه دین، بلکه «منافع ملی» آنها تعیین می‌کند و اگر منافع مذکور در مواردی به دلایل عارضی (بیرونی) تأمین نشود و یا حداقل تأمین شود، منطق تعامل به راحتی مورد وجه‌المصالحه قرار می‌گیرد.
۳. در کنار همه ملاحظاتی که روسیه در خصوص تعامل حداکثری با ایران دارد، ایران

از ظرفیت‌هایی برای تعامل سیاسی با روسیه برخوردار است^۱ که همواره برای روسیه هوس برانگیز بوده است و در این صورت، گوا اینکه روسیه ناگزیر از تعامل حداکثری با ایران است و لذا هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که ایران در شرایط تعامل مذکور از ایده‌آل‌های سیاسی خود کوتاه بیاید!

۴. روسیه امروزی را نه با منطق سوسیالیسم و کمونیسم و نه با منطق کاپیتالیسم باید ارزیابی کرد، بلکه به واقع، باید آن را مافیای بزرگی دانست که برای نیل به منافع بیشتر از هر یک از منطق‌های مذکور مناسب با شرایط خودش استفاده می‌کند. از این روی، تعامل سیاسی با روسیه نمی‌تواند در درجه روابط با متحد استراتژیک صورت بگیرد.

۵. هر چند حکومت کمونیستی ساقط شده است، اما در حوزه‌های مختلف شاهد باقی ماندن شیوه‌ها و نتایج آن در روسیه هستیم. به عنوان مثال به لحاظ سیاسی مردم روسیه هنوز گرفتار توهم توطئه فراگیر هستند. این روحیه باعث می‌شود که تعامل سیاسی با آنها در همه حوزه‌ها در حکم تعامل با ک.گ.ب باشد. به عبارت دیگر مردم روسیه به شدت دارای نگاه امنیتی هستند و این مسئله باعث می‌شود تا تعامل سیاسی با آنها همواره در فضای ناهمدلانه (فضای توهم توطئه) صورت بگیرد.

در مجموع می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که هر چند تعامل حداکثری جهان اسلام با روسیه در حوزه سیاست ضروری می‌باشد، اما نظر به همه شرایط و روحیه حاکم بر فضای سیاسی و مردم روسیه، جهان اسلام نمی‌تواند به روسیه به مثابه یک «متحد استراتژیک» بنگرد.

۱. به عنوان مثال تعامل حداکثری سیاسی میان مسکو و تهران باعث می‌شود تا ضرب امنیتی هر دو کشور ایران و روسیه افزایش یابد.

انقلاب اسلامی و اهداف غرب و غربگرایان در جعل اصطلاح «اسلام سیاسی»

نرجس عبدیائی^۱

مقدمه

مهم‌ترین مسائل مربوط به جهان اسلام، به خصوص پس از انقلاب اسلامی، پیدا شدن مفهوم جدیدی تحت عنوان اسلام‌گرایی سیاسی، اهداف و برنامه‌های آنها، در مواجهه با غرب و تأثیرات آن در جهان اسلام است. بررسی توده‌ای یا یک‌دست این طیف‌ها زیر مسئله اسلام سیاسی یا اسلام‌گرایی سیاسی به دور از دقت و منطق حاکم بر این جریان‌ها خاصه حول محور بیداری اسلامی است. این پژوهش ضمن جریان‌شناسی و رصد انگیزه‌های غربی در به کارگیری مفهوم اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی سیاسی، تبیین اقسام گروه‌های مختلف اسلام‌گرایی سیاسی و طیف‌های فعال مسلمانان در عرصه سیاست را مدنظر دارد. شکل و محتوای این جریان‌ها در فرآیند جریان‌شناسی اسلام، اشتراکات و اختلافاتی دارد. شناخت اسلام‌گرایی سیاسی به عنوان یک نماد کلی از حوزه فعالیت سیاسی مسلمانان و ریشه‌ها و شاخصه‌های آن، کمکی مهم در جهت شناخت وقایع تاریخی منتسب به آنها از جمله بیداری اسلامی و انقلاب‌های معاصر می‌باشد.

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی



سؤال اصلی و اساسی این پژوهش آن است که نشان دهد جریان‌شناسی اسلام‌گرایی سیاسی یا اسلام سیاسی چه طیف‌هایی را شامل می‌شود و غربی‌ها از انتساب گروه‌های اسلامی به این مفاهیم و به کارگیری این مفاهیم در برخورد با جریان‌های اسلامی چه اهدافی را تعقیب می‌کنند.

اهداف غرب در به کارگیری اصطلاح اسلام سیاسی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران اسلام سیاسی یکی از نسبت‌ها و عناوینی است که از ناحیه رسانه‌های غربی به جریان‌های سیاسی موجود در جهان اسلام اختصاص پیدا کرده است. تعبیر مختلفی نظیر بنیادگرایی اسلامی، تجدید حیات اسلامی، فعال‌گرایی اسلامی، اسلام‌گرایی سیاسی، احیاءگرایی اسلامی، اصلاح‌طلبی اسلامی و رادیکالیسم اسلامی مترادف با این واژه مطرح می‌شود.^۱ برای مدیریت غرب زدن بر چسب‌های مختلف به اسلام، فی‌نفسه مفید و در راستای اهدافشان است. «توجه کنید ما به اسلامی که برخی مردم آن را بدون صفت می‌دانند باور نداریم. در واقع اسلام به شیوه‌های متفاوت بسیاری بر اساس نیاز مفسران تفسیر شده است...»^۲

تأمل دقیق‌تر در فهم معنای اسلام سیاسی و برخی دسیسه‌هایی که در آن نهفته است، از طریق ضد آن صورت می‌گیرد. مقابل اسلام سیاسی پدیده اسلام غیر سیاسی می‌باشد. با توجه به این دو عبارت در مفهوم‌شناسی واژه اسلام سیاسی به چند مطلب اشاره می‌کنیم:

۱. اسلام دو نوع سیاسی و غیر سیاسی بوده و به تبع آن یکی حقیقت و دیگری ساختگی است. از آنجا که اسلام سیاسی با دیگر مکاتب در عرصه سیاسی مبارزه می‌کند،^۳ در نتیجه اسلام غیر سیاسی صلح‌طلب، عمومی و اصیل است.
۲. هر چه از اسلام سیاسی تقبیح شود، اسلام غیر سیاسی و طرفداران آن از مواردی مانند خشونت، ترور، دنیازدگی و... مبرا و لذا تحسین‌برانگیز هستند.

۱. سید محمد رضا محمود پنهانی، *چالش‌های اسلام سیاسی و غرب*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۵۰.

۲. آنجل راباسا و دیگران، *استراتژی آمریکا؛ توسعه شبکه‌های سکولار و لیبرال در جوامع اسلامی*، ترجمه علی اکبر اسدی، تهران، اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۰، ص ۱۱۴-۱۱۳.

۳. تمام این موارد شایع اما نادرست می‌باشد. به طور نمونه اسلام‌گرایی سیاسی یا اصول‌گرایی معتدل با استکبار خارجی و استبداد داخلی مبارزه می‌کند، اما با ادیان الهی دیگر همزیستی مسالمت‌آمیز دارد؛ نمونه آن اسلام‌گرایی سیاسی در نظام ایران می‌باشد. اما مدیریت غرب آن طور که منافع نظام سرمایه‌داری و صهیونیست بین‌المللی اقتضا می‌کند، تحلیل کرده و آن را رسانه‌ای می‌نماید.



۳. تمام آنچه از فعالیت‌های سیاسی منتسب به مسلمین دیده می‌شود، حتی عقاید و رفتار منحرف لائیک‌ها و تکفیری‌ها، نوعی اسلام (نه عملکرد مسلمانان) می‌باشد.

به این ترتیب تنها راه مبارزه با جریان‌های اسلام سیاسی توسط دشمنانش، مبارزه با اسلام اصیل، قرآن، نبوت و بالاخره به راه انداختن جنگ‌های صلیبی یا به تعبیر مدرن‌تر برخورد تمدن‌ها می‌باشد. این‌ها قضایایی است که مقدمات، گزاره‌ها و نتایج آن ساخته دست استعمار جدید و در جهت اهداف پیش‌بینی شده می‌باشد.

اسلام سیاسی در جریان مفهوم‌سازی رسانه‌های غربی از جهاتی در برابر واژه اسلام سنتی نیز قرار دارد. این دسته‌بندی در ادامه طرح جدایی دین از سیاست و دو شقه کردن اسلام شکل گرفت. قرآن و سیره نبوی که وجه مشترک مسلمانان سنی و شیعه می‌باشد به صراحت و جدیت وارد مباحث سیاسی شده و دارای احکام و قوانین اجتماعی و سیاسی است. در نتیجه مخفی کردن شکست طرح جدایی دین از سیاست به خصوص پس از انقلاب اسلامی، از بدیهی‌ترین دلایل مورد توجه رسانه‌های غربی و غربگرایان در انتشار اصطلاح اسلام سیاسی یا اسلام‌گرایی سیاسی است.

سیاست‌مداران غربی و رسانه‌هایی که تحت سیطره آنها قرار دارند هیچ‌گاه نخواهند پذیرند که اسلام نیازی به این تقسیم‌بندی و غیر سیاسی ندارد بلکه شالوده‌های این دین با آموزه‌های سیاسی شکل گرفته است. «غربیان امروزه به اسلام به عنوان دینی علیه نوگرایی و مدرنیسم نگاه می‌کنند اما اسلام دینی بر اساس ترتیبات قرارداد اجتماعی و تأسیس جامعه سیاسی است؛ این مسئله مهم بنیان جامعه مدنی می‌باشد.»^۱ علی عزت بگوویچ رهبر مسلمانان بوسنی و هرزگوین می‌گوید:

مدینه پیامبر راهی جدید میان نظریه دولت خدایی فیلسوفان مسیحی و اتویست‌های یونانی بود؛ به این دلیل نامگذاری اسلام سیاسی چیزی جدا از اسلام واقعی نیست تمامی اسلام سیاسی است.^۲

گاهی اسلام سیاسی در مقابله با دموکراسی و فرهنگ مدرنیته غربی مفهوم‌سازی می‌شد.

در دیدگاه آموس پرل ماتر ماهیت واقعی اسلام صرفاً مقاومت در برابر دموکراسی نیست بلکه کلاً دشمن فرهنگ سیاسی دموکراتیک است. - او به غلط - اسلام را یک جنبش رادیکال و جنگ‌سالار نظیر

۱. استفان شوارتز، دو چهره اسلام؛ اسلام وهابی و اسلام شیعی، ترجمه سعید عابدپور، قم، خاکریز، ۱۳۹۰، ص ۳۰.

۲. همان.

جنبش‌های بلشویک فاشیسم و نازیسم می‌خواند که نمی‌توان آن را با مسیحیت غرب سازش داد و بنابراین ایالات متحده باید مطمئن شود که این جنبش در نطفه خفه شده است.^۱

برنامه نظام سرمایه‌داری برای تثبیت و حاکمیت مدرنیته در جوامع غرب و مقابله با اعتراضات مردمی نسبت به اصول نژادپرستانه، غیر عادلانه و غیر مردم‌سالارانه اقلیتی یک‌درصدی بر اکثریت مردم، نیاز به طرح پدیده دشمن تراشی توسط این زرسالاران را داشت. آسان‌ترین گزینه، تفسیر جریان‌های سیاسی اسلام به اسلام سیاسی و ارایه طرح خشن و غیر دموکراتیک از آنها در برابر نظام‌های دموکراسی و مدرنیته بود. اما در بهار اسلامی و حوادث سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ صدای عدالت‌طلبی ملل اسلامی بلندتر از آوای ساختگی جهان سلطه علیه اسلام‌گرایی سیاسی بود و جنبش ۹۹ درصدی و به تبع آن شورش‌های دیگر را در غالب این جوامع علیه نظام سلطه و شاخصه‌های مدیریتی آن، سامان داد.

اصطلاح اسلام‌گرایی سیاسی در دوران معاصر (خاصه بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱) از سوی دشمنان اسلام در کنار به کارگیری واژه خشونت اسلامی یکی از اهداف خود تهاجم به اسلام ناب و جنبش‌های تحت تأثیر آن به خصوص انقلاب اسلامی قرار داده شده است. یکی از راهبردهای این مفهوم‌سازی‌ها، القای تفکر خشن در اسلام و بهره‌گیری انتخابی و موردی از آیات قرآن کریم است. «قرآن به طور آشکاری از سوی تندروان و تجزیه‌طلبان مسلمان، یهودیان و مسیحیان با هدف نمایش اسلام به صورت زشت مورد استفاده قرار می‌گیرد.»^۲

هراس افکنی از دیگر علل استفاده واژه اسلام سیاسی و مترادفات آن در فرآیند مفهوم‌سازی جهان سلطه علیه مسلمانان می‌باشد. آنها اگر بتوانند تمام جهانیان را از حضور اسلام‌گرایی سیاسی در عرصه بین‌الملل به وحشت می‌اندازند تا در سایه آن منافع خود را دنبال نمایند. ترس ایجادشده در مردم از دوران حاکمیت کلیسا با تمام شاخصه‌های خاص خود دستاویز هراس افکنی آنها از جریان‌های خواهان مدیریت سیاسی اسلام می‌باشد. «افکار عمومی غرب پایان قرن حاضر را عصر خطر اسلامی تلقی می‌کنند. ورود اسلام به میدان سیاست حرکتی ارتجاعی تعبیر می‌شود و معادل

۱. فواز. ای. جرجیس، آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمه محمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.

۲. استفان شوارتز، همان، ص ۴۱.

بازگشت به قرون وسطی انگاشته می‌شود.^۱»

بنیادگرایی اسلامی از دیگر نسبت‌هایی است که به طور ناروا بر جریان‌های اصیل اسلامی اطلاق می‌شود؛ حتی اگر به معنای مثبت آن یعنی تلاش برای بازگشت به بنیادهای دینی باشد.

بنیادگرایی اسلامی یک اختراع اسلامی نیست، در همه دوران‌ها بنیادگرایی دینی وجود داشته است و تاریخ قدیم در هیچ مرحله‌ای از وجود آن خالی نبوده است. در دوران جدید نیز بنیادگرایی مسیحی در ایالات متحده، اروپا و اسرائیل شکل گرفته است. نه تنها با این بنیادگرایی‌ها با آهن و آتش در داخل این جوامع دموکراتیک برخورد نشد، بلکه به آنان اجازه داده شده که آزادانه فعالیت کنند.^۲

تضاد آشکار طرح و روش زندگی از سوی نظریه‌پردازان متأثر از سیاست اسلامی با سبک زندگی مصرفی و ماده‌گرایانه سرمایه‌داری از دیگر علل مخالفت غرب با اسلام‌گرایی سیاسی و تخریب این جریان می‌باشد. اسلام‌گرایی سیاسی با تأکید بر خداوند به مثابه مرجع تمام امور انسان نقطه مقابل مفاهیم بنیادین دنیای سکولار و انسان‌محور می‌باشد. از تفاوت‌های دیگر این دو مکتب بشری و الهی اصالت عدالت و شریعت در حیات سیاسی اسلامی و قانون‌محوری و آزادی در زندگی لیبرالیسم می‌باشد. بنیادگرایی^۳ و دیگر واژگان مترادف آن به وسیله مدیریت سیاسی غرب و به عنوان ضد مکاتب سیاسی لیبرال ساخته و پرداخته شد. «غیر عادی بودن و افراط‌گرایی بنیادگرایی در مقابل اعتدال و منطق‌پذیری هژمونی غربی قرار می‌گیرد.»^۴ این گونه معرفی به همراه تبلیغات وسیع برای نامناسب نشان دادن مکتب سیاسی اسلام، تلاشی است تا غرب را خوب بنمایاند و طی آن حقیقت مکاتب سیاسی غرب و دستاوردهای مدیریتی علیل آن پنهان بماند. در این فرآیند پروژه شرق‌شناسی در ادای این خدمت کمک زیادی به جهان سلطه نمود. خاورپژوهی از طریق مدرن‌ترین راه‌های استبداد فکری به جهانیان این گزینه‌ها را تلقین کرد:

۱. بین غرب و شرق تفاوت مطلق و منظم وجود دارد.

۱. سید محمد رضا محمود پناهی، همان، ص ۱۴.

۲. فضیل ابونصر، رویارویی غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷، ص ۱۵۱.

3. undamentalism

۴. بابی سعید، هراس بنیادین؛ اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۷.

۲. بازنمایی^۱ های غرب از شرق نه بر واقعیت جوامع مدرن شرقی بلکه بر تفاسیر متنی و ذهنی استوارند.

۳. شرق لایتغیر (راکد) و یکنواخت است و قادر به تعیین هویت خود نیست.

۴. شرق وابسته و فرمانبردار و دارای ساختاری استبدادی است.^۲

برخی جریان‌های اسلام‌گرایی از تلقین فکری مدیریت غرب در تحقیر (خیالی) شرق و به طور خاص اسلام به واسطه مفهوم بنیادگرایی سرخورده شدند. در حالی که این واژه اولین بار در جهان غرب و نسبت به بخشی از جامعه مدرن شکل گرفت. «پروتستان‌های مسیحی برای اولین بار خود را بنیادگرا خواندند. مسیحیت انجیلی که عنوان دیگری برای بنیادگرایان است در دهه دوم قرن ۲۰ به جریان سیاسی و دینی در برابر اصول و آموزه‌های مدرنیسم تبدیل گشت.»^۳ سلطه‌گران غربی عیوبی که در جوامع خود می‌دیدند، برای انحراف فکری مردم خودشان سریع به جوامع شرقی و اسلامی نسبت دادند. همچنین آن عیوب را به خاورشناسان برای توصیف شرق و جهان اسلام تزریق می‌کردند و آنها نیز آن را به همراه دیگر واژگان نامأنوس میان جوامع اسلامی نشر دادند. برخی خاورشناسان و به پیروی از آنها مسلمانان روشنفکر غرب زده این واژه ارتجاعی را در برابر گروه‌های اسلامی به کار می‌برند. گروه‌هایی که برای مبارزه با غرب به اوج بیداری رسیده و به قیام و مقاومت در برابر مظاهر تمدن غرب دست زده‌اند.^۴

استعمار و نظام سرمایه‌داری کوشید تا دوگانگی عجیبی را میان بشریت با عنوان غرب توسعه یافته و شرق عقب مانده ایجاد و افکار عمومی هر دو سو را از پروسه همدلی در جهت سعادت به پروژه تضاد ریشه‌ای انحراف دهد. بابت سعید دسیسه غربی‌ها را در تزریق اسلام ساختگی به افکار عمومی و به تبع آن نفوذ جریان‌های بدلی و کاذب اسلام‌گرایی این گونه توصیف می‌کند: «آنها در یک دوره‌ای شرق و اسلام را به گونه انحراف شده بیان و معرفی کردند.»^۵ روایت‌های جهان غرب از اسلام و جریان‌های آن در واقع برای معرفی، توجیه و تقویت هویت بی‌اساس خودشان بود. نتیجه این می‌شد که غرب عقلانیت داشت اما شرق غیر عقلانی بود. غرب تساهل داشت و شرق جزمی

1. representation

۲. بابی سعید، همان، ص ۳۸.

۳. محسن قنبری آلانق، بنیادهای سیاسی جنبش صهیونیسم مسیحی و انگاره موعودگرایی، قم، مؤسسه آموزشی-پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۸۴.

۴. همان.

۵. بابی سعید، همان، ص ۴۰.

قرآن و سیره نبوی که وجه مشترک مسلمانان سنی و شیعه می باشد به صراحت و جدیت وارد مباحث سیاسی شده و دارای احکام و قوانین اجتماعی و سیاسی است. در نتیجه مخفی کردن شکست طرح جدایی دین از سیاست به خصوص پس از انقلاب اسلامی، از بدیهی ترین دلایل مورد توجه رسانه های غربی و غربگرایان در انتشار اصطلاح اسلام سیاسی یا اسلام گرایی سیاسی است

بود. غرب پیشرفته بود و شرق سنتی و...^۱ در نتیجه برخی از اسلام گرایان نیز فریفته این زشت و زیبانمایی شدند.

تروریسم یکی دیگر از واژگان ساختگی استعمار غرب و بازیگران او علیه جریان های اسلام گرایی سیاسی در عرصه بین المللی می باشد. «نامگذاری تروریسم به اسلامی دلیل خاصی دارد که هویت این تروریسم از دیگران جدا شود. پس نظام های حکومتی غرب زده نیز که از سوی کشورهای غربی حمایت می شوند، و در داخل جهان عربی و خارج از آن تاخت و تاز می کنند باید تروریسم خوانده شوند. اما حقیقت این است که این اصطلاحات از سوی رسانه های تبلیغی به خاطر اهداف سیاسی به کار برده می شوند تا حقایق را واژگونه جلوه دهند.»^۲

چند نکته در بررسی حملات رسانه ای از سوی قدرت های سلطه طلب علیه اسلام گرایی سیاسی قابل بررسی است. تمام یا قریب به اتفاق اتهاماتی که به این جریانات زده می شود، نظیر افرطی گری و تروریسم و بنیادگرایی منفی و... در جوامع غرب به وفور یافت می شود و برخی ها توسط مدیریت سیاسی سلطه حمایت می شوند. برخی عیوب موجود در این جوامع که مردمشان از آن بیزار هستند، به دلایلی از جمله منافع سرمایه داری غرب اصلاح نمی شوند. در عوض مدیریت سیاسی سلطه جامعه خود را به واسطه بازی هایی متوجه این عیوب که ساخته و متورم شده غرب است، در جهان خاورمیانه می نماید. در نتیجه افکار عمومی جوامع مدرنیته را از عقب ماندگی فرهنگی درونی، به سمت فقر و خشونت اسلام سیاسی و تبلیغات کاذب در این باره جهت می دهد. نکته دیگر اینکه بسیاری از جریان های لائیک و تکفیری ساخته دست غرب برای مبارزه با اسلام گرایی سیاسی و جریان اصولگرای معتدل می باشند. جریان های بدلی تازمانی که برای مبارزه با اسلام گرایی سیاسی کارایی دارند حمایت شده و بعد از آن به طور مستبدانه و سرکوب گرانه ای از عرصه بازی های سیاست جهانی امپریالیست محو

۱. همان.

۲. فضیل ابونصر، همان.

خواهند شد. نمونه آن فرآیند تشکیل، بزرگ‌نمایی و سرکوب و بازسازی جریان تکفیری بن‌لادن و القاعده در سال‌های اخیر می‌باشد. همچنین از طرفی مدیریت سیاسی سلطه، علاوه بر بازی دادن و فریب جوامع خود در مسئله اسلام‌گرایی سیاسی، تا حد توان جوامع جهانی و دول عرب را، از جنایت صهیونیسم^۱ به سمت مسائل ساختگی اسلام سیاسی و اختلافات داخلی سوق می‌دهد.

اسلام‌گرایی سیاسی در جریان لائیک و سازشکار

اگرچه جریان لائیک نیز به معنای جدایی دین از سیاست و تفکیک حوزه فردی و عمومی است، اما با سکولاریسم تفاوت دارد. در جریان لائیک دین در حیطه خصوصی حیات انسان‌ها قرار می‌گیرد ولی در سکولاریسم نه تنها از ساختار حکومتی حذف می‌شود بلکه باورهای دینی در مقابل علم و عقل قرار می‌گیرد. در اینجا تنها بخشی از دین که بتواند با علم و عقل بشری حاکم بر جامعه به توافق برسد، دوام پیدا می‌کند.

اسلام جریان‌های لائیک نیز با سکولارها متفاوت است اما هر دو در طیف جریان‌های سیاسی غرب‌گرا جای می‌گیرند؛ زیرا آنها برای موضوع سیاست در اسلام حرف دارند. آن سخن این است که اسلام در سیاست نقش ندارد. «مسلمانان لیبرال از این نظر با سکولارها متفاوت‌اند که ایدئولوژی سیاسی آنها مبانی مذهبی دارد. اما آنها طرفدار برنامه‌ای هستند که با تفکرات و ایده‌های غربی دموکراسی و پلورالیسم سازگار باشد.»^۲ وجه مشترک این دو جریان مغایرت جدی و عدم ادغام با جریان‌های اسلام‌گرایی اصول‌گرا و معتدل می‌باشد. مدیریت غرب از این تفاوت‌ها در ارایه استراتژی در مقابل اسلام‌گرایی به خوبی بهره می‌برد. «از آنجا که سکولارهای لیبرال حامی خشونت نیستند و در مقابل از تساهل مذهبی پشتیبانی می‌کنند، باید بتوانند همراه مسلمانان لیبرال و میانه‌رو در جریان‌های اصلی جای پای پیدا کنند...»^۳

لذا جریان‌های اسلام‌گرای لائیک با عنوان دیگری به نام اسلام لیبرال در میدان مبارزات اجتماعی جای گرفتند. اسلام‌گرایی لیبرال جریان‌ی مخالف با مفهوم دولت

۱. صهیونیسم و دولت غاصب اسرائیل پدیده بدلی ادیان آسمانی، یعنی بنیادگرایی مسیحیت سیاسی و افراطی‌گری‌های یهودیت سیاسی و نمود روشن تروریسم و خشونت، ارتجاع فکری و بازگشت قرون وسطی در جریان‌های مذهبی - سیاسی جهان می‌باشد. این افراطی‌گری دینی و حامیانش، با غصب سرزمین فلسطین نه تنها نماد جریان‌های بدلی و انحرافی از مسیحیت و یهودیت می‌باشند، بلکه تنها پدیده‌ای است که در عصر حاضر با غصب و غارت خاک و سرزمین مستقل در قاره‌های دیگر و اخراج و کشتار ملت آن تشکیل شده و دوام یافته است. این جریان نیز توسط مدیریت سیاسی غرب ساخته، پرداخته و در تمام سال‌ها از آن حمایت شد.

۲. آنجل راباسا و دیگران، همان، ص ۱۱۳.

۳. همان، ص ۱۸۷.



اسلامی می‌باشد. این جریان ریشه‌های دموکراسی اسلامی را از مفهوم قرآنی شورا استنباط کرده و آنها را به باور نظام سیاسی مساوات‌طلبانه هدایت می‌نماید.^۱ وجه مشترک تمامی طیف‌های لیبرال در این مطلب خلاصه می‌شود که «ارزش‌های اسلامی با دموکراسی، تکثرگرایی، حقوق بشر و آزادی‌های فردی سازگاری دارد.»^۲

اسلام لیبرال یا همان میانه^۳ شناسایی شده از سوی مدیریت غرب دارای مصادیقی می‌باشد. فدراسیون سازمان‌های اسلامی اروپا (UCIDE)، فدراسیون ملی مسلمانان فرانسه (FNME)، شورای مسلمانان بریتانیا (MCB)^۴ همچنین برخی از جریان‌های لیبرال در بالکان نظیر جامعه اسلامی بوسنی و هرزگوین، دانشکده مطالعات اسلامی و مدرسه «قاضی خسروبیگ» در ساریوو، جامعه اسلامی کوزوو، جامعه در ایش اسلامی علی‌اللهی در تیرانا، جامعه اسلامی علویان آلبانی، جامعه جهانی بکتاشیه به عنوان نمونه‌هایی از این اسلام‌گرایی معرفی شده‌اند.^۵ در ایران نیز جمعیت توحید و تعاون با شعار گفتمان جهانی مسلمانان، در این رده قرار می‌گیرد.

حتی در میان جنبش‌های صوفی‌گرایانه مسلمین برخی سمت‌وسوی لائیسیته لیبرالی داشته و مورد توجه جریان‌شناسی غرب می‌باشند.

برخی از جنبش‌های صوفی بسیار میانه‌رو هستند؛ برای نمونه انجمن طرح خیریه الاحباش لبنان بر میانه‌گری و تساهل تأکید دارد و مخالف فعال‌گرایی سیاسی و خشونت است. فتح‌الله گولن هم شکلی از اسلام صوفیانه و مدرن را تبلیغ می‌کند و مخالف آن است که دولت قوانین اسلامی را اجرا کند و از رژیم‌های ایران و عربستان سعودی بسیار انتقاد می‌کند.^۶

قرار دادن نظام اصول‌گرای ایران در کنار نظام تکفیری آل‌سعود خود حاکی از کم‌سوادی یا فکر سازمان‌یافته مدیریت غرب در مقابله با اسلام‌گرایی اصول‌گرا و تخریب آن می‌باشد.

مدیریت سیاسی غرب جریان‌های اسلام سیاسی لیبرال و لائیک‌ها را در تعامل با یکدیگر قرار می‌دهد. «شرکای سیاسی غرب در منازعه با اسلام‌گرایی رادیکال،

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۱۳.

۳. این طیف جریان‌ها در تحلیل‌های غربی به نادرستی و از غرض‌ورزی با عنوان اسلام میانه مفهوم‌سازی شد.

۴. آنجل راباسا و دیگران، همان، ص ۱۵۴-۱۵۲.

۵. همان، ص ۱۵۴-۱۵۴.

۶. همان، ص ۱۱۷-۱۱۶.



مسلمانان میانه‌رو لیبرال و سکولار دارای ارزش‌های سیاسی سازگار با ارزش‌های جهانی هستند که زیربنای تمام جوامع لیبرال مدرن را تشکیل می‌دهد.^۱ مرکز مطالعات اسلام و دموکراسی واشنگتن از مؤسساتی است که این مأموریت را بر عهده دارد. «هدف این مرکز گرد هم آوردن محققان و فعالان در جهان اسلام برای ترویج دموکراسی است. شرکای این مرکز سکولارها و اسلام‌گرایان میانه‌رو (لیبرال) می‌باشند که به دموکراسی اعتقاد دارند و خشونت را نفی می‌کنند.»^۲

بعد از شکست کمونیسم، اسلام و اسلام‌گرایی به عنوان تنها رقیب غرب مطرح شد. طراحان مبارزه با این رقیب به مدیریت سیاسی غرب پیشنهاد همان نوع مبارزه با کمونیست را دادند؛ از جمله اینکه شبکه‌های گسترده‌ای از اسلام لیبرال را برای مبارزه با اسلام‌گرایی اصول‌گرا بسازند. «فعالیت‌های شبکه‌سازی (اسلام لیبرال یا میانه) ایالات متحده و انگلستان در طول جنگ سرد آموزه‌های ارزشمندی برای منازعه کنونی با اسلام رادیکال است.»^۳

رشد سازمانی جریان اسلام لائیک و لیبرال و حمایت از آنها خود به خود کمک ارزشمندی برای براندازی اسلام‌گرایی سیاسی توسط مدیریت غرب می‌باشد:

طرح و پیشنهاد ما برای تقویت شبکه مسلمانان میانه‌رو - لیبرال - نیز عمدتاً از نظر ماهیت تدافعی است؛ زیرا ما پیشنهاد تقویت توانمندی‌ها و عمدتاً ظرفیت‌های مسلمانان میانه‌رو برای مقاومت در برابر شیوع ایدئولوژی‌های افراطی را مطرح می‌کنیم. با این حال ما تلاش‌های معطوف به ترویج دموکراسی را هم در نظر داریم که به طور مستقیم رویارویی با نظام‌های سیاسی اقتدارگرا (مانند ایران و عربستان)^۴ را به عنوان بخش ضروری از یک استراتژی بزرگ مطرح می‌کند.^۵

برچسب اسلام افراطی همچون عناوین دیگر برای اسلام‌گرایی سیاسی اصول‌گرا (که خواهان دولت و قوانین اسلامی است) از پروژه مفهوم‌سازی غرب در تخریب این

۱. همان، ص ۱۱۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۰۷.

۴. طرحی که نویسندگان کتاب می‌دهند پرورش اسلام‌گرایی لائیک و لیبرال در برابر هر دو اسلام‌گرایی تکفیری و اصول‌گرا می‌باشد.

۵. نویسندگان این کتاب آنجل راباسا، چریل بنارد، لاول اچ. شوارتز و پیتر سیکل، زیر نظر مؤسسه پژوهشی رند (Rand) فعالیت می‌کنند. این مؤسسه از جمله مراکز مهم پژوهشی راهبردی امریکا است که به قصد کمک در اتخاذ راهبردهای مناسب از سوی رهبران امریکا فعالیت می‌کند.



جریانات نشئت گرفته است. همچنین در کنار هم قرار دادن نظام عربستان و ایران به همین منظور و برای تخریب جریان اصول‌گرای نظام اسلامی و شیعه ایران می‌باشد. عربستان و آل سعود در بسیاری موارد، از جمله مقابله با اسلام‌گرایی اصول‌گرا همراه، حامی و همکار غرب می‌باشد.

غرب‌گرایان طیف دیگری از جریان‌های ذیل این دسته می‌باشند. این مسلمانان از نام اسلام در مواقع لازم بهره برده اما اسلام را به عنوان مکتب تعالی بخش جامعه و نظام سیاسی نمی‌پذیرند. «برخی اسلام‌گرایان غرب را به عنوان تمدن یکپارچه باشکوه و دشمن اسلام تلقی می‌کنند. این گروه از فعال‌گرایان برای عناصری که در ایالات متحده و جهان اسلام منادی جنگ با احیاء‌گری اسلامی هستند مصونیت فراهم می‌کنند.»^۱

جریان غرب‌گرایی به طور خلاصه رو در روی هر نوع جریان اسلام‌گرایی سیاسی در جهان تشیع و تسنن است. «غرب‌گرایی با همه نشانه‌ها و نیروهایش علیه جهان عربی اسلامی از داخل اعلام جنگ کرده و غرب همه نیروهایش را برای پشتیبانی از غرب‌گرایی در روبرویی با اسلام‌گرایی به طور غیر مستقیم بسیج کرده است. همان‌گونه که در مخالفت با اسلام‌گرایی از همه سلاح‌هایش به شکل مستقیم استفاده می‌کند.»^۲ کمالیسم یا طرفداران اصلاحات رضاخانی به طور خاص و تمام جریان‌های سکولار از جمله اسلام‌اردغانی معاصر کمی در لفافه‌تر، همین خط فکری را حداقل در عرصه سیاست و اجتماع پی می‌گیرند. البته اسلام‌اردغانی ادعا دارد که دارای حرف در مقابل غرب است و احتمالاً منظورشان در جزئیات مدیریتی نه در اصل و کل نوع نظام حکومتی می‌باشد. پشتیبانی وی از عملیات ناتو در لیبی، تأکید وی بر دموکراسی و اسلام سکولار و فشار بر سوریه، رفتارهایی است که این‌گونه اسلام‌گرایی را مورد توجه مدیریت غرب و امریکا کرده است. با این حال وی در مواقعی از خشونت و کشتار یهودیان انتقاد و به فضیلت و ارزش قیام امام حسین (ع) اعتراف می‌نماید. جمع این دو گونه‌گرایی حاکمی از اعتقاد وی در حوزه فردی و در عوض رفتاری متفاوت با آن اعتقاد یا حتی مغایرش، در حوزه اجتماعی می‌باشد.

جریانات غرب‌زده با این عنوان که اصلاحات سیاسی در جامعه مسلمین برپا نمایند، تنها راه رسیدن به ترقی را استفاده از روش و سبک زندگی غربی در جهان اسلام می‌دانستند. آتاتورک در ۱۹۲۴ خلافت ترک‌های عثمانی را لغو کرد و رژیم سکولاری را

۱. فواز، ای. جرجیس، همان، ص ۳۶.

۲. فضیل ابونصر، همان، ص ۱۵۰.

در ترکیه با محور غرب‌گرایی تأسیس نمود. انحلال خلافت در ترکیه در سال ۱۹۲۴ آغاز تحول اسلام‌گرایی سنتی به اسلام‌گرایی سیاسی لائیک در قرون معاصر بود. آتاتورک حتی ظاهری که اسلام‌گرایی لائیک بعد از رحلت پیامبر با عنوان خلافت اسلامی بنا کرد، را مورد هجوم قرار داد. «طرفداران آتاتورک بالغو خلافت، رابطه مستقیم بین اسلام و اقتدار دولتی را که بیش از هزار سال قدمت داشت از میان بردند. در مقابل این رفتار منجر به تحرک جدی‌تر اسلام‌گرایی سیاسی گردید.»^۱

دین از نظر روشنفکران غرب‌زده در عرصه سیاست برنامه‌ای که موجب پیشرفت و ترقی شود ندارد. آنها تمدن غرب را بهترین جایگزین تمدن اسلام در این موارد می‌دانند. لذا حداقل به گفت‌وگو و مسامحه با جهان مدرنیته بهای زیادی می‌دهند. «آنها غرب را مساوی با تمدن و پیشرفت می‌دانند و در نتیجه تنها ابزار تعامل مثبت و منفی مسلمانان می‌باشد. لذا از این تمدن جدید برای پیوستن به آن و یا در صورت نبود امکان ارتباط و گفت‌وگو، به عنوان یک سلاح برای رویارویی با آن بهره گرفته می‌شود.»^۲

گروه‌های سازشکار مثل تشکیلات خودگردان در دهه اخیر نمونه دیگر انحراف در جریان اسلام‌گرایی سیاسی می‌باشند. یاسر عرفات رهبر این تشکیلات بعد از مدت‌ها ایستادگی به سازش کاری با دولت غاصب اسرائیل روی آورد. در نهایت موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناخت.^۳ در حالی که بنیادگرایی صهیونیسم هرگز به این سازش‌ها دل نبست و از توسعه‌طلبی‌های غاصبانه خود کوتاه نیامد و اسلام سیاسی سازشکار از حق سرزمینی و وطن خود چشم‌پوشی کرد. بعد از مرگ یاسر عرفات نیز آنچه رخ داده غالباً از بی‌کفایتی اسلام سیاسی سازشکار (به رهبری محمود عباس) در مواجهه با اسرائیل غاصب و حامیانش خبر می‌داد. شاید در آینده مواضع این جریان با اصول‌گرایان هم‌سو شود.

اسلام‌گرایی سیاسی در جریان تکفیری و خشن

طیف‌های تکفیری و خشن یکی از جریان‌های منحرف اسلام‌گرایی سیاسی می‌باشند. این دسته از مسلمانان در فعالیت‌های اجتماعی با شاخصه نگاه تک‌بعدی به دین و پیروی از رأی و نظر شخصی و افتادن در دام انحرافات عقیدتی به دوران صدر اسلام

۱. بابی سعید، همان، ص ۷۴.

۲. السید رضوان، اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد، ترجمه مجید مرادی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۳، ص ۱۶.

۳. عبدالله کرمی، پیروزی حماس و چشم‌انداز آینده، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷، ص ۱۹.

پیشینه دارند.^۱ در عصر حاضر نیز عملکرد و افکار عقیدتی - سیاسی جاهلانه تکفیری‌ها به گونه مستقیم یا غیر مستقیم علیه اسلام‌گرایی سیاسی اصول‌گرا و دستاویز دشمنان اسلام و مدیریت سرمایه‌داری قرار گرفته است.

تکفیری‌ها جز گروه خودشان مابقی مسلمانان را به بهانه‌های مختلف مشرک یا کافر می‌دانند. توسل به اولیای الهی و طلب شفاعت، ساختن بارگاہ برای مزار بندگان خاص حق به نشانه تکریم و... از مواردی است که آنها برای تکفیر مسلمانان سنی و شیعه به آن توسل می‌جویند.^۲ توسل مسلمین به اولیا

برای توحید و عبودیت رب است و توسل تکفیری‌ها به اعمال شیعه و سنی نسبت به تکریم بزرگانشان، برای تکفیر مسلمین می‌باشد. وهابیت و تمام شاخه‌های بروز آن در اسلام‌گرایی سیاسی عصر حاضر نمونه این گروه می‌باشند. برخی وهابی‌ها امروزه کمی میانه‌روتر از جریان عمومی و تکفیری وهابی می‌باشند. اما طیف محوری به دقت و شدت در تدارک دشمنی با جریان اصیل اسلام‌گرایی سیاسی در جوامع شیعی و سنی و نیز احاطه بر فرآیند بیداری اسلامی و قبضه آن می‌باشند.

محمدبن عبدالوهاب و شاگردان وی در رونق جریان‌های تکفیری دوران معاصر تلاش ویژه داشتند. وی در اربع قواعد و کشف الشبهات تصریح دارد که: «شُرک

۱. امام علی (ع) پیشوای شیعیان قربانی جهالت‌ها و اسلام‌گزینشی جریان تکفیری خوارج بود. «علی با خوارج جنگ کرد و به سختی آنها را شکست داد اما یکی از آنها وی را به قتل رساند. علی اولین زمامدار مسلمانان بود که به دست تندروانی با تفکر تروریستی کشته شد. به این ترتیب دو چهره اسلام با معرفی خوارج و علی به صحنه آمد.»، استفان شوارتز، همان، ص ۶۱.

شیعیان در دوران معاصر نیز قربانیان تروریسم خشونت‌طلبان غربی و دستاویز آنها در برخی طیف‌های مسلمین می‌باشند. در سال‌های جنگ ایران و عراق این غرب و جریان‌های ساختگی آنها از جمله وهابیت بود که به شدت از تجاوزات عراق حمایت می‌کردند. «جنگ میان شیعه و مسلمانان تندرو و خشن چهره خود را در قرن نوزدهم و نبردهای میان مسلمانان ایرانی و فرقه وهابیت در عربستان نشان داد و بعدها عراق تحت حکومت صدام حسین با استفاده از این انگیزه‌ها اعراب را به جنگ علیه ایران تهییج کرد.» همان، ص ۶۵.

۲. وهابی‌ها به خوبی می‌دانند که توسل در مکتب شیعه با توحید آمیخته است. توسل به علل غیر طبیعی دو گونه است: ۱. توسل به عنوان علل مستقل در تأثیر ۲. توسل به عنوان واسطه در رساندن متوسلان به خدای سبحان با اعتقاد به اینکه آنها مظهر و آیت حق (نه بیشتر) می‌باشند.

اگر طلب حاجت فقط از خدا باشد لیکن از راه وسایط مقدسی که در اثر عبادت خدا مراتب معنوی والا می‌کسب کرده‌اند، می‌تواند به اذن خدا ما را به رحمت و توجه الهی نزدیک و مشمول عنایات خاصه آن کند. این مطلب هیچ منافاتی با توحید ندارد و عقل و نقل به جواز آن حکم می‌کنند. توسل در فرهنگ امامیه از نوع توسل به وسائل عادی است. مثلاً برای کسب نور و گرما به آفتاب و برای رفع تشنگی به آب و برای برطرف شدن گرسنگی به غذا توسل پیدا می‌کنیم، که توسل به مجاری فیض الهی است. به طور مسلم خاندان عصمت و طهارت به مراتب از این مجاری فیض مادی برتر و بالاترند. عبدالله جوادی آملی، توحید در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۸۳، ص ۵۹۶.





مسلمانان غلیظ تر از شرک بت پرستان است. در این رساله بیش از ۲۴ بار مسلمانان (به جز وهابی‌ها) را مشرک خوانده و بیش از ۲۵ بار مسلمانان را کافر، بت پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمن خدا، مدعیان اسلام، اهل باطل، نادان و شیاطین نامید.^۱ یکی از فقهای وهابی به نام صنعانی در رساله *التطهیر الاعتقاد* کفر مسلمانان (غیر وهابی‌ها) را اصلی می‌داند نه از تعدادی و بیش از ۳۰ بار نام مشرک بر مسلمانان گذاشته و بیش از ۱۵ بار آنان را ملحد، کافر به کفر اصلی، و پرستندگان بت خوانده است.^۲ همچنین نویسندگان *رسائل الهدی* مسلمانان را با القابی چون مشرک، مشرک بزرگ، زشت‌ترین مشرکان و مشرکان بدفرجام خوانده‌اند؛ «غیر از وهابی‌ان باقی مسلمانان خواه ناخواه مشرک‌اند و خون و مالشان مباح است.»^۳

آغاز تاریخ وهابیت بازی قماری بود که بین سعودی‌ها، غربی‌ها و محمدبن عبدالوهاب بسته شد. در آن هنگام جهان شیعه و سنی به بازیچه بودن و انحراف این جریان واقف بوده و با آن به مخالفت و مبارزه پرداختند. «تاریخ دردآلود و پرفراز و نشیب خاورمیانه در طول قرن ۲۰ میلادی تا حد زیادی بستگی به تصمیمات ۲۰ سال اول این قرن در مکه و مدینه و نقش قماربازان مدینه دارد.»^۴

بدلی بودن، بی‌ریشگی و عدم اصالت از خصوصیات گروه‌های تکفیری می‌باشد. با توجه به آثار و مدارک و اعترافات همفر^۵ جاسوس انگلیسی، وهابیت یک جنبش ساختگی می‌باشد. این جریان‌های بدلی با مدیریت غرب در مبارزه با اسلام‌گرایی سیاسی اصیل سعی نموده و در این عرصه از دستاویز دین بهره می‌برند.

اخیراً قدرت‌های شیطانی بزرگ به وسیله حکومت‌های منحرف خارج از تعلیمات اسلامی که خود را به دروغ به اسلام بسته‌اند برای محو قرآن و تثبیت مقاصد شیطانی ابرقدرت‌ها قرآن را با خط زیبا طبع می‌کنند و به اطراف می‌فرستند و با این حیل شیطانی قرآن را از صحنه حذف می‌کنند... می‌بینیم که ملک فهد هر سال مقدار زیادی از ثروت‌های بی‌پایان مردم را صرف طبع قرآن کریم و... تبلیغات مذهب ضد قرآنی می‌کنند و وهابیت این مذهب سرپا بی‌اساس و خرافاتی را ترویج

۱. حمیدرضا اسماعیلی، *القاعده از پندار تا پدیدار*، تهران، اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۶، ص ۲۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. استفان شوارتز، همان، ص ۱۴۳.

۵. همفر، *خاطرات همفر*، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۶۳-۳۶.



می‌کنند و مردم و ملت‌های غافل را سوق به سوی ابرقدرت‌ها می‌دهند و از اسلام عزیز و قرآن کریم برای هدم اسلام و قرآن بهره‌برداری می‌کنند.^۱ خودکامگی و استبداد فکر اجتماعی از دیگر شاخصه‌های تکفیری‌ها و جریان‌های غربی هم‌سوی آنها می‌باشد. «وهابیت در جهان عرب توتالیتریسم را آورد. توتالیتریسم وهابی مانند مارکسیسم تجربه اجتماعی مبتنی بر اعمال زور و فشار برای رسیدن به جامعه‌ای مدرن نبود بلکه واکنشی تندروانه محسوب می‌شود.»^۲

خشونت از شاخصه‌های جریان تکفیری در مواجهه با برخی موضوعات اجتماعی است. مدیریت غرب آن را در رفتار تکفیری‌ها هم، مانند خشونت موجود در جوامع مدرنیته نادیده می‌گرفت؛ زیرا نمی‌توانست به فرزند دوست‌داشتنی خود نسبت ناروایی بزند، در عوض آن را به جریان‌های اصیل اسلام‌گرایی سیاسی برچسب زد. «تاب‌گرایی و پیورتانیسم ابن‌الوهاب و شکار کفار در اسلام غالباً در قالب خوارج سابقه دارد. آنها به طور کلی موضوع جدیدی در تاریخ جهان نبودند. هنگامی که ابن‌الوهاب شروع به جمع‌آوری پیروان خود نمود، آتش زدن زنان جادوگر در انگلیس و ماساچوست آمریکا امری عادی بود و تفتیش عقاید از سوی کلیسای کاتولیک در پرو، مکزیک و اسپانیا به صورت دائم وجود داشت. سوزاندن کتاب در غرب چنان گسترده و وسیع بود که قابل بیان نیست.»^۳ هم‌اکنون نیز ملل جهان اخبار آتش زدن کتاب مقدس اسلام یعنی قرآن کریم از سوی افراطی‌های خشن مسیحی و یهودی و دیگر رفتارهای متعصبانه، نظیر ترور و حشیانه مسیحیان شیعه‌شده و مبلغین اسلام و اهانت به بزرگان دینی و حمایت از اهانت‌کنندگان، تهیه کاریکاتورهای مختلف و موهن از نبی اکرم (ص)، مقابله اجباری با حجاب زنان و تضييع دیگر حقوق زنان و مسلمانان را مطلع می‌شوند.

تظاهر جریان‌های تکفیری خاصه سعودی‌ها بر موجه‌نشان دادن خود و به تبع آن تخریب جریان‌های اسلام‌گرایی سیاسی اصول‌گرا، از دیگر شاخصه‌های آنها بود.

سعودی‌ها در همه جا تصویری عقب‌افتاده و وحشی از شیعه ترسیم کردند و وهابیت را حافظ و حامی واقعی اسلام سنتی به‌غریبان‌نشان دادند. اما واقعیت کاملاً عکس آن بود؛ شیعیان در لبنان، آلبانی، ترکیه، عراق و دیگر کشورها نیرویی متمایل به پیشرفت‌ها و تغییرات اجتماعی بودند اما وهابی‌ها تفکر دینی تنفر و عدم تحمل دیگران را تبلیغ

۱. استغفان شوارتز، همان، ص ۲۱۴.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۳. همان، ص ۱۰۳-۱۰۲.

می کردند.^۱

نفاق و دورویی جریان اسلام‌گرایی سیاسی در تکفیری‌های وهابی خصیصه دیگر این طیف در مقابله با صراحت و صداقت اسلام‌گرایی سیاسی اصول‌گرا بود. حتی این جریان‌های ساخته غرب گاهی از کنترل مدیریت غرب هم خارج شده و آنها را دور می‌زنند.

زمانی که [امام] خمینی آشکارا اعلام داشت که از غرب تنفر دارد او همواره هماهنگ با نقطه نظرانش عمل می‌کرد. ایران از گروه‌های مسلح معدودی به جز [مانند] حزب‌الله لبنان حمایت می‌کرد ولی غرب ایران را به عنوان حامی تروریست دولتی معرفی کرد. ایران دست به تلاشی برای به حرکت آوردن جوامع شیعی آلبنانی، ترک، عرب، پاکستانی، هندی و سایر ملل غیر ایرانی نزد. برخلاف ایرانیان رفتار سعودی‌ها بسیار پیچیده بود. وهابی‌ها خود را در برابر غربیان به دورویی و تظاهر تضمین کردند. آنها در تمام ماجراهای دنیا مشارکت دارند و تا مسلمانان سنی در کره زمین را تابع خویش نکنند دست از پای نخواهند کشید.^۲

اسلام‌گرایی سیاسی در جریان تکفیری وهابی‌ها آشکار یا پنهان طیف‌هایی را در جهان رهبری می‌نماید؛ نمونه آن، گروه القاعده که جریانی تکفیری با خاستگاه وهابی - سعودی می‌باشد. خاستگاه اصلی القاعده، وهابیت است که خود ریشه در جنبش سلفی مذهب حنبلی و پیروان اهل حدیث دارد.^۳ این گروه توأمان تحت حمایت غرب و جریان‌های تکفیری متولد شد. «در تشکیل القاعده علاوه بر اشخاصی که رهبری و مدیریت سازمان را عهده‌دار بودند دولت‌های متعددی مانند عربستان و پاکستان و ایالات متحده نیز همکاری بسیار مؤثر داشتند که بدون این همکاری‌ها امکان تأسیس چنین مؤسسه‌ای وجود نداشت.»^۴

اسلام‌گرایی سیاسی در مقابل اسلام ناب اصول‌گرا

اکنون دیگر تردیدی وجود ندارد که رسانه‌های غربی جریان‌های متفاوت و متناقض اسلام سیاسی را در مقابل اسلام ناب و اصول‌گرا که امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی

۱. همان، ص ۲۱۶.

۲. همان، ص ۲۳۱.

۳. حمیدرضا اسماعیلی، همان، ص ۵۲.

۴. همان، ص ۵۴.

با تکیه بر آن به نظام شاهنشاهی و سلطه غرب در ایران پایان داد علم کرده‌اند. این طیف از جریان اسلامی از آموزه‌های اسلام برای مشارکت در حوزه‌های اجتماعی الگوگیری می‌نمایند. سیاست اسلامی اندیشه و پشتوانه فکری این جریان‌هاست. در اینجا تلاش می‌کنیم شاخصه‌های این اسلام را که می‌تواند الگوی بیداری اسلامی باشد به اختصار تبیین کنیم:

۱. سیاست اسلامی در مواجهه با اسلام سیاسی

سیاست اسلامی تنها به فعالیت‌های سیاسی بی‌هدف یا دارای برنامه‌های کوتاه‌مدت درون رژیم طاغوت شناخته نمی‌شود، بلکه رابطه‌ای مستقیم با نظام سیاسی دارد.

اسلام سیاست است، اسلام از سیاست دور نیست. اسلام، یک مملکت، یک حکومت بزرگ به وجود آورده است؛ اسلام یک رژیم است، یک رژیم سیاسی است. منتها سایر رژیم‌ها از بسیاری از امور غافل بودند و اسلام از هیچ چیز غافل نیست. یعنی اسلام انسان را تربیت می‌کند به همه ابعادی که انسان دارد...^۱

در مفهوم سیاست اسلامی، دین مختص به زندگی فردی نیست بلکه عمومی، حاضر و ناظر در تمام شئون حیات اجتماعی می‌باشد.

اسلام... مکتبی است که برخلاف مکتب‌های غیر توحیدی در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است و موانع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده و به رفع آنها کوشیده است...^۲

اسلام سیاسی و سیاست اسلامی و جریان‌های متأثر از این دو به دوران صدر اسلام مرتبط می‌شود. از زمان رسول خدا(ص) جریان‌های متأثر از سیاست اسلامی وجود داشت. از اولین حامیان دیدگاه تشکیل حکومت اسلامی پیامبر بودند که با وجود حاکمیت بت‌پرستان به طور مرحله‌ای جنبش خود را در برابر سیاست‌های مادی و غیر الهی به تکامل رساندند. جریان سیاست اسلامی حضرت رسول از کادر سازی طولانی مدت در درون جامعه شروع شد و با قیام علیه حکومت و برپایی نظام اسلامی در

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۰۰.

۲. همان، ج ۲۱، ص ۴۰۳-۴۰۲.



مدینه ادامه یافت و با نوشتن نامه و دعوت رهبران دیگر کشورها به بعد جهانی سیاست اسلامی وارد شدند.

همزمان با دوران رحلت نبی اکرم (ص) پدیده اسلام سیاسی به معنای منفی آن یعنی بهره‌وری از اسلام در سیاست شروع شد. پیامبر که صحت مبانی سیاست اسلامی و جریان‌های حاصل از آن را در غدیر و در مواقع دیگر با طرح موضوع رهبری در سیاست اسلامی، اهمیت و انتصاب او از سوی خداوند مهر تأیید زده بود، در بستر بیماری مواجه با ظهور جریان اسلام سیاسی شد. عدم اطاعت از نبی در ماجرای غدیر، عدم اطاعت از وی در همراهی با سپاه اسامه و نیاوردن قلم و کاغذ برای نگاشتن آخرین وصایای نبی برخی اسناد ظهور این پدیده را نشان می‌دهد. جریان‌های متأثر از این بعد اسلام سیاسی به نصب خلیفه یا رهبر در نظام اسلامی اعتقادی نداشتند. به نظر آنها خلیفه پیامبر از سوی خداوند تعیین نشده و امام معصوم نمی‌باشد. این به طور واضح معنای سیاسی کردن اسلام نه اسلامی کردن سیاست را می‌داد؛ چراکه اگر رهبر نظام اسلامی الهی و منصوب وی نیست پس اوامر و نواهی وی نیز منصوب پروردگار نخواهد بود.

معاصر با امام علی (ع) نیز جریان‌های متأثر از سیاست اسلامی به رهبری امام در بعد فعالیت در درون حکومت (ابوبکر، عمر و عثمان در حد مشاوره خلیفه به سوی احکام الهی) و تشکیل حکومت اسلامی ایجاد شد. در مقابل بنیادگرایی افراطی (تأکید بر روش خلفای پیشین، خوارج)، اسلام‌گرایی ساختگی معاویه، فعالیت‌های سیاسی عایشه و طلحه و زبیر در حد تلاش برای تأثیرگذاری در قدرت شکل گرفت. در نهایت اولین امام و رهبر دینی - سیاسی شیعیان در محل حکومت یعنی مسجد کوفه با طرح ترور برنامهریزی شده مخالفان سیاست اسلامی و جریان علوی به شهادت رسید. این وقایع در دوران سایر ائمه ادامه یافت و دسیسه‌های شیطانی در قالب‌های مختلف به مقابله علیه سیاست اسلامی و جریان‌های ناشی از آن پرداخت. شهادت یا ترور تک‌تک ائمه توسط تکفیری‌ها و دنیاطلبان، انتهای فعالیت‌ها و کارشکنی‌های این جریان‌های سیاسی در ارتباط با رهبران سیاست اسلامی بود.

ائمه (س) هر کدام در مبارزه علیه جریان‌های شیطانی «اسلام دست‌آویز سیاست» به مقابله پرداخته و سیاست اسلامی را از راه‌های نظامی، علمی - فرهنگی، اقتصادی و در دو بعد درون حکومتی و صدور آن به ملل دیگر فعال نموده و منتشر کردند. تمام این بزرگواران به شهادت رسیدند که اکثر آنها دسیسه پنهانی از سوی جریان‌های لائیک و تکفیری و نوعی ترور سیاسی محسوب می‌شد. حتی شهادت امام حسین (ع) جهادی بود

جریان‌های بدلی تا زمانی که برای مبارزه با اسلام‌گرایی سیاسی کارایی دارند حمایت شده و بعد از آن به طور مستبدانه و سرکوب‌گرانه‌ای از عرصه بازی‌های سیاست جهانی امپریالیست محو خواهند شد. نمونه آن فرآیند تشکیک، بزرگ‌نمایی و سرکوب و بازسازی جریان تکفیری بن‌لادن و القاعده در سال‌های اخیر می‌باشد

که در آن عده‌ای از خاندانش به طرز ناجوانمردانه ترور شدند. به علاوه ترور شخصیت ائمه و نیز جریان‌های دیگر علوی-سیاسی و سایر مباحثی که از حوزه این پژوهش خارج است. نکته دیگر اینکه جریان‌های انحرافی از یهود و نصاری در گرم کردن این طیف تخریبی علیه سیاست ائمه نقش ایفا می‌نمودند. بعد از ظهور امام خمینی موضوع ولایت فقیه و جریان‌های سیاسی خواهان حکومت اسلامی در عصر غیبت رونق یافت. بنابراین اولین نظام حاصل از تئوری نظام‌مند شیعه در عصر غیبت یعنی ولایت فقیه جامع‌الشرايط به نیابت از امام زمان (عج) در تمام اموری که امام عهده‌دار بود (به جز اختصاصات معصوم)، یعنی جمهوری اسلامی ایران تحقق یافت.

ریشه‌های جریان‌ات اصول‌گرا در دوران معاصر مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی هستند. محمد سعید العشماوی که خود طرفدار اسلام غیر سیاسی است این ریشه‌ها را در «تاریخ استعمار، ایجاد حکومت پاکستان، ایجاد حکومت اسرائیل، حکومت‌های نظامی و شبه‌نظامی، فساد، سقوط غرب، کشف نفت، تکنولوژی، افزایش بی‌نظمی در نظام بین‌الملل، سلوک جنسی و امامت در ایران» می‌شمارد.^۱

سیاست اسلامی در مواجهه با واژه عاریتی غرب یعنی اسلام سیاسی، برای بررسی فکر سیاسی در جریان‌های اسلام‌گرایی سیاسی اصول‌گرا میان جوامع شیعه و سنی، عبارتی مناسب‌تر است؛ نه اینکه با توجه به آموزه‌های تشیع در حقانیت باشد. اسلام‌گرایی سیاسی شیعه در حالی که به پشتوانه رهبری ائمه و ولایت فقیه در عصر غیبت تداوم می‌یافت، اما اسلام‌گرایی اهل سنت بدون حضور یا توجه به الگو و رهبری شایسته فعالیت می‌نمود. لذا اصلی‌ترین تمایز در جریان اصول‌گرای شیعه و سنی وجود رهبری و نقش آن در فرآیند مبارزات سیاسی می‌باشد. دوران معاصر هم‌زمان با بیداری اسلامی در جوامع مسلمین شاهد بروز روشن‌تری از این نقص‌ها حتی در جریان اصول‌گرای معتدل اهل سنت می‌باشد. اگرچه نقص چهارچوب رهبری و نظام حکومتی مطلوب مبتنی بر امام، مشکلاتی را بر کمیت و کیفیت روند انقلاب‌ها و پیروزی‌های سیاسی-در مقایسه با همین مبارزات در جریان‌های شیعی اصول‌گرای معتدل-با خود به همراه داشته است.

۱. محمد سعید العشماوی، *الاسلام/السیاسی*، قاهره، مدبولی صغیر، ۱۴۱۶ق، ص ۱۱۰.



علمای شیعه از اصلی‌ترین رهبران جریان اسلام‌گرایی سیاسی اصول‌گرا در دوران معاصر می‌باشند. لذا مدیریت غرب به مبارزه با آنها قد علم کرده و بر چسب ارتجاع و استبداد به آنها می‌زند.

علمای شیعه^۱ به عرفان احترام گذاشته و با شور و عشق غیر معمولی محمد و اهل بیتش به ویژه علی و حسین را محترم و بزرگ می‌شمارند. آنها آزادانه در جست‌وجوی فهم معنویت عمیق اسلام سنتی (اسلام اصیل) می‌باشند؛ همه اینها موجب دیوانگی وهابی‌ها می‌شود. علمای ایرانی شرک و خرافات ایران قبل از اسلام را به دور ریخته اما از میراث عظیم فرهنگی خود محافظت کرده و به تحقیق و پژوهش می‌پردازند. آنها چهره کثرت‌گرای اسلامی هستند. هر چند از دید غربیان مانند مرتجعین و تنگ‌نظران شدید به نظر می‌آیند.^۱

منظور از کثرت‌گرایی در اینجا تحمل گروه‌های رقیب و منظور از اسلام سنتی هر نوع اسلامی است که مانند وهابیت لائیک‌ها بازیچه بیگانه نبوده و اصالت داشته باشد.

... ما بعدها اگر توفیق پیدا کنیم به شرق و غرب اثبات می‌کنیم که این دموکراسی که ما داریم، این دموکراسی است نه آنکه شما دارید... و طرفدارهای ابرقدرت هستند و همه مردم را در اختناق عظیم گذاشتند.^۲

امام خمینی در دوران معاصر به عنوان الگوی رهبری در اسلام‌گرایی اصول‌گرا دشمنی مدیریت غرب را با خود همراه داشت. غربی‌ها در حالی به مبارزه با ایران و امام خمینی می‌پرداختند که هرگز به شخصیت جامع و متعادل امام توجهی نداشتند. «غربیان به نادرستی شخصیتی مثل امام خمینی را به عنوان نمونه‌ای از اسلام تندرو می‌دانند در حالی که وی عارفی بزرگ و غیر متعصب بود.»^۳ پویایی و اجتهاد از شاخصه‌های جریان اسلام‌گرایی امام خمینی می‌باشد. «علی‌رغم اتکای خمینی بر مفاهیم سیاسی مدرن گفتمان‌ش بدون ذکر هر گونه دکتترین‌های سیاسی مدرن منحصراً در عبارت نظریه سیاسی اسلامی خلاصه می‌شود.»^۴

اشتراک برجسته اسلام‌گرایی سیاسی شیعه با جریان‌های اهل سنت در بخش فعال‌گرایی سیاسی، این است که در ابتدای راه، میانه مسیر و بعد از پیروزی، به واسطه

۱. استغفان شوارتز، همان، ص ۱۹۰.

۲. صحیفه امام، ج ۶، ص ۴۶۳.

۳. استغفان شوارتز، همان، ص ۷۴.

۴. بای سعید، همان، ص ۱۲۹.

گرایش‌های لائیکی یا تکفیری، ابزار و بازیچه مدیریت غرب نمی‌باشند.

۲. شاخصه‌های اسلام‌گرایی ناب و اصول‌گرا

نشانه‌هایی از شاخصه‌های عمومی جریان‌های اسلام‌گرایی سیاسی در مبحث رهیافت‌انگیزه‌های اسلام سیاسی ذکر شد. اسلام‌گرایی در این جریانات بایستی معتدل، باثبات، اهل جهاد، شهادت‌طلب، قیام‌کننده، به دور از افراط و تفریط، متکی بر اصول، اهل بصیرت، پویا و در نتیجه هدایت‌یافته باشد. همچنین شاخصه‌های جریانات تکفیری و لائیک را که در همان مبحث آمد، نداشته باشد. به این ترتیب حق‌محوری، عدالت‌خواهی، صداقت در سیاست و سازش‌ناپذیری^۱ نیز در جریان اصول‌گرا می‌باشد. توجه ویژه به اصول در فرآیند مبارزات سیاسی حتی سال‌ها بعد از پیروزی و تشکیل دولت از شاخصه‌های مهم این جریان می‌باشد. در این راستا اصول‌گرایی با بنیادگرایی تفاوت اساسی دارد. برخی‌ها از روی غرض اینها را در غرب و اسلام یک معنا کرده و عده‌ای ناآگاه هم از آن پیروی کردند. اصول‌گرایی گرایش به ریشه و خاستگاه و تأکید بر اصول اساسی با نگاه به آینده است. اما بنیادگرایی بازگشت به گذشته و توقف در آن را پی می‌گیرد. اصول‌گرایی را می‌توان در تأکید اسلام بر اصول پنج‌گانه مذهب شیعه و سه‌گانه اشتراکی با اهل تسنن یافت. همچنین در حدیث ثقلین^۲ دو اصل مهم عترت و قرآن مطرح شده که همیشه با هم همراه هستند. به هر حال در اصول‌گرایی اصل اجتهاد و توجه به مقتضیات زمان و مصالح اسلام و مسلمین فراموش نمی‌شود. اصول‌گرایی با عقلانیت معتدل نیز همراه می‌باشد.^۳ عقل‌گرایی معتدل از دیگر شاخصه‌های جریان‌های متأثر از سیاست اسلامی و اصول‌گرایی می‌باشد.

نظریه عقلانیت اعتدالی به مدد باورهای پایه یعنی اولیات، وجدانیات و فطریات حقانیت پاره‌ای از اعتقادات دینی را ثابت می‌کند به گونه‌ای که تشکیک‌بردار نباشد. پاره‌ای دیگر از اعتقادات دینی نیز با حقانیت دسته اول ارزش‌معرفت‌شناسی پیدا می‌کند و همچنین معقولیت اعتقاد دینی نیز با این فرآیند ثابت می‌شود؛ زیرا کسانی که به خردناپسندی

۱. رک: محمدحسن عبداللہی، *اصلاحات علوی*، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۴.

۲. پیامبر(ص) در حدیثی متواتر فرمودند: انی تارک فیکم الثقلین: کتاب‌الله و عترتی اهل بیته و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و انکم لن تضلوا ان اتبعتم و اتبعتم و استمسکتکم بهما.

۳. عبدالحسین خسروی‌پناه، *کلام جدید*، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹،



و نامعقولیت باورهای دینی حکم کرده‌اند به آن جهت بوده که گویا باورهای دینی فاقد روش معرفت‌شناسی یا تحقیق‌پذیری‌اند. بر این اساس صدق و کذب را بر آنها باور نمی‌کردند. پس نه تنها باورهای دینی معقولیت دارند بلکه حقانیت نیز دارند و با قراین و دلایل فراوانی تأییدپذیرند.^۱

استعمار غرب در فرآیند تکمیل بدل‌سازی به دقت می‌کوشد تا چهره‌ای نامناسب را از جریان‌های اصیل و شاخصه‌های آن در افکار عمومی نهادینه سازد. تاکتیک غرب بدل‌سازی و تولید نمونه‌های تقلبی می‌باشد. عملیات تروریستی را به جای شهادت‌طلبی، تعصب و تحجر و خشونت را به جای اسلام‌گرایی، جهاد قومیت‌گرایی و قبیله‌سازی را به جای اسلام‌خواهی و امت‌گرایی، غرب‌زدگی و وابستگی را به جای پیشرفت و استقلال به افکار عمومی ملت‌ها تزریق می‌کنند. از سوی دیگر در تلاش‌اند سازشکاری را به اسم عقلانیت، فساد و هرج و مرج را به اسم آزادی و دیکتاتوری را به نام نظم و امنیت در میان ملت‌ها جا بیندازند.

اسلام‌گرایی سیاسی با اشاره به اصول مشترک فعالیت‌های سیاسی آنها عملاً با این گزینه‌ها معرفی می‌شود:

۱. اسلام تنها اسلام است و اسلام فروکاسته و تقلیل یافته به سرمایه‌داری یا سوسیالیسم دیگر اسلام نیست.
۲. غرب قابل اعتماد نیست و برای رهایی از سیطره آن باید در عرصه‌های نظامی، سیاسی، علمی و فرهنگی به مقابله با تمدن غرب پرداخت.
۳. در مقابل الگوها و نظام‌های حکومتی قدیم و جدید اسلام الگوی ویژه‌ای برای حکومت و اجتماع دارد که استعمار، استبداد، تبعیض علیه مسلمین در سطح بین‌المللی و تمایز ماهوی دو تمدن اسلام و غرب تشکیل حکومت اسلامی را ضرورت می‌بخشد.
۴. برای موفقیت مسلمین در سطح جهان ابتدا باید اسلام و دیدگاه‌های خاص آن را در داخل سرزمین‌های اسلامی حاکم نمود و حکومت‌های استبدادی را ساقط کرد.
۵. حاکمیت غیر الهی طاغوت است و هر حکومتی برای مشروع بودن باید منسوب به خدا، قرآن و سنت نبوی باشد.
۶. دستاوردهای منفی تمدن غرب نشانه روح عدالت‌گریز این تمدن و در نتیجه زوال و انحطاط آن است.

طیف‌های تکفیری و خشن یکی از جریان‌های منحرف اسلام‌گرایی سیاسی می‌باشند. این دسته از مسلمانان در فعالیت‌های اجتماعی با شاخصه نگاه تک‌بعدی به دین و پیروی از رأی و نظر شخصی و افتادن در دام انحرافات عقیدتی به دوران صدر اسلام پیشینه دارند. در عصر حاضر نیز عملکرد و افکار عقیدتی - سیاسی جاهلانه تکفیری‌ها به گونه مستقیم یا غیر مستقیم علیه اسلام‌گرایی سیاسی اصول‌گرا و دستاویز دشمنان اسلام و مدیریت سرمایه‌داری قرار گرفته است

۷. وضع قانون و اجرای آن باید طبق شریعت باشد تا تمایزات و ظرفیت‌های واقعی اسلام در زمینه‌های مختلف تحقق یابد.

۸. الگوی اسلامی، الهی (دینی) است نه انسانی و بر پایه تمدنی نه شرقی و نه غربی خواهد انجامید.^۱

آنچه رهبری جمهوری اسلامی ایران از ویژگی‌های اصول‌گرایی مدنظر دارد، خاتمه مبحث و معرفی‌کننده طیف‌های اصیل اسلام‌گرایی اصولی می‌باشد. ایمان و پایبندی به آن در عرصه‌های مختلف، عدالت، حفظ استقلال سیاسی، تقویت خودباوری و اعتماد به نفس ملی، جهاد علمی، تثبیت و تأمین

آزادی و آزاداندیشی، اصلاح و تصحیح روش‌ها، شکوفایی اقتصادی از جمله آن موارد است.^۲

الف. اسلام‌گرایی اصولی شیعه در سیاست

مذهب شیعه اگرچه همواره سیاسی بوده اما اسلام‌گرایی معاصر از اوایل قرن بیستم نمود اجتماعی یافت و مسلمانان مدعی دخالت فعال در سیاست و اجرای احکام شریعت به عنوان قانون، نقش پررنگ‌تری ایفا نمودند. برخی از علما مثل آیت‌الله نائینی در بحث حکومت محدود به قانون، کوشیدند تا اصول مربوط به حکومت قانون را با اصول عقاید شیعه سازگار سازند. اما با شکست این کوشش‌ها و تحکیم ساخت قدرت مطلقه بعد از مشروطه، نوسازی به شیوه غربی و تضعیف مواضع روحانیون، زمینه نظری تقابل میان اسلام‌گرایان اصول‌گرا و جریان‌ات لائیک فراهم شد. در این مرحله علمای شیعه با عبور از نظریه مشروطه به تدریج از حمایت قانون اساسی دست کشیدند و از قانون شرع اسلام و نظام سیاسی اسلام حمایت کردند.

برخی از جریان‌های اصول‌گرا به حضور خود برای نقش‌آفرینی در سیاست به عنوان مرحله مقدماتی و در صورت نبود شرایط قیام علیه طاغوت، اکتفا می‌کنند. جریان‌های

۱. سید محمد رضا محمود پناهی، همان، ص ۴۲-۴۱.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در جمع مسئولان، ۱۳۸۵/۳/۲۹.



نائینی (۱۳۵۵-۱۲۷۶ق) و شیخ فضل الله نوری (۱۲۸۸-۱۲۲۲)، حزب الله لبنان،^۱ مدرس (۱۳۱۶-۱۲۴۹) و کاشانی (۱۳۴۰-۱۲۶۰)^۲ از جمله این طیف فعال گرای سیاسی شیعه در دوران معاصر می باشند.

برخی از جریان های اصول گرای معتدل در مبارزات خود به طور صریح خواهان برکناری رژیم طاغوت و برقراری حکومت اسلامی می باشند. جریان سیاسی ولایت فقیه در ایران که از سال ۱۳۴۲ بروز یافت از جمله جریان های متأثر از سیاست اسلامی است که خواهان تشکیل حکومت بر مبنای اصل ولایت فقیه بود. امام خمینی با طرح نظریه ولایت فقیه ضمن رد مشروعیت سلطنت مشروطه به نظریه اصلی شیعه درباره امامت و ولایت و حکومت نیابت عامه بازگشت و به این ترتیب در ۱۳۵۷ (۱۹۷۹م) با حرکت به سمت حکومت اسلامی به رهبری ایشان انقلاب شد و جمهوری اسلامی تأسیس گردید و جریان های ناشی از سیاست اسلامی در تشیع وارد مرحله جدیدی شدند.

جریان نواب صفوی (۱۳۳۴-۱۳۲۸) از دیگر جریان های سیاسی متأثر از سیاست اسلامی بود.^۳ نواب طرحی با عنوان حکومت اسلامی ارائه داده بود که در آن در درجه اول حکومت را حق علما می دانست. وی از روش های تبلیغاتی، سعی در حضور در مجلس، نصیحت و انداز مدیران سیاسی، همکاری با علما، مبارزه مسلحانه و... برای رسیدن به اهداف خود بهره برد. البته نائینی هم حکومت را در صورت عدم امکان به غیر فقها، توجیه می کرد. اما جریان نواب به قاطعیت خواهان پیاده کردن احکام اسلام در تمام

۱. بعد از حمله ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان، سه عامل مقابله با اسرائیل، اعتقاد به ولایت فقیه و پیروی از امام خمینی و ضرورت ایجاد تشکیلات جدید، باعث شد که گروه های متفرق اسلامی لبنان نظیر تجمع علمای بقیع، کمیته های اسلامی و جنبش امل اسلامی با کمک و راهنمایی های علی اکبر محتشمی پور (سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران) در دمشق در بلعبک با هم جمع شوند. اما گردهمایی گروهی از حوزویان نجف و قم بود که در همان سال پایه های این جریان را بنا کرد. علی خسروشیری، *انقلاب اسلامی ایران و شیعیان لبنان*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۲-۱۳۰.

مدیریت اصلی و اکثریت شورای حزب الله، ریاست شورای اجرایی، جهادی و سخنگو و دبیر کل و معاون دبیر کل حزب الله به عهده روحانیون است. علی خسروشیری، همان، ص ۱۸۵.

اهداف اصلی یا حداقل میانه این جریان مقابله با استعمار و اتحاد و همکاری در داخل لبنان جهت بهبود اوضاع داخلی کشور می باشد.

۲. آقایان نوری، کاشانی و مدرس حداقل در شرایط موجود نقش آفرینی در حکومت را برای اسلامی کردن بخش هایی از آن به عنوان اهداف مبارزاتی خود و حامیانشان در نظر داشتند.

۳. فداییان اسلام جریان مبارزاتی مرتبط با دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی بود. این گروه در سال های ۱۳۳۴-۱۳۲۴ با رهبری سید مجتبی میرلوحی (نواب صفوی) فعالیت هایی را علیه استبداد داخلی و استعمار (مبارزه با اسرائیل و مخالفت با پیمان سنتو) انجام داد. تمام اهداف آنها در اسلامی شدن تمام بخش های حکومت خلاصه می شد. آنان اولین گروه از اسلام گرای سیاسی بودند که طرح حکومت اسلامی را به عنوان اساسنامه نظری یا مانیفست خود منتشر نمودند. نرجس عبدیائی، «شیوه های مبارزاتی فداییان اسلام در مبارزه با طاغوت»، ۱۵ خرداد، ۸، ش ۲۸.

جنبه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی و... در همان زمان بود. جریان‌های اسلام‌گرایی شیعه بر خلاف تسنن به طور صریح از تشکیل حکومت فراملی یا جهانی (در عصر غیبت) حمایت نمی‌کند. اگرچه تئوری صدور انقلاب و حمایت از مستضعفین و دول شیعه و... در راستای خواسته‌ها و سیاست‌های فراملی این طیف‌ها می‌باشد، اما تشکیل حکومت جهانی، آرمانی است که با ظهور حضرت مهدی دوازدهمین پیشوای تشیع به نحو کامل تحقق می‌یابد.

ب. اسلام‌گرایی اصولی اهل سنت در سیاست

اصول‌گرایی سیاسی در اهل سنت نیز با توجه به اهداف نهایی گونه‌های مختلفی دارد. گروهی از آنها با توجه به اوضاع به نقش‌آفرینی در سیاست و حضور در مجلس و ساختارهای سیاسی برای اعمال خواسته‌های خود روی می‌آورند. جریان سیاسی جماعت اسلامی افغانستان^۱ نمونه آنهاست که با گذشت سال‌ها هنوز مبارزه جدی و فراگیری برای رسیدن به قدرت به معنای تشکیل حکومت انجام نداده است.

برخی از جریان‌های اهل سنت از همان ابتدا خواهان تشکیل حکومت اسلامی می‌باشند. جریان اسلام‌گرایی سیاسی اخوان المسلمین در این دسته جای می‌گیرند.^۲ حماس جریان دیگری است که خواهان حکومت ملی اسلامی بود و در بخش‌هایی از فلسطین اهداف ملی خود را تحقق بخشید.^۳

طیفی از جریان‌های اسلام‌گرایی سیاسی اهل سنت خواسته‌های فراملی به معنای

۱. یکی از احزاب مهم اسلام‌گرا در افغانستان که مؤسسان آن پوهاند و برهان‌الدین ربانی می‌باشند؛ اهداف این حزب، دفاع از استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، تأمین عدالت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر پایه آموزه‌های دینی و اصول دموکراسی می‌باشد. همچنین معتقد است که از گرایش‌های نژادی و قومی و صنفی و منطقه‌ای و زبانی و طبقاتی اجتناب می‌ورزد. وابستگی به استبداد داخلی و استعمار خارجی را نفی و با آن مبارزه می‌کند. ش.ن. حق‌شناس، *دسایس و جنایات روس در افغانستان*، تهران، کمیته فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۶۳، ص ۳۳۵-۳۳۴.

۲. اخوان المسلمین در ۱۳۰۷ش به رهبری حسن البنا در شهر اسماعیلیه مصر تأسیس شد. هم‌اکنون اخوان شعبه‌های مختلفی را در کشورهای عربی از جمله مصر، فلسطین، اردن، سوریه و... دارد. اگرچه اینها تاکتیک‌های مبارزاتی مرحله‌ای و تقریباً مسالمت‌آمیزی داشتند، اما شعار عمده آنها تشکیل دولت اسلامی و مبارزه با استعمار بود. اسحاق موسی‌الحسینی، *اخوان المسلمین*، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۸۵-۸۱.

در شرایط کنونی اخوان المسلمین سوریه ایده و تاکتیک مبارزاتی همسو با غرب، برای براندازی نظام سوریه اتخاذ نموده است.

۳. مقاومت اسلامی یا حماس با هدف آزادی تمام خاک فلسطین در ۱۹۸۷ توسط شیخ احمد یاسین، عبدالعزیز رنتیسی و محمد طه اعلام موجودیت کرد و از سال ۲۰۰۷ کنترل بر نوار غزه را به دست آورد. هدف عمومی آن برقراری دولت اسلامی و هدف استراتژیک آن آزادسازی همه سرزمین فلسطین می‌باشد. جواد الحمد و ایاد برغوثی، *سیری در اندیشه سیاسی حرکت مقاومت اسلامی فلسطین*، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۲، ص ۶۱-۶۰.



تشکیل خلافت را دارند. شعار اصلی حزب التحریر برقراری خلافت اسلامی و بازگشت به عصر طلایی خلافت می‌باشد. «اهداف تعیین شده حزب التحریر عبارت است از بازآفرینی یک دولت اسلامی - تعبیری آرمانی از خلافت - که زمانی بر جهان اسلام حاکم بود.»^۱

۱. گروه بین الملل بحران، اسلام رادیکال در آسیای میانه در واکنش به حزب التحریر، ترجمه احسان موحدیان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۲۴.

حزب التحریر در سال ۱۹۵۲ به رهبری تقی‌الدین النبهانی (۱۹۷۷-۱۹۰۹) فقیه و فعال فلسطینی اهل سنت تأسیس شد. محل تأسیس حزب بخشی از بیت المقدس بود که در آن زمان تحت حاکمیت اردن بود. پس خاستگاه منطقی این حزب اردن بود، اما به سرعت به مناطق دیگر جهان اسلام گسترش یافت.

اگر چه برخی‌ها النبهانی را به حنفی‌ها خاستگاه وهابیت، مرتبط می‌دانند اما در واقع وی دارای رویکرد مذهبی مستقل از چهار مذهب رسمی اهل تسنن بود. دولت آرمانی مدنظر این حزب که از سطح کشور به معنای علمی فراتر می‌رود آمیزه‌ای از خلافت کهن و حاکمیت مدرن می‌باشد. «مؤلفه اصلی دولت، شخص حاکم یعنی خلیفه خواهد بود. وی توسط مجلس الامه که یک شورا است انتخاب می‌شود. اعضای این شورا نیز به نوبه خود توسط مردم انتخاب می‌شوند. احزاب سیاسی نیز مجاز به فعالیت خواهند بود؛ مشروط به اینکه بر مبنای ایدئولوژی اسلامی عمل کنند و در چهار چوب شریعت در برابر خلیفه پاسخگو باشند. امیر می‌تواند کنترل امور نظامی و روابط خارجی را بر عهده داشته باشد. امکان برقراری روابط دیپلماتیک با دولت‌های امپریالیست مانند انگلستان و آمریکا وجود ندارد و چنین دولتی با اسرائیل در وضعیت جنگ خواهد بود. یک دولت اسلامی از پیوستن به سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل امتناع خواهد کرد و به طور کلی با کافران در حالت جهاد خواهد بود. محور اصلی سیاست اقتصادی حزب التحریر بازگشت به نظام پولی طلا پایه و تنفر از سرمایه‌داری است اما آنچه که دقیقاً جایگزین نظام سرمایه‌داری می‌شود مبهم است.»

این جریان سیاسی حضور مسالمت‌آمیز در قدرت برای رسیدن به آن را نمی‌پذیرد. «حزب التحریر در بیشتر آثار خود مشارکت در دموکراسی پارلمانی یا هر گونه اتحاد با دیگر احزاب سیاسی به منظور کسب قدرت را رد می‌کند.» این حزب از ترور و خشونت نیز برای رسیدن به قدرت استفاده نمی‌کند. «حزب التحریر با سیاست امریکا در خاورمیانه به شدت مخالف است اما خواستار اقدام تروریستی بر ضد امریکا نیست. در واقع حزب التحریر مدعی مخالفت با فعالیت‌های تروریستی است و بر این نکته اذعان دارد که کشنار غیر نظامیان بی‌گناه بر ضد قوانین امریکاست.» گروه بین الملل بحران، همان، ص ۳۰-۲۷.

گستره فعالیت حزب مختص به منطقه خاصی نیست؛ این جریان در سطح جهانی شعبه‌ها و بخش‌هایی را تأسیس نموده است. «جریان التحریر در خاورمیانه و شمال آفریقا (اردن، مصر، تونس، عراق و سوریه) و در اروپای غربی (آلمان، دانمارک و انگلیس) اندونزی، پاکستان و آسیای میانه (ازبکستان و تاجیکستان) به صورت شبکه‌های کوچک یا بزرگ و به گونه قانونی یا غیر قانونی به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند. گروه بین الملل بحران، همان، ص ۵۲-۴۰.

از نظر حزب التحریر هیچ کدام از دولت‌های کنونی صلاحیت تام را ندارند. «عربستان سعودی و ایران فاقد معیارهای اصلی یک دولت اسلامی می‌باشند.» گروه بین الملل بحران، همان، ص ۱۵۰. اما از طرفی این حزب از سوی نئوهایی‌های رادیکال متهم به پذیرش شیعه می‌باشد. گروه بین الملل بحران، همان، ص ۱۳۷.

در جریان‌های بیداری اسلامی محمد علا ابوالعزائم یکی از رهبران حزب التحریر مصر، مردم را به شدت از سپردن قدرت حکومتی به وهابی‌ها بر حذر می‌دارد. «وی هشدار داد که سلفی‌های وهابی در صورت رسیدن به قدرت مصر را به دوران جاهلیت (حداقل ۵ هزار سال پیش) برمی‌گردانند.» خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، کد خبر: ۳۰۶۸۶۷۰۱.

نتیجه گیری

اشتراک برجسته اسلام‌گرایی سیاسی شیعیه با جریان‌های اهل سنت در بخش فعال‌گرایی سیاسی، این است که در ابتدای راه، میانه‌مسیر و بعد از پیروزی، به واسطه گرایش‌های لائیکی یا تکفیری، ابزار و بازچه مدیریت غرب نمی‌باشند

رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران در تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۴ از سه جریان در فضای اسلام‌گرایی سیاسی یعنی ۱. جریان اسلام تکفیری متحجر و خشن؛ ۲. جریان اسلام لائیک و سازشکار؛ ۳. جریان اسلام اصول‌گرای معتدل و عقلانی نام بردند؛ که تنها یک جریان آن اصیل است و دو جریان دیگر ساختگی دست‌بیگانه، خاصه جهان غرب می‌باشد.

همچنان‌که بدلی بودن برخی طیف‌های مسلمان نقش‌آفرین در عرصه سیاست از دید تیزبین رهبر انقلاب پنهان نمانده، در آینده نیز موضوع از منظر مردم و جریان‌های اسلام‌گرایی سیاسی به دقت واری می‌شود. جریان‌های غیر اصیل در دو گروه عمده اسلام‌گرایی تکفیری، متحجر و خشن و گروه اسلام لائیک سازشکار تقسیم‌بندی می‌شوند. این بدین معناست که جریان‌های ساختگی با هر عنوانی، در داخل این دو دسته قابل ارزیابی است. از طرفی جریان دیگری به نام اسلام اصول‌گرای معتدل، به عنوان جریان حقیقی اسلام‌گرایی سیاسی معرفی می‌شود. آگاهی و اطلاع‌رسانی از این چنین خود قدم مهمی در پیشبرد اهداف جریان‌های اصیل و بیرون کشیدن پرده‌های ابهام و غبار آلودگی در عرصه حیات اجتماعی مسلمانان می‌باشد. افکار عمومی به مرور دقت ویژه‌ای در فرآیند انقلاب و رهبری و روند بعد از پیروزی دارند تا مبادا جریان‌های اصیل و بدل جایگزین هم شده و بعد از سال‌ها دوباره به وضعیت اول بازگردند.

یک راه تمیز جریان‌های اصیل و کاذب در آینده انقلابات اسلامی، رویکردشان نسبت به دو قطب مستضعفین و مستکبرین می‌باشد. «دو قطب مستضعفین جهان به رهبری جنبش مسلمین و مستکبران جهان به رهبری امریکا و ناتو ایجاد شده است و اردوگاه سومی وجود ندارد.»^۱ در نتیجه از خطوط قرمز جریان‌های اصیل اسلام سیاسی و تمیز از طیف کاذب در تمام فرق اسلامی حضور یا عدم حضور آنها در جبهه مستضعفین و مستکبرین با مدیریت غرب می‌باشد. در این راستا اردوگاه سومی وجود نداشته و همه خط مشی‌ها به یکی از این دو قطب ختم می‌شود.

چشم‌انداز جریان‌شناسی اسلام‌گرایی سیاسی از سیاست اسلامی و جریان‌های متأثر از آن در شرایط معاصر از حضور، پرورش و غلبه دو حوزه اسلام اهل سنت و

۱. خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۹۰/۱۱/۱۴.





رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران در تاریخ ۱۴/۱۱/۱۳۹۰ از سه جریان در فضای اسلام‌گرایی سیاسی یعنی ۱. جریان اسلام تکفیری متحجر و خشن ۲. جریان اسلام لائیک و سازشکار ۳. جریان اسلام اصول‌گرای معتدل و عقلانی نام بردند؛ که تنها یک جریان آن اصیل است و دو جریان دیگر ساختگی دست بیگانه، خاصه جهان غرب می‌باشد

تشیع جریان‌های اصول‌گرای معتدل و عقلانی خبر می‌دهد. جریان‌های تکفیری و سازشکار با پیشروی جریان‌های اصول‌گرایی عقلانی در عرصه جهانی و جنبش‌های سیاسی کم‌رنگ خواهند شد. لازمه این موفقیت در درجه اول هم‌گرایی جریان‌های اصیل اسلام‌گرایی سیاسی در تشیع و تسنن می‌باشد. این جریانات با پیدایش بیداری اسلامی که موج‌علنی و گسترده آن در سال‌های ۹۰-۱۳۸۹ با پیروزی تونس و غلبه بر حکومت‌های دیکتاتوری مصر و لیبی و یمن به قطعیت رسیده می‌تواند بروز کامل و جامعی داشته باشد. کنار کشیدن این جریانات، یا افتادن در دام غرب در ایجاد تفرقه درونی جریان‌های اصول‌گرای شیعه و سنی و تلاش برای تقابل طیف‌های اهل سنت و تشیع، می‌تواند به تشکیل نظام‌هایی با سرکردگی جریان‌های غیر اصیل تکفیری یا سازشکار لائیک منجر شود. در این هنگام بعد از سال‌ها دوباره همان نظام‌های دیکتاتوری بانفوذ و توطئه‌آلود اجانب ریشه دوانیده و رشد می‌یابد. دوباره لازم است انقلابی شود و خون‌هایی ریخته شود تا دیکتاتوری حاصل از جریان‌های غیر اصیل ریشه دوانده در جوامع اسلامی سقوط نماید و تاریخ همین‌گونه تکرار شود.

احزاب و کادر رهبری جریان‌های سیاسی جهان اسلام نقش اساسی در پیشرفت اهداف اصیل دارند.

شاخصه‌های احزاب و نخبگان سیاسی، هوشیاری و بی‌اعتمادی به وعده‌های امریکا و نهراسیدن از تهدیدهای پوشالی دشمنان اسلام، پرهیز از ورود به بازی‌های دلارهای نفتی وابستگان و متحدان غرب در میان دول غربی، کمک به روند احیای هویت اسلامی ملت‌ها، تکیه بر مردم‌سالاری دینی، بی‌اعتنایی به اسلامی‌امریکایی و انگلیسی، پافشاری بر اصول پرهیز از مقاومت و تکیه بر عقلانیت و حکمت می‌باشد.^۱

نگریستن به چشم‌انداز اسلام‌گرایی سیاسی اصول‌گرایان دقت در برخورد با تهدیدها

را می‌طلبد. تبیین این موضوع با مثال‌هایی از پدیده بیداری اسلامی قرن ۲۱ روشنگری می‌کند.

بازماندگان اصلی صحنه مصر، تونس و دیگر کشورها در بحران عمیق اعتماد جهانی و بحران تصمیم‌گیری فرورفته‌اند؛ که بعد از ناتوانی در مهار و سرکوب بیداری ملت‌ها تلاش می‌کنند که بر افاق فرمان ملت‌ها مسلط شوند. با نفوذ به درون احزاب قومی و ایجاد تفرقه میان مردم و از روش‌های گوناگون دیگر ساختارهای فاسد قبلی را حفظ و خسارت بسیار گسترده ناشی از بیداری اسلامی را جبران کنند و با کمک دلارهای نفتی حکومت‌های وابسته منطقه، ضمن حفظ رژیم صهیونیستی به جبهه مقاومت ضربه بزنند.^۱

مدیریت بهینه جریان‌های اصول‌گرای معتدل عقلانی در جهان تشیع و تسنن، بر انقلاب‌ها و طرح‌های حکومتی بعد از آن و استمرار در رسیدن به آینده مطلوب اسلام‌گرایی، نقش مهمی ایفا می‌کند. الگوی موفق انقلاب اسلامی ایران خود سندی بر چشم‌انداز آینده این جریان‌ها و انقلاب‌ها می‌باشد. در این هنگام تلاش در جهت پیشرفت و نهادینه کردن آموزه‌های اسلام ناب محمدی (ص) و پان‌اسلامیسم، بی‌خدایی و الحاد را به عقب نشانده و راه را برای نفوذ اسلام اصیل در میان تمام جوامع و ادیان و محو هر گونه مکتب ساختگی و دروغین که خود را در پوشش نام اسلام یا مسیحیت یا یهودیت پنهان نموده‌اند، فراهم می‌نماید. اولین آنها جریان ساختگی و غاصب صهیونیسم بین‌الملل است که با هم‌گرایی جریان‌های اصول‌گرایی حاکم و جنبش‌های فعال اصول‌گرایی در سال‌های آتی به یاری و اذن خداوند متعال ضعیف‌تر و در نهایت نابود خواهد شد.



خاطراتی پراز ابهام و پرسش‌های بی‌پاسخ!!

دکتر سید حمید روحانی

در شماره پیش این فصلنامه، بخشی از خاطرات جناب هاشمی رفسنجانی زیر عنوان «مبارزه در تردید و ابهام» مورد نقد و نظر قرار گرفت و این نکته یادآوری و توضیح داده شد که چون شیوه خاطره‌نگاری ایشان به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد گوینده و نویسنده این خاطره‌ها، در تمام دوران نهضت امام با تردید و ابهام این مسیر را دنبال می‌کرده و از اعماق قلب به آرمان‌ها و اندیشه‌های امام باورمند نبوده است، آن عنوان برای نقد بخش نخست خاطرات ایشان برگزیده شد.

با بررسی دقیق‌تر، عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر خاطرات ایشان، نکته‌های دیگری جلب نظر کرد که بایسته است به برخی از آنها اشاره شود.

۱. نامحرم دانستن مردم

جناب هاشمی در این خاطره نویسی‌ها با مردم بی‌پرده، صاف و شفاف سخن نگفته است و حتی در مواردی عادی و پیش‌پا افتاده با پرده پوشی، نهران کاری، سر بسته و آهسته گذاشته و گذشته است، گویی ملت بزرگ ایران را که امام با همه وجود به آنها عشق می‌ورزید و آنها را محرم راز می‌دانست، نامحرم می‌داند! در صفحات دیگر به آن می‌پردازیم.





۲. معرفی نامه خانوادگی

در این خاطره نویسی ها تلاش شده است که با مناسبت یا بی مناسبت از افراد و اعضای خانواده سخنی به میان آید! گویا انگیزه اصلی از این خاطره نویسی ها مطرح کردن و معرفی کردن نور چشمی ها، آقازاده ها، نزدیکان و بستگان بوده است، نه روشن و آشکار کردن زوایایی از تاریخ ایران و انقلاب اسلامی. در خاطرات ایشان آمده است:

... مهدی و یاسر از اینکه در صف اول نماز [جمعه] دیده می شوند خیلی خوشحال بودند...^۱

... یاسر و مهدی از مدرسه آمدند، مقداری خوابیدند خسته بودند...^۲
... مهدی و یاسر به برف بازی در باغچه مشغول اند، گاهی هم دعوا می کنند...^۳

... یاسر به درد گوش مبتلا شد و بیدارمان کرد، قرص خورد و خوابید...^۴
... بچه ها عفت و مهدی را با لباس در آب انداختند...^۵
... من و عفت و فاطمی و مهدی و یاسر برای روزه گرفتن سحری خوردیم!...^۶

... عفت و فاطمی و محسن برای مراسم احیا به جامعه الصادق رفتند...^۷
... برای اقامه نماز جمعه به دانشگاه تهران رفتم... عفت و بچه ها هم آمدند. مهدی و یاسر از اینکه در فیلم و در صف اول نماز دیده می شدند خیلی خوشحال بودند...^۸

... عفت به خانه فائزه رفت...^۹
... دیر وقت به خانه آمدم. محسن و عفت بیدار بودند...^{۱۰}
... تلفنی با جبهه تماس گرفتم و خبر رفتن فرزندم محسن را به قرارگاه کربلا دادم... وقتی داشتم به مجلس می رفتم محسن را دیدم که لباس

۱. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۳۵.

۴. همان، ص ۱۸۹.

۵. همان، ص ۱۲۲.

۶. همان، ص ۱۱۲.

۷. همان، ص ۱۲۴.

۸. همان، ص ۲۸۹.

۹. همان، ص ۲۹۴.

۱۰. همان، ص ۱۳۹.

جناب هاشمی در این
خاطره نویسی ها با مردم
بی پرده، صاف و شفاف
سخن نگفته است و
حتی در مواردی عادی و
پیش پا افتاده با پرده پوشی،
نهان کاری، سرپیسته و آهسته
گذاشته و گذشته است

بسیجی پوشیده آماده حرکت است. لذت
بردم...^۱
جناب هاشمی رفتن محسن به جبهه را با آب و تاب
روایت کرده و از خویشتن داری همسرش در برابر به جبهه
رفتن فرزندشان چنین بالیده است:
... جالب است که عفت هم با صبر و
منطق بر خورد می کند و با اینکه معمولاً
غیبت خیلی کوتاه بچه هایش را متحمل

نمی شود در این مورد اظهاری نمی کند. این روحیه در بسیاری از مادران
مسلمان که فرزندانشان داوطلبانه به جبهه می روند وجود دارد...^۲

لیکن به نظر می رسد این رفتن به جبهه جنبه نمایشی داشته و بازدید از مناطق
جنگی بوده است؛ ثانیاً بنا بر آنچه در خاطرات جناب هاشمی آمده مهندس محسن در
تاریخ ۱۰/ مرداد/ ۶۱ رهسپار قرارگاه کربلا شده است، مشخص نیست چند روز یا چند
ساعت در مناطق جنگی گذرانده است که پس از آن، بازدید از معدن اورانیوم در اطراف
یزد داشته و متعاقباً در تاریخ دوشنبه اول شهریور ۶۱ به تهران رسیده و در جمع خانواده
قرار داشته است.^۳

۳. ژست رهبری و فرماندهی

از دیگر نکته هایی که در خاطرات جناب هاشمی فراوان خودنمایی می کند، ادعای
رهبری و راهنمایی در نهضت و انقلاب، حتی در مورد امام است؛ گوشه هایی از
آن در شماره پیش این فصلنامه آمد. این گونه داعیه ها و خودنمایی ها در لابه لای
خاطره گویی ها در شرایطی مطرح می شود که در کارنامه او هیچ گونه نمونه ای از درایت،
مدیریت و توانایی برجسته در امور کشوری و کشورداری و ابتکار عمل در عرصه سیاسی
و زمامداری و نیز در عرصه جنگ و جبهه دیده نمی شود و از نقش فرماندهی ایشان در
دوران دفاع مقدس - با اینکه دیرزمانی جانشینی فرماندهی کل قوا را بر دوش داشته
است - نکته های برجسته ای روایت نشده است و اصولاً در دوران دفاع مقدس در مناطق
جنگی کمتر حضور داشته و بیشتر با کنترل از راه دور تنها از پیشرفت ها و پسرفت ها

۱. همان، ص ۱۴۰؛ لازم به یادآوری است که جناب هاشمی در این کتاب دست کم ۴۴ بار از همسرش عفت نام
می برد!

۲. همان، ص ۱۴۰.

۳. همان، ص ۱۶۳.





آگاهی می‌یافته است. البته در این مورد نیز غالباً شادروان حاج سید احمد خمینی خیرهای تازه و دست اول به ایشان می‌داده‌اند.

۴. نادیده گرفتن رهنمودها و دیدگاه‌های امام

چنانکه در شماره پیش این فصلنامه یادآوری کردم جناب هاشمی به رغم ارادت دیرینه نسبت به امام، به علت داشتن برخی خصلت‌های ویژه و عدم باورمندی لازم به اصل ولایت فقیه کمتر توانستند در برابر دیدگاه‌ها و دستورات امام به عنوان ولی فقیه واجب‌الاطاعه، تعبد داشته باشند و اوامر و نواهی آن سالک عارف و فقیه جامع‌الشرایط را بپذیرند و به کار بندند؛ از این رو هر جا که بر خوردها و موضع‌گیری‌های امام با دید شخصی او تضاد داشت یا هم‌خوانی نداشت، سخت آزوده و گله‌مند بودند و در خاطراتشان نیز به برخی از بی‌اعتنایی‌های خود به دیدگاه‌ها و رهنمودهای امام اشاره کرده‌اند که به آن خواهیم پرداخت.

۵. ناشکیبایی در برابر ناهنجاری‌ها

جناب هاشمی در خاطرات خود در مواردی اذعان دارند که در برابر هر گونه برخورد و رخدادی که با خواست ایشان جور نیاید، توان خویشتن‌داری و بردباری ندارند، یا بی‌درنگ از کوره در می‌روند و پرخاش می‌کنند یا متأثر می‌شوند و اشکشان جاری می‌شود:

... امروز در جلسه، برخورد تندی با آقای عمادالدین کریمی نماینده نوشهر و آقای علی گلزاده غفوری داشتم. تقصیر از آنها بود ولی من نمی‌بایست از جا در می‌رفتم. خداوند به من کمک کند که بر خودم مسلط باشم و بتوانم از آنها هم عذرخواهی رسمی کنم. آقای کریمی اخطار قانونی بی‌موردی داد... آقای غفوری شعاری صحبت کرد که من را ناراحت کرد.^۱

... اظهارات آقای علی گلزاده غفوری و خانم اعظم طالقانی که شعار گونه و تحریک‌کننده بود من را عصبانی کرد و به آنها پرخاش کردم. باید این حالت پرخاش را ترک کنم خوب نیست و مضر است...^۲

این روحیه دور از شأن یک مسئول ژرف‌نگر، اندیشمند و مدیر و مدبر است و از آن سو موجب آن است که اطرافی، بسیاری از نادرستی‌ها را برای پرهیز از ترکش‌های او پنهان

۱. همان، ص ۷۱.

۲. همان، ص ۸۷.

جناب هاشمی رفسنجانی
در جای جای خاطرات
خود تلاش کرده است
پیرامون رویدادها و
جریان‌های تاریخی
دوران انقلاب اسلامی با
پرده‌پوشی و پنهان‌کاری
قلم بزند و سخن بگوید

دارند یا وارونه بنمایانند. اگر مسئول در برابر ناهنجاری‌ها و تلخی‌ها نتواند خویشتن‌دار باشد و خشم و خواهش‌های نفسانی را کنترل کند، چگونه می‌تواند مسئولی موفق برای اداره امور کشور باشد و رسالت خویش را در سامان بخشیدن به اوضاع ناهنجار اجتماعی با همراهی و همکاری ملت به پایان برد.

۶. نادیده‌انگاشتن ویژگی‌ها و برجستگی‌های امام

آنان که امام را از نزدیک دیده و چند صباحی با ایشان

دیدار و گفت‌وگویی داشته‌اند می‌دانند که در گفتار و کردار ایشان نکته‌های گرانبهایی نهفته بود که به انسان‌ها درس می‌داد و آنانی که آمادگی داشتند می‌توانستند از رفتار و کردار ایشان درس‌ها بیاموزند و پند بپذیرند و در راه خودسازی از آن بهره‌ها بگیرند، از این رو می‌بینیم برخی از طلابی که در نجف اشرف پای درس امام می‌نشستند و با امام دیدار و گفت‌وگویی داشتند از ویژگی‌های امام خاطره‌هایی دارند که اگر نتوانستند از آن الگو بگیرند، دست کم برخی از آن را در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود بازگو کرده‌اند که اکنون زیر عنوان ویژگی‌های امام به چاپ رسیده و منتشر شده است. در مورد خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی پرسش این است که جناب ایشان در درازای ده سال آزارگار دیدار و گفت‌وگو با امام آیا نکته‌های برجسته، آموزنده و درخور بهره‌گیری در گفتار کردار امام ندیدند که در خاطرات خود از آن یاد کنند یا اینکه پرداختن به ویژگی‌ها و برجستگی‌های امام را دون شأن خود می‌دانستند و بی‌اعتنا از کنار آن گذشتند؟ آخر کسی که در خاطرات خود حتی شوخی‌های بی‌اهمیت خانوادگی را برجسته کرده و آورده است چگونه امکان دارد در آن سال‌های متممادی که نامبرده با امام در ارتباط بود سخنی بدیع و آموزنده از امام نشنیده باشد که در خاطراتش بازگو کند تا نسل امروز و نسل‌های آینده از آن بهره‌گیرند و الهام‌پذیرند؟

۷. خلاف‌گویی پیرامون برخی از جریان‌ها

جناب هاشمی در خاطرات خود افزون بر پنهان‌کاری و پوشیده‌داشتن برخی از رویدادها از مردم، برخی از رخدادها مانند جریان مک‌فارلین را آن‌گونه که باید و شاید بازگو نکرده بلکه مطالبی خلاف واقع آورده است که به بررسی ژرف و همه‌جانبه نیاز دارد تا واقعیت آن جریان و کسانی که در آن نقشی داشتند و چگونگی ارتباط آنان با مقامات امریکایی و انگیزه آنان از نزدیک شدن به شیطان بزرگ به درستی روشن و آشکار شود و ملت ایران



در جریان متن آن رخداد قرار گیرد.

پرده پوشی و نهان کاری

چنانکه در آغاز این نوشتار یادآوری شد جناب هاشمی رفسنجانی در جای جای خاطرات خود تلاش کرده است پیرامون رویدادها و جریان‌های تاریخی دوران انقلاب اسلامی با پرده پوشی و پنهان کاری قلم بزند و سخن بگوید. البته آوردن برخی از موضوعات و رویدادهای سیاسی شاید در یک برهه زمانی به مصلحت امنیت کشور و نظام نباشد و برای بازگو کردن آن به گذر زمان نیاز باشد، لیکن جناب هاشمی در خاطرات خود برخی از جریان‌ها و رویدادها را سربسته گذاشته و گذشته است که نه تنها جنبه اسرار و امنیتی نداشته بلکه توضیح آن برای مردم می‌توانست یک سلسله واقعیت‌های تاریخی را روشن کند تا برای نسل امروز و نسل‌های آینده درس عبرت باشد. از این دست جریان، دستگیری و مرگ شیخ حسن لاهوتی در سال ۱۳۶۰ است که در پرده ابهام مانده و تاکنون نیز کسی برای مردم توضیح نداده است که نامبرده چرا دستگیر شد و چگونه درگذشت؟! در آن روزها این خبر را که لاهوتی بر سر هواداری از سازمان «مجاهدین خلق» با امام و نظام جمهوری اسلامی مشکل پیدا کرده و در صف مخالفان قرار گرفته است همگان دریافتند، لیکن علت دستگیری و بازداشت او از سوی دادستان انقلاب اسلامی و مرگ او در زندان در همان ساعات‌های اولیه‌ای که بازداشت شده بود، تاکنون برای ملت ما روشن نشده و در پرده ابهام مانده است. انتظار می‌رفت که جناب هاشمی رفسنجانی چون با این جریان از نزدیک درگیر بوده است، بی‌پرده و شفاف واقعیت‌ها را آشکار سازد و مردم را در متن این رویداد تاریخی قرار دهد. بی‌تردید شرح و بیان موضع سیاسی آقای لاهوتی و اینکه چرا دادستان انقلاب اسلامی او را بازداشت کرد و آیا مرگ او به علت خودکشی یا سخته بود، از مسائل مهم امنیتی و اطلاعاتی نیست که بازگو کردن آن به مصلحت نظام جمهوری اسلامی نباشد لیکن جناب هاشمی در خاطرات خود این جریان را به گونه‌ای سربسته، پیچیده و با پرده پوشی و نهان کاری مطرح می‌کند و می‌گذرد که جز رازداری برای یک خطاکار و در تاریکی نگاه داشتن مردم، نامی نمی‌توان بر آن نهاد. ما سیر آورده‌های خاطرات هاشمی درباره شیخ حسن لاهوتی را پی می‌گیریم:

... شب مهمان آقای لاهوتی بودیم؛ از امام و ماها شکایت داشت که چرا در جریان حادثه کوچصفهان از ایشان حمایت نشده است. باید با ایشان



صحبت و احساساتش را آرام و تنظیم کرد. بچه‌ها در بحث شرکت داشتند.^۱

... شب آقای لاهوتی آمد و بحث زیادی درباره موضع ایشان داشتیم، ایشان از موضع امام، ما، مردم، صدا و سیما و مجلس انتقاد داشت.^۲

ساعت ۳ بعد از ظهر خبر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه آقای لاهوتی ریخته و خانه را تفتیش می‌کنند. به آقای لاجوردی گفتم با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی‌حرمتی نشود.

گفت دنبال مدارک و حید لاهوتی هستند. اول شب اطلاع دادند که آقای لاهوتی را به زندان برده‌اند و احمدآقا هم تماس گرفت و ناراحت بود، قرار شد بگویم ایشان را آزاد کنند. آقای لاجوردی پیدا نشد به آقای سید حسین موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب گفتم و قرار شد فوراً آزاد کنند. احمدآقا گفت امام هم از شنیدن خبر ناراحت شده‌اند. شب را در مجلس خوابیدم.^۳

پنج‌شنبه ۱۷ آبان: اول وقت بعد از نماز و کمی مطالعه عفت تلفنی اطلاع داد که آقای لاهوتی را دیشب به بیمارستان قلب برده‌اند. بلافاصله تلفن زد و گفت از دنیا رفته‌اند. تماس گرفتم معلوم شد صحت دارد. آقای لاجوردی دادستان انقلاب تهران گفت آقای لاهوتی اتهامی نداشتند، برای توضیح مدارک مربوط به وحید آمده بودند که به محض ورود به زندان دچار سکته قلبی شده و معالجات بی‌اثر مانده است. قرار شد پزشکی قانونی نظر بدهد. ساعت هشت صبح جلسه علنی تشکیل شد. من خبر فوت ایشان را دادم و ضمن اعلام خبر گریه کردم، نتوانستم خودم را کنترل کنم. از این حالت عده‌ای انتقاد داشتند و عده‌ای تعریف

۱. همان، ص ۶۴.
 ۲. همان، ص ۱۲۹.
 ۳. همان، ص ۲۸۵.





کردند...^۱

... به دفترم آمدم. درباره کیفیت دفن آقای لاهوتی مشورت‌هایی شد(؟) قرار شد روابط عمومی مجلس اعلان کند. دادستانی می‌خواست بدون اطلاع به قبرستان ببرد، موافقت نکردم... ساعت سه و نیم بعد از ظهر تشییع جنازه آقای لاهوتی را اعلام کرده بودم. سعید و فاطی در مجلس بودند، گفتند دادستانی ساعت ۳ بعد از ظهر قبل از آمدن مشایعین، جنازه را حرکت داده، به لاجوردی اعتراض کردم. گفت کمیته خودسری کرده است.^۲

جمعه ۸ آبان: ... قرار شد فاتحه‌ای برای مرحوم لاهوتی بگیریم، چون خانواده ایشان به خاطر نارضایتی شدید از جریان، حاضر نشد اعلان فاتحه کند...^۳

چهارشنبه ۱۳ آبان: احمد آقا خمینی ساعت ده صبح آمد و پرونده آقای لاهوتی را که از دادستانی برای اطلاع دادن به امام گرفته بود آورد و لیستی از اشیایی که در بازرسی منزل آقای لاهوتی برده بودند، و گفت در مورد ایشان بهتر بود با ظرافت عمل شود، به خاطر خدمات ایشان در دوران مبارزه.^۴

جمعه ۱۵ آبان: اول شب، حمید و فائزه آمدند و شب را پیش من ماندند، چون تنها بودم، مقداری آنها را تسلیت دادم و ارشاد کردم. غیر مستقیم گله داشتند که چرا با صراحت نگفتم که آقای لاهوتی در زندان سکنه کرده و فوت شده.^۵

سه‌شنبه ۲۶ آبان: آقا جلال را فرستاده بودم که چیزهای شخصی مرحوم لاهوتی را که دادستانی هنگام بازداشت ایشان از منزلشان برده بود بگیرد، بعد از ظهر آمد...^۶

سه‌شنبه ۲ شهریور ۱۳۶۱: با آقای ربانی املشی درباره گواهی فوت

۱. همان، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص ۲۸۸.

۴. همان، ص ۲۹۱.

۵. همان، ص ۲۹۲.

۶. همان، ص ۳۰۰.

ابهام‌گویی و سر بسته گذاشتن رویدادها و جریان‌ها در خاطرات جناب هاشمی رفسنجانی تنها به جریان آقای لاهوتی محدود نمی‌شود؛ در جای‌جای این خاطرات - حتی در موارد برخی از جریان‌ها و رویدادهای عادی و پیش‌پا افتاده می‌بینیم که پرده‌پوشی و نهان‌کاری صورت گرفته است

مرحوم حسن لاهوتی تلفنی صحبت کردم.^۱

بر اهل اندیشه، قلم و نظر پوشیده نیست که از اهداف اولیه و مهم خاطره‌نگاری خدمتی به تاریخ و آشکار کردن گوشه‌هایی از زوایای ناپیدای رویدادها و جریان‌های تاریخی است که نویسنده و گوینده خاطرات از آن آگاهی یا در آن نقشی داشته است و با بازگو کردن آن، تاریخ‌نگاران را در هر چه بیشتر روشن کردن موضوعات و رویدادها و ترسیم درست و شفاف آن برای نسل امروز و نسل‌های آینده مدد

می‌کند. اکنون باید از جناب هاشمی پرسید که انگیزه و نظرشان از تنظیم این خاطرات چه بوده؟ و چه برنامه و اندیشه‌ای در سر داشته‌اند؟ اگر هدف، گامی یا گام‌هایی در راه روشن کردن برخی از ماجراها و جریان‌هایی بوده است که ایشان از آن آگاهی دارند و در آن نقشی داشته‌اند، چرا و چگونه در بیشتر موارد، خاطرات خود را بارمز و راز و کد و کنایه و اشاره بازگو کرده و سر بسته گذاشته و گذشته است؟ و اگر هدف از این خاطره‌نگاری‌ها تنها خودنمایی و مطرح کردن فامیل و بستگان و نورچشمان خویش است باید گفت زهی تأسف.

آقای هاشمی برای توجیه این ابهام‌گویی مصلحت نظام و کشور را بهانه کرده و با این دستاویز شیوه خاطره‌گویی خود را سیاستمداران و حکیمان و نامود کرده است، لیکن با نگاهی به این خاطرات می‌بینیم که او در مواردی بارمز و راز و پنهان‌کاری گذشته که هیچ‌گونه ارتباطی به مصلحت نظام و کشور ندارد. با نگاهی دوباره به آنچه در بالا از زبان جناب هاشمی درباره شیخ حسن لاهوتی آورده شد این واقعیت به درستی روشن می‌شود. او نوشته است: «آقای لاهوتی... از امام و ماها شکایت داشت که چرا در جریان حادثه کوچصفهان از ایشان حمایت نشده است؟» «خب؛ «حادثه کوچصفهان» چه بوده؟ آیا بازگو کردن آن مصالح نظام را به خطر می‌انداخت؟! نوشته است: «آقای لاهوتی... از موضع امام، مردم، صدا و سیما و مجلس انتقاد داشت»؛ آیا بازگو کردن انتقاد او به امام، مردم، صدا و سیما و مجلس با مصلحت نظام منافات داشت یا با مصلحت فامیلی؟ پوشیده داشتن دیدگاه‌های سیاسی لاهوتی از مردم و بازگو نکردن این واقعیت که

۱. همان، ص ۱۶۴.



نامبرده تا واپسین لحظه‌های زندگی خود هوادار سازمان منافقین بود و حتی نسبت به آن دسته از افرادی که رسماً تغییر ایدئولوژی داده بودند با دستاویز اینکه می‌خواهم آنها را ارشاد کنم سمپاتی داشتم، بر خلاف مصلحت نظام بود یا مصلحت‌اندیشی‌های قبیله‌ای؟ مگر آیت‌الله مهدوی کنی در خاطرات خود آنچه را که درباره لاهوتی می‌دانستند و در جریان آن قرار داشتند بازگو نکردند؟ آیا توضیح خداپسندانه ایشان درباره موضع سیاسی و دیدگاه انحرافی و ساده‌اندیشانه لاهوتی به مصلحت نظام و انقلاب آسیب رسانید تا پنهان کاری جناب هاشمی درباره نامبرده در خور توجیه و تأمل باشد؟ حضرت مهدوی کنی با راستی و درستی و صفا و صداقت در خاطرات خود از لاهوتی چنین یاد می‌کنند:

... بعد از اعلام مواضع [سازمان مجاهدین خلق] ظاهر آقای لاهوتی با آنها قطع ارتباط نکرده بود و مدعی بود که من با اینها هستم تا شاید بتوانم آنها را برگردانم. سازمانی‌ها^۱ به منزل ایشان رفت و آمد می‌کردند، از کسانی که بنا به اظهار آقای لاهوتی به خانه ایشان رفت و آمد داشتند بهرام آرام، تقی شهرام و دختر آقای دزفولی به نام بتول دزفولی و وحید افراخته بودند. آقای لاهوتی می‌گفت اینها گاهی شب‌ها هم در منزل من می‌مانند و اظهار می‌کرد که در صدد هستم اینها را برگردانم. وحید افراخته لاهوتی را لو داده بود چون بیش از همه با ایشان تماس داشت...^۲ ایشان در مورد دیگر روایت کرده‌اند:

... مرحوم آقای لاهوتی فردی انقلابی و علاقه‌مند به امام بود ولی روحیه‌ای داشت که بیشتر می‌توانست با آقایان نهضتی‌ها^۳ و با مجاهدین و حتی بنی‌صدر بسازد چون سوابقی داشت و یکی از فرزندانش هم جزو مجاهدین خلق بود...^۴

آیا این شیوه خاطره گفتن با راستی و درستی و یک‌رنگی با مردم نزدیک‌تر است یا سربسته و در بسته گذاشتن و حتی بازگو نکردن اینکه چرا لاهوتی به امام و مردم انتقاد داشت؟! آیا این گونه پنهان کاری و به اصطلاح رازداری برای بستگان و نزدیکان و نورچشمان و فاش نکردن کاستی‌ها و لغزش‌های آنان می‌تواند خاطرات هاشمی

۱. منظور سازمان مجاهدین خلق است.

۲. خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۶.

۳. منظور نهضت آزادی است.

۴. خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، همان، ص ۲۲۶.

کسانی که از تاریخ سر رشته ندارند و اهمیت آن را بر نمی‌تابند نباید برای برآوردن هوس‌های سیری‌ناپذیر آقا زاده‌ها و «بادمجان دور قاب چین‌ها» که تنها هدفشان ساختن آینده خویش است رخصت دهند که یادداشت‌های پراکنده‌ای را که به ویرایش و تکمیل و تصحیح اساسی نیاز دارد سرهم‌بندی کنند و شتاب زده به بازار بیاورند

را در میان مردم اعتبار ببخشد یا اینکه مردم ما به این گونه کتاب‌ها و خاطرات به چشم گفتار و نوشتاری جهت‌دار، جانب‌دارانه و سانسور شده می‌نگرند و آن را معتبر نمی‌دانند. جناب هاشمی در این خاطرات نه تنها دیدگاه سیاسی و نامردمی لاهوتی را سانسور می‌کند، حتی از آوردن این واقعیت که فرزند او (وحید) عضو منافقین بوده و خودکشی کرده است نیز خودداری می‌ورزد! از هر شخصی که در خاطرات او نامی به میان آمده در زیرنویس، پیشینه و کارکرد او آورده شده است، جز وحید که هیچ‌گونه اشاره‌ای به پیشینه او نشده است.

او در خاطرات خود می‌آورد: «بعد از ظهر خبر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه آقای لاهوتی ریخته و خانه را تفتیش می‌کنند، به آقای لاجوردی گفتم با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی‌حرمتی نشود»؛ اما توضیح نمی‌دهد که آقای لاهوتی چه جرمی مرتکب شده بود که بایستی به خاطر سوابق او، بی‌حرمتی نکنند! اگر جرمی نداشت چرا به لاجوردی اعتراض نکرده‌اند که چرا به خانه او ریخته‌اند و به تفتیش خانه او پرداخته‌اند؟! و اگر مجرم بود و باید به خاطر سوابق او بی‌حرمتی نکنند چرا دنبال لاجوردی بوده که او را فوراً آزاد کنند؟! آقای هاشمی طبق کدام قانون (جز قانون عصر شاهنشاهی) می‌تواند «بگوید» که او را آزاد کنند؟! مگر نمی‌گوید درباره مرگ او «قرار شد پزشکی قانونی نظر بدهد»! چرا نظر پزشک قانونی را در خاطرات خود، حتی به صورت زیرنویس نیاورده است؟! چرا «دادستان می‌خواست بدون اطلاع [جسد] را به قبرستان ببرد»؟! چرا «دادستانی ساعت ۳ بعد از ظهر قبل از آمدن مشایعین جنازه را حرکت داد»؟! چرا «از گریه هاشمی برای مرگ لاهوتی عده‌ای انتقاد داشتند و عده‌ای تعریف کردند»؟! «تعریف» شاید برای این بوده است که هاشمی با آن شجاعت و دل‌آوری منقلب شده و گریسته است!! اما «انتقاد» برای چه؟! انتقاد کنندگان چه ذهنیت منفی نسبت به لاهوتی داشتند که حتی اظهار تأسف از مرگ او را ناروا می‌دانستند؟! چرا «خانواده لاهوتی حاضر نشدند اعلان فاتحه کنند»؟! از چه رویدادی نارضایتی داشتند؟! آیا بی‌پاسخ گذاشتن این پرسش‌ها و پنهان داشتن جریان‌های مرموز و مشکوک مربوط





جناب هاشمی در این خاطره گویی‌های خود درباره تصمیم امام به جابه‌جایی دادستان کل کشور و انتصاب آقای یوسف صانعی به جای ربانی املشی به گونه‌ای ناشیانه و نسنجیده سخن می‌گوید که نه تنها مایه اتهام و ذهنیت منفی نسبت به مرحوم ربانی املشی می‌شود، بلکه امام را نیز زیر سؤال می‌برد

به لاهوتی از مردم، در راستای مصلحت نظام است یا مصلحت باندی و قبیله‌ای؟ جناب هاشمی در خاطرات خود اگر مصلحت نظام و انقلاب اسلامی را در نظر داشت بی‌تردید علت مرگ لاهوتی را که احتمالاً خودکشی او باقرص سیانور بود با صراحت بازگو می‌کرد تا امروز برخی از نورچشمان او که دلی پرکین و چرکین از انقلاب اسلامی دارند ادعا نکنند

که مرگ لاهوتی «مسمومیت با سم استرکنین در زندان اوین» بوده است و با این دروغ نظام جمهوری اسلامی ایران را به کشتن او متهم کنند. شاید برای برخی از خوانندگان باور خودکشی لاهوتی به عنوان آخوندی سابقه‌دار دشوار باشد، لیکن باید دانست که نامبرده در دست سازمان منافقین و دیگر عناصر التقاطی به گونه‌ای مسخ شده بود که انگار از اسلام همان برداشت را داشت که افراد وابسته به سازمان و دیگر پیروان تر اسلام منهای ولایت داشتند. خاطره‌ای که از او در نوفل لوشاتو دارم می‌تواند رویکرد او از اسلام را تا پایه‌ای نمایان سازد. او در یک سخنرانی در جمع دانشجویان و دیگر ایرانیان در نوفل لوشاتو اظهار کرد: شکنجه‌های وحشیانه و توان فرسا به فرزندم در برابر چشمانم به حدی وحشتناک و برای من دردناک بود که من در آن لحظه اگر چاقو یا چیز تیزی در دسترم بود مسلماً پسرم را می‌کشتم تا از آن شکنجه‌های وحشیانه راحت شود!! (نزدیک به این مضمون) آقای لاهوتی اگر پیرو اسلام راستین و پایبند به انقلاب اسلامی بود منزل خود را پس از پیروزی انقلاب اسلامی به یک زرادخانه برای سازمان منافقین بدل نمی‌کرد و از پشتیبانان پروپاقرص سازمان، اعضای نهضت آزادی و بنی‌صدر معزول قرار نمی‌گرفت. جناب هاشمی آنچه از زبان شادروان حاج سید احمد خمینی (ره) آورده است که «در مورد ایشان [لاهوتی] بهتر بود باظرافت عمل شود، به خاطر خدمات ایشان در دوران مبارزه»، گواه دیگری است که نشان می‌دهد نامبرده به خودکشی دست زده است و مرحوم حاج سید احمد بر این نظر بوده است که اگر با او «باظرافت» و ملایمت برخورد می‌شد شاید او کنترل اعصاب خود را از دست نمی‌داد و خود را به هلاکت نمی‌رساند.

دختران هاشمی گویا دیواری کوتاه‌تر از دیوار روحانی مظلوم حاج سید احمد آقا نیافته‌اند؛ از این رو در یک مصاحبه به ایشان خرده گرفته‌اند که «... احمد خمینی پس از

مرگ آیت‌الله! لاهوتی و فرزندش کاری برای آنها نکرد...!» نشریه شهروند از زبان حمید لاهوتی و دختران هاشمی آورده است:

... مرحوم سید احمد خمینی احتمال می‌داده که لاهوتی با آن سم خود کشی کرده است، احتمالی که به گفته فاطمه هاشمی بعید می‌نماید. در این گفت‌وگو فائزه هاشمی نیز از مرحوم سید احمد خمینی به دلیل عدم پیگیری شایسته مرگ مشکوک پدر همسرش انتقاد کرده است...^۱

در صورتی که مرحوم حاج سید احمد پس از پیگیری و جستاری همه‌جانبه به این نتیجه رسید که لاهوتی خود کشی کرده است؛ لیکن گویا نامبردگان این چشمداشت را داشتند که حاج سید احمد آقا(ره) طبق خواست آنها اعلام کنند که او را در زندان مسموم کرده‌اند! آخر چه کسی باور می‌کند که دادستانی، لاهوتی را برای بازجویی و تحقیق دستگیر کرده و به زندان گسیل داشته است لیکن هنوز پای او درست به زندان نرسیده او را بدون بازجویی و گرفتن اطلاعات پیرامون سلاح‌های گوناگونی که در منزل او به دست آمده بود و همکاری او با سازمان تروریستی منافقین، مسموم کنند و از میان ببرند. اگر می‌خواستند زهر کش کنند به دستگیری و گسیل به زندان نیازی نبود؛ در بیرون نیز می‌توانستند بدون گذاشتن ردپایی او را از میان ببرند. اصولاً دادستانی به زهر کش کردن او چه نیازی داشت و چه بهره‌ای از آن می‌گرفت؟ راستی آنهایی که از حاج سید احمد خمینی (ره) خرده می‌گیرند که چرا جریان «مرگ مشکوک» لاهوتی را پیگیری نکردند است چرا از جناب هاشمی رفسنجانی انتقاد نمی‌کنند که به رغم آن قدرت فراقانونی که به خود رخصت می‌داده است در کار قضایی و دادستان انقلاب اسلامی - بنابر آنچه در خاطرات آورده است - دخالت و امر و نهی کند، درباره مرگ لاهوتی پیگیری نکرده و حقایق را آشکار نساخته است. اگر بنابر ادعای دختران هاشمی مرگ نامبرده در زندان به علت این بوده که او را مسموم کرده‌اند، جناب هاشمی در این جرم شریک است که سکوت کرده و مجرم را به دست قانون نسپرده و به مردم نشان نداده است و باید در پیشگاه ملت پاسخگو باشد و اگر می‌داند و یقین دارد - که دارد - نامبرده خود کشی کرده است سکوت در برابر اتهام فرزندانش به نظام جمهوری اسلامی، کتمان آن و انتشار خاطراتی خنثی و ابهام‌آمیز و رعایت مصالح قبیله‌ای، تحریف تاریخ و نگاه داشتن ملت ایران در تاریکی و ناآگاهی است.

۱. شهروند/مروز، آبان ۱۳۸۷، ش ۷۰.



این ادعا که امام نیز از دستگیری لاهوتی «ناراحت شده‌اند» با واقعیت هم‌خوانی ندارد. امام از ارتباط نامبرده با سازمان منافقین خبر داشتند و بی‌تردید انتظار ایشان از دستگاه قضایی این بود که این حامی و پشتیبان سرسخت گروهک ملحد و منافق را تحت پیگرد قانونی قرار دهند. امام عاشق یقه‌چاک دوست، رفیق، فامیل، قبیله، عزیزان و نورچشمان نبود تا آنان را از قانون مستثنی بداند؛ امام با صراحت آورده‌اند:

...من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ‌کس در هر مرتبه‌ای که باشد عقد اخوت نبسته‌ام؛ چهار چوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است...^۱

امام در پیام دیگری اعلام می‌دارند:

...من با خدای خود عهد کردم که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم؛ اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم... من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم...^۲

آقای هاشمی اگر در خاطرات خود توضیح می‌داد که امام چرا پس از خودکشی لاهوتی فرزندان او را که افتخار دامادی او را دارند، به حضور نپذیرفتند و با آنان دیدار نکردند تا تسلی‌خاطری برای آنان باشد، موضع امام در مورد آقای لاهوتی به درستی روشن می‌شد و در آن صورت او نمی‌توانست با ادعای اینکه «امام هم از شنیدن خبر [دستگیری لاهوتی] ناراحت شده‌اند» پشتیبانی خود از نامبرده را توجیه کند.

خاطراتی گنگ، ابتر و خنثی

ابهام‌گویی و سر بسته گذاشتن رویدادها و جریان‌ها در خاطرات جناب هاشمی رفسنجانی تنها به جریان آقای لاهوتی محدود نمی‌شود؛ چنانکه پیش‌تر اشاره شد در جای‌جای این خاطرات - حتی در موارد برخی از جریان‌ها و رویدادهای عادی و پیش‌پا افتاده می‌بینیم که پرده‌پوشی و نهان‌کاری صورت گرفته است و خاطره‌های جناب هاشمی را در بسیاری از موارد، خنثی، بی‌فایده و شبهه‌برانگیز ساخته است. مانند:

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۶.

۲. همان، ص ۳۳۲-۳۳۱.

نهان کاری و خاطره‌گویی
معماگونه جناب هاشمی
تنها به رویدادهای پس از
پیروزی انقلاب اسلامی
محدود نمی‌شود. او از
برخی جریان‌ها و حوادثی
که در دوران مبارزه و اوج
انقلاب روی داده است
نیز با رمز و راز و «تقیه»!!
سخن می‌گوید

«آقای خلخالی آمد و شبهه‌ای را برطرف کرد که نویسنده
نامه موهن را می‌شناسد!»^۱ راستی خواننده از این جمله
گنگ و بی‌سروته چه می‌فهمد و آوردن آن در خاطرات
چه خدمتی به تاریخ است و چه اطلاع و آگاهی به خواننده
می‌دهد؟ یا مانند این خبر که «... امروز ناهار میهمان^۲
آقای ربانی املشی بودم؛ درباره مدیریت بیت آیت‌الله
منتظری بحث شد»^۳. آیا باز کردن این بحث در خاطرات
که اکنون هم آقای منتظری فوت کرده و هم بیت او هویت
خود را از دست داده است، برخلاف مصلحت نظام و کشور
است؟ یا اینکه جناب هاشمی اصولاً به یاد ندارد که در آن

روز با مرحوم ربانی املشی درباره بیت منتظری چه بحث و گفت‌وگویی کرده‌اند؛ در این
صورت باید پرسید آوردن این خبر ابتر چه برآیندی می‌تواند داشته باشد و چه فایده‌ای
به حال خواننده دارد و چه خدمتی به تاریخ است؟

ما برای روشن شدن این واقعیت که بخش زیادی از خاطرات جناب هاشمی رفسنجانی
نه برای خواننده فایده‌ای در بر دارد و نه نکته ناگفته و ندانسته‌ای را در تاریخ روشن و
آشکار می‌سازد و نه کمک و راهگشایی برای محققان و پژوهشگران است، آورده‌های
گنگ، ابتر و نارسای خاطرات او را دنبال می‌کنیم:

صبح زود آقای فاکر آمد و درباره تنبیه متخلفان مجله/مید توضیحاتی
داد.^۴

عصر، مهندس چمران آمد و از اینکه در جریان اخیر بخشی از نیروهای
شیعه لبنان به اتهام سازش طرد شده‌اند، گله داشت و معتقد بود که
سفیر ما عامل وحدت نیست.^۵

احمدآقا آمد و راجع به بنیاد مستضعفان و چیزهای دیگر (!) مطالبی
داشت.^۶

عصر یکی از معلمان مدرسه دخترانه پارسا آمد و از کارهای ایدایی

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۷۵.

۲. در اصل: مهمان.

۳. همان، ص ۲۰۹.

۴. همان، ص ۲۰۹.

۵. همان، ص ۲۱۳.

۶. همان، ص ۲۱۵.





انجمن حجتیه در آنجا در مخالفت با انقلاب می گفت؛ بیشتر برداشت بود تا خبر موثق.^۱

صبح به زیارت امام رفتم. از آقای ربانی املشی دفاع کردم و گفتم مظلوم واقع شده.^۲

آقای ری شهری... نگران آثار تصمیم‌های فوق قانونی امام در بیانیه‌های اخیر بود.^۳

آقای مهندس میرحسین موسوی تلفن کرد که خبرگزاری اطلاع داده است که صادق طباطبایی در آلمان به اتهام قاچاق تریاک بازداشت و با سپردن وثیقه آزاد شده. احمدآقا تلفن کرد و گفت صادق خودش تکذیب کرده است و معتقد است که در ساکش گذاشته‌اند.^۴

تعویض دادستان کل کشور [ربانی املشی] مواجه با علامت سؤال شده و جواب قانع‌کننده‌ای نداریم به مردم بگوییم.^۵

ستاد پیگیری فرمان امام پرونده آقای سید حسین موسوی تبریزی به دادگاه را به خاطر بازداشت غیر قانونی چند نفر در فرودگاه اعلام کرده است.^۶

احمدآقا آمد و گفت فردا می‌خواهد به ملاقات محمد مهدی ربانی املشی برود برای مذاکره در خصوص سمت جدیدی که ممکن است عضویت شورای نگهبان باشد.^۷

شب جلسه شورای مرکزی حزب داشتیم. آقای ربانی املشی هم شرکت کرده بودند. احمدآقا امروز در منزلشان با ایشان ملاقات کرده و پیشنهاد عضویت در شورای نگهبان داده که قبول نکرده است. آیت‌الله خامنه‌ای برای راضی کردنشان، خصوصی با ایشان مذاکره کردند. آخر شب احمدآقا تلفن کرد که باز هم هنوز نپذیرفته؛ قرار شد من هم با ایشان صحبت کنم... با آقای ربانی املشی تماس گرفتم ایشان سخت

۱. همان، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۵۳.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۵۵.

۵. همان.

۶. همان، ص ۲۵۶.

۷. همان.

کارگردانان وابسته به امریکا و شاه مانند اردشیر زاهدی و برخی از اعضای جبهه ملی و رسانه‌های وابسته درون مرزی و برون مرزی تلاش کردند که عناصری مانند سید کاظم شریعتمداری و دکتر کریم سنجابی را در برابر امام «علم» کنند و به عنوان رهبر انقلاب! به صحنه آورند

خاطراتی مسئله‌ساز و جنجال آفرین

آنچه آورده شد گوشه‌ها و فرازهایی از هزاران خاطره‌هایی از این دست است که می‌بینید برخی از آن به پایه‌ای گنگ است که شاید خود آقای هاشمی رفسنجانی نتواند آن را باز کند و توضیح دهد که منظور چیست و کیست؛ برخی از آن نیز تنها هنری که دارد این است که مایه کنجکاو و پرسش‌های بی‌شمار خواننده می‌شود و نمی‌تواند پاسخی برای آن بیابد؛ برخی دیگر از این خاطره‌ها، شبهه‌انگیز و مسئله‌ساز است و در واقع می‌تواند خوراکی برای ضد انقلاب و تحریف‌گران تاریخ فراهم کند تا از این فرازهای مبهم، نارسا و سر بسته هر آنچه را که می‌خواهند بیافند، بسازند و به چهره‌ها و شخصیت‌ها نسبت دهند و آنان را زیر سؤال ببرند.

اینجاست که روشن می‌شود کسانی که از تاریخ سررشته ندارند و اهمیت آن را بر نمی‌تابند نباید برای برآوردن هوس‌های سیری‌ناپذیر آقا زاده‌ها و «بادمجان دور قاب چین‌ها» که تنها هدفشان ساختن آینده خویش است رخصت دهند که یادداشت‌های پراکنده‌ای را که به ویرایش و تکمیل و تصحیح اساسی نیاز دارد سرهم‌بندی کنند و شتاب‌زده به بازار بیاورند و نه تنها رویدادها و جریان‌های تاریخی را خدشه‌دار کنند، بلکه آب به آسیاب دشمن بریزند.

جناب هاشمی در این خاطره‌گویی‌های خود درباره تصمیم امام به جابه‌جایی دادستان کل کشور و انتصاب آقای یوسف صانعی به جای ربانی املشی به گونه‌ای ناشیانه و نسنجیده سخن می‌گوید که نه تنها مایه اتهام و ذهنیت منفی نسبت به مرحوم ربانی املشی می‌شود، بلکه امام را نیز زیر سؤال می‌برد. او در یک مورد - چنانکه در بالا آمد -





در مورد خط موازی باید گفت شگردی که به کار گرفته شد توانست برای یک روز (تاسوعا) اثرگذار باشد، لیکن این نیرنگ و ترفند نیز با هشدار امام و هوشیاری مردم در هم شکسته شد

می گوید: «صبح به زیارت امام رفتم و از آقای ربانی املشی دفاع کردم و گفتم [او] مظلوم واقع شده!» بدون اینکه توضیح دهد که مواد اتهام وی در نزد امام چه بوده است؟ و او در برابر چه اتهامی از آن مرحوم دفاع کرده است؟ و بدین گونه دست دشمنان روحانیت متعهد و تحریف‌گران تاریخ را باز می‌گذارد تا هر نسبتی که خواستند به آن مرحوم بدهند و اتهامات گوناگونی بر او وارد کنند. او در مورد دیگر می‌آورد: «تعویض دادستان

کل کشور [ربانی املشی] مواجه با علامت سؤال شده و جواب قانع‌کننده‌ای نداریم به مردم بگوییم!!» و بدین گونه برای خواننده این ذهنیت را ایجاد می‌کند که از نظر مردم جابه‌جایی ربانی املشی سؤال برانگیز بوده است و مردم علت و سبب این «تعویض» را می‌پرسیدند! و روی آن کنجکاو بوده‌اند؛ در صورتی که از نظر مردم هوشیار و آگاه ایران جابه‌جایی پست و مقام طبق روال کشور، امری عادی است و قرار نیست کسانی که به پستی گمارده می‌شوند برای همیشه در آن مقام ماندگار باشند. جناب هاشمی از عهد «دقیانوس» حرف نمی‌زند که کسی جز او! از آن دوره خبر نداشته باشد! در سال ۱۳۶۱ که مرحوم ربانی از دادستانی کل کشور کنار رفت، حتی برای یک نفر از مردم پرسشی پدید نیامد، چرا که این گونه جابه‌جایی در هر چند گاهی فراوان روی می‌داد. جناب هاشمی از آنجا که خود را یک ملت می‌پندارد! نظر و دید خود را به عنوان «مردم» مطرح می‌کند. او از کنار گذاشتن ربانی املشی از دستگاه قضایی ناخشنود بوده و «جواب قانع‌کننده‌ای» برای خود نداشته، می‌گوید «جواب قانع‌کننده‌ای نداریم به مردم بگوییم!» اگر او در اندیشه جواب به مردم بود خاطرات آکنده از ابهام به نمایش نمی‌گذاشت. جناب هاشمی در خاطرات خود، با طعنه به امام درباره جابه‌جایی دادستان کل کشور ادعا می‌کند که «مواجه با علامت سؤال شده و جواب قانع‌کننده‌ای نداریم به مردم بگوییم!» لیکن به خاطرات پر حجم خود نگاه نمی‌کند که در آن هزاران مطلب و گزارش گنگ، نامفهوم، مبهم و معماگونه آمده است که خواننده آن «مواجه با علامت سؤال می‌شود و پاسخ قانع‌کننده‌ای نمی‌یابد!» آیا مردم درباره ادعای جناب هاشمی مبنی بر اینکه در نزد امام «از آقای ربانی املشی دفاع کردم و گفتم [او] مظلوم واقع شده!» «مواجه با علامت سؤال» نمی‌شوند؟ آیا جناب هاشمی در این مورد دغدغه‌ای ندارد که «جواب قانع‌کننده‌ای به مردم نداده است»؟! آیا از دید آقای هاشمی، ربانی

املشی مظلوم واقع شده بود؟ و امام که او را از دادستانی برکنار کرد، به او ظلم روا داشت؟ خرده گیری و نارواگویی جناب هاشمی درباره امام در این جریان تنها در این پایه محدود نمی ماند بلکه چنین ادامه می یابد:

با آقای محمد مهدی ربانی املشی ملاقات داشتم که هنوز از عزل ایشان و دیگران از شورای عالی قضایی گله دارند که در این موضوع بحث کردیم؛ گفتم که گزارش های زیادی در چند مورد از طرق مختلف به امام رسیده و ایشان را ناراحت کرده بود و پس از رفع تردید جبران کردند!!^۱ جناب هاشمی برای اینکه ثابت کند به ربانی املشی ظلم شده است، امام را زیر سؤال می برد که با تأثیر پذیری از گزارش های زیادی که از «طرق مختلف به ایشان رسیده بود» به «عزل» ربانی املشی دست زدند و او را از دستگاه قضایی کنار گذاشتند و «پس از رفع تردید» و دریافت اینکه این گزارش ها لابد مطابق واقع نبوده است «جبران کردند»!! آیا امام از دید جناب هاشمی رفسنجانی تا این پایه بی مبالا بودند که به محض دریافت گزارش هایی از اینجا و آنجا بدون تحقیق و تأمل و بدون به دست آوردن اطلاعات کافی و لازم از واقعیت ماجرا، تصمیم گیری می کردند و به عزل و مجازات یک شخص و شخصیت دست می زدند و پس از وارد آمدن ضربه سنگین به آبرو و اعتبار آن شخص به اصطلاح «جبران» می کردند؟! راستی امام چگونه «جبران کردند»؟! اگر منظور از «جبران» این است که او را به عنوان یکی از فقهای شورای نگهبان منصوب کردند، باید دانست امام در همان روزی که او را از مقام دادستانی و شورای عالی قضایی کنار گذاشتند بر آن بودند که مسئولیت دیگری به او واگذار کنند؛ سخنان امام در روز ۱۹ دی ماه ۱۳۶۱ در جمع مقامات قضایی و اعلام جابه جایی در مورد دادستانی کل کشور چنین است:

... نکته دیگر، این شورای عالی قضایی... من باید تشکر کنم از اینها. اینها زحمت کشیده اند؛ دو، سه سال زحمت کشیده اند، رنج برده اند، خدمت کرده اند و این طور نیست که آنها هم برای مقامی آمده بودند. آنها از بزرگان روحانیون هستند. آنها هم مثل سایر روحانیون از محلی که مأنوسشان بوده است و مطلوبشان بوده است آمدند در یک محیطی که زحمتش زیاد و رنجش زیاد و کارش زیاد و مسئولیت پیش خدایش هم زیاد و نارضایتی پیش مردم هم زیاد. این طوری نیست که اینها آمده باشند یک بهره ای برده باشند. برایشان هم هیچ مطرح نیست که حالا





اینجا خدمت بکنند یا آنجا خدمت بکنند. یک مرد اسلامی روحانی که با روحیات اسلام مأنوس است فرقی پیشش نیست که حالا بشود رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور یا کار دیگری بکند، جور دیگری خدمت بکند، این هم فرقی مابینش نیست... بناءً علیه اگر یک مصالحی اقتضا بکند که آن آقایانی که مدتی رنج کشیده‌اند این رنجشان را حالا بدهند کسی دیگر بکشد و خودشان مثلاً استراحت کنند یا در جایی که زحمتش کمتر است و گرفتاریش کمتر است آنجا خدمت بکنند، این طور نیست که - حالا فرض کنید - اشخاصی خیال کنند که... این آقایان نامطلوب بودند و رفتند...

و حالا ما می‌خواهیم این رنج را به گردن آقای آقا شیخ یوسف صانعی به عنوان دادستان کل [بگذاریم]... از این جهت، من این آقا را به جای آقای ربانی [می‌گذارم] در عین حالی که از ایشان هم تشکر می‌کنم و تقدیر می‌کنم و ایشان هم باید یک فکری کرد که یک جایی باز خدمت بکنند و بتوانند خدمت به این کشور بکنند و خدمتگزار باشند...^۱

چنانکه می‌بینید امام در همان روز جابه‌جایی و باز پس‌گیری مسئولیت از ربانی املشی با صراحت اعلام کرده‌اند که «باید فکری کند که [ایشان] یک جایی خدمت بکنند»؛ از این رو، یک هفته بعد (۲۸ دی ۶۱) ایشان را به عضویت در شورای نگهبان منصوب کردند.^۲ بنابراین، انتصاب آن مرحوم به عنوان یکی از اعضای شورای نگهبان به ادعای جناب هاشمی که «پس از رفع تردید جبران کردند» ارتباطی ندارد و او باید توضیح دهد که از این ادعا و نسبت ناروا به امام چه منظوری داشته است؟ جناب هاشمی با این ادعای خلاف واقع، امام را انسانی دهن‌بین و زودباور نمایانده است که بدون تحقیق و بررسی و با دریافت گزارش از این و آن، شتاب‌زده و نسنجیده درباره افراد و اشخاص تصمیم می‌گیرد و عزل و نصب می‌کند و ظلم روا می‌دارد و آنگاه که خلاف آنچه را دریافت کرده اثبات رسید، پشیمان می‌شود و جبران می‌کند!! در صورتی که امام نه تردیدی داشتند تا «رفع تردید» شده باشد، نه بی‌تأمل و تحقیق و از روی شتاب تصمیمی گرفته بودند و حقی را ضایع کرده بودند که بخواهند جبران کنند.

آیا این گونه ادعا در خاطره گویی‌های جناب هاشمی خنجری نیست که از پشت

۱. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۳۰-۲۳۰.
 ۲. همان، ص ۲۴۲.

بر امام زده می‌شود؟ آیا این گونه پنداربافی‌ها و نارواگویی‌ها از ده‌ها توطئه و نقشه‌های دشمن برای خدشه‌دار کردن سیمای ملکوتی امام، تأثیرگذارتر نیست؟ نهان‌کاری و خاطره‌گویی معماگونه جناب هاشمی تنها به رویدادهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی محدود نمی‌شود. او از برخی جریان‌ها و حوادثی که در دوران مبارزه و اوج انقلاب روی داده است نیز با رمز و راز و «تقیه»!! سخن می‌گوید و درباره برخی از آنچه در روزهای اوج انقلاب اسلامی واقع شده است سر بسته می‌گذرد. او درباره راهپیمایی تاریخی روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ می‌گوید:

اینکه شیادان وابسته به طاغوت (جهانخواران - زورمداران) پیوسته روی مذاکره با ملت‌ها و دولت‌های انقلابی پافشاری می‌ورزند به این علت است که بتوانند در میان آنان افراد ساده‌لوح، ضعیف‌النفس و زودباور را شناسایی کنند و با تهدید و تطمیع، بیم و نوید و شگردهای شیطانی دیگر آنان را تحت تأثیر قرار دهند

... آن روزها با ما از طرف رژیم مذاکره می‌شد. نماینده رژیم تیمسار مقدم بود. یک جلسه پیش از سفر آقای مطهری به پاریس، آمد منزل ایشان و با او گفت‌وگو کردیم. گفت‌وگوی مهمی بود! ... سرانجام رژیم راهپیمایی را پذیرفت، اما شرایطی گذاشت؛ از جمله اینکه راهپیمایی از حسینیه ارشاد به بالا باشد، شرط دیگر این بود که در شعارها به شاه اهانت نشود. هر دو شرط نقض شد و راهپیمایان «مرگ بر شاه» را در آن روزها در گسترده‌ترین سطح شعار دادند... راهپیمایی تاسوعا با تصویب جمع ما [؟] در کمیته‌ای سه نفری مرکب از من و مهندس سبحانی و یک نفر دیگر (!؟) و به دلایلی با دعوت آقای طالقانی انجام شد که در عاشورا هم به همان گستردگی با خواست مردم ادامه پیدا کرد... ویژگی منحصر به فرد این راهپیمایی‌ها این بود که سرنوشت انقلاب را رقم زد و ما بر سر دوراهی مرگ و حیات قرار گرفتیم. اگر تهدید رژیم را می‌پذیرفتیم پیامد آن ادامه سلطه و حاکمیت رژیم بود. در نپذیرفتن هم احتمال بمباران هوایی و قتل‌عام مطرح بود که با تأکید امام به استقبال خطری بزرگ رفتیم و قدرت و تهدیدناپذیری انقلاب را در برابر رژیم ثابت کردیم. در هر دو راهپیمایی تاسوعا و عاشورا آماده شهادت بودیم و به خاطر فشار





زیادی که بر رژیم وارد می‌کرد احتمال خطر، آن هم برای افراد جلو صف‌ها، بسیار بود.^۱

رهبر تراشی - خط موازی

استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ آنگاه که دریافتند پشتیبانی سیاسی، تسلیحاتی و تبلیغاتی از شاه نمی‌تواند انقلاب اسلامی را از حرکت به پیش بازدارد و تاج و تخت شاه را استواری بخشد، به دو شگرد شیطانی دیگر رو آوردند: ۱. رهبر تراشی ۲. خط موازی؛ این دو ترفند از واپسین تیرهایی بود که امریکا و شاه در ترکش داشتند. کارگردانان وابسته به امریکا و شاه مانند اردشیر زاهدی و برخی از اعضای جبهه ملی و رسانه‌های وابسته درون مرزی و برون مرزی تلاش کردند که عناصری مانند سید کاظم شریعتمداری و دکتر کریم سنجابی را در برابر امام «علم» کنند و به عنوان رهبر انقلاب! به صحنه آورند و شماری از مردم به پاخاسته و انقلابی را به سوی آنها بکشاند. مثلث امریکا-شاه-لیبرالیست‌ها با بهره‌گیری از رسانه‌های تبلیغاتی درون مرزی و برون مرزی، در این توطئه نقش اساسی داشتند که البته راه به جایی نبردند و در واقع آب در هاون می‌کوبیدند؛ چراکه ملت انقلابی ایران آگاه‌تر و هوشیارتر از آن بودند که با این ترفند فریب بخورند و سر در راه رهبران قلابی، خلق الساعه و مرموز بگذارند و به بیراهه کشیده شوند.

در مورد خط موازی باید گفت شگردی که به کار گرفته شد توانست برای یک روز (تاسوعا) اثرگذار باشد، لیکن این نیرنگ و ترفند نیز با هشدار امام و هوشیاری مردم در هم شکسته شد. در این شگرد شیطانی نیز مثلث شوم امریکا- رژیم شاه- لیبرالیست‌ها با همدستی برخی از روحانیان مرعوب‌شده و فریب‌خورده نقش فعال و ریشه‌ای داشتند. رژیم شاه در گام نخست شایعه‌ای را در سراسر کشور رواج داد که در روزهای تاسوعا و عاشورا ارتش شاه از زمین و هوا راهپیمایان تهرانی را به خاک و خون خواهد کشید و قتل‌عام خواهد کرد. در گام دوم برخی از مهره‌های فریبکار و نیرنگ‌باز رژیم شاه مانند تیمسار مقدم به سراغ برخی از روحانیان رفتند و با آنان به مذاکره نشستند. در این مذاکره توانستند دل آنان را خالی کنند و به آنان بباوراندند که حمله ارتش شاه به راهپیمایان در روزهای تاسوعا و عاشورا جدی، حتمی و تردیدناپذیر است، مگر آنکه در این راهپیمایی‌ها از سردادن شعار ضد شاه خودداری شود. بدین گونه توانستند با برخی

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۳۲۷.

از ویژگی‌های لیبرال‌ها این است که پیش از آنکه در اندیشه مبارزه با جهان‌خواران و زورمداران باشند، دنبال گفت‌وگو، مذاکره و دادوستد با آنها هستند؛ دیگر اینکه در برابر تهدید دشمن زود خود را می‌بازند و مرعوب می‌شوند و کوتاه می‌آیند

از روحانیان، به اصطلاح قرار و مدار بگذارند. در گام سوم با آمدن صدها تن از مأموران دوره‌دیده ساواک در میان راهپیمایان تاسوعا کوشیدند که کنترل شعارهای مردمی و انقلابی را در دست بگیرند و از شعار ضد شاه پیشگیری کنند. سولیوان آخرین سفیر امریکا در ایران درباره این دو ترفند، به کاخ سفید چنین گزارش داده است:

تاریخ: ۱۱ دسامبر ۱۹۷۹ - سند شماره (۳۱)

از: سفارت امریکا در تهران

به: وزارت امور خارجه واشنگتن. دی. سی - فوری

تهیه‌کننده گزارش: سولیوان

طبقه‌بندی: سری

شماره: تهران ۲۰۹۵

موضوع: تظاهرات عاشورا - شواهد اولیه

۱. تظاهرات صلح‌آمیزی که امروز در تاریخ ۱۰ دسامبر [تاسوعا] در تهران صورت گرفت، به وسیله رهبران مذهبی و نمایندگان بازار بسیج شده بودند. در هر حال ترتیبات لازم برای سازماندهی این تظاهرات و کسب تفاهم با مأمورین امنیتی دولت ایران توسط نمایندگان جبهه ملی صورت گرفت. در جریان تظاهرات به کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ارج گذاشته شد و از طرف مردم استقبال خوبی از وی به عمل آمد.

۲. اردشیر زاهدی که مذاکره‌کننده اصلی دولت برای برنامه راهپیمایی بود، در غروب آن روز به من گفت که تعدادی از افراد ما نیز در این تظاهرات شرکت کردند و سعی کردند که آن را به میانه‌روی بکشانند. وی همچنین متذکر شد که عده‌ای از میانه‌روها، به جای عکس خمینی، عکس شریعتمداری را حمل می‌کردند.

۳. تمام اینها نشان‌دهنده همکاری بین دولت و رهبران میانه‌رو می‌باشد تا بدین ترتیب رهبران سیاسی میانه‌رو به جای خمینی کسب وجهه کنند. این برای شاه تاکتیک خوبی است، اگر او متعاقباً بخواهد با جبهه ملی به عنوان طرف اصلی برای تشکیل یک دولت ائتلافی مذاکره



طبق شواهد موجود برخی از جلودارها و سردمداران روحانی که مرعوب جوسازی‌های شیطانی سازمان‌های جاسوسی و عوامل سیا و ساواک قرار گرفته بودند، ملت به پاخاسته و انقلابی تهران را در راهپیمایی روز تاسوعا از سردادن شعار مرگ بر شاه بازداشتند

کند. پیش از این سناتور مصباح‌زاده در بحث درباره ضعف سیاسی جبهه ملی به ما گفته بود، در صورتی که خواسته شود، کیهان می‌تواند در عرض چند هفته از اینها قهرمان ملی بسازد. موقعی که چند روز پیش من او را دیدم او به من گفت که وی در صدد است بعد از عاشورا دست به انتشار چیزی شبیه روزنامه بزند.

۴. به طور خلاصه به نظر می‌رسید که اقداماتی در دست است تا از طریق دستکاری در افکار عمومی، جبهه ملی با زیرکی، رهبری مخالفین را از دست خمینی بیرون آورد - شاه معتقد است که می‌تواند با جبهه ملی در مورد تشکیل یک سلطنت مبتنی بر قانون اساسی مذاکره کند ولی با خمینی هرگز.

۵. زاهدی معتقد است که گروه خمینی از این تاکتیک آگاهند و ممکن است تظاهرات ۱۰ دسامبر (تاسوعا) را یک پیروزی برای میان‌روها بدانند؛ بنابراین ممکن است که بخواهند تظاهرات ۱۱ دسامبر (عاشورا) را به خشونت بکشانند، خصوصاً اینکه خمینی نیز در بیانیه‌اش^۱ از جاری شدن «رود خون» در عاشورا سخن گفته است.

۶. فعالیت‌های صبح عاشورا نشان نمی‌دهد که چه اتفاقی خواهد افتاد. تعدادی کمتر از آنکه در روز تاسوعا (۱۰ دسامبر) جمع شده بودند، صبح خیلی زود جمع شدند و به طرف خیابان شاهرضا در حرکت‌اند. جمعیت مانند روز ۱۰ دسامبر که در آن تمام گروه‌ها خود به جانب غرب به سوی شهیاد روانه شدند، حرکت می‌کنند اما بسیار پراکنده‌تر؛ هر چه به ظهر نزدیک‌تر می‌شویم، راهپیمایی‌های بی‌هدف به اندازه معتناهی به چشم می‌خورد.

۷. گروه‌هایی هم نزدیک سفارت به برگزاری برنامه‌های خاص عاشورا که عبارت‌اند از سینه‌زنی و زنجیرزنی، مشغول بودند. (یکی از گروه‌ها به منظور استفاده تبلیغاتی در تلویزیون، پیراهنشان را درآوردند و در مقابل عکاسان شروع به سینه‌زنی کردند و با تمام شدن کار عکاسان، آنها نیز



پیراهن خود را پوشیده و به سوی جنوب رهسپار شدند).
 ۸. اگر گروه خمینی بخواهند برای به دست گرفتن کنترل اوضاع، تظاهرات عاشورا را به خشونت بکشانند، بدون شک خواهند توانست به همین منظور تظاهر کننده کافی برای برآشفتن اوضاع بسیج کنند. (گزارش داشتیم مبنی بر اینکه عاملان تحریک کننده‌ای به جمعیت توصیه می‌کردند قصر شاه را که بدون شک توسط ارتش از آن محافظت می‌شود به آتش بکشانند).

۹. از طرف دیگر اگر گروه خمینی احساس کنند که از طرفداری عناصر مؤثری در مناطق نفتی، سیستم بانک‌ها و ادارات برخوردارند، ممکن است ترجیح دهند مقصود خود را با اعتصابات عملی کنند و بر دولت فشار آورند و به برخورد خشونت‌آمیز در روز عاشورا دست بزنند. در هر حال از آنجایی که طرفداران و نزدیکان خمینی روی مسئله عاشورا تکیه زیادی کرده‌اند، نخواهند گذاشت که این روز بدون حادثه بگذرد.
 ۱۰. در طول روز، ما گزارش‌های بیشتری خواهیم داد. بدبختانه در اوایل صبح باران قطع شد و هوا روشن و ملایم است و به نظر می‌رسد که هوا در طول ۱۲ ساعت دیگر نیز مناسب باشد.

سولیوان^۱

هاشمی رفسنجانی و جریان موازی

از خاطرات جناب هاشمی - که چند صفحه پیش آورده شد - به دست می‌آید که:
 ۱. او نیز در جریان توطئه خط موازی کاملاً بازی خورده و ناآگاهانه به کانالی افتاده است که توطئه‌گران امریکایی - شاهنشاهی - لیبرالیستی ساخته بودند. او تهدید عوامل رژیم شاه مبنی بر بمباران هوایی راهپیمایان تاسوعا - عاشورا را تا آن پایه جدی و قطعی می‌پندارد که برای چاره‌جویی دست به دامان امام می‌شود که شاید امام دستور دهند راهپیمایی این دور روز به کلی ملغی شود!! «این تهدید را به امام منتقل کردیم، امام تأکید کردند که به هر حال راهپیمایی باید انجام شود»!!
 ۲. این بیم و هراس و نگرانی آقای هاشمی درباره قتل عام راهپیمایان برآیند مذاکره‌ای

۱. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام (ره)، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۵۰۶-۵۰۴.



بود که با تیمسار مقدم داشت. اینکه شیادان وابسته به طاغوت (جهانخواران - زورمداران) پیوسته روی مذاکره با ملت‌ها و دولت‌های انقلابی پافشاری می‌ورزند به این علت است که بتوانند در میان آنان افراد ساده‌لوح، ضعیف‌النفس و زودباور را شناسایی کنند و با تهدید و تطمیع، بیم و نوید و شکردهای شیطانی دیگر آنان را تحت تأثیر قرار دهند و بدین‌گونه انقلاب را مهار کنند.

۳. جناب هاشمی رفسنجانی در این بخش از خاطرات خود نیز واقعیت‌ها را درز می‌گیرد و با راستی و درستی آنچه را که روی داده است برای تاریخ و نسل‌های امروز و فردا بازگو نمی‌کند. او بدون اینکه توضیح دهد که چه انگیزه و اندیشه‌ای او را به مذاکره با تیمسار مقدم واداشته است و چه مطالب و مسائلی در این مذاکره رد و بدل شده است، نتیجه مذاکره را بازگو می‌کند: «سرانجام رژیم راهپیمایی را پذیرفت اما شرایطی گذاشت از جمله اینکه راهپیمایی از حسینیه ارشاد به بالا شد، شرط دیگر این بود که در شعارها به شاه اهانت نشود...»!!

نخست باید از جناب هاشمی پرسید که او به نمایندگی از چه کسانی به مذاکره با مقامات رژیم شاه نشسته و از آنها به اصطلاح اجازه راهپیمایی با آن شروط رسوا گرفته است. اگر از طرف ملت ایران به خود رخصت داده است که با رژیم به مذاکره بپردازد، خود بهتر می‌دانست که ملت به پاخاسته و انقلابی و پیروان راستین راه امام، یک سال پیش از آن، در آن دورانی که رژیم شاه در اوج قدرت بود، با خشم و خروش انقلابی و با تقدیم عزیزی به میدان شهادت، راهپیمایی‌های منظم، مستمر و قدرت‌شکن برگزار کردند و نهضت اسلامی ایران را به انقلابی فراگیر و کاخ‌برانداز بدل ساختند و صد البته در آن مقطعی که رژیم شاه در مرز سقوط و فروپاشی قرار گرفته بود، به میانجی‌گری لیبرال‌منشانه جناب هاشمی نیاز نداشتند که با چانه‌زنی از رژیم در حال زوال اجازه راهپیمایی بگیرد. این‌گونه گفت‌وگوهای پشت پرده و بده‌بستان‌های محرمانه با دشمن هیچ‌گاه با راه ملت و رهبر انقلاب هم‌خوانی نداشت. این شیوه لیبرال‌های سازشکار بود که راه مردم را اصولاً بلد نیستند یا این راه را گم کرده‌اند.

از ویژگی‌های لیبرال‌ها این است که پیش از آنکه در اندیشه مبارزه با جهانخواران و زورمداران باشند، دنبال گفت‌وگو، مذاکره و دادوستد با آنها هستند؛ دیگر اینکه در برابر تهدید دشمن زود خود را می‌بازند و مرعوب می‌شوند و کوتاه می‌آیند.

۴. آقای هاشمی در خاطره‌های خود آورده است که «هر دو شرط نقض شد»!! البته مردم به پاخاسته و انقلابی هیچ‌گاه و هرگز منتظر نمی‌ماندند که رژیم در حال زوال و

در عصر روز تاسوعا تلفن‌های زیادی از مردم تهران به نوفل‌لوشاتو شد. در این پیام‌های تلفنی مردم به امام شکایت داشتند که ما امروز هر گاه شعار مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا سر می‌دادیم از جلودارها پیغام می‌رسید که از سردادن این‌گونه شعارها خودداری شود

در مرز مرگ و سقوط برای آنها خط و مرز تعیین کند که از کجا و در چه مسیری راهپیمایی کنند و چه شعارهایی سر دهند و از سردادن چه شعارهایی خودداری ورزند، لیکن جناب هاشمی در این مورد نیز همانند بسیاری از موارد، از بازگو کردن واقعیت‌ها خودداری ورزیده و آنچه را که روی داده درز گرفته است. طبق شواهد موجود برخی از جلودارها و سردمداران روحانی که مرعوب جوسازی‌های شیطانی سازمان‌های جاسوسی و عوامل سیا و ساواک قرار گرفته بودند، ملت به پا خاسته و انقلابی

تهران را در راهپیمایی روز تاسوعا از سردادن شعار مرگ بر شاه بازداشتند؛ البته مردم به شکل خودجوش جسته و گریخته این‌گونه شعارها را بر زبان آوردند، لیکن این شعار در راهپیمایی روز تاسوعا فراگیر و همگانی نشد، چون برخی از سردمداران باور کرده بودند که سردادن این شعار مایه حمله هوایی و زمینی ارتش شاه به سوی تظاهرکنندگان و راهپیمایان خواهد شد. از این رو می‌بینیم که آقای هاشمی از وحشت و نگرانی خود از احتمال حمله رژیم یاد می‌کند: «... احتمال بمباران هوایی و قتل عام مطرح بود که با تأکید امام به استقبال خطری بزرگ رفتیم... در هر دو راهپیمایی تاسوعا و عاشورا آماده شهادت بودیم و به خاطر فشار زیادی که بر رژیم وارد می‌کرد احتمال خطر، آن هم برای افراد جلو صف‌ها [بخوانید آقای هاشمی‌ها] بسیار بود!» من نمی‌دانم اگر «احتمال بمباران هوایی و قتل عام» می‌رفت، جلوی صف و عقب صف چه تفاوتی داشت؛ این توهم، ریشه در آن مذاکرات منحوسی داشته که صورت گرفته است و تیمسار مقدم با تأثیر روانی روی جناب هاشمی توانسته است مرگ را در برابر چشمان او مجسم سازد.

در عصر روز تاسوعا تلفن‌های زیادی از مردم تهران به نوفل‌لوشاتو شد. در این پیام‌های تلفنی مردم به امام شکایت داشتند که ما امروز هر گاه شعار مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا سر می‌دادیم از جلودارها پیغام می‌رسید که از سردادن این‌گونه شعارها خودداری شود. امام با شنیدن این خبر سخت ناراحت شدند. مرحوم سید احمد خمینی از سوی امام با تهران تماس گرفتند و یاد دارم که به آیت‌الله شهید بهشتی تلفنی پیام امام را رساندند که اگر قرار باشد کسانی مردم را از شعار اصلی انقلاب باز بدارند، من با پیامی به مردم تکلیف همه را معین خواهم کرد. از این رو توطئه مثلث شوم امریکا-شاه-لیبرال‌ها





برخی از عناصر لیبرال دموکرات و ساده‌اندیش بر این باورند که اگر ملت ایران شعار مرگ بر امریکا سر ندهند و پرچم امریکا را آتش نزنند، شیطان بزرگ بر سر لطف می‌آید و از منافع سیاسی و منابع سرشاری که به دنبال انقلاب اسلامی در ایران و منطقه از دست داده است، چشم می‌پوشد

شکست خورد و خط موازی در نطفه خفه شد و مردم در راهپیمایی چند میلیونی روز عاشورا حماسه آفریدند و سخن آخر خود را با شاه و رژیم شاهنشاهی زدند و شمارش معکوس برای سقوط شاه از راهپیمایی روز عاشورا شتاب بیشتری گرفت و توطئه‌گران، سازشکاران و سرسپردگان به خط امریکا را کاملاً منزوی و ناامید ساخت.

۵. جناب هاشمی آورده است «راهپیمایی

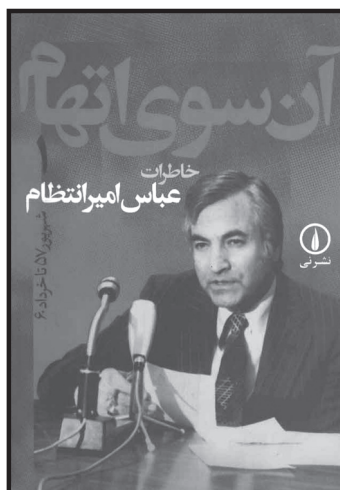
تاسوعا با تصویب جمع ما در کمیته سه نفری مرکب از من، مهندس سبحانی و یک نفر دیگر (؟) و به دلایلی (!؟) با دعوت آقای طالقانی انجام شد!» این خاطره نیز مانند دیگر خاطره‌های او در پرده ابهام قرار دارد و روشن نیست نقش این کمیته در راهپیمایی عاشورا چه بوده است؛ لیکن آنچه اجمالاً از آن می‌توان دریافت، این است که سیاست موازی مثلث امریکا-شاه-لیبرال‌ها مورد تصویب و تأیید این کمیته قرار داشته است و در واقع این کمیته مجری سیاست آن مثلث شوم بوده است.

۶. آقای هاشمی ساده‌لوحانه می‌پنداشته است که در راهپیمایی روزهای سرنوشت‌ساز تاسوعا و عاشورا-طبق قول و قرار او با تیمسار مقدم-اگر تظاهر کنندگان مرگ بر شاه نگویند، می‌توانند جلوی حمله هوایی و زمینی به راهپیمایان را بگیرند! غافل از اینکه اگر رژیم شاه قدرت و توان حمله و بمباران راهپیمایان را داشت، بی‌تردید اگر آنها در آن روزها به جای «مرگ بر شاه»، «جاوید شاه» می‌گفتند، بی‌تردید مورد حمله و سرکوب قرار می‌گرفتند. آنها به شعار مردم نگاه نمی‌کردند، به عمل آنها نگاه می‌کردند که رژیم شاهنشاهی را با خروش انقلابی خود به مرز سقوط و فروپاشی کشانده و کاخ خون‌پایه شاه را در معرض فرو ریختن قرار داده بودند. چنانکه امروز نیز می‌بینیم برخی از عناصر لیبرال دموکرات و ساده‌اندیش بر این باورند که اگر ملت ایران شعار مرگ بر امریکا سر ندهند و پرچم امریکا را آتش نزنند، شیطان بزرگ بر سر لطف می‌آید و از منافع سیاسی و منابع سرشاری که به دنبال انقلاب اسلامی در ایران و منطقه از دست داده است، چشم می‌پوشد و از توطئه ضد ایران دست می‌کشد. غافل از اینکه امریکا حاضر است ملت ایران روزی هزاران بار مرگ بر امریکا بگویند و پرچم امریکا را آتش بزنند اما برخلاف خواست امریکا دنبال خود کفایی نباشند، به ابداعات و ابتکارات در عرصه تکنولوژی، صنعتی، پزشکی، و نظامی دست نزنند، بنیه دفاعی خود را استواری نبخشند، برخلاف سیاست

رژیم صهیونیستی در منطقه گام بردارند و در یک کلام از اسلام ناب محمدی (ص) که با منافع و آز و نیاز استعماری جهانخواران هم‌خوانی ندارد پیروی نکنند و اندیشه‌های لیبرالیستی و تز استعماری اسلام منهای ولایت فقیه را بادل و جان بپذیرند. چنانکه امام اعلام می‌دارند:

... همه توطئه‌های جهانخواران علیه ما از جنگ تحمیلی گرفته تا حصر اقتصادی و غیره برای این بوده است که ما نگوییم اسلام جوابگوی جامعه است و حتماً در مسائل و اقدامات خود از آنان مجوز بگیریم...^۱





نقدی بر خاطرات عباس امیرانتظام

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

اشاره

مقاله حاضر نقد اجمالی است به برخی از نکات مهم کتاب *آن سوی اتهام* خاطرات عباس امیرانتظام که بعد از ۲۱ سال نگاشته شده است. نویسنده در قالب نگارش این کتاب، توضیحات خود را در مورد طرح انحلال مجلس خبرگان، جاسوسی و... ارایه کرده است. این کتاب در دو جلد و در سال ۱۳۸۱ توسط نشر نی منتشر شده است و دارای چهار بخش است: بخش اول بررسی دوران انقلاب، دولت موقت و سفارت، بخش دوم به ریشه‌یابی علل بازداشت، بخش سوم به جمع‌بندی نکاتی چند از خاطرات و بخش چهارم به ضمایم و اسناد اختصاص یافته است.

نکات مهم این اثر

در روز ۲۳ بهمن از طرف مهندس بازرگان به سمت معاونت نخست‌وزیر و سرپرست نخست‌وزیری منصوب شدم و در طول ده روز بعد، سمت‌ها و مسئولیت‌های زیر نیز به من محول شد: ۱. سخنگویی دولت ۲. مسئولیت صدور اجازه خروج از کشور... ۳. نمایندگی نخست‌وزیر در



صدا و سیما ۴. مسئولیت پاسخگویی به مکاتبات سفارت‌تخانه‌ها... تا روز ۲۱ تیرماه ۱۳۵۸ در نخست‌وزیری مشغول انجام وظایف خود بودم... در اواخر آذرماه ۱۳۵۸ طبق دعوت ساختگی کمال خرازی معاون وقت وزارت امور خارجه و بدون اطلاع وزیر امور خارجه وقت، صادق قطب‌زاده، به تهران آمدم و در ۲۸ آذر ۱۳۵۸ به طور غیرقانونی بازداشت شدم...^۱

داوطلبان (وکالت من) عبارت بودند از: مرحوم حجت‌الاسلام دکتر حشمت‌الله مقصودی، مرحوم سرهنگ غلامرضا نجاتی، دکتر علی تاینده و حمیدصادق نوبری. البته تعداد دیگری نیز (در خصوص پذیرفتن وکالت) اعلام آمادگی کردند که من از نام آنان بی‌اطلاع هستم... طبق گفته مجتبی میرمهدی نماینده دادستان انقلاب، فقط اسناد مکاتبات بین دولت موقت و دولت امریکا در سفارت موجود بود و آن هم به این ترتیب که اسناد تکثیر شده و در کلیه فایل‌های سفارت‌تخانه قرار داده شده بود تا دانشجویان بدون کوچک‌ترین زحمتی به آنها دست یابند...^۲

یکی از کارگزاران اشغال سفارت امریکا، مهندس بهزاد نبوی، ضمن مصاحبه‌ای چنین گفت: «ما سفارت امریکا را اشغال کردیم تا دولت موقت را از اریکه قدرت به زیر بکشیم»... حاکمیت انحصارگرا با فروکاهیدن موقعیت سیاسی و بین‌المللی خود، برای حل سریع‌تر ماجرا و تصور بهره‌برداری از آن به مذاکره با امریکا متوسل شد. حسن و مهدی کربوبی در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ با نمایندگان امریکا در مادرید ملاقات کرده و توافق کردند که پس از سوگند ریاست‌جمهوری ریگان در واشنگتن، گروگان‌ها را آزاد کنند... ملاقات دیگری نیز توسط دکتر صادق طباطبایی با وارن کریستوفر معاون وزارت خارجه امریکا در پاریس و در اوت ۱۹۸۰ برای مبادله گروگان‌ها در مقابل استرداد دارایی‌های ایران صورت گرفت.^۳

امروز صبح با اردشیر پسر ۶ ساله‌ام در حالی که در پیاده‌روی غربی

۱. عباس امیرانتظام، *آن سوی اتهام*، تهران، نی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۸.

۲. همان، ص ۹.

۳. همان، ص ۱۰.



خیابان پهلوی [اولی عصر]، حول و حوش محمودیه قدم می‌زدیم، آقای مهندس مهدی بازرگان را دیدم... درباره سروصدای شهر و تیراندازی‌ها پرسیدم. گفت که دلیل آن را نمی‌داند. پرسیدم چه باید کرد؟ پاسخ داد باید نزدیک رفت و از جریانات آگاه شد. پیشنهاد کردم که آیا به همکاری من احتیاج دارند؟ گفت: بله، البته به شرطی که کارهای بازرگانی‌ات را کنار بگذاری... از ۷ شهریور به بعد روزها به دفتر مهندس بازرگان می‌روم و در ملاقات‌ها و مصاحبه‌ها غالباً در کنار ایشان هستم... ما از روی بام دفتر جریانات خیابانی را نظاره می‌کنیم. هیچ‌کس نمی‌داند که نتیجه کار چیست و به کجا خواهد کشید... من برای رسیدگی به کارهای دفترم در این ماه به اروپا رفتم و در پاریس با استفاده از فرصت برای دیدن آیت‌الله خمینی به نوفل‌لوشاتو رفتم. با ابراهیم یزدی نیز که از مشاوران آیت‌الله است دیدار کردم و او مرا به حیاط کوچک دیگری که آیت‌الله در آنجا می‌نشیند، برد و به ایشان معرفی کرد.^۱

هیئتی به نمایندگی کمیسیون حقوق بشر آمریکا به ایران آمده بود. مهندس بازرگان از من خواست تا به نمایندگی ایشان در جلسه حقوق بشر که با شرکت ریچارد کاتم، جان استمپل، ریچارد فالک و یک کشیش امریکایی - که نام او را فراموش کرده‌ام - از طرف آمریکا و هیئت ایرانی شامل آقایان حسن نزیه، دکتر عبدالکریم لاهیجی، مهندس بنافتی، دکتر علی اصغر صدر حاج‌سیدجوادی و احمد صدر حاج‌سیدجوادی در دفتر حقوق بشر در طبقه دوم ساختمان روبه‌روی حسینیه ارشاد برگزار می‌شد، شرکت کنم... در آخر جلسه ریچارد کاتم پیشنهاد کرد که برای ادامه گفت‌وگو با هیئت حقوق بشر آمریکا از طریق جان استمپل اقدام کنم... در اوایل آذر ۱۳۵۷ مهندس بازرگان پیشنهاد کرد که با سولیوان ملاقات کند و محل ملاقات را در دفتر من مناسب دانست. من پیشنهاد ایشان را به استمپل گفتم و سولیوان سفیر کبیر آمریکا به اتفاق استمپل برای دیدن مهندس بازرگان به دفتر من آمدند...^۲

۱. همان، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۱۶.



در اواخر آذر مهندس بازرگان از من خواست تا ملاقاتی بین ایشان و آیت‌الله موسوی اردبیلی با سولیوان فراهم کنم. این ملاقات در قیصریه در منزل دکتر فریدون سحابی انجام شد. موضوع مورد بحث وادار کردن شاه به جلوگیری از خونریزی و خرابی بود. در مورد قانون اساسی آینده ایران نیز مذاکراتی شد... صبح (اوایل دی ۵۷) در دفتر مهندس بازرگان بودم. دکتر یدالله سحابی هم حضور داشت. دکتر علی امینی به دیدن آقای بازرگان آمد و پیام شاه را به ایشان رساند. وی گفت: «اعلیحضرت علاقه‌مندند تا شما یک دولت ملی تشکیل دهید.» مهندس بازرگان ضمن تشکر، پیشنهاد شاه را رد کرد. دکتر امینی پاسخ داد: «ریاست شورای سلطنت را بپذیرید.» مهندس بازرگان آن را هم رد کرد. سپس دکتر امینی از دکتر سحابی خواست تا ریاست شورای سلطنت را بپذیرد. ایشان هم این پیشنهاد را قبول نکرد.^۱

من هفته‌ای چند بار با نماینده کمیسیون حقوق بشر امریکا و دبیر سیاسی سفارت امریکا «جان استمپل» بنا به توصیه و راهنمایی مهندس مهدی بازرگان ملاقات می‌کنم... کابینه از هاری بالاخره سقوط کرد و عده‌ای از ملیون سرشناس دعوت شده‌اند تا کابینه ائتلافی تشکیل دهند. بازرگان، سحابی و سنجابی عذر خواستند. دکتر صدیقی هم موفق به تشکیل کابینه نشد. بالاخره شاپور بختیار پذیرفت و کابینه‌اش را معرفی کرد... استدلال من این بود که با شرایط فعلی او قادر نخواهد بود اهدافش را اجرا کند و بهتر است که هر چه زودتر از مقامش استعفا دهد. من هر روز پس از ملاقات با بختیار به دیدن مهندس بازرگان در مدرسه رفاه می‌رفتم و گزارش کارم را به ایشان می‌دادم و رهنمودهای ایشان را در ملاقات بعدی به کار می‌بستم.^۲

... استمپل در ملاقات‌های متعدد به ما پیشنهاد می‌کرد بین فرماندهان ارتش و مهندس بازرگان و دکتر بهشتی تماس برقرار شود و با هم ملاقات کنند و شورای انقلاب هم در جریان این تماس‌ها بود. اولین موفقیت من در ملاقات با بختیار این بود که وی مهندس بازرگان را

۱. همان، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۱۸.



به ناهار دعوت کرد تا مسائل موجود را با مشورت یکدیگر حل و فصل کنند... ملاقاتی نیز بین ار تشبده قره باغی و سپهبد ناصر مقدم و مهندس بازرگان انجام گرفت... مهندس بازرگان برای ملاقات بین قره باغی و دکتر بهشتی تلاش‌های فراوانی به عمل آورد، لیکن من از چگونگی آن اطلاعی ندارم... بختیار در ضمن نوشتن متن استعفا خواسته بود که با مسافرت او به پاریس موافقت شود و او پس از ملاقات با آیت‌الله خمینی در پاریس استعفایش را به ایشان تسلیم کند. من شرایط بختیار را به اطلاع مهندس بازرگان رساندم و ایشان هم ابتدا از طریق دکتر ابراهیم یزدی متن استعفا و درخواست دکتر بختیار را به اطلاع آقای خمینی رسانده و جواب مساعد ایشان را گرفته بود... همزمان با اقدامات من و مهندس بازرگان بعضی از روحانیون نظر آیت‌الله خمینی را عوض کرده بودند، به طوری که چند ساعت پس از اعلام مسافرت بختیار، آیت‌الله خمینی در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که تا بختیار استعفا ندهد او را نخواهد پذیرفت.^۱

ساعت ۱۲:۱۵ ظهر، خوشبختانه ارتش اعلام همبستگی کرد و آرامش نسبی برقرار شد. بعد از ناهار، آقای مهندس بازرگان به من گفت که مهندس کاظم جفرودی تلفن کرده و گفته است که دکتر بختیار امروز عصر در ساعت ۴ بعد از ظهر به منزل مهندس جفرودی خواهد رفت تا استعفای خودش را تقدیم کند... بعد از ظهر وقتی به دنبال دکتر سیاسی رفتم، تهران به صورت یک شهر جنگ‌زده درآمده بود. به اتفاق دکتر سیاسی به منزل مهندس جفرودی رفتیم. در زمان ورود، مهندس جفرودی در منزل تنها بود، پس از چند دقیقه ار تشبده قره باغی با لباس کامل نظامی و مدال‌های نظامی خود به اتفاق سپهبد ناصر مقدم با لباس شخصی آمدند. بعد مهندس بازرگان به اتفاق دکتر یدالله سبحانی، مهندس عبدالحسین خلیلی رئیس سابق دانشکده فنی تهران آمدند... (مهندس جفرودی) گفت بختیار می‌گوید به دلیل شرایط حاکم، قادر به آمدن نیست ولی استعفانامه خود را خواهد فرستاد. پس از مدتی شخصی آمد و استعفانامه را آورد. مهندس بازرگان آن را دریافت کرد



و با دکتر سبحانی و مهندس خلیلی مورد بررسی و اصلاحات قرار دادند و متن اصلاح شده را برای پاک‌نویس نزد دکتر بختیار فرستادند. قاصد پیام را برد و پس از مدتی متن اصلاح شده را با خود آورد و به مهندس بازرگان داد.^۱

در نخست‌وزیری به سروان نیلی مسئول حفاظت نخست‌وزیری برخورد کردم، ایشان سرگرد منوچهری رئیس دفتر دکتر بختیار را به ما معرفی کرد. من در طول یک ماه و اندکی ملاقات‌های خودم با دکتر بختیار با وی آشنا شده بودم. حکم آقای بازرگان را نشان دادم و از او خواستم به ما کمک کند تا نخست‌وزیری را تحویل بگیریم. او گفت که روز قبل تمام اسناد و مدارک و حتی سلاح‌های موجود در گاوصندوق نخست‌وزیری غارت شده و چیزی برای تحویل دادن وجود ندارد.^۲

... در این حمله، آنها با مسلسل به ساختمان سفارت شلیک کردند و شیشه‌های آن را شکستند و عده‌ای از کارمندان سفارت از جمله ویلیام سولیوان را به گروگان گرفتند. این گروگانگیری با دخالت ابراهیم یزدی خاتمه یافت و از این تاریخ کمیته‌ای به سرپرستی «ماشاءالله قصاب» در سفارت امریکا تشکیل شد.^۳

... در یکی از روزهای اسفند ۱۳۵۷ منشی من اطلاع داد که شخصی می‌خواهد به ملاقات من بیاید و یک مسئله امنیتی را در میان بگذارد... پس از نشستن به من گفت که کارمند و عضو اداره ضد جاسوسی ساواک است. طبق خبر او، قرار است در ساعت ۵ بعد از ظهر امروز یکی از دیپلمات‌های سفارت شوروی به دیدن یک ایرانی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور برود و چیزهایی را در اختیار فرد ایرانی قرار دهد. ضمناً گفت که طرف ایرانی عبدالعلی نامیده می‌شود. این فرد آمده بود تا کسب تکلیف کند... وی گفت که عبدالعلی را دستگیر کرده‌اند و عمل دستگیری توسط ماشاءالله قصاب انجام شده و نام واقعی این فرد محمدرضا سعادت است که با دستگاه‌های عکاسی مخصوص جاسوسی

۱. همان، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۲۴.



که از دیپلمات روسی دریافت کرده دستگیر شده است...^۱
 منشی من اطلاع داد که شخصی به نام آیت‌الله شبیر خاقانی از
 خرمشهر می‌خواهد با من صحبت کند. ابتدا شخص دیگری که فهمیدم
 پسر ایشان بود در تلفن گفت که آقا می‌گویند در مدت زمامداری
 دولت موقت (دومین هفته دولت) مشکلات همچنان باقی است، وضع
 اتوبوسرانی، مشکل مسکن، مسئله فرهنگ و... تغییر پیدا نکرده، اگر تا
 چند روز دیگر تغییری حاصل نشود، ما خوزستان را جدا خواهیم کرد.
 من با شنیدن جدایی خوزستان گفتم هر کس نامی از جدایی قسمتی از
 ایران بر زبان براند و اقدامی به عمل آورد، ملت ایران آنها را به خلیج فارس
 خواهند ریخت... شبیر خاقانی این مسئله را به شکل دیگری به اطلاع
 قم و آیت‌الله خمینی رسانیده بود که باعث ناراحتی ایشان شد و به
 مهندس بازرگان تأکید کرد که من را از کابینه خارج کند... مهندس
 بازرگان پاسخ داد که یا مهندس امیرانتظام هست و من هم هستم یا اگر
 او برود، من هم خواهم رفت. آیت‌الله طالقانی نیز که از جریان مطلع شده
 بود با لحن خشنی مهندس بازرگان را تحت فشار قرار داده بود و جواب
 مهندس بازرگان همان بود که به آیت‌الله خمینی گفته بود.^۲

روزی دکتر مصطفی چمران به اتاقم آمد و پس از سلام و احوالپرسی
 به من گفت که تصمیم گرفته است ایران را ترک کند. پرسیدم چرا؟!
 گفت از دخالت روحانیون در امور داخلی دولت عاصی شده و می‌خواهد
 کناره‌گیری کند. او در ضمن شرح ناراحتی‌ها، منقلب شده و گریست.
 او را دلداری داده و گفتم: «مصطفی تو و من آرزو داشتیم تا روزی در
 حکومت ملی به کشورمان خدمت کنیم، حالا موقع خدمت است. انصاف
 نیست که بازرگان را تنها بگذاریم تا خودمان را راحت کنیم.»^۳

سپهبد ناصر مقدم به دیدنم آمد تا در جلسات متوالی، بخشی از اسرار
 پشت پرده ساواک را برای دولت انقلاب بازگو کند. آنچه را که او برای
 من تعریف کرد پیرامون ماجرای جاسوسی تیمسار مقربی بود... تیمسار
 ناصر مقدم رئیس ساواک پس از ترک اتاق من در راهروی نخست‌وزیری

۱. همان، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۶.

۳. همان، ص ۲۹.



توسط عوامل دادستانی دستگیر و به زندان قصر منتقل شد. نخست‌وزیر پس از اطلاع از این اقدام دادستانی، نامه‌ای با خط خود نوشت و جان خود را در گرو جان تیمسار مقدم قرار داد و بدین وسیله می‌خواست از مرگ این بانک اطلاعات ایران جلوگیری نماید.^۱

روزنامه کیهان در یکی از شماره‌های خود در صفحه آخر، ستون دست راست، اطلاعیه‌ای را منتشر کرد مبنی بر اینکه امیرانتظام عضو نهضت آزادی نیست... در یک لحظه به ذهنم رسید که مهندس سحابی این اطلاعیه را منتشر کرده است. وقتی به ایشان رسیدم، سؤال کردم که: «چرا این کار را کردی؟!» ایشان جواب داد: «مگر تو عضو حزب بودی؟»^۲ با هلی کوپتر به قم و به دیدن آیت‌الله خمینی رفتم و مسئله را با ایشان مطرح کردم. ایشان با تعجب پرسید امیر رحیمی کیست؟ بعضی حاضران توضیح دادند و ایشان پاسخ دادند که هرگز از ظهور او و ۲ هزار پرسنلش خبر ندارد. به تهران بازگشتم و نتیجه را به اطلاع نخست‌وزیری رساندم. نخست‌وزیر تازه متوجه شد که آقای امیر رحیمی منتسب آیت‌الله خمینی نیست. تا ۲۱ تیر ۱۳۵۸ که در تهران بودم آقای بازرگان نتوانست تیمسار رحیمی را معزول و یا از مصاحبه منصرف سازد.^۳

البته باید توضیح دهم که مشکلاتی را که برای من به وجود می‌آوردند با مشکلات آقای ابراهیم یزدی و هاشم صباغیان فرق داشت، چون آنها وابسته به جناح روحانیون بودند، در حالی که من از دیدگاه آنان غیر متشرع قلمداد می‌شدم. بنابراین مجبور شدم مشکل را با شخص نخست‌وزیر مطرح کنم و از ایشان بخواهم که اجازه دهد از دولت خارج شوم. آقای بازرگان به من تکلیف نمود که در حل مشکلات خارج از کشور به ایشان کمک کنم و من هم قول دادم چنین کنم. ایشان پیشنهاد کرد به عنوان سفیر به امریکا و یا انگلستان بروم. عذر خواستم و گفتم ترجیح می‌دهم که به محل ساکت‌تری بروم. پرسید: کجا؟ گفتم: کشورهای اسکانندیناوی، گفت: چرا آنجا؟ گفتم: آنها سابقه استعماری

۱. همان، ص ۳۰-۲۹.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۳۵.



در کشور ما ندارند و من راحت‌تر و آرام‌تر می‌توانم در آنجا کار کنم.^۱
 بارها دکتر ابراهیم یزدی به من گفت که اگر او نخست‌وزیر بود،
 هرگز مرا برای همکاری در هیئت دولت موقت دعوت به کار نمی‌کرد.
 تنها دلیلی که من از حرف‌های او درک کردم این بود که من در نظر او
 مسلمان غیر مذهبی بودم و شباهتی با اکثریت اعضای مذهبی هیئت
 دولت نداشتم.^۲

نخست‌وزیر قبل از اینکه تهران را ترک کنم مرا به عنوان نماینده ویژه
 خود انتخاب کرد و دستور داد که در استکهلم مسائل مورد نظر ایران و
 شوروی را با سفیر شوروی و مسائل مربوط به مسائل ایران و آمریکا را با
 سفیر آمریکا یا نمایندگان دولت‌های شوروی و آمریکا مورد بحث قرار
 دهم.^۳

پس از تقدیم استوارنامه به حضور پادشاه سوئد نوبت به دیدار از سفرای
 خارجی مقیم استکهلم فرارسید. این ملاقات‌ها را طبق عرف دیپلماتیک
 از دیدار با شیخ‌السفرا که در آن زمان سفیر اتحاد جماهیر شوروی بود،
 شروع کردم... دوروز بعد به ملاقات سفیر آمریکا در استکهلم رفتم. در آن
 زمان سفیر آمریکا در سوئد شخصی به نام کندی بود...^۴

چون در زمان خروج از ایران نخست‌وزیر مرا به عنوان نماینده ویژه
 خود در مذاکرات با آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی انتخاب کرده بود،
 جان استمپل مسئول سیاسی سفارت آمریکا در تهران از واشنگتن تلفن
 کرد و گفت که می‌خواهد به سوئد بیاید و درباره مسائل مورد علاقه
 دو کشور مذاکره کند... موضوع مورد بحث آنها وضعیت ارتش‌های
 کشورهای همسایه ایران بود. در بین این کشورها، بیشتر در مورد
 وضعیت ارتش کشور عراق تکیه شده بود. آنها با تهیه اسلاید از جابه‌جایی
 ارتش عراق به مرز ایران و عراق ما را با خبر ساختند و استدلال می‌کردند
 که ارتش عراق با این جابه‌جایی خیال حمله به ایران را دارد... مهرماه
 ۱۳۵۸ مجدداً جان استمپل به من در سوئد تلفن کرد و گفت که برای

۱. همان، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. همان، ص ۴۱.



طرح مسئله مهم دیگری می‌خواهد به اتفاق همکاران خود به استکھلم بیاید. برای کسب دستور به نخست‌وزیر تلفن کردم... موضوع مورد بحث آنها این بود که اتحاد جماهیر شوروی که از صادرکنندگان عمده نفت بود به زودی به دلیل احتیاج به سوخت، واردکننده نفت خواهد شد و در این باره گزارش مفصل مدونی را تهیه کرده بودند. در این مسافرت دو موضوع دیگر مورد بحث و مذاکره قرار گرفت:

اول؛ آنها اطلاع دادند که اتحاد جماهیر شوروی از طریق پرواز هوایی برای جدایی طلبان کردستان اسلحه ارسال می‌کند و تعداد پروازها و مقدار جنگ‌افزایی را که از یک ماه گذشته یعنی شهریور ۱۳۵۸ برای کردها ارسال شده بود، شرح دادند.

دوم؛ در آخر جلسه در زمانی که جرج کیو خداحافظی می‌کرد گفت: راستی شما همان کسی هستی که نامه اعتراضیه نهضت مقاومت ملی را در سال ۱۳۳۲ به نیکسون دادی؟ گفتم بله، من بودم. جرج کیو گفت: آیا هنوز به مصدق و راه او وفاداری و از سیاست او پیروی می‌کنی؟ گفتم بله، صددرصد همین‌طور است.^۱

در مهرماه ۱۳۵۸ برای شرکت در جلسه‌ای که جان استمپل و جرج کیو و کارمند دیگر وزارت خارجه امریکا قرار بود با مهندس بازرگان نخست‌وزیر داشته باشند، به تهران آمدم. در چند روز اقامت در تهران در چند مهمانی خانوادگی شرکت کردم... چون در این جلسات اغلب زن و مرد و عده‌ای نوجوان هم شرکت داشتند من نمی‌توانستم نظرات خود را درباره اوضاع و دورنمای آینده مملکت تشریح کنم، بنابراین درصدم برآدم اعضای شورای مقاومت ملی سال ۱۳۳۲ را برای مشورت و تبادل نظر دعوت کنم. هر یک از حاضران برای چاره‌جویی پیشنهادی مطرح نمود که مورد تأیید دیگران واقع نشد. نظر من این بود که مشکلات ما ناشی از فقدان قانون است و چون در این رابطه مجلس خبرگان که ماهیتی بدعت‌آمیز داشت، تخلف کرده بود، طرح انحلال آن را پیشنهاد کردم... در زمان تشکیل مجلس خبرگان سه تخلف نسبت به فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ انجام شده بود: ۱. پیش‌نویس قانون اساسی تهیه

۱. همان، ص ۴۶-۴۵.



شده توسط دولت موقت بایستی مورد بررسی قرار می گرفت، در حالی که این پیش نویس دور انداخته شده بود و یک پیش نویس قانون اساسی مذهبی مورد بررسی و مذاقه قرار داشت... ۲. قرار بود پیش نویس قانون اساسی دولت موقت در مجلس مؤسسان مورد بررسی قرار گیرد... ۳. مدت زمان رسیدگی یک ماه تعیین شده بود، در حالی که مجلس بیش از سه ماه ادامه داشت...^۱

صبح روز بعد به منزل فتح الله بنی صدر رفتیم و طرح تهیه شده را گرفتیم. ولی طرح مزبور بدون اطلاع مهندس بازرگان نخست وزیر تهیه شده بود و من مخصوصاً ایشان را در جریان جلسه طرح قرار نداده بودم تا نتیجه کار را به اطلاع ایشان برسانم... من متن ماشین شده را به وزارتخانه های مختلف بردم و ۱۴ نفر از وزرا آن را امضا کردند. وقتی به نخست وزیری باز گشتم نتیجه را به اطلاع نخست وزیر رساندم... ۴ نفر دیگر نیز طرح را امضا کردند، به این ترتیب ۱۸ وزیر آن را تأیید کردند. آقایانی که مخالف طرح بودند و آن را امضا نکردند عبارت بودند از: دکتر ابراهیم یزدی، مهندس هاشم صباغیان، مهندس علی اکبر معین فرو و دکتر ناصر میناچی.^۲

نخست وزیر پیشنهاد را پذیرفت و من از رئیس دفتر ایشان خواستم تا از خبرنگاران دعوت کنند و خودم در اتاق رئیس دفتر ایشان منتظر ماندم. جلسه هیئت دولت پنج ساعت طول کشید و در ساعت ده شب خاتمه یافت. اولین کسی که از جلسه خارج شد و به طبقه بالا آمد، نخست وزیر بود. من بالای پله ها انتظار ایشان را می کشیدم. ایشان فوق العاده عصبی و هیجان زده بود، وقتی به من رسید مرا به کناری کشیده و ابتدا سوگند داد تا مسئله را فراموش کنم و دوم اینکه بلافاصله به سوئد بازگردم... در اواسط آبان ماه به مناسبت سالگرد استقلال دولت الجزایر، نخست وزیر برای شرکت در این مراسم به الجزایر دعوت شد... نشستنی بین آقای برژینسکی و هیئت همراه با مهندس بازرگان و دکتر ابراهیم یزدی و دکتر مصطفی چمران ترتیب داده شد. روز

۱. همان، ص ۴۹-۴۸.

۲. همان.



۱۳ آبان ۱۳۵۸ تعدادی از دانشجویان پیرو خط امام در اعتراض به ملاقات نخست‌وزیر و برژینسکی به سفارت امریکا در تهران حمله کرده و حدود ۶۰ تن از کارکنان آن را به گروگان گرفتند...^۱

روزنامه انگلیسی‌زبان کشور سوئد به نام *new solidarity* در ۲۳ نوامبر ۱۹۷۹ (۲ آذر ۱۳۵۸) پیدایش انقلاب ایران را با ارایه اسنادی ناشی از خواست و دخالت امریکا دانست.^۲

قبل از اطلاع از این سفر غیر منتظره به دنبال فعالیت و کوشش همه‌جانبه‌ای که برای افشاگری اعمال جنایتکارانه امریکا در ایران می‌کردم، کتاب *counter coup* نوشته کریمت روزولت را که اجراکننده کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ بود، ترجمه کرده و همراه آورده بودم که با اصل کتاب انگلیسی، با کسب اجازه از امام در اختیار دانشجویان پیرو خط امام برای دفاع از موضع ایران قرار دهم... ساعت ۹ شب چهارشنبه ۵۸/۹/۲۸ به کاخ وزارت امور خارجه رفتم و به محض ورود به داخل ساختمان، شخصی نامه‌ای را به من داد که در آن از طرف دادستانی کل انقلاب خواسته شده بود تا برای توضیحاتی به دادستانی مراجعه کنم...^۳

در فاصله شهریور تا بهمن سال ۱۳۵۷ نیز با دستور و اطلاع و تصویب مهندس بازرگان، اهداف انقلاب اسلامی و قاطعیت تصمیم مردم ایران را در سرنگون کردن رژیم سلطنتی به اطلاع نمایندگان سفارت (امریکا) می‌رساندم و در این جلسات اکثراً من تنها نبودم، آیت‌الله موسوی اردبیلی و مهندس بازرگان و دیگران هم بودند و نتایج این مذاکرات تماماً توسط مهندس بازرگان به اطلاع رهبران مذهبی و انقلاب رسیده است.^۴

پس از تصرف لانه جاسوسی امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام و دستور امام برای عدم تماس و ملاقات و مذاکره با دیپلمات‌های امریکایی، دیگر هیچ ملاقات و مذاکره‌ای انجام نشده است و یک بار که

۱. همان، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۵۵.

۴. همان، ص ۵۶.



نماینده آنها از آلمان تلفن کرد و گفت که می خواهد برای حل مسئله گروگان‌ها به دیدن من بیاید، گفتم طبق دستور امام حق دیدن و مذاکره با او را ندارم.^۱

گفتم: بین برادر، فرض کنیم که حرف‌ها و خط مشی شماها صددرصد درست باشد، آیا در چنین برهه‌ای از زمان به صلاح مملکت است که دولت بازرگان به محاکمه کشیده شود؟ بعد برای او مثال حکومت نیکسون را زدم و گفتم با وجودی که نیکسون به کشورش خیانت کرده بود مع‌هذا «جرالد فورد» به خاطر وحدت و یگانگی ملت امریکا او را بخشید...^۲

آقای محمدی (از دادستانی) به اتفاق یکی از دانشجویان عضو گروه پیرو خط امام به دیدن من آمدند... در بحث دو ساعته‌ای که داشتیم ایشان چند سؤال کوتاه و مختصر پرسید، از قبیل تعداد و دفعات ملاقات با نمایندگان وزارت امور خارجه امریکا در استکهلم و همچنین از تلفن‌هایی که آنها داشتند سؤال کرد که من از جریان بی‌اطلاع بودم...^۳ شب را نمی‌توانستم بخوابم. هر روز افراد جدیدی برای پاسداری می‌آیند و نگاه‌های زننده و زجرآوری دارند و برای همه باید از ابتدا شروع کنم تا تغییری در صورت و نگاه‌های آنها ایجاد شود. در حدود ساعت ۴ بعدازظهر آقای سعیدی (از دادستانی) که جوانی خوشرو و با صداقت است، آمد و گفت که می‌توانم با سوئد صحبت کنم...^۴

... (امیرانتظام در پاسخ به نامه دادستانی) در زمان تسلیم نامه، کسی که در سفارت امریکا نامه را از من گرفت شخصی بود به نام ریچارد کاتم که خودش را عضو سیاسی سفارت معرفی کرد و گفت که او و عده زیادی در سفارت از نقشه کودتا خبر نداشتند و بعد که فهمیدند با آن مخالفت کردند و نسبت به ملت ایران ابراز همدردی کرد. ضمناً پیشنهاد کرد چنانچه نهضت مقاومت بپذیرد، هر چند وقت یک‌بار همدیگر را ببینیم. پیشنهاد او را با کمیته مرکزی نهضت مقاومت طرح کردم. تصویب

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۶۴.

۴. همان، ص ۶۵.



کردند که بر حسب ضرورت او را ببینیم و به همین دلیل هر وقت نهضت، مطالبی را صلاح می‌دانست که به عنوان اعتراض بدهد، به کاتم داده می‌شد و به من مأموریت می‌دادند که او را ببینیم. جمعاً چندبار بنا به دستور نهضت مقاومت ایشان را دیدم و مشکلات و مصائب ناشی از کودتا را که بر مردم ایران تحمیل شده بود به او منعکس می‌کردم و او همیشه ابراز همدری می‌کرد. بعد از چندی هم که از ایران رفت...^۱

من در تمام مذاکرات در جواب اینکه آنها دائماً اظهار می‌کردند که انقلاب ایران را قبول دارند و به استقلال و حق حاکمیت ملت ما احترام می‌گذارند، می‌گفتم تنها گفتن کافی نیست... در حل موضوع لوازم یدکی و سایر مشکلات صادقانه پیش قدم شوید. چون سیاست دولت این بود که این مسائل از طریق مذاکره حل شود. بنابراین قبل از رفتن به سوئد هم از آقای مهندس بازرگان سؤال کردم که آیا در این مسائل به جایی رسیده‌ایم (چون من در تمام مذاکرات نبودم) ایشان گفتند: بله، مذاکرات جدی درباره لوازم یدکی در حال انجام است. بعد که من به سوئد رفتم کاردار سفارت آمریکا تلفن کرد و به دیدنم آمد... در ملاقاتی که کاردار سفارت آمریکا در استکهلم با من داشت اظهار داشت که تلگرافی از واشنگتن دریافت کرده که آقای استمپل به اتفاق شخص دیگری می‌خواهند به استکهلم بیایند و به دنبال مذاکرات تهران درباره مسائل فی‌مابین از طریق من با دولت ایران تماس بگیرند... (باز توضیحی بدهم، به دلیل وضع استثنایی ایران در چند ماه پس از انقلاب و انجام وظایف صادقانه من، به خاطر دارم که چهار سفیر یعنی سفیر فرانسه، آلمان، روسیه، انگلستان خیلی صریح به آقای مهندس بازرگان گفتند که پس از رفتن امیرانتظام چه خواهید کرد و غیبت مرا از تهران برای دولت و گرفتاری‌های آن جبران‌ناپذیر می‌دانستند.) دلیل آمدن این آقایان به سوئد هم همین احساس بود که... آقای استمپل و آقای به نام ژرژکیو آمدند. آقایان گفتند که اطلاعاتی درباره جابه‌جایی ارتش عراق و وضع افغانستان دارند که می‌خواهند به دولت ایران بدهند...^۲

۱. همان، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۷۰-۶۹.



در چند روزی که در تهران بودم کاردار سفارت امریکا تلفن کرد و گفت آقایی که عهده‌دار میز ایران در وزارت امور خارجه امریکا است به تهران آمده و می‌خواهد آقای یزدی و نخست‌وزیر را ببیند و می‌خواهد مسئله را ابتدا با شما مطرح کنند... حتی پیشنهاد شد که شاه به جای امریکا به یک کشور اروپایی فرستاده شود. دلایل زیادی آوردند که این بیماری فقط در بیمارستان مخصوص نیویورک قابل معالجه است و تلکسی هم نشان دادند. همه ما با این پیشنهاد مخالفت کردیم و به آنها گفته شد در صورت انجام چنین کاری مسئولیت عواقب آن به عهده دولت امریکا است... من قبل از ترک ایران به خدمت امام رسیدم و از جمله مسائلی که خدمت ایشان اطلاع دادم، تماس دو نفر امریکایی در سوئد و بعد هم آمدن آنها به تهران بود، امام فرمودند در باره امریکایی‌ها خیلی باید احتیاط کرد.^۱

با کلیه کسانی که تا به حال صحبت کرده‌ام، پس از چند دقیقه صحبت یک حالت انسانیت از صورت و بیاناتشان مشخص می‌شود، جز یک نفر. جوانی است در حدود ۲۲ تا ۲۴ سال به نام «عباس» (بعدها دانستم که نام کامل او عباس عبدی است) که روز اول هم از طرف دانشجویان آمده بود و سؤالات زنده‌ای نوشته بود. این شخص حرفش و نگاهش با دنیایی از کینه و نفرت توأم است.^۲

امروز روزنامه‌ها مصاحبه افشاگرانه دیشب دانشجویان خط امام (عباس عبدی، ابراهیم اصغرزاده) در رادیو و تلویزیون را چاپ کرده بودند و اتهامات آن قدر ناجوانمردانه و بی‌پایه و غرض‌آلود بود که... تنها دو گمان ممکن است: ۱. توطئه خود سازمان سیا از ماه‌ها قبل باشد که تمام این اسناد را تهیه کرده و در فرصت مناسب فکر اشغال سفارت را القا کنند و جوانان پرشور و بی‌تجربه ما هم بدون توجه به القاکننده، آن را دنبال کنند و در نتیجه، هم گروه‌های سیاسی را از هم متلاشی کنند و هم از آن استفاده تبلیغاتی در سطح جهان کرده و ایران را به انزوای بین‌المللی بکشانند؛ ۲. همان‌طور که در روزنامه‌های اروپا شایع

۱. همان، ص ۷۱.

۲. همان، ص ۷۲.



بود ممکن است در میان گردانندگان اشغال سفارت عده‌ای از چپی‌ها باشند و مطالبی را به گزارشات موجود اضافه کرده و با تشویق برادران مسلمان و بی‌تجربه به طرح موضوع باعث رودررویی جناح‌های مختلف سیاسی انقلابی بشوند، که موفق هم شدند.^۱

شما را به خدا ببینید که همه چیز باز یچه است. به چه سادگی اولین «قانون اساسی» انقلاب اسلامی که توسط دولت موقت تهیه شده، پاره پاره شده و زیر پا گذاشته می‌شود.^۲

از یکی از دانشجویان عضو گروه پیرو خط امام که محافظ و زندانبان نیست، پرسیدم: این آقایان عضو حزب جمهوری که همه در مسئله مذاکرات قبل از انقلاب شرکت داشتند چرا از آنها اسمی برده نمی‌شود؟ پاسخ داد که مسئله به اطلاع امام رسانیده شده است و امام گفته‌اند که چون اینها عضو شورای انقلاب‌اند بردن نامشان صلاح نیست.^۳

امروز دو مقاله در جمهوری/اسلامی به چشم می‌خورد؛ یکی مقاله آقای چهل تنی بود که مفصلاً به دانشجویان و سایرین که به نام اسلام ولی برخلاف اصول آن اتهاماتی را بر افراد بی‌گناه وارد کرده بودند، هشدار داده بود که همه آنچه را که کرده‌اند و گفته‌اند برخلاف اسلام و اخلاق و شرف انسانی است. مقاله دیگر، مصاحبه آقای خامنه‌ای بود که در مقابل سؤال خبرنگار که پرسیده بود وابستگی و همکاری امیرانتظام را با سیا چگونه توجیه می‌کنید؟ گفته بود این اتهامی است که شما وارد کرده‌اید، هنوز این امر ثابت نشده است.^۴

تفاوتی که زندان و زندانبانان من با همه دوره‌های تاریخ دارند، این است که در آنجا هر چه بود نظم و نسقی در کار بود و اگر کسی مریض می‌شد و به مأمور محافظ زندان مراجعه می‌کرد، چون رئیسی داشتند و تجربیاتی متناسب با شناخت خودشان، بالاخره تصمیمی می‌گرفتند ولی در اینجا زندانبانان من عده‌ای جوان بین ۱۸ تا ۲۳ ساله هستند که تا به حال هر چه دیده‌اند مربوط به دوره کوتاه زندگی آنهاست و با نظم و

۱. همان، ص ۷۴.

۲. همان، ص ۷۶.

۳. همان، ص ۷۹.

۴. همان، ص ۸۱.



نسق نه تنها آشنایی ندارند بلکه غرور پیروزی فعلی و اینکه اینها راهنما و راهگشای ملت ما شده‌اند آنچنان آنها را مسخ کرده که ابتدایی‌ترین وظیفه انسانی را هم اگر می‌دانستند، از یاد برده‌اند... محل زندان من یکی از آپارتمان‌های مشرف به سفارت امریکا است و چند آپارتمانی را که این دانشجویان در اختیار دارند، همه حمام دارد ولی در مدت ۱۵ روز گذشته فقط یک نفر از آنان را دیدم که حمام می‌کرد. بقیه بنا به آداب و رسوم گذشته، استحمام بیشتر از ماهی یک‌بار را لازم نمی‌دانند. معمولاً بدن‌هایشان و به خصوص پاهایشان بوی بدی می‌دهد.^۱

بیشتر آزارها و بی‌توجهی‌ها توسط عباس صورت می‌گیرد و اوست که در بیشتر اوقات به دلایل نامشخصی معرکه‌گردان این اعمال زشت و ضد انسانی و ضد اخلاقی آنهاست... رفتار دانشجویان روز به روز ناراحت‌کننده‌تر می‌شود. رفتار بسیار ناشایست و بچه‌گانه‌ای دارند، درست مانند زمانی که شیری را در قفسی بکنند و کودکان برای دیدن آن شیر به تماشای او در قفس بیایند. هر روز و هر شب عده‌ای از این دانشجویان که بیشتر سن آنها ۱۸ و ۱۹ ساله است برای دیدن زندانی و اینکه امکان دیدن او را دارند می‌آیند آن هم چه نگاه‌های زشت و زنده‌ای.^۲

دانشجویان به دلیل گرفتاری شخصی و خانوادگی و یا مأموریت، دائماً تعویض می‌شوند و این تغییرات بسیار ناراحت‌کننده و زجرآور است، چون فرد تازه‌وارد نه سلام بلد است و نه یک برخورد انسانی و مدت‌ها طول می‌کشد تا قیافه خود را عوض کند و این نوع برخورد، زجرآورترین مراحل زندگی است که من دارم.^۳

امروز حادثه و اقدام جالبی از سوی این دانشجویان جوان ولی بی‌خبر از خدا انجام شد. مانند قشون چنگیز یک مرتبه عده‌ای به داخل آپارتمان آمدند و مطابق معمول بدون سلام (که اولین دستور و وظیفه اسلامی است) و بدون توجه به من که در داخل سالن نشسته و مشغول خواندن کتاب بودم، به اتاقم رفتند و شروع کردند به خارج کردن میز و صندلی و

۱. همان، ص ۸۲.

۲. همان، ص ۸۴.

۳. همان، ص ۸۸.



تخت و تشک و همه چیز اتاق. به داخل اتاق رفتم. گفتم: منظور چیست؟ گفتند: اینجا هم بایستی مانند سایر زندان‌ها باشد و...^۱

... در موقع رفتن به سرپرست آنها عباس عبدی گفتم مگر من یک ولگرد خیابان هستم که تو با من چنین می‌کنی. عباس عبدی گفت: آن ولگرد از تو شرافتمندتر است، تو جاسوس و وطن‌فروشی.^۲

من برای آقای باقری تاریخچه مبارزه‌ای را که بر علیه کارمندان ضد انقلابی و یا ساواکی وزارت امور خارجه شروع کرده بودم، شرح دادم و اینکه مدارک چند ساله کارهایم را در میز سفارت گذاشته بودم و اشاره کردم که بدون شک از طرف سفارت به تهران فرستاده شده و به خیال خودشان حالا که می‌شود ضربه زد، آنها هم ضربه خودشان را بایستی وارد کنند و احتمالاً نامه مجلس خبرگان را هم که یک کپی آن را من بین مدارک خودم نگه داشته بودم به دست آقای قدوسی رسانده‌اند...^۳ دکتر سبحانی توضیح داد که قبل از رسیدن اسناد و مدارک خصوصی‌ام از سوئد قرار بود که آزاد شوم ولی پس از دیدن نامه مربوط به مجلس خبرگان، امام گفته است که باید محاکمه شوم. سبحانی خیلی مایوس بود و فکر می‌کرد که نشود امام را قانع کرد.^۴

باقری مجدداً نزد آمد. در مدتی که در اتاق من بود می‌گفت از دکتر یزدی مدارک بدی پیدا کرده‌اند و یکی از کارمندان سفارت نیز تماس و ارتباط دکتر یزدی با امریکاییان را برای آنها تعریف کرده است.^۵ از دیشب گازوییل ساختمان تمام شد و از سرما تمام بدنم درد گرفت و نتوانستم خوب بخوابم و به دلیل نبودن آب گرم نتوانستم حمام کنم. با اجازه عباس فزونی به بنی جمالی تلفن کردم و یک بخاری برقی برایم آورد که استفاده از آن را با نگهبانان تقسیم کردیم چون داخل ساختمان واقعاً سرد است.^۶

دوم اینکه صدور اجازه خروج لوازم شخصی افراد سفارت امریکا را در

۱. همان، ص ۸۹.

۲. همان، ص ۹۰.

۳. همان، ص ۹۱.

۴. همان، ص ۹۲.

۵. همان، ص ۹۴.

۶. همان، ص ۹۸.



آن دوران طبق دستور نخست‌وزیر، به دلیل اینکه همه تلاش و کوشش در جهت کمتر کردن بار دولت بود و مشابه این اجازه تقریباً به همه سفارتخانه‌هایی که مراجعه کردند داده شد، بر علیه من مطرح کرده‌اند و آن را به عنوان سندی در جهت عکس خط امام توجیه کرده‌اند و...^۱
 ... در روز یکشنبه ۵۸/۱۰/۳۰ هم آقای شیخ علی تهرانی نامه‌ای از مشهد برای روزنامه جمهوری/اسلامی نوشته و در آن شدیداً اعتراض کرده بود که وقتی وزیر کشور و دو عضو شورای انقلاب هم در کارهای امیرانتظام شریک‌اند، چرا فقط امیرانتظام باید در زندان باشد و دیگران آزاد؟^۲

دیشب به دکتر بنی‌جمالی تلفن کردم و خواهش کردم روغنی را که دکتر پوست در سوئد به من داده بود، از سوئد بخواهد. چون دو مرتبه ناراحتی عرق‌سوز پوستی‌ام شروع شده است... روزنامه‌های امروز افشاگری شماره ۲۸ دانشجویان را چاپ کرده بودند و در آن دکتر مدنی را به عنوان اینکه تلاشی در خروج فرزندان پالیزبان به خرج داده، معرفی کرده بودند... امروز آقای مهندس بازرگان در روزنامه کیهان مورخ ۴ بهمن ۱۳۵۸ مقاله‌ای تحت عنوان «آقای شیخ علی آقا، شما هم بله!» نوشته و در آن از روحانیون، دکتر بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی دفاع کرده و نتیجه گرفته است که در این برهه خاص از زمان هر کسی با زدن اتهام، مؤثرترین افراد انقلاب را از صحنه خارج می‌کند.^۳
 با وجود نبودن هیچ مدرکی، هیچ آدم شجاعی نیست که بتواند تصمیم بگیرد. دادستانی هم نه مدرک دارد و نه شجاعت تصمیم‌گیری. دوستان نهضت آزادی هم صلاح را در سکوت می‌دانند و هیچ کدام نتوانسته‌اند مستقیماً با خود امام صحبت کنند... امروز به دلیل خرابی تلفن نتوانستم با خانواده‌ام صحبت کنم و باید منتظر درست شدن تلفن باشم.^۴
 از دیشب که دانشجویان دومرتبه به قول خودشان افشاگری کردند و باز مطالبی بی‌پایه درباره من گفته‌اند و بعد هم دکتر میناچی را متهم

۱. همان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰۵.

۴. همان، ص ۱۰۹.



کردند و ساعت ۲ بعد از نیمه شب هم او را از منزلش توقیف کردند... امشب مهندس بازرگان، شجاعانه، دومرتبه از من و میناچی به صورت بسیار شدیدی دفاع کرده و اعمال دانشجویان را بچه گانه خوانده و آنها را محکوم کرد. متن مصاحبه و سخنان ایشان در کیهان ۱۷ بهمن چاپ شده بود. از طرف دیگر یک نسخه از متن مدافعات مرا به رادیو-تلویزیون داده و در سخنانش گفته بود که بایستی آن را به صورت کامل با صدای خودش پخش کنند و آن را در اختیار جراید قرار دهند... دیشب آقای دکتر میناچی در ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب از زندان آزاد شده بود. امروز صبح هم روزنامه جمهوری/سلامی خبر آزادی ایشان را طبق دستور دکتر بنی صدر و شورای انقلاب چاپ کرده بود... گویا قرار است از امروز متن مدافعات من در کیهان چاپ شود.^۱

امشب روزنامه کیهان و انقلاب/سلامی مقداری از متن مدافعات مرا چاپ کرده بودند که به دلیل خلاصه کردن آن، ارتباط بین قسمت‌ها قطع شده بود و چندین غلط املائی داشت. ضمناً آقایان بنی صدر و احمد صدر حاج سید جوادی از دکتر میناچی دفاع کرده بودند. روزنامه اطلاعات تمام مدافعات را یکجا چاپ کرده بود.^۲

امروز نامه‌های زیر را برای آقایان صدر حاج جوادی (احمد) و مهندس بازرگان نوشتم: برادر ارجمند جناب آقای احمد صدر حاج سید جوادی: مقاله شما را در روزنامه کیهان پنجشنبه ۱۸ بهمن در مورد دکتر میناچی خواندم و در مورد خودم فوق العاده ناراحت شدم که چه شد که آن برادر در مدت ۲۴ ساعت نسبت به دکتر میناچی در جراید عکس العمل نشان داد ولی در مورد من پس از ۵۰ روز هنوز سکوت کرده است: ۱. ایشان را بیشتر از من می شناسید؟...^۳

شنبه ۲۷ بهمن؛ امروز در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به دکتر بنی صدر رئیس جمهور تلفن کردم و گفتم: «برادر، من هم سفیر دولت جمهوری اسلامی بودم که ۶۰ روز است در زندان دانشجویانم و سه نامه تا به حال برای شما نوشته‌ام. به خاطر وظیفه‌ای که دارید وضع مرا روشن کنید.»

۱. همان، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳. همان، ص ۱۱۳.

گفت که خبر نداشته که من در اسارت دانشجویانم! به هر صورت نظرش این بود که تا فردا شب صبر کنم.

دوشنبه ۲۹ بهمن ۵۸؛ امروز تلفن کردم آقای دکتر بنی صدر برای رسیدگی به کار سیل زدگان به جنوب رفته بودند...

آقای آلاپوش آمد و گفت که قرار شده من به اوین منتقل شوم و دست خط آقای قدوسی را که حاکی از انتقال من به آنجا و انجام محاکمه علنی بود به من داد. قرار شد چون دکتر مکرّم افشار به اتفاق دکتر وزیری برای ناراحتی‌های جسمی امشب به دیدنم می‌آیند، این انتقال فردا انجام شود. آلاپوش بسیار خوش بین بود. تلفنی با مهندس بازرگان صحبت کردم؛ پیدا بود که نمی‌تواند حرف بزند گفت: فعلاً برو به خدا توکل داشته باش تا ببینم چه خواهد شد و تأکید کرد که امام و احمدآقا گفته‌اند که هیچ نظری ندارند. فتح‌الله بنی صدر گفت که فردا صبح تلفن کنم و نتیجه را از ایشان بپرسم.^۱

سه‌شنبه ۳۰ بهمن ۵۸... قبل از خروج، دو نفر از دانشجویان آمدند و گفتند که می‌خواستیم دو مطلب را به شما توضیح دهیم، یکی اینکه اینجا بازداشتگاه دانشجویان نیست بلکه متعلق به دادسراست... ۶۲ روز در ساختمانی که صد درصد در کنترل دانشجویان بوده و بدون اجازه آنها حتی آب نمی‌شد خورد، بوده‌ام و حالا آمده‌اند و می‌گویند که اینجا بازداشتگاه ما نیست؛ دوم اینکه ما شما را متهم نکرده‌ایم، بلکه مطالبی را که درباره شما بوده فاش کرده‌ایم... نزدیک ساعت ۱۱ صبح بود که به طرف اوین حرکت کردیم، اول قرار بود اجازه دهند که من وسایل اضافی خودم را به منزل دکتر مصطفی بنی‌جمالی بسپارم که بعد گفتند نمی‌شود.^۲

رفتار پاسداران بسیار انسانی است و امروز ساعت ۳ بعدازظهر تعویض شدند. ابتدا در سلول و حتی پنجره را بستند ولی بعداً چند نفر از آنها آمدند و با هم صحبت کردیم. بسیار صمیمانه و رفتاری پر از ملاحظت و محبت داشتند. متن مدافعات خودم را در روزنامه/اطلاعات دادم

۱. همان، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۵.





بخوانند، درباره اتهامات من صحبت کردند که برای آنها توضیح دادم.^۱ ظهر امروز آقای قدوسی به اتفاق آقای آیت‌الله جنتی (عضو شورای نگهبان) به دیدنم آمدند و چند بار آقای قدوسی در حضور آقای جنتی گفت: «شما که حالتان خوب است اینجا راحت هستید. آقای صادق طباطبایی دیشب تلفن کرد که حال شما خوب نیست و من گفتم شما را اینجا بیاورند.» و بعد اضافه کرد که به زودی تا ۸ روز آینده محاکمه شما انجام می‌شود... بعد درباره ارسال حقوقم برای خانواده‌ام در سوئد پرسیدم. گفت: طبق مدارکی که در اینجا هست، شما دارای شرکت‌های متفاوت هستید و آقای دکتر کمال خرازی گفته که احتیاج ندارید.^۲ جمعه ۲۴ اسفند ۵۸؛ امروز روز اخذ رأی برای انتخابات مجلس شورای است و قرار است که صندوق رأی را به بهداری بیاورند که ما هم بتوانیم رأی بدهیم.^۳

پس از ارسال نامه به آقای قدیریان (معاون دادستان کل) بلافاصله ایشان با من تلفنی تماس گرفتند و با محبت و احترام خاصی اظهار داشتند آنچه را که بتوانند از خواسته‌های من انجام خواهند داد. ابتدا ترتیب آمدن آقای دکتر بنی‌جمالی داده شد و امروز ساعت ۲/۵ بعدازظهر برای اولین بار ایشان به دیدنم آمد و آقای کچویی نیز حضور داشت.^۴

پنجشنبه ۵۹/۳/۸؛ صبح در حدود ساعت ۱۱/۵ دکتر بنی‌جمالی به دیدنم آمد و گفت که حال خانواده‌ام خوب است. قرار شد مجدداً در ۱۵ روز آینده به دیدنم بیاید... نزدیک ساعت یک بعدازظهر تعدادی خبرنگار و عکاس به اتفاق آقای کچویی به دیدنم آمدند. ابتدا نمی‌دانستم مقصود چیست ولی وقتی فهمیدم برای کسب خبر آمده‌اند مفضلاً درباره خدماتم و اشتباهی که در ارزیابی آن و اتهامی که به من زده‌اند صحبت کردم و...

چهارشنبه ۱۴ خرداد؛ امروز صبح خبرنگار و عکاس روزنامه *آزادگان* به

۱. همان، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۱۲۳.

۴. همان، ص ۱۲۴.



دیدند آمدند که مصاحبه کنند، مدت یک ساعت و ۲۰ دقیقه صحبت کردیم. من از اتهامات غیر انسانی و اسلامی که چه از طریق دانشجویان و چه از طریق روزنامه‌آزادگان و جمهوری اسلامی به من زده بودند صحبت کردم و آنها را رد کردم و... در این گفت‌وگو متوجه شدم که عکاسی که به دیدنم آمده به قول خودش به اداره گذرنامه رفته و آن نامه سراپا دروغ و اتهام را به من زده است. امشب حاج احمد خمینی و عده‌ای دیگر به زندان اوین آمدند ولی به دیدن من نیامدند... امروز روزنامه‌آزادگان مصاحبه مرا بسیار خلاصه چاپ کرده بود ولی درست خلاصه کرده بود و چیزی به آن اضافه نکرده بود.^۱

دوشنبه ۲۳ تیرماه ۵۹؛ نامه مورخ ۱۰ تیرماه من درباره تکذیب اتهام «اقدام بر علیه جمهوری اسلامی ایران» در تاریخ پنجشنبه ۱۹ تیر ۵۹ در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان چاپ شد. آقای مکارم شیرازی در تاریخ شنبه ۲۱ تیر ۵۹ در روزنامه اطلاعات اعلام کردند که به دلایلی و کالت مرا نخواهند پذیرفت.^۲

... جناب خلخالی، بیایید یک لحظه تأمل کنید و بدون دخالت احساس و فقط با تکیه به خداوند درباره سؤالات زیر فکر کنید و پاسخ دهید... آیا تنها به خاطر وجود ورقه‌پاره‌هایی که از طرف دشمنان خدا تهیه شده و هیچ محتوایی ندارد، می‌شود کسی را متهم و محکوم کرد؟ آیا احتیاج به تحقیق و حتی مذاکره با متهم و شنیدن دفاع او نیست؟ ۳. آیا امکان ندارد که این اوراق موجود در سفارت امریکا که از طرف کارمندان سفارت قبل از اشغال از بین برده نشده و صحیح و سالم در اختیار دانشجویان قرار گرفته برای این باشد که یک گروه از افراد وطن پرست و شرافتمند را ضایع کنند؟^۳

ملاحظه کنید، جو مسمومی که به دلیل پیش‌داوری‌های غیر اسلامی و انسانی به وجود آمده تا چه حدی است که با وجود تقاضاهای دادخواهی از آقایان مکارم شیرازی، شیخ علی آقا تهرانی و گلزاده غفوری، همه به دلیل وحشت از آلوده شدن دامنشان و به هم خوردن

۱. همان، ص ۱۲۹-۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. همان، ص ۱۳۲.



وضع موجود زندگی شان از پاسخ به درخواست من خودداری می کنند.^۱ دیشب در ساعت ۳ بعد از نیمه شب (سومین روز ماه مبارک رمضان) قبل از بیدار شدن برای سحری، خوابی دیدم. در خواب کسی به من گفت فاستعینوا بالصبر (پس، از صبر کمک بجوید) تا ساعت سه و نیم صبح که از خواب بیدار شدم دائماً این کلام خدا را در خواب تکرار می کردم و پس از بیداری روح تازه‌ای پیدا کردم. ندای غیبی مزده داد که صبر کنم.^۲ ... شما (آیت الله قدوسی) ادعا کردید که هیچ کس و کالت مرا نپذیرفته در حالی که استاد علی تهرانی طبق اظهاراتشان که در تیرماه در روزنامه *انقلاب اسلامی* منتشر شد سه بار پیشنهاد و کالت نموده‌اند. به هر صورت برای مزید اطلاع شما بدین وسیله از ایشان و آقای دکتر گلزاده غفوری و آیت الله نوری و جامعه روحانیت مبارز تهران تقاضا می کنم که اگر در این امر اسلامی برای خود وظیفه‌ای احساس می کنند، کتباً از طریق روزنامه موافقت خودشان را برای قبول و کالت اینجانب اعلام فرمایند.^۳ پنجشنبه ۲۷ شهریور ۵۹؛ امروز کیهان مصاحبه مرا به اختصار چاپ کرد و تحریفی در آن نبود... شنبه ۲۹ شهریور ۵۹؛ امروز *انقلاب اسلامی* مصاحبه مرا چاپ کرد، کمی مفصل تر از کیهان ولی تحریفی نداشت.^۴ بنا به پیشنهاد من قرار شد طرحی به هیئت دولت داده شود که چنانچه هیئت دولت آن را تصویب کرد، به مرحله اجرا گذاشته شود و آن هم فکری بود که در سطح اجتماع وجود داشت: یعنی طولانی شدن دوره مجلس خبرگان... آقای مهندس بازرگان به من گفتند که به منزلی که دوستان در آن جمع بودند تا از تصمیم دولت آگاهی پیدا کنند بروم و به ایشان بگویم که مسئله را با ذکر سوگند فراموش کنند تا امام خمینی اظهار نظر نمایند و من هم به منزل دوستان که دوستان شب قبل در آنجا جمع بودند، رفتم و عین گفته‌های آقای نخست‌وزیر را به آنها ابلاغ کردم.^۵

۱. همان، ص ۱۳۳.

۲. همان، ص ۱۳۴.

۳. همان، ص ۱۳۷.

۴. همان، ص ۱۳۸.

۵. همان، ص ۱۴۳.



امروز گروه منتخب درباره وضع زندانیان (آقایان محمد منتظری، علی محمد بشارتی، دادگر و دو نفر دیگر که نامشان را نمی‌دانم) به دیدنم آمدند و بیش از یک ساعت پیرامون وضعیت خود به آنها توضیح دادم.^۱

کار به آنجا کشید که حزب توده در روزنامه مردم ارگان خود نوشت که پس از تحقیق، کلیه مطالب منتشر شده از طرف دانشجویان را تأیید می‌کند و دکتر حبیب‌الله پیمان در مقالات متعدد در روزنامه/اطلاعات نوشت که هر مصیبتی که بر سر ایران آمده توسط همین لیبرال‌ها بوده است... دانشجویان پیرو خط امام دو عکس مرا به عنوان سند خیانت من منتشر کردند. این دو عکس یکی از مراسم میهمانی یک شرکت در یانوردی حمل کالا بود و در یکی از آنها من در کنار مدیر بین‌المللی آن شرکت که در حال نوشیدن نوشابه بود، بودم و من آب پر تقال می‌نوشیدم. در زیر این عکس نوشته بودند که امیرانتظام با یک عامل صهیونیسم مشغول می‌گساری است. در عکس دوم من و آقای یدالله شهبازی معاون نخست‌وزیر وقت (هویدا) و همسرش و عده‌ای دیگر سر میز ناهار خوری در هتل اینتر کنتینانتال نشسته بودیم.^۲

در بهار سال ۱۳۵۹ گروهی از صلیب سرخ جهانی از زندان اوین دیدن کردند. وقتی به سلول من رسیدند، رئیس گروه صلیب سرخ به دیدنم آمد و مدت ۲ ساعت بدون حضور پاسدار با من صحبت کرد و درباره خانواده‌ام و سرنوشت آنها پرسید... وی پس از دو ماه بازگشت و باز هم در حدود ۲ ساعت با من به گفت‌وگو نشست و نامه‌ای را به من داد که در آن سازمان صلیب سرخ جهانی، سرپرستی خانواده‌ام را به عهده گرفته بود... روزی آیت‌الله قدوسی دادستان وقت انقلاب همراه با آیت‌الله جنتی از سلولم بازدید کردند و من بی‌توجه به آنها دراز کشیده بودم، آنها پیروزمندان به من و سلولم نگاه می‌کردند و من با بی‌تفاوتی به آنها می‌نگریستم.^۳

یکی از برنامه‌های زندان، قرائت قرآن در ساعات مختلف روز یا شب با

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۵۱-۱۵۰.

۳. همان، ص ۱۵۴.



صدای بسیار بلند بود که گوش را بسیار آزار می‌داد. من ابتدا دلیل آن را نمی‌دانستم. بعدها شنیدم که در زمان شکنجه افراد، بلندگوها را تا آخرین درجه باز کرده و قرآن پخش می‌کردند تا سایر افراد در سلول‌ها صدای ضجه زندانی در حال شکنجه شدن را نشنوند.^۱

یکی از افرادی که هرگز مرا ندیده بود، ولی همیشه و در همه جا محض رضای خدا به من فحش می‌داد و به انواع اتهامات مرا متهم می‌کرد، محمد منتظری فرزند آیت‌الله حسینعلی منتظری بود... محمد منتظری از بدو تأسیس دولت موقت با شخص بازرگان و من به شدت عناد می‌ورزید و مطالبی نادرست و دور از حقیقت می‌نوشت و در سخنرانی‌هایش ما را امریکایی و مزدور و جاسوس امریکا می‌دانست... در اسفند سال ۱۳۵۷ جلود نخست‌وزیر لیبی بدون کسب اجازه یا دعوت دولت ایران به تهران آمد و چون ویزای ورود نداشت از فرودگاه به من تلفن شد و کسب تکلیف کردند. مطلب را با مهندس بازرگان نخست‌وزیر در میان گذاشتم، از چگونگی ورود او به ایران، آن هم بدون اطلاع دولت تعجب کرده، به مسئولان فرودگاه دستور دادم تا از پیاده شدن جلود و همراهانش جلوگیری کنند. مدت ۲۴ ساعت هواپیما در فرودگاه منتظر دستور باقی ماند. مراتب ورود بدون اجازه جلود به اطلاع روحانیان در قم رسید و آنان بدون مشورت با نخست‌وزیر دستور دادند که جلود و همراهانش وارد شوند.^۲

در بهار سال ۱۳۵۸ که من هنوز معاون نخست‌وزیر بودم، روزی از فرودگاه به من تلفن شد که محمد منتظری همراه با عده‌ای چریک مسلح می‌خواهد با هواپیما تهران را ترک کند و مقدار زیادی وسایل عتیقه‌گران قیمت با خود دارد. مسئله را با آقای نخست‌وزیر در میان گذاشتم. ایشان هم متحیر مانده بود که چه باید کرد، چون طبق قانون نه کسی حق داشت کشور را بدون اجازه خروج ترک کند و نه اشیای عتیقه را همراه ببرد. نخست‌وزیر دستور داد تا اطلاع ثانوی از خروج او و همراهانش جلوگیری شود... به گفته آیت‌الله حسینعلی منتظری که در

۱. همان، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۷-۱۵۶.



روزنامه‌ها چاپ شد و روزنامه‌کیهان که آن را در صفحه اول خود درج کرده بود، محمد منتظری دچار بیماری روانی بود. آیت‌الله منتظری پس از اظهار نظر درباره بیماری فرزندش از دولت موقت خواسته بود که قانون را درباره پسرش محمد منتظری اعمال کنند و در آن مورد رعایت ایشان را نکنند.^۱

البته تنها محمد منتظری نبود که دولت موقت و شخص مرا متهم کرد، بلکه عده بسیار دیگری بودند که چه در لباس روحانیت و چه غیر روحانی آزادانه به ما می‌تاختند و خدمات ما را خیانت جلوه می‌دادند. از جمله حجت‌الاسلام مسیح مهاجری مدیر مسئول روزنامه صبح‌آزادگان و آیت‌الله مشکینی و... مسیح مهاجری در یکی از شماره‌های روزنامه خود نوشته بود که مهندس مهدی بازرگان با قاشق و چنگال طلا غذا می‌خورد. او خوب می‌دانست که این اخبار دروغ تا چه اندازه برای روح معصوم جوانان مسلمان کشور ما مسموم‌کننده است.^۲

در یکی از شب‌های پاییز سال ۱۳۵۹ اسدالله لاجوردی به سلولم آمد و گفت صادق قطب‌زاده می‌خواهد تو را ببیند؛ آیا موافق هستی؟ گفتم بله، گفت فقط برای ده دقیقه، و مدتی بعد همراه صادق قطب‌زاده و کچویی رئیس زندان اوین بازگشت. خودش و کچویی در پاشنه در سلول ایستادند، ولی قطب‌زاده به درون سلول آمد. من اتهامات کذب وارده بر خودم را برای او توضیح دادم. مذاکرات ما در حدود نیم‌ساعت به طول انجامید. قطب‌زاده هنگام رفتن گفت که مسائل حل شده و من تا آخر آذر ۱۳۵۹ از زندان آزاد خواهم شد... یکی از روزهای سال ۱۳۵۹ مجید معادیخواه که در آن وقت از زندان اوین بازدید می‌کرد به راهروی توالی بهداشتی که من در آنجا مشغول اصلاح سر بودم آمد، توسط سلمانی از حضور او مطلع شدم و نسبت به رفتار مسئولان زندان اعتراض کردم. او در جواب گفت: «پدر سوخته خفه شو!» با نگاهی تنفرآمیز به او نگریستم... شب ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ شکرریز و سهرابی به سلولم آمدند و متن کیفرخواست ۱۷ ماده‌ای را به من دادند و گفتند که محاکمه من در

۱. همان، ص ۱۵۸.

۲. همان، ص ۱۵۹.



دادگاه انقلاب، فردا ساعت ۷ صبح آغاز خواهد شد.^۱

ساعتی پس از ورود من به دادگاه، آقای مهندس بازرگان با کیف دستی‌اش وارد دادگاه شد. من به احترام ایشان از جای خود بلند شدم... پس از رسمیت یافتن دادگاه و قرائت آیاتی از کلام‌الله مجید، مهندس بازرگان به مدت ۳ ساعت پیرامون سوابق آشنایی من با ایشان از سال ۱۳۳۰ در دانشکده فنی دانشگاه تهران، فعالیت‌های سیاسی من در چهار چوب نهضت ملی و مسئولیت در دانشگاه و نیز مبارزات نهضت مقاومت ملی ایران، همچنین همکاری در نهضت آزادی ایران، به تفصیل صحبت کردند... آقای محمد محمدی گیلانی، رئیس دادگاه، در آخر جلسه اعلام کرد که دادگاه تا هشتم فروردین ماه ۱۳۶۰ تعطیل خواهد بود... دومین جلسه دادگاه در روز ۸ فروردین ماه ۱۳۶۰ و بعد از تعطیلات نوروزی به ریاست آیت‌الله محمدی گیلانی در همان محل سابق تشکیل شد. مجتبی میرمهدی نماینده دادستانی و حسن میرفندرسکی عضو حقوقدان دادگاه نیز مانند جلسه قبل حضور داشتند.^۲

... پس از اتمام مدافعات چهل صفحه‌ای که در طی جلسات دوم و سوم قرائت کردم، نسبت به در اختیار نداشتن اسناد و مدارک اتهامی، کماکان معترض شدم. تا آنکه رئیس دادگاه دستور داد که آن اوراق را به من بدهند و دادگاه را تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام کرد.^۳

آنگاه به خواندن نامه‌های انگلیسی مشغول شدم. هنگام مطالعه متوجه شدم که بعضی از کلمات و جملات کوتاه در نامه‌ها به طور عجیب و غیر طبیعی تکرار شده است... پس از اتمام یادداشت‌ها، به دقت به آن مطالب نگاه کرده و جملات تکراری را شمردم. با کمال حیرت متوجه شدم در حقیقت جمله «امیرانتظام، خدا، خمینی، مردم و انقلاب را قبول ندارد.» تکرار شده و این مطلب به طرز عجیب و مغرضانه در لابه‌لای نامه‌ها گنجانده شده است.^۴

اتهام دیگر من این بود که امکانات فرار کارشناسان امریکایی را فراهم

۱. همان، ص ۱۶۰.
۲. همان، ص ۱۶۱.
۳. همان، ص ۱۶۲.
۴. همان، ص ۱۶۳.



و آنان را از ایران خارج کرده‌ام. استناد آنها به نامه‌ای بود که در آن من به هواپیمایی کشوری دستور داده بودم تا تحت نظارت کارشناسان بانکی، گمرکی و... اقدامات لازم را جهت خروج هر چه سریع‌تر کارشناسان امریکایی فراهم سازند... اتهام دیگر من خارج کردن افراد رژیم سلطنتی از ایران بود. در زمانی که در سمت معاونت نخست‌وزیر مشغول کار بودم مسئولیت دادن اجازه خروج از کشور، بعد از طی مراحل قانونی با من بود. به این ترتیب که تقاضاهای خروج از کشور به دفتر من فرستاده می‌شد و من آنها را به دفتر آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌فرستادم. ایشان با توجه به لیستی که در اختیار داشتند نام افراد را کنترل و در صورت ممنوع‌الخروج نبودن به آنها اجازه خروج می‌داد. دفتر من آن اجازه را در روی سربرگ نخست‌وزیری در اختیار متقاضیان قرار می‌داد.^۱

اتهام دیگر، آشنایی و مشارکت تجاری من با شهرام پهلوی پسر اشرف پهلوی بود؛ دلیل آن هم این بود که شماره تلفن او در دفتر تلفن من قرار داشت! شهرام شرکتی داشت که مواد شیمیایی برای بتن وارد می‌کرد. من هم شرکتی داشتم که ماشین‌های بتن‌سازی را در ایران عرضه می‌کرد. وجود تلفن شهرام در دفتر تلفن من برای استفاده از مواد افزودنی بتنی او بود و شرکت من حتی یک بار هم از مواد شیمیایی که او نمایندگی اش را داشت استفاده نکرده بود... اتهام دیگر خرابکاری در روابط ایران با دولت‌های سوریه، لیبی و فلسطین بود. این امر از آنجا شروع شده بود که از روز ۲۲ بهمن ۵۷ عوامل دولت‌های فوق و یادی آنها در ایران شروع به اعمال نظر و دخالت کرده بودند. به عنوان مثال هانی‌الحسن کلخ شمس پهلوی را اشغال و در آن سکونت می‌کرد، جرج حبش بدون اجازه و روادید وارد ایران شده بود و در استان خوزستان به اقداماتی از جمله اشغال مرکز پلیس در شهر اهواز دست زده بود. جلود نخست‌وزیر وقت لیبی بدون رعایت مقررات بین‌المللی با یک گروه مسلح چند ده نفری با هواپیما وارد فرودگاه مهرآباد شده و سفیر و اعضای سفارت لیبی در ایران دائماً در حال دخالت در امور ایران بودند و در بین گروه‌های چماقدار طرفدار خود پول خرج می‌کردند... اتهام

دیگر من دخالت در تعقیب سپرده‌های نقدی ایران در امریکا بود که بالغ بر یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار بود. دولت ایران در رژیم سلطنتی قراردادهای بسیاری درباره خرید سلاح از امریکا امضا کرده بود. یکی از مواد قرارداد دولت ایران را ملزم به سپردن یک میلیارد و پانصد میلیون دلار در حساب جاری خود در بانک منهنن نیویورک کرده بود. این حساب همیشه تا این مبلغ پر می‌شد و حداقل سقف آن در زمان استفاده از موجودی آن تا ۵۰۰ میلیون دلار بود.^۱

ولی اعتقاد راسخ داریم که کشورهای صنعتی جهان به رهبری امریکا ابتدا خود را در کنار انقلاب ایران قرار دادند، بعد با کانالیزه کردن آن، هدایت آن را به دست گرفتند و در جهت اهداف خود سوق دادند. کشورهای صنعتی جهان بر موج انقلاب ایران سوار شدند و آن را در جهتی بردند که خود می‌خواستند.^۲

... و گیلانی هم با توجه به همین اتهامات ساختگی، ابتدا مرا به مرگ محکوم کرده بود و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد غیر قابل تغییر محکوم شدم... پس از شهادت محمد منتظری، مجید معادیخواه در جایگاه شهادت قرار گرفت و عیناً اتهامات محمد منتظری را درباره من در دادگاه تکرار کرد. او گفت: «تک تک کارهای امیرانتظام خوب است ولی مرده شوی ترکیب او را ببرد...» معادیخواه از این امکان استفاده کرده و بیشتر به توهین و منازعه با مهندس بازرگان پرداخت.^۳

... در جلسه بعدی هادی غفاری بر علیه من شهادت داد و همان موارد از اتهامات کذب دادستانی انقلاب را که من قبلاً آنها را رد کرده بودم، دو مرتبه تکرار و محمد گیلانی حق آخرین دفاع را از من سلب کرد، بنابراین من نتوانستم اظهارات مغرضانه هادی غفاری را دومرتبه رد کنم... در طول جلسات دادگاه، دکتر ابراهیم یزدی و مهندس محمد توسلی حجتی نیز در دفاع از من شهادت دادند. البته شهادت این دو نفر از آقایان قبل از شهادت مغرضانه هادی غفاری انجام شد.^۴

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. همان، ص ۱۷۰.

۴. همان، ص ۱۷۱.

نقد و نظر خاطرات

انتشار خاطرات آقای امیرانتظام بعد از سال‌ها که رسانه‌های خارجی (عمدتاً سلطنت‌طلب‌ها) تصویری از اسوه‌پایداری و مقاومت از وی ترسیم ساخته بودند، در واقع دور از انتظار همگان بود. به ویژه آنکه در شرایطی این خاطرات عرضه عمومی می‌شود که هر نوع بحثی با هر خاستگاه و جهت‌گیری، فرصت انتشار می‌یابد و حتی کتاب‌ها و آثار نیروهای معارض و مرتبط با گروه‌های رنگارنگ خارج کشور نیز عیناً در داخل به چاپ می‌رسد. اما آقای امیرانتظام در این اثر از آنجا که به نظر می‌رسد تمام اهتمام خود را به مسئله عادی جلوه‌گر ساختن روابط خود با امریکاییان معطوف ساخته، لذا تداوم حرکت در امتداد روند تبلیغات گذشته، برایش چندان حائز اهمیت نبوده یا در اولویت‌های بعدی قرار داشته است. از این رو می‌توان خاطرات به‌چاپ‌رسیده از آقای امیرانتظام را شوکی به روند تبلیغاتی رسانه‌های غربی و جریان‌های مرتبط با آن دانست. به عبارت دیگر، از آنجا که هدف اصلی این اثر دفاع در برابر اسنادی است که علیه آقای امیرانتظام در تاریخ به ثبت رسیده و عدم پاسخگویی به آنها، ضربه‌ای غیر قابل جبران به یک جریان سیاسی خاص به حساب می‌آید، نویسنده کاملاً به سمت بهره‌گیری از شیوه‌های استدلالی در بحث‌های سیاسی سوق یافته و همین امر او را تا حدود زیادی از توسل به تهاجمات تبلیغاتی دور ساخته است.

اکنون که حاصل این تلاش متفاوت با روند تبلیغاتی گذشته در معرض قضاوت قرار گرفته است، حتی برخی محافل طرفدار جناح سیاسی مرتبط با آقای امیرانتظام معتقدند اگر وی به همان شیوه تبلیغاتی تهاجمی متوسل می‌شد، توفیق بیشتری را حتی در میان مدت از آن خود می‌ساخت. بر اساس این اعتقاد، از یک سو استدلال‌های نه‌چندان قوی آقای امیرانتظام در این وادی و از سوی دیگر دوری جستن بخش قابل توجهی از نیروهای نهضت آزادی از ایشان حتی قبل از دستگیری - که به دلیل فراگیری و کثرت مصادیق آن در این اثر نیز قابل کتمان نبوده است - در مجموع مسائلی نیستند که در یک تحلیل کلان به سهولت بتوان از کنار آن گذشت و صرفاً یک جریان را متهم به برخوردهای مغرضانه و دور از انصاف و عدالت ساخت. صدور اطلاعیه از سوی عده‌ای از اعضای نهضت آزادی علیه آقای امیرانتظام، اظهارات صریح آقای ابراهیم یزدی در مورد شخصیت ایشان و تأکید بر اینکه «اگر من جای نخست‌وزیر بودم هرگز شما را برای همکاری در هیئت دولت موقت دعوت به کار نمی‌کردم» و... همگی به قبل از تصرف لانه جاسوسی و کشف اسناد مرتبطین با این سفارت بازمی‌گردد. حتی مرحوم بازرگان نیز





شرط همکاری آقای امیرانتظام را با خود در امور سیاسی و فعالیت‌های مربوط به حقوق بشر در قبل از پیروزی انقلاب، منفک شدن ایشان از اشتغالات بازرگانی! اعلام می‌کند که متأسفانه این قول، بر اساس مستندات همین کتاب محقق نمی‌شود. بدون شک منظور آقای بازرگان از این شرط، بازداشتن آقای امیرانتظام از امرار معاش نبوده است، بلکه پرهیز از مناسبات شائبه‌برانگیزی بوده که آقای بازرگان دوری از آنها را شرط اولیه ورود به جرگه مبارزان می‌پنداشته است. نگرانی آقای بازرگان زمانی مشخص می‌شود که بعد از دستگیری آقای امیرانتظام، مرادوات اقتصادی وی با فرزند اشرف و مشابه بین‌المللی آن طرح می‌گردد. هر چند آقای امیرانتظام در کتاب خود این‌گونه ارتباطات رانفی می‌کند، اما مشخص نمی‌سازد که دلیل تأکید آقای بازرگان بر این شرط چه بوده است. بنابراین آقای امیرانتظام صرفاً با تندرروی‌های دانشجویان پیرو خط امام مواجه نیست که به سهولت بتواند آنان را متهم به بی‌تجربگی و جوانی و در نهایت غرض‌ورزی سیاسی نماید؛ زیرا بر اساس مستندات تاریخی در برخی از مواردی که به این‌گونه تندروی‌ها باز می‌گردد، نیروهای تعیین‌کننده و فعال سیاسی وارد میدان شده و در مقام دفاع از فرد یا گروهی که به ناحق در موضع اتهام قرار گرفته، برآمده‌اند. به عنوان مثال در مورد آقای میناچی که همزمان به دنبال افشاگری دانشجویان پیرو خط امام دستگیر می‌شود، به فاصله کوتاهی (چند ساعت) واکنش‌های شدید همه سلايق سیاسی منجر به آزادی وی می‌گردد. در حالی که حتی همه نیروهای مجتمع در دولت موقت نیز حاضر به دفاع برای آزادی آقای امیرانتظام نبودند و در این اثر نیز به کرات ناراحتی و گلایه نویسنده از بی‌تفاوتی آنان ابراز شده است.

در چنین شرایطی است که آقای امیرانتظام حتی در مورد کسانی که برای دفاع از ایشان دعوت می‌شوند، دچار تناقض‌گویی می‌گردد. به عنوان مثال ایشان می‌گوید:

... ملاحظه کنید، جو مسمومی که به دلیل پیش‌داوری‌های غیر اسلامی و انسانی به وجود آمده تا چه حدی است که با وجود تقاضای دادخواهی از آقایان مکارم شیرازی، شیخ علی‌آقا تهرانی و گلزاده غفوری، همه به دلیل وحشت از آلوده شدن دامنشان و به هم خوردن وضع موجود زندگی‌شان، از پاسخ به درخواست من خودداری می‌کنند...^۱

در همین حال آقای امیرانتظام طی پاسخی به آیت‌الله قدوسی می‌گوید:

... شما ادعا کرده‌اید که هیچ کس و کالت مرا نپذیرفته، در حالی که

استاد علی تهرانی طبق اظهاراتشان که در تیرماه در روزنامه/نقلاب

/سلامی منتشر شد سه بار پیشنهاد و کالت نموده‌اند...^۱

البته آنچه در مطبوعات آن زمان آمده، اعلام آمادگی برای پذیرش قضاوت دادگاه است و نه وکیل مدافعی آقای امیرانتظام؛ زیرا آقای علی تهرانی معتقد بود علاوه بر آقای امیرانتظام دیگران نیز باید محاکمه شوند که به این مطلب نیز در همین اثر اشاره شده است.^۲

شاید دلیل بروز چنین تناقضاتی را بتوان عمدتاً ناشی از آن دانست که آقای امیرانتظام نتوانسته یا نخواسته است علت وجود ذهنیت منفی از خود را حتی در میان طیف نیروهای مذهبی متمایل به ساختار سیاسی غرب، تبیین و توجیه کند؛ زیرا مسلماً فرق فاحشی است بین آن دسته از کسانی که نظام سیاسی غرب را حتی بیش از نظام سیاسی ارایه شده توسط اسلام، باور دارند و آن دسته از افرادی که علاوه بر این باور، دارای پیوندها و روابط غیر متعارف سیاسی با هر یک از کشورهای غربی اند. به عبارت دیگر آقای امیرانتظام، هم باید دلیل دوری جستن نیروهای دسته اول را از خود روشن سازد و هم به اسناد کشف شده از لانه جاسوسی پاسخ گوید و دشواری چنین کاری موجب شده است تا از عهده آن بر نیاید. همه تلاش‌های آقای امیرانتظام در نهایت منجر به متمایز شدن تعریف دو دسته فوق و نوع برخورد متفاوت نیروهای فعال در فضای سیاسی آن زمان با این دو دسته شده است. به عبارت دیگر، کلیت جامعه حساب کسانی را که به لحاظ فکری دارای گرایش‌هایی به فرهنگ غرب هستند با کسانی که در عرصه عمل نیز به نفع مصالح کشورهای دارای به اصطلاح فرهنگ برتر! گام برمی‌دارند، جدا دانسته و تعامل یکسانی با آنها نداشته است؛ البته متأسفانه تندروی برخی از اعضای دانشجویان پیرو خط امام که امروزه داعیه اصلاح طلبی و آزادی خواهی دارند و تلاش غیر منطقی برخی از آنان برای منطبق کردن این دو گروه با یکدیگر، پرورنده آقای امیرانتظام را پیچیده تر ساخت.

آقای امیرانتظام در بخش پاسخگویی به ارتباطات خود با مقامات امریکایی، توضیحاتی ارایه می‌کند که خوانندگان را بیشتر به تأمل وامی‌دارد. آیا واقعاً از سوی محققان تاریخ در آینده این روایت پذیرفته خواهد شد که مأموران امریکایی از تهران یا واشنگتن به

۱. همان، ص ۱۳۷.

۲. همان، ص ۱۰۲.





محل مأموریت آقای امیرانتظام در سوئد می‌رفته‌اند تا از طریق ایشان آخرین فعل و انفعالات نیروهای عراقی در مرز ایران یا مسائل مربوط به اتحاد جماهیر شوروی را به اطلاع تهران برسانند؟ به راستی با شناخت مختصری که از دولت موقت و به ویژه ترکیب وزارت خارجه آن موجود است باید گفت چنین ارتباط‌هایی جزو بدیهی‌ترین و عادی‌ترین فعالیت‌های دیپلماتیک سفارت امریکا در تهران به حساب می‌آیندند. لذا این سؤال به صورت جدی مطرح می‌شود که چه دلیلی وجود داشته تا لازم باشد برای این‌گونه تماس‌ها و گفت‌وگوهای عادی دیپلماتیک، راهی چنین پرمخاطره طی شود؟ از آنجا که در این مختصر امکان پرداختن به اسناد ارایه شده از سوی دانشجویان نیست و اصولاً ما نیز در این نقد کوتاه بنا نداریم از بررسی روایات خود آقای امیرانتظام و تأمل در آنها فراتر رویم، طرح یک فرضیه و بحث پیرامون آن را با نقل دو رخداد از کتاب خاطرات ایشان کافی می‌پنداریم. این فرضیه، تأثیرپذیری عملکرد آقای انتظام از ارتباطات و تماس‌های غیر متعارف وی است.

رخداد اول؛ «سفر آقای امیرانتظام به ایران برای فراهم آوردن زمینه‌های انحلال مجلس خبرگان»: وی در این باره چنین می‌گوید:

در مهرماه ۱۳۵۸ برای شرکت در جلسه‌ای که جان استمپل و جرج کیو و کارمند دیگر وزارت خارجه امریکا قرار بود با مهندس بازرگان نخست‌وزیر داشته باشند، به تهران آمدم. در چند روز اقامت در تهران در چند مهمانی خانوادگی شرکت کردم... چون در این جلسات اغلب زن و مرد و عده‌ای نوجوان هم شرکت داشتند، من نمی‌توانستم نظرات خود را درباره اوضاع و دورنمای آینده مملکت تشریح کنم، بنابراین درصدد برآمدم اعضای شورای مقاومت ملی سال ۱۳۳۲ را برای مشورت و تبادل نظر دعوت کنم. هر یک از حاضران برای چاره‌جویی پیشنهادی مطرح نمود که مورد تأیید دیگران واقع نشد. نظر من این بود که مشکلات ما ناشی از فقدان قانون است و چون در این رابطه مجلس خبرگان که ماهیتی بدعت‌آمیز داشت تخلف کرده بود، طرح انحلال آن را پیشنهاد کردم...^۱

برنامه انحلال مجلس خبرگان بعد از ملاقات آقای امیرانتظام با نمایندگان سفارت امریکا، توسط ایشان مکتوب می‌شود و به امضای چند تن از عناصر کمتر سیاسی کابینه

می‌رسد، اما دکتر یزدی، مهندس صباغیان، مهندس معین‌فرو و دکتر میناچی از امضای آن سر باز می‌زنند. سپس آقای امیرانتظام با هماهنگی آقای بازرگان طرح را در دستور جلسه هیئت دولت قرار می‌دهد و ادامه ماجرا را خود این‌گونه روایت می‌کند:

نخست‌وزیر پیشنهادم را پذیرفت و من از رئیس دفتر ایشان خواستم تا از خبرنگاران دعوت کنند و خودم در اتاق رئیس دفتر ایشان منتظر ماندم. جلسه هیئت دولت پنج ساعت طول کشید و در ساعت ده شب خاتمه یافت. اولین کسی که از جلسه خارج شد و به طبقه بالا آمد، شخص نخست‌وزیر بود. من بالای پله‌ها انتظار ایشان را می‌کشیدم. ایشان فوق‌العاده عصبی و هیجان‌زده بود. وقتی به من رسید مرا به کناری کشید و ابتدا سوگند داد تا مسئله را فراموش کنم و دوم اینکه بلافاصله به سوئد بازگردم.^۱

همان‌طور که از این روایت پیداست آقای امیرانتظام تمام امکانات را فراهم کرده تا آقای بازرگان را وارد وادی خاصی کند. حتی خبرنگاران را فراخوانده تا برای اولین بار بحث انحلال مجلس خبرگان توسط ایشان به آنها و به تبع آن به جامعه منعکس شود. حال مسئله این است که در حالی که سایر جریانات و نیروهای فعال سیاسی به هیچ‌وجه از این برنامه آقای امیرانتظام اطلاعی نداشتند، چه بحث‌هایی در جلسه آن شب هیئت دولت صورت می‌گیرد که موجب بروز چنین واکنشی از سوی آقای بازرگان می‌شود؟ چه ابعادی از موضوع برای آقای نخست‌وزیر روشن می‌شود و نهایتاً اینکه چرا ایشان فوق‌العاده از این اقدام آقای امیرانتظام عصبی شده و از وی می‌خواهد تا بلافاصله تهران را به مقصد سوئد ترک کند؟ بدون تردید قبل از جلسه هیئت دولت هم چند مطلب برای آقای بازرگان روشن بود. نخست اینکه طرحی برای انحلال مجلس خبرگان ارایه شده است که تبعات آن بر کسی پوشیده نیست. دوم اینکه خاستگاه سیاسی این طرح به آقای امیرانتظام باز می‌گردد، اما با وجود این مفروضات، ایشان می‌پذیرد که طرح مزبور در دستور کار دولت قرار گیرد. علی‌القاعده باید در آن جلسه مخالفان این طرح که وزیر خارجه نیز در بین آنان قرار داشت، مسائل خاصی را مطرح ساخته باشند که تغییری چنین فاحش در دیدگاه و برخورد آقای بازرگان ایجاد شده و آن را از حد مخالفت نظری با یک طرح، بسیار فراتر برده باشد. آیا نباید پرسید چرا آقای امیرانتظام ترجیح می‌دهد در مورد علت این امر سکوت کند؟

۱. همان، ص ۵۰.





رخداد دوم؛ «دستیابی به اطلاعاتی که منجر به کشف جاسوسی محمدرضا سعادت‌ی برای روس‌ها می‌شود.» آقای امیرانتظام در این باره چنین روایت می‌کند:

در یکی از روزهای اسفند ۵۷ منشی من اطلاع داد که شخصی می‌خواهد به ملاقات من بیاید و یک مسئله امنیتی را در میان بگذارد... پس از نشستن به من گفت که کارمند و عضو اداره ضد جاسوسی ساواک است. طبق خبر او، قرار است در ساعت ۵ بعد از ظهر امروز یکی از دیپلمات‌های سفارت شوروی به دیدن یک ایرانی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور برود و چیزهایی را در اختیار فرد ایرانی قرار دهد. ضمناً گفت که طرف ایرانی عبدالعلی نامیده می‌شود. این فرد آمده بود تا کسب تکلیف کند... [در جلسه بعد] وی گفت که عبدالعلی را دستگیر کرده‌اند و عمل دستگیری توسط ماشاءالله قصاب انجام شده و نام واقعی او محمدرضا سعادت‌ی است که با دستگاه‌های عکاسی مخصوص جاسوسی که از دیپلمات روسی دریافت کرده دستگیر شده است...^۱

حساسیت امریکا و شوروی نسبت به ماجرای جاسوسی تیمسار مقربی و چگونگی لو رفتن وی به عنوان یک پدیده بسیار نادر، بر کسی پوشیده نیست. لذا از یک سو روس‌ها در پی آن بودند تا با سوءاستفاده از شرایط ابتدای انقلاب، از چگونگی لو رفتن جاسوس ۳۵ ساله خود - که منحصر به فردترین تجهیزات جاسوسی را در اختیار داشت - مطلع شوند و از سوی دیگر امریکایی‌ها نیز در چهارچوب یک رقابت شدید اطلاعاتی، در صدد ممانعت از توفیق روس‌ها در این امر بودند. حال، در چنین شرایطی که ساواک منحل شده بود و نیروهای آن از ترس عقوبت، فراری و مخفی شده بودند، آیا می‌توان به سهولت این روایت را پذیرفت که یک کارمند ساواک با مراجعه به آقای امیرانتظام خبر دقیقی از زمان انتقال اسناد توسط عنصر مجاهدین خلق به دیپلمات روس می‌دهد؟ همچنین شهره بودن پیچیدگی‌های تشکیلاتی این سازمان به عنوان یک گروه زیرزمینی با سابقه از یک سو و از سوی دیگر عملکرد سازمان اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی به نوعی نبود که یک کارمند ساواک منحل‌ه منفرداً و بدون برخورداری از یک پشتوانه تشکیلاتی بتواند به کشف این ارتباط نائل آید. لذا آنچه آقای امیرانتظام در این زمینه مطرح می‌سازد از جهات مختلف مورد تردید قرار دارد؛ به ویژه آنکه ایشان از یک کارمند گمنام به عنوان حلقه وصل اطلاعاتی یاد می‌کند. البته ادامه ماجرا یعنی واگذاری مأموریت دستگیری

سعادت‌ی به ماشاءالله قصاب بیشتر بر ابهامات موجود می‌افزاید. به عبارت دیگر، نیروی عمل‌کننده در این موضوع بسیار مهم، فردی است که توسط دولت موقت برای محافظت از سفارت امریکا گمارده شده است. به طور قطع آن کارمند گمنام، پیگیری موضوع را به مأمور حفاظت سفارت امریکا محول نکرده است؛ یعنی به فرض وجود خارجی داشتن چنین کارمندی، وی نمی‌توانسته منشأ صدور چنین حکم مأموریتی باشد. بنابراین نکته مهم آن است که چه کسی این مأموریت را به ماشاءالله قصاب داد و اساساً چرا وی بدین منظور انتخاب شد؟ اما برای شناخت آقای ماشاءالله قصاب که آقای امیرانتظام در مأموریت‌های مختلف دیگر نیز از وی استفاده کرده است - از جمله حفاظت از کامیون‌های حامل اسناد امریکایی‌ها که از طریق مرز هوایی از کشور خارج ساختند - به روایت ایشان مراجعه می‌کنیم:

... در این حمله، آنها (چریک‌های فدایی خلق) با مسلسل به ساختمان سفارت شلیک کردند و شیشه‌های آن را شکستند و عده‌ای از کارمندان سفارت از جمله ویلیام سولیوان را به گروگان گرفتند. این گروگانگیری با دخالت ابراهیم یزدی خاتمه یافت و از این تاریخ کمیته‌ای به سرپرستی ماشاءالله قصاب در سفارت امریکا تشکیل شد.^۱

قرائن موجود حتی در روایت نقل‌شده، این گمان را تقویت می‌کنند که انتقال اطلاعات به آقای امیرانتظام برای بستن راه روس‌ها که به اسناد چگونگی شناسایی جاسوس با سابقه خود در ارتش شاهنشاهی نزدیک شده بودند، مستقیماً توسط خود امریکایی‌ها صورت گرفته است. حتی انتخاب ماشاءالله قصاب نیز نمی‌توانسته است غیر حساب‌شده باشد؛ زیرا به دلیل استقرار این فرد در داخل سفارت امریکا؟! می‌توانسته اشراف اطلاعاتی امریکایی‌ها را تأمین کند و از کانال آنها مطالب به دست آمده به مقامات ایرانی انتقال یابد؛ بنابراین پذیرش این فرضیه که ارتباطات آقای امیرانتظام با مقامات امریکایی معمولی نیست و دارای تأثیراتی بر انگیزه‌ها و عملکردهای ایشان به نفع بیگانگان بوده است، دست کم در این مصادیق چندان دشوار نیست.

هر چند در این اثر آقای امیرانتظام کوشیده است رهبری انقلاب را به بی‌عدالتی و عدم توجه به فریاد مظلومیت خود متهم سازد، اما آنچه در خاطرات ایشان آمده خود بهترین گواه بر ناحق بودن حجم تبلیغات سنگین خصمانه دوستان خارجی و داخلی آقای امیرانتظام است. در کدام کشور کسی با چنین اتهاماتی امکان برگزاری کنفرانس





مطبوعاتی را در زندان می‌یابد؟ در کدام کشور چنین متهمی امکان برخورداری از ابزارهای ارتباطی با داخل و خارج را می‌یابد؟ آقای امیرانتظام دست کم بر اساس روایت خود، علاوه بر برخورداری از امکان مکالمه تلفنی حتی با خارج از کشور، تمامی روزنامه‌ها را در اختیار داشته و مرتب با آنها مراودات قلمی برقرار می‌ساخته و حتی در مواردی بسیار هم از این امر گلیه می‌کند که چرا روزنامه‌ها مطالب ایشان را بدون کم و کاست چاپ نکرده و برخی از جراید به دلیل حجیم بودن مطالب، اقدام به خلاصه کردن آنها یا متن مصاحبه‌ها کرده‌اند.

در این کتاب آقای امیرانتظام اذعان دارد تنها مسائلی که موجبات کدورت و ناراحتی خاطر ایشان را فراهم آورده، برخی عملکردهای از روی جوانی دانشجویان پیرو خط امام آن هم در ابتدای بازداشت بوده و در رأس عواملی که موجب شکنجه! ایشان شده، دیر به دیر استحمام کردن دانشجویان یا بوی جوراب آنان بوده است. برای مقایسه آنچه در این کتاب آمده با وضعیتی که از ایشان در رسانه‌های مختلف خارجی منعکس می‌شد، صرفاً به عکسی اشاره می‌کنیم که در صفحه اول روزنامه‌های سلطنت طلب درج شده بود و این گونه وانمود می‌شد که دست و پای آقای امیرانتظام در زندان به تخت زنجیر شده و در چنین شرایطی وی به مقاومت! مشغول است.

برگزیران رژیم پهلوی و اوج گیری مبارزات مردم گلستان در پاییز ۵۷

غلامرضا خارکوهی^۱

اشاره

آخرین پاییز عمر حکومت پهلوی یکی از حساس ترین دوره های مبارزات مردم مسلمان ایران به رهبری حضرت امام بود. آغاز سال تحصیلی مدارس و دانشگاه ها، خروج اجباری امام از نجف اشرف با تبانی رژیم شاه و صدام و هجرت ایشان به فرانسه، انتشار اطلاعیه ها و نوارهای سیاسی، مخصوصاً پیام های کوبنده امام، تشدید مبارزات را در این فصل در پی داشت به طوری که در این دوره هر روز شاهد تظاهرات و درگیری خیابانی بودیم. این وضعیت در سراسر کشور وجود داشت اما در مناطقی مثل استان گلستان از شدت و حدت زیادی برخوردار بود؛ چنانکه از اواسط سال ۵۷ تظاهرات و اعتصاب، و از اوایل آبان سال ۵۷ زد و خورد و آتش زدن اماکن فساد گسترش یافت، به طوری که در اوایل آذرماه منجر به کشته و زخمی شدن ۱۵۰ نفر در این منطقه شد که با توجه به فرار سیدن ماه محرم و عاشورای حسینی دیگر کنترل اوضاع از دست رژیم شاه خارج گشت و شکست دولت نظامی از بهاری و انتصاب دولت بختیار- از مهره های جبهه ملی- و

۱. تاریخ نگار انقلاب در استان گلستان





فرار شاه را از ایران در پی داشت. لذا با توجه به اهمیت این دوران، این مقاله می‌کوشد تا تصویر روشن‌تری را از سیمای مبارزات گلستانی‌ها در فصل پاییز سال ۵۷ در شش پرده ارائه نماید.

جهش فزاینده و فراگیر مبارزات

مهمترین ویژگی مبارزات مردم در پاییز سال ۱۳۵۷ جهش فزاینده و فراگیر آن بود؛ چراکه تا پیش از آن تحركات سیاسی عمومی و علنی کم‌رنگ یا به‌کندی انجام می‌شد، اما از ابتدای فصل پاییز روند مبارزات آشکارتر و همگانی‌تر گردید. به طوری که حتی در بخش‌های کوچکی مثل گالیکش، رامیان و خان‌ببین تحركات سیاسی جدی‌تر شد. گزارش ناحیه ژاندارمری مازندران حاکیست:

روز ۵۷/۷/۶ هنگامی که آقای مصیب میرعرب نماینده مجلس شورای ملی قصد رفتن به منطقه کوهستانی فارسیان را داشته مورد تمسخر و بی‌احترامی اهالی گالیکش واقع [شده] و اهالی قصد داشتند که هنگام مراجعت به انحاء مختلف با بی‌احترامی، او را از گالیکش بیرون کنند که توسط مأمورین از این اقدام جلوگیری گردیده، ضمناً اهالی قصد دارند من بعد هر یک از مأمورین امنیتی و یا مقامات عالی‌رتبه کشوری به گالیکش وارد شوند به این ترتیب با وی رفتار نمایند.^۱

واحد ضد اطلاعات ژاندارمری نیز به ساواک گنبد اعلام کرد:

در تاریخ ۵۷/۷/۱ در منازل اهالی شاهپسند [آزادشهر به] وسیله عوامل مخرب اعلامیه مضره پخش گردیده.^۲

و باز بنا بر سند دیگری از منابع ساواک:

[مخالفتان رژیم] روز ۵۷/۷/۸ تمام بدنه وانت حمل تغذیه رایگان اداره آموزش و پرورش رامیان را با شعارهای ضد میهنی و ضد مملکتی پر کرده بودند. ضمناً دیوارهای خیابان پهلوی و پارک شهر رامیان حاوی مطالب زننده بوده که به وسیله پاسگاه ژاندارمری نسبت به پاک کردن آنها اقدام گردید.^۳

همچنین بنا به گزارش ناحیه ژاندارمری مازندران:

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۲. همان.

۳. همان.

روز ۵۷/۷/۲۳ کلیه دانش‌آموزان مدارس بخش‌های رامیان و خان
ببین به اتفاق معلمین در مقابل اداره آموزش و پرورش رامیان اجتماع
نموده و شعارهایی علیه رئیس آموزش و پرورش رامیان داده‌اند.^۱
تشدید مبارزات در این فصل به آن سبب بود که وقایع بزرگی مثل راهپیمایی عید فطر،
۱۷ شهریور و زلزله طبس و نیز خروج اجباری امام از نجف و هجرت ایشان به فرانسه
اتفاق افتاد که انعکاس وسیعی در سطح کشور و از جمله استان گلستان داشت و نقش
مطبوعات در این اطلاع‌رسانی به دلیل پرداختن بهتر و تیتراژ گذاری مناسب‌تر قابل
توجه بود. از سوی دیگر رژیم پهلوی نمی‌توانست مبارزات مردم را کنترل کند. هر چند
که سیاست دولت جدید (شریف‌امامی) در خصوص ایجاد فضای باز سیاسی و اظهار
مخالفت‌های نمایشی برخی از نمایندگان مجلس شورا، (از جمله سخنان آقای قاضی
نماینده شاهدوست گرگان علیه تیمسار مزین، نماینده مخصوص شاه در این منطقه)
را هم نمی‌توان در گسترش فضای اعتراضات اجتماعی این دوره بی‌تأثیر دانست. (عدو
شود سبب خیر اگر خدا خواهد)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملت آگاه و مبارز و شجاع ایران اعلی الله کلمتم ؛ اکنون که جهلم عزیزان تهران بد نیال جهلمنا فراسیده و با استقرار حکومت سرسریزه و پلیس در انتظار جهلمنائی باید باشم ؛ اکنون که سایه شوم حکومت نظامی و نظام سپاه شاهنشاهی روزگار ملت محروم ما را به تیاهی کشانده است ؛ اکنون که دست ابرقده رتشیای مستگم برای چپاول مخازنی قطن ما بردش اراده مصم ملت از آستین درخشان شسامیرمن آمده و عزیزان اسلام را به خاک و خون می کشند ؛ اکنون که نمودهای دروازه تمدن بزرگ بدست پانگداران حقوق بشیونکی پس از دیکری بروی نعشهای جوانان بیروم مغان میباید ؛ اکنون کلمه آزادی کاربولت به آزادی و از لال ششاهما مثال شده است !! اکنون بنا به اساساد اراد و ملت مظلوم ما سوگند نهادم در قرب با شما در شرق به هزای معاشی می نشینم تا دست جنتکار ابرقده رتشیای نغشخوار در کشور نعت خیز ما باز است ؛ درهای سعادت و آزادی و استقلال بسته است ؛ عزیزان من همت کنید و زنجیرهای اسارت را پاره کنید و مبره های خیانتکار را پیک پس از دیکری از صحنه خان کنید و دست مبره دارهای سود جو را از کشور های اسلامی قطع کنید . سعادت و آزادی و استقلال پشت مند سپوه های داخلی و مبره دارهای خارجی است ؛ سد ها را بویرون کنید و دم شکند ؛ کشور را نجات دهید . دینطق کارتر این جنتیها و اختناقها و وحشیگریهای شاه کو شش در راه استقرار اصول دیمکراسی و موشگری های ترقیانه نسبت به مسائل اجتماعی است ؛ مردم آگاه ایران آزاد می کند ؛ با آزادی که شاه میخواهد بدیدند ؛ تمام اعصاب و اعتراضات سراسری ایران برای گریز از آزادی است !! لکن باید بدانند که این فریبکار نهاد دیکر از پیش خود را از دست نداده است و همه جوامع شاه را شناخته اند . ملت بزرگ ایران ؛ تاریخ ایران بلکه تاریخ جهان نهفتی چون نهفت شما بیاید ندارد و پیام هگمانی ما مانند قیام شما آزادگان پشت سر نگذاشته است . امروز نوبت هال هفت هشت ساله دبستانهای ماندگسی میدهند و راه اسلام عزیز و کشور ؛ خون نثار میکنند شما درجه تاریخی چنین دیده اید ؟ امروز زنها ی شیردل طفیل خود را در آغوش کشیده و بمیدان مسلسل و تانک درخشان رژیم میروند ؛ در کدام تاریخ چنین مردانگی و فداکاری از زبان نیت شده است . امروز غریب مرگ برشا ؛ از دل طفیل دبستانی تا پیران بیمارستانی مجال را بر رژیم منحط چپلوی چنان تنگ نموده و اعصاب شاه را آن سان خود کرده که دست از ناشناخته و تمسکین خاطر خود را با خون کودکان و جوانان ما میبندد . خواهران و برادران عزیز ؛ هیوسر ؛ بشید و سستی و ضعف از خود نشان ندید ؛ راه شماره خدا اولیا ؛ خدا است . خون شما در راهی میروزد که خون پیامبران و امامان و اصحاب صلاحیت داران آن ریخته شده شما به آنان می پیوندد و این نه تنها تم نام دارد که شادی آرزوست . صدهای خود را محکم کنید و اراده ها را مصم و وحدت کلمه را حفظ نمائید و با همه جناحها کلملمان خصوصا ارتشیها اختلاف کنید و سلام گویم بره آنان برسانید و بگوئید اینان که با مسلسل شما و با اجاب کشته میشوند برادران و خواهران شما هستند ؛ برای رضای شهوات ششاه خود را پیش خاق و خلق رسوائ کنید ؛ در آغوش ملت بیائید که آغوش ما برای شما باز است . عزیزان من از اختلاف که البسام ابلهسان است اجتناب نمائید و به هم پیوسته در راه هدف که سرنگون شدن رژیم فاسد بپلویست و قطع ابادی اجانب از مقدرات و مخازن کشور است ؛ نهفت مقدس را ادامه دهید و در راه پیشرفت مقاصد اسلام خود از هیچ عاملی نهراسید ؛ این جنبش بزرگ را هیچ قدرتی نمیتواند متوقف کند . شما به حقیق دست خداوند تعالی با شماست و خدا خواست است که مستحقین پیروانی را بدست گرفته ؛ خود وارث مقدرات و مخازن خود باشند . این جانب در اولین فرصت میباید از کشورهای اسلامی که بتوانم به فعالیتهای اسلامی خود ادامه دهم خواهم رفت و انشاء الله تعالی عسر را در راه خدا تعالی که خدمت به شماست به آخر میرسانم . تا اکنون هیچیک از دولتهای اسلامی از من دعوت نمود ما ند و به محاربان جز آزادی بیان و تقدیر کشوری از کشورهای اسلامی انشاء الله برای خدمت به آجا خواهم رفت . اکنون در اینجا به خدمت ادامه میدهم . در نهفت اسلامی و خدمت به مردم مسلمان مکان یا رنج در مکان مطرح نیست ؛ آنچه مطرح است تکلیف است ؛ صدای وجدان است . من هر چه بگویم و به مسر سن هر چه بیاید در مقابل شناسی کس خون در راه آزادی و اسلام داده اید ؛ خجل ؛ آنچه مراد را این مکان رنج و درد آور دل خوش میکند ؛ خدمت به شماست . من در غم خانواده های انتحار آفرین سراسر ایران خود را شریک میدانم و بیگردد کان دبستانس ایران که اخیرا بدست شاه جبار کشته شده ما ند قلم را پیشبار ؛ جهلم تهران را روز عزای عمومی اعلام کرده و خود نیز عزادارم . از خداوند تعالی ادامه نهفت را تا حصول مقاصد اسلامی خواستارم

۳۱۴
مناصبیت ها
دوره سوم سال دهم شماره ۳۰ یا تیر ۹۱

والسلام علیکم ورحمته اللعینکاته
روح الله الموسوی الخمینسی

تکبیراز : فحجرا اسلام

از سوی دیگر هجرت حضرت امام از نجف اشرف به پاریس (نوفل لوشاتو) در تاریخ ۵۷/۷/۱۳ و قرار گرفتن مبارزات امام در کانون توجه رسانه‌های خارجی نیز به این فضا سازی کمک فوق‌العاده‌ای نمود. این اقدام که در پی فشار دولت عراق و به توصیه شاه ایران به دولت مردان آن کشور انجام شد، واکنش‌های تندی در جامعه به دنبال داشت که از جمله سه تلگراف زیر می‌باشد که از سوی قشرهای مختلف استان گلستان، اولی برای سفارت عراق در تهران و برخی از مقامات روحانی، دومی برای حضرت امام خمینی در نوفل لوشاتو و سومی برای رئیس‌جمهور فرانسه ارسال گردیده است:

تهران - سفارت جمهوری عراق

عواطف ملت شیعه و مسلمان از رفتار حکومت عراق نسبت به حضرت آیت‌الله العظمی‌المجاهد مرجع عالیقدر آقای خمینی دامت برکاته جریحه‌دار شده، تقاضای رفع هرگونه تضییق را نسبت به معظم‌له فوراً داریم.

از طرف عده‌ای از ملت مسلمان و شیعه‌گراگان و حومه

الاحقر رئیسی و سیصد امضای دیگر^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر مسلمانان جهان، سایه‌ات پاینده باد!

پس از سلام و ادای احترام، خبر ترک اقامت در نجف اشرف و عزیمت به کشور فرانسه بر اثر فشار دولت عراق، سخت ملت ایران و سایر شیعیان جهان را تکان داد. مکان خاص در رهبری‌های آن حضرت دخالتی ندارد. چنانچه قائد عظیم‌الشأن اسلام و جانشین بت‌شکن ترک مکه معظمه و مدینه منوره کردند و وظیفه خود را در مکان دوم به نحو احسن انجام دادند. در امتثال اوامر و فرامین حضرت تعالی آماده و کوشا هستیم. خداوند حضرت مستطاب عالی را برای اسلام و ملت ایران باقی بدارد.

جامعه روحانیت [شهرستان] علی‌آباد گراگان

حضرت والرئیسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه

اکنون که مرجع عالیقدر شیعه و زعیم بزرگ اسلام آیت‌الله العظمی خمینی در کشور فرانسه هستند، به منظور جلب محبوبیت ملی و

۱. اسناد مرحوم حجت‌الاسلام سید محمد رئیسی.



در این میان هر یک از مخالفان رژیم در هر گوشه‌ای از استان گلستان به طریقی تنور مبارزه را داغ می‌کرد. چنانکه در گزارش مورخ ۱۳ مهر سال ۵۷ ساواک چنین آمده است: در قریه نوکنده از توابع شهرستان بندر گز گرگان شخصی روحانی به نام شیخ اسماعیل جهانشاهی فرزند حسین و برادر زنش به نام محمدباقر جهانشاهی فرزند عیسی، شغل آموزگار و شخص دیگری به نام شیخ عباس حسینی فرزند سید محمد در کتابخانه زینبیه محل مرتباً جلساتی تشکیل می‌دهند و در بیانات خود ریختن خون نظامیان طرفدار حکومت را حلال اعلام نمودند و مبادرت به اظهارات سوء و بیان علنی شعارهای مضره می‌نمایند. ضمناً فرزند محمد مهدی جهانشاهی به نام نقی جهانشاهی فرزند محمد مهدی با همکاری تعدادی از جوانان دیگر از جمله به نامان محمد علی اسلامی فرزند حسین بابا و رسول قیاسی فرزند غلام مبادرت به تهیه اعلامیه‌های مضره و پخش آن می‌نمایند.^۱

همچنین کارمندان برخی ادارات مانند پست، بهداری، بهزیستی، خدمات درمانی و... نیز به رغم حضور در سر کار خود از کار کردن خودداری می‌کردند؛ چنانکه در گزارش ساواک آمده است:

تا ساعت ۸۰۰۰ روز جاری کارمندان ادارات پست، بهداری، بهزیستی، خدمات درمانی، فرهنگ هنر،... سرکار خود حاضر لکن از کار کردن خودداری می‌نمایند...



۱. آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.



شماره ۱۸۹۹
تاریخ ۵۷/۷/۳۹
پیوست

سخت فیزی
سازمان اطلاعات اینست گزر

به
از

در باره تلفظ نام

ما ساعت ۸۰۰۰ روز جاری کارندان اداری
بیت - بیداری نهی - فدای درمان - زلف
تعاون امر در دستا سرکار خود حاضر کن از کار کردن
خود داری نیاید مضافاً در سن کارندان بانک ملی
است که روز جاری مکلف کارندان بانکی در سر کار گزر
دست از کار کشید. و احتمال کار نکردن کارندان
موسسه مذکور بعید نیست.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور
۲۵۸-۲۵۸
۵۷/۷/۳۹
۵۷/۷/۳۹

۱۲۱-۲-۲-۳۶۲

اما در کنار این عوامل باید از نقش مؤثر فرهنگیان و دانش آموزان استان گلستان یاد کنیم که از نخستین روزهای سال تحصیلی جدید و بازگشایی مدارس، مراکز آموزشی با شعار و تجمع و راهپیمایی‌های اعتراض آمیز و تعطیلی و تحصن همراه بود. چنانکه آقای فتح‌الله نوری می‌گوید:

از اول مهر سال ۵۷ راهپیمایی باشکوه دانش آموزان و فرهنگیان علی‌آباد کتول شروع شد و بعد از آن مدارس لق و تق شد و دو، سه ماه آخر -اصلاً- مدارس تعطیل شد و چیزی به عنوان فعالیت مدارس وجود نداشت. دانش آموزان و فرهنگیان غالباً نقش مؤثری در فعالیت‌های اجتماعی آن زمان داشتند و همه در تظاهرات‌ها و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند. روز اول مهر ۵۷ کل دانش آموزان و معلمان و غیره به جای آنکه سر کلاس‌های درس بروند، به خیابان آمدند و در یک راهپیمایی بسیار باشکوهی از قسمت‌های جنوب شهر علی‌آباد کتول مثل خار کلاته، علی‌آباد و هنرستان حرکت کردند و در منتهاالیه شهر، جلوی مسجد امیرالمؤمنین جنگلده پایان یافت. حدس می‌زنم که آن روز جمعیت بالای ۲۰ هزار نفر در راهپیمایی شرکت کردند و بسیار باشکوه برگزار شد و شعارهای بسیار حماسی در حمایت از امام و سرنگونی رژیم سردادند.^۱

حتی روزهایی هم که به اصطلاح کلاس‌ها برقرار بود باز درس و مدرسه مبدل به کانون مباحث سیاسی و تظاهرات می‌شد. چنانکه در یکی از اسناد شهربانی گران آمده که «محصلین دبیرستان ایرانشهر اکثر روزها -صبح- هنگام رفتن به کلاس و ظهر و بعد از ظهر هنگام خارج شدن از دبیرستان و در زنگ‌های تفریح در محیط حیاط دبیرستان اجتماع نموده و شعارهای ضد میهنی و ملی و توهین به شاهنشاه و خاندان سلطنت می‌دهند.»^۲

لذا در پاییز سال ۵۷ علاوه بر آنکه مدارس، به خصوص دبیرستان‌ها و نیز مراکز آموزش عالی منطقه همراه با برخی از فرهنگیان و اساتید و با همکاری چند روحانی و روشنفکر انقلابی، به مهم‌ترین کانون‌های اجتماعی -سیاسی در مخالفت با رژیم شاه مبدل شدند، راهپیمایی‌های فراگیر هم مرسوم شد. یعنی راهپیمایی‌ها هم از نظر جغرافیایی

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

شهرهای مختلف را در برمی گرفت و هم از لحاظ جمعیتی عده بیشتری در آن حضور داشتند و نیز از نظر طبقاتی با شرکت قشرهای گوناگون اعم از روحانی، کارمند، کشاورز، بازاری، دانشجو، محصل، فرهنگی، چه زن و چه مرد برگزار می شد که برخی از این راهپیمایی‌ها عبارت‌اند از:

راهپیمایی ۵۷/۷/۹ بندر گز، راهپیمایی ۵۷/۷/۱۵ گرگان، راهپیمایی ۵۷/۷/۱۶ علی آباد کتول، راهپیمایی ۵۷/۷/۲۱ گالیکش، راهپیمایی ۵۷/۷/۲۴ کلاله، راهپیمایی ۵۷/۷/۲۷ کردکوی، راهپیمایی ۲۰ هزار نفری ۵۷/۸/۱۴ گرگان و راهپیمایی ۵۷/۸/۱۶ گنبد کاووس^۱

یکی از شیوه‌های ابتکاری مبارزه که در پاییز سال ۵۷ در استان گلستان گسترش یافت، تظاهرات تلفیقی بود که طی آن مردم انقلابی به منظور همبستگی بیشتر و توسعه نفوذ جغرافیایی و تبلیغاتی آن، از نقاط مختلف منطقه در یک روز و ساعت و مکان معین گرد هم می آمدند و شروع به تظاهرات می کردند. به طور مثال در یکی از گزارش‌های مربوط به اواسط آبان ۵۷ رکن دوم ژاندارمری چنین آمده است:

عده‌ای قصد دارند در بندر گز، نوکنده، بالاجاده، بعد از ملحق شدن عده‌ای از قراء و اطراف گرگان، مبادرت به تظاهرات نمایند. هنگ ژاندارمری گرگان نیروی کمکی به پاسگاه‌های مربوطه اعزام نموده است.^۲

وقایع سیاسی مخالفان رژیم پهلوی در پاییز سال ۵۷ آنقدر گسترش یافت که حاکمان دولتی امنیت خود را به طور جدی در خطر دیدند. به همین خاطر دستور دادند تا اینگونه وقایع انقلابی در اسرع وقت گزارش شود. به عنوان مثال آقای کاظم اکبری فرماندار گنبد کاووس در تاریخ ۵۷/۸/۱ طی نامه‌ای به بخشدارهای منطقه تأکید می کند: «هرگونه وقایع و حوادث مهم... در اسرع وقت و با استفاده از وسایل مطمئن به فرمانداری اعلام شود...» و در ادامه یادآور شده که این موضوع از پاسگاه‌های ژاندارمری نیز خواسته شود.^۳

تظاهرات آتشین مردم گرگان

مردم استان گلستان به دنبال تظاهرات و راهپیمایی‌های باشکوه مهرماه سال ۱۳۵۷،

۱. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، ج ۳، در دست چاپ.

۲. آرشیو گروه تاریخ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۳. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

تصمیم می‌گیرند در اول آبان ماه سال تاکتیک جدیدی را در گرگان محک بزنند و آن حمله به چند سینما، مشروب‌فروشی و مراکز وابسته به دولت و عوامل سرسپرده آن بود. لذا مردم گرگان متشکل از افراد و قشرهای مختلف از ساعت ۸ صبح روز اول آبان ماه در دبیرستان‌های شهر تجمع کرده و وارد خیابان‌ها می‌شوند و به هم می‌پیوندند. در نتیجه با نیروهای پلیس و ماشین‌های آب‌پاش آتش‌نشانی که در آن روز تحت امر شهربانی بودند مواجه می‌گردند. مأموران با بلندگو از مردم می‌خواهند که متفرق شوند و ماشین‌های آب‌پاش بر روی آنها آب می‌پاشند که منجر به متفرق شدن تعدادی از آنها می‌شود. اما اغلب جمعیت مقاومت می‌کنند و حتی به خشم می‌آیند؛ به طوری که تعدادی از محصلین با سنگ و چوب و آجر به خودروهای جلو شهربانی (واقع در خیابان پاسداران کنونی) حمله می‌کنند که با تیراندازی پلیس، مجدداً تعدادی متفرق می‌شوند؛ ولی حدود ۵۰۰ نفر از آنها در داخل دبیرستان ایرانشهر (مقابل شهربانی) تجمع می‌کنند و ضد رژیم شاه و خاندان پهلوی شعار می‌دهند و پس از سخنرانی چند نفر از انقلابیون علیه رژیم و بیان اهمیت قیام امام خمینی (ره)، جمعیت داخل دبیرستان تصاویر شاه و ولیعهد و فرح را روی پلاکاردهای بزرگ نصب کرده و به آتش کشیدند. خلاصه شور و هیجان فوق‌العاده‌ای بر آنها حکم‌فرما بود و به رغم آنکه تجمع آنها در مقابل شهربانی و در فاصله ۲۰ متری آن قرار داشت، ولی بی‌مهابا به شعار دادن و سخنرانی می‌پرداختند و حتی برخی از آنان چوب و آهن در دست داشتند تا در صورت لزوم با مأموران درگیر شوند. اندکی بعد در ساعت ۱۲:۲۵ دقیقه مراسم آنها خاتمه یافت و از دبیرستان ایرانشهر خارج شدند.

ولی در پایان مراسم قرار گذاشتند که بعد از ظهر همان روز در محل دانشسرای راهنمایی و تحصیلی - واقع در خیابان مازندران - تجمع نمایند و به برنامه‌های خود ادامه دهند. اما وقتی در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر آن روز عده‌ای از جوانان می‌خواستند در دانشسرا تجمع و از آنجا راهپیمایی را آغاز کنند مأموران شهربانی مانع از ورود آنها به دانشسرا شدند. در نتیجه مسیر راهپیمایی را عوض کردند که باز هم افراد شهربانی از این کار جلوگیری نمودند. لذا جوانان خشمگین شدند و شیشه‌های دبیرستان بازرگانی را که در همان نزدیکی بود شکستند. آنها در ساعت ۵ بعد از ظهر آن روز باز در خیابان پهلوی سابق (امام خمینی) تجمع نمودند و به شعار دادن پرداختند که با دخالت پلیس متفرق شدند. مأموران مرتب تیراندازی می‌کردند و با مسدود کردن مسیر راهپیمایی و آژیر کشیدن و باتوم زدن و آب‌پاشی به وسیله ماشین‌های آتش‌نشانی، مانع از حرکت



جوانان می شدند. به دلیل همین رفتارهای خشونت آمیز پلیس، مردم تصور می کردند که دختری دانش آموز به نام مریم برنا در جریان تیراندازی مأموران زخمی شده است؛ در نتیجه عده ای از جوانان مبارز به سوی بیمارستان ۵ آذر رفتند و ضمن تجمع در آنجا خواستار ملاقات با آن دختر مضروب شدند که متوجه گردیدند چنین فردی در اینجا نیست. لذا جمعیت با گفتن شعار لاله الله الله از مقابل بیمارستان به طرف فلکه ولیعصر (کاخ) و از آنجا به خیابان پاسداران و مسجد جامع سرازیر شدند و به مردمی که از قبل در آنجا بودند پیوستند. جمعیت معترض خیلی زیاد و غیر قابل کنترل شده و همه خواستار روشن شدن این موضوع بودند.^۱ تا اینکه کشته نشدن این خانم از سوی روحانیت تأیید شد. اما پس از اطمینان از سلامت آن دانش آموز، مردم معترض باز هم دست از تظاهرات برنداشتند و ضمن سردادن شعارهای ضد رژیم به تظاهرات خود ادامه دادند. شیشه های کیوسک راهنمایی و رانندگی و مغازه مشروب فروشی را شکستند و صاحب آن را هم



انهدام مراکز فساد گرگان در پاییز سال ۵۷

۱. مطبوعات در مورد زد و خورد بین مأموران حکومتی و دانش آموزان نوشتند: «این تظاهرات در اثر دخالت پلیس به خشونت کشید و منجر به زخمی شدن دو تن از دانش آموزان شد... به اعتقاد گروهی از مردم گرگان یکی از دانش آموزان کشته شده است. با قوت گرفتن این شایعه مردم در مسجد جامع گرگان اجتماعی کردند و تقاضای تحویل جنازه دانش آموز مقتول را داشتند در صورتی که مأموران انتظامی کشته شدن این دانش آموز را شایعه ای بیش نمی دانند»؛ *بندگان*، ش ۳۲۴۸، ص ۳. *روزنامه خراسان* هم از قول نماینده خود در گرگان نوشت که دو دختر دانش آموز ضربه مغزی شده اند. این روزنامه اسامی یازده نفر را که با تیراندازی مأموران زخمی و در بیمارستان بستری شدند چاپ کرد. *خراسان*، ش ۸۵۲۸، ص ۷.



مجروح کردند و از آن به بعد جمعیت متفرق و به دسته‌های کوچکتر تقسیم شدند و به طرف مراکز فحشا به راه افتادند و شیشه‌های بانک صادرات، مشروب‌فروشی قدح، سینما مولن‌روژ، پیسی کولا و تعداد دیگری از بانک‌ها و مراکز را مورد حمله قرار دادند.^۱ در حالی که اگر مأموران از تظاهرات روز اول آبان ممانعت به عمل نمی‌آوردند و در برخورد با جوانان که بسیاری از آنها دانش‌آموز بودند، افراط نمی‌کردند، مردم می‌توانستند یک راهپیمایی آرامی را در خیابان‌ها انجام دهند.

در یکی از اسناد ساواک مازندران آمده که:

برابر اعلام سازمان گرگان حدود ۳۰۰ نفر از دانش‌آموزان و معلمان و متعصبین مذهبی، حدود ساعت ۲۱ مجدداً در خیابان پهلوی گرگان تجمع و به دادن شعارهای مضره پرداخته و سپس در خیابان‌های شهر به ده‌ها شعبه بانک (ملی، عمران، تهران، صادرات، بازرگانی، سپه، رفاه کارگران، اعتبارات و تعاونی و توزیع، ایرانشهر) و چندین اغذیه‌فروشی، کیوسک راهنمایی و رانندگی میدان شهرداری، کارخانه پیسی کولا و سینما کولا و سینما مولن‌روژ با چوب و سنگ حمله و اقدام به شکستن شیشه‌ها نموده‌اند. تظاهرکنندگان با دخالت پلیس، حدود ساعت ۲۲ متفرق گردیدند.^۲

فردای آن روز (دوم آبان ماه ۵۷) مردم گرگان با شرکت فعال روحانیون و طبقات مختلف جامعه با جمعیتی حدود ۳۰ هزار نفر عظیم‌ترین تظاهرات تاریخی خود را به راه انداختند. این تظاهرات از ساعت ۷:۳۰ صبح از مقابل مسجد جامع گرگان آغاز شد و تظاهرکنندگان در ساعت ۱۰ صبح مقابل دبیرستان ایرانشهر تجمع نموده و راهپیمایی خود را با ازدحام فوق‌العاده‌ای به طرف فلکه ولی عصر (کاخ) و از آنجا به طرف فلکه سرخواجه و چهارراه میدان عباسعلی و فلکه مازندران (شهید هزار جریبی فعلی) ادامه دادند که تا ظهر به طول انجامید.^۳ یکی از خبرنگاران در این زمینه نوشت:

اقشار مختلف مردم در حالی که شعارهای مذهبی، سیاسی سرمی‌دادند و عکس‌های بزرگی از حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی در دست داشتند در این راهپیمایی شرکت کرده بودند که هماهنگی

۱. با استفاده از مدارک اطلاعات شهربانی سابق گرگان.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳، ج ۱۴،

ص ۲۸.

۳. غلامرضا خارکوهی، همان.



عموم مردم در این دمونستراسیون عظیم حیرت‌انگیز بود... این تظاهرات به خاطر اعمال خشونت‌آمیز پلیس و مضروب کردن چهار دختر و پسر گرگانی در جریان تظاهرات دیروز و مضروب کردن عده‌ای از دانش‌آموزان خردسال به وسیله افراد نظامی صورت گرفته است.^۱

آقای کاظم علاءالدین می‌گوید:

در یکی از این راهپیمایی‌ها که حدوداً دوم آبان ماه سال ۵۷ صورت گرفت، عده کثیری از دانشجویان دانشسرای راهنمایی تحصیلی سابق (که بعداً شهید اسدی عرب نام گرفت) به صورت تظاهرات و با شعارهای کوبنده به سمت مسجد جامع گرگان حرکت کردند که در آن وقت نیز عده کثیری از مردم و اقشار مختلف جامعه در آن جا گرد آمده بودند، با رسیدن جمعیت دانشجویان به محله نعلبندان، جمعیت حاضر در مسجد جامع نیز به دانشجویان جهت ادامه راهپیمایی و تظاهرات ملحق شدند. قرار بر این بود که در همان جا یکی از اساتید دانشسرا سخنرانی داشته باشد که همین امر محقق شد و سخنران محترم بیانات خوبی برای جمعیت حاضر ایراد نمود. اما ایشان بدون آنکه قصدی داشته باشد و شاید به جهت دیگری کلاً آتش‌زدن‌ها و خراب‌کاری‌های سینماها و بانک‌ها را به گونه‌ای محکوم کردند و افراد انقلابی را منزله از آن دانستند. بعد از آن سخنرانی، قرار بود تظاهرات به سمت فلکه کاخ و از آنجا بنا به برنامه قبلی تا فلکه سرخواجه ادامه یابد. در بین راه با دوستان صحبت شد که بیان استاد محترم برخلاف نظر حضرت امام خمینی است. چون حضرت امام در همان مواقع در اطلاعیه‌ای گفته بودند که مردم به عنوان اعتراض به اوضاع بد اقتصادی کشور و از طرفی چون سینما به جای آن که مرکز فرهنگی باشد به عنوان مراکز فساد از آن استفاده می‌شود، مردم به عنوان اعتراض به بانک‌ها حمله می‌کنند و شیشه‌ها را می‌شکنند و یا سینماها را به آتش می‌کشند.

از طرفی بعضی افراد نیز به دوستان مراجعه می‌کردند که بیان آن سخنران محترم به گونه‌ای اصلاح شود. لذا از یکی از اساتید دیگر خواسته شد، در فلکه کاخ بیاناتی داشته باشند که ایشان نپذیرفتند.

نهایتاً قرعه به نام اینجانب افتاد و تصمیم گرفتیم که در فلکه کاخ عریضی را برای مردم شریف داشته باشیم. طبق تصمیم قبلی جمعیت در فلکه کاخ متوقف شد؛ در حالی که جمعیت اصلی دور میدان بودند و بخشی هم در ابتدای مولن روژ، و جمعیت قابل توجهی نیز در خیابان کاخ و جلوی هلال احمر ایستاده بودند. من روی بلندی داخل فلکه با بلندگوی دستی که یکی از دوستان در دست داشت با قرائت سوره «تبت یدی ایی لهب» سخنان خود را آغاز کردم و ضمن توضیح بسیار مختصری از سوره فوق، به بیان این نکته از قول امام خمینی که اگر جوانان و مردم سینماها را به آتش می کشند و یا به بانکها حمله می کنند به چه حکمت است، پرداختم. در همین اثناء چیزی نگذشت که مغازه مشروب فروشی دور میدان دچار آتش سوزی شد و جمعیت متفرق شدند، به گونه ای که اکثر خانمها و آقایان بالای چهل سال پراکنده شدند و به سمت منازل یا محل های کار خود رفتند. اما تعداد کثیری از تظاهرکنندگان که جوانان بودند، به تظاهرات در مسیر خیابان های سر خواجه - چهارراه میدان، خیابان فرح سابق (شهید رجایی فعلی) - خیابان پهلوی سابق (خیابان امام فعلی) و حتی تا محدوده گاراژ جرجان ادامه دادند. در حالی که جمعیت به دسته های متعدد تقسیم شده بود، بعضی از سینماها و مشروب فروشی ها را دچار آتش سوزی نمودند و تعدادی از بانکها در حد شکستن شیشه ها دچار آتش سوزی شدند. در هر صورت آن روز پایان یافت. فردای آن روز دوستان با خبر شدند که عده ای افراد معدود و آشنا در میان انقلابیون دست به یک سری خراب کاری زده اند؛ از جمله حمله به بعضی خانه ها و مغازه ها و آسیب رساندن به آنها و ورود به خانه مسکونی بعضی اقلیت های مذهبی (در نزدیکی خیابان تابلو) و بیرون ریختن وسایل زندگی آنها، حتی لباس های زنانه آنها؛ این افراد قصد تخریب شخصیت انقلابیون و اهداف انقلاب را داشتند که در همان روز آن افراد شناسایی شدند و حتی بعضی از آنها از مأمورین شهربانی بودند که لباس شخصی به تن داشتند. به همین علت فردای آن روز توسط جمعی از فرهنگیان اطلاعیه ای صادر شد که این گونه اعمال را محکوم





نموده بودند.^۱

البته مشکلات اصلی پس از ختم تظاهرات، یعنی بعد از ظهر همان روز (دوم آبان) پیش آمد که منجر به تخریب حدود ۳۵ نقطه در شهر گرگان شد که قابل پیش‌بینی نبود. چنانکه یکی از مطبوعات در آن ایام نوشت:

تظاهرات مردم گرگان که چند تن از روحانیان آن را رهبری می‌کردند، در پایان به خشونت گرایید و ۳۵ نقطه شهر به آتش کشیده شد. دیروز در پایان دموکراسیون عظیم مردم گرگان، گروهی که به عقیده مردم جزو شرکت‌کنندگان در این تظاهرات نبودند به بانک‌ها، مؤسسات و مغازه‌ها حمله‌ور شدند و علی‌رغم تذکرات پی در پی انبوه شرکت‌کنندگان در میتینگ، ۳۵ بانک و مغازه و مؤسسه را به آتش کشیدند و تخریب کردند... حدود نیم ساعت بعد چند ناشناس از قلب جمعیت به طرف مشروب‌فروشی «سوکاسیان» در خیابان کاخ سنگ انداختند. مردم و فرهنگیان شرکت‌کننده در میتینگ این عمل آنها را نکوهش کردند و جمعیت با آرامش کامل مجدداً به حرکت ادامه داد... در مقابل سینما مولن‌روژ، یکی از روحانیون از مردم خواست به روی زمین بنشینند و سپس با ایراد سخنرانی مردم را به حفظ آرامش دعوت و فریاد کرد: «هر کس از بین شما دست به اعمال خشونت‌آمیز بزند از ما نیست و مردم باید کاملاً هوشیار باشند».

اما مجدداً چند جوان از کنار خیابان به سوی سینما - داخل رستوران جنب سینما مولن‌روژ - دویدند و شی‌ای به داخل رستوران جنب سینما پرتاب کردند و آتش‌سوزی بزرگی برپا شد. در اینجا روحانیون مردم را تا فلکه سرخواجه هدایت کردند و با اعلام پایان میتینگ از مردم خواستند متفرق شوند. جمعیت تدریجاً متفرق می‌شد که ناگهان چند نفر به طرف مشروب‌فروشی قدح حمله‌ور شدند و آنجا را به آتش کشیدند... در این هنگام از قسمت غربی فلکه سرخواجه عده‌ای سر رسیدند و پس از شکستن شیشه‌های بانک صادرات سرخواجه، بانک بازرگانی و بانک مرکزی را ویران کردند و لوازم آن را به وسط خیابان انتقال دادند و آتش زدند.

۱. خاطرات مکتوب نامبرده برای مؤلف.

همچنین بانک‌های سپه، عمران، تهران، ملی و پارس شعبه پهلوی (فلکه مازندران) به کلی منهدم و ویران شد و وسایل داخل آن دچار حریق گردید. ساختمان سازمان زنان گرگان آتش زده شد و شیشه‌های ساختمان بیمه‌های اجتماعی شکسته شد. متعاقب این جریان سینما کاپری گرگان آتش زده شد و ساختمان سینما آسیب کلی دید و سپس سینما مولن روژ طعمه حریق شد. مشروب‌فروشی یک و یک، مشروب‌فروشی عمدی، رستوران ساقی، هتل فرید در جاده ناهارخوران، بانک عمران شعبه مرکزی، کارخانه پرسی کولا، بانک صادرات خیابان فرح و... بانک سپه شعبه خیابان شاهرود، آرایشگاه هاله در گرگان پارس و چند نقطه دیگر یکی پس از دیگری به آتش کشیده شد. حدود ساعت ۲:۳۰ بعدازظهر عده‌ای از مسجد کوی ویلا به حرکت درآمدند و قصد حمله به ساختمان ساواک را داشتند که مأموران شروع به مقابله با آنان کردند و صدای گلوله‌های پی‌درپی در آنجا و خیابان‌های اطراف بلند شد.^۱



آتش زدن مرکز نوشابه‌های پرسی در آبان سال ۵۷

به گزارش یکی از روزنامه‌ها در تظاهرات امروز گرگان بر اثر درگیری مأموران با مردم و تیراندازی در کوی ویلا ۱۱ نفر از تظاهرکنندگان با گلوله‌های مأموران به شدت زخمی

۱. اطلاعات، ۵۷/۸/۳، ص ۲۲.



و در بیمارستان پهلوی [پنجم آذر فعلی] گرگان بستری شدند. این ۱۱ نفر عبارت بودند از: غلامعلی خسروی (محصل دبیرستان مولوی)، زیدالله کریمی (محصل مدرسه راهنمایی کورش)، عباس حسینی (دانشجوی مدرسه انستیتو علی آباد)، حسن میرزایی (دانشجوی دانشسرای راهنمایی تحصیلی)، شعبان ساوه‌ای (دانشجوی دانشسرای راهنمایی تحصیلی)، عباس امیری^۱ (کارگر)، سید عباس حسینی، کاظم مفیدی (دانش آموز دبیرستان اسدآبادی)، عباس افرازیده (محصل)، محمود نیاکان (محصل) و ناصر عسکری (آهنگر).

به طوری که فردای آن روز یعنی مورخ ۵۷/۸/۳ شهر گرگان به شکل ماتمکده درآمد و سکوت بی‌سابقه‌ای این شهر را فرا گرفت و ادارات دولتی به حالت نیمه تعطیل درآمدند و بازار و بانک‌ها کلاً تعطیل شدند و اثری از حیات اقتصادی به چشم نمی‌خورد. بر اثر آتش‌سوزی و تخریب، رفت و آمد در خیابان‌های اصلی شهر غیر ممکن شده بود و خیابان فرح از سوی مأمورین پلیس برای محافظت از شهربانی مسدود گردید. در گرگان به غیر از دو شعبه بانک در فلکه شهرداری و خیابان کاخ، بقیه بانک‌ها مورد حمله قرار گرفت.^۲ این آتش‌سوزی‌ها به حدی عمیق بود که تا یکی، دو روز بعد هم هنوز می‌سوخت.

واکنش‌های بعدی

وقایع اول و دوم آبان سال ۵۷ گرگان سه واکنش را به دنبال داشت:

۱. واکنش‌های خارج از استان: وقایع گرگان در سطح کشور انعکاس زیادی داشت؛ به طوری که در تاریخ ۵۷/۸/۳ آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی با ارسال تلگرامی خطاب به علمای گرگان اعمال خشونت‌بار رژیم در برخورد با تظاهرکنندگان گرگانی را محکوم نمود و نوشت:

از حادثه مؤلمه حمله وحشیانه مأمورین هیئت حاکمه و حکومت استبداد علیه مردم مسلمان دارالایمان شهرستان گرگان که منجر به قتل و ضرب و جرح عده‌ای شده است شدیداً متأثر و متأسف هستم. ضمن تقبیح این اعمال از خداوند متعال خواهانم هر چه زودتر دست ظلم و ستم از سر مسلمین خاصه ایران کوتاه گردد.

۱. آقای ابوالقاسم امیری (متولد سال ۱۳۱۷) بود که گلوله به ناحیه لگن او اصابت کرد و چند ماه در بیمارستان بستری گردید. او در شهریور سال ۱۳۶۱ در جبهه‌های حق علیه باطل به شهادت رسید. غلامرضا خارکوهی، میقات عاشقان (شرح حال شهدای سازمان جهاد سازندگی گرگان و گنبد)، ۱۳۷۶، ص ۳۸.
 ۲. اطلاعات، ۵۷/۸/۳، ص ۲۳.

از سوی دیگر انقلابیون برخی از نقاط کشور، از جمله خمین و مشهد مراسمی برای حمایت از مبارزات مردم گرگان برگزار نمودند. چنانکه روزنامه کیهان در این مورد نوشت:

بعد از ظهر چهارشنبه (۵۷/۸/۳) به مناسبت حوادث تأسفانگیز اخیر همدان، قم، گرگان، زنجان، خرم‌آباد و دیگر شهرهای ایران «مجلس ترحیمی از طرف آیت‌الله العظمی شیرازی در منزل معظم‌له برقرار بود. در این مجلس کلیه علمای اعلام و قاطبه روحانیت اصناف و کسبه مشهد شرکت داشتند.

همچنین در ساعت ۱۴:۳۰ روز ۵۷/۸/۵ به مناسب حوادث اخیر شهر گرگان، اجتماع بزرگی با حضور مردم انقلابی خمین در مسجد جامع این شهر برگزار شد که حدود ساعت ۱۶:۳۰ خاتمه یافت و پس از خروج مردم از مسجد و پیوستن گروه‌های دیگری به آنها، ازدحام جمعیت به حدود ۲۰ هزار نفر رسید که اقدام به راهپیمایی کردند. اما واکنش‌های خارج از استان وقایع گرگان به همین مقدار ختم نشد بلکه انتشار اعلامیه علمای گرگان در مورد آتش‌سوزی‌های آن روز، مورد سوءاستفاده رسانه‌های رژیم به ویژه صدا و سیما قرار گرفت و از آن چون پتکی ضد انقلابیون استفاده کردند؛ به طوری که انتقادات روحانیان انقلابی سایر شهرهای کشور را نیز در پی داشت. آیت‌الله سید کاظم نورمفیدی در یکی از خاطرات دوران تبعید خود در این باره می‌گوید:

فکر می‌کنم در ایامی که من در تبعیدگاه بندر لنگه به سر می‌بردم، گویا یک اعلامیه‌ای از سوی برخی به اصطلاح علمای گرگان صادر شده بود که باعث شرمندگی این شهر و منطقه پیش انقلابیون و روحانیون و علمای مبارز گردید. قضیه از این قرار بود که یک‌بار جریانی در شهر گرگان اتفاق افتاده بود که طی آن عده‌ای از جوانان با مظاهر فساد نظام شاهنشاهی برخورد کرده بودند. آن روزها بعضی از چیزها علناً به عنوان مظاهر نظام شاهنشاهی و مظاهر فساد محسوب می‌شدند؛ مثل عرق‌فروشی‌ها. به طوری که برخی از مغازه‌ها رسماً و علناً و در ملاً عام مشروب‌فروشی می‌کردند و اصلاً کارشان مشروب‌فروشی بود. خوب چنین چیزهایی به عنوان مظهر فساد در رژیم شاه در اذهان همه شناخته شده بود و وقتی که مردم می‌خواستند با نظام طاغوت مبارزه کنند و مخالفت خودشان را نشان بدهند می‌آمدند با این مظاهر خیلی



روشن فساد بر خورد می کردند.

آن وقت‌ها چند تا عرق فروشی در گرگان فعال بودند. تا اینکه یک روز چند نفر از جوانان مبارز در یک حرکت انقلابی به این عرق فروشی‌ها حمله کردند و آنها را خراب نمودند. پس از آن بعضی از به اصطلاح علمای گرگان به جای آنکه این حرکت جوانان انقلابی را تأیید و حمایت کنند با کمال تأسف بر ضد آن اطلاعیه دادند و آن را محکوم کردند که من در اینجا نمی‌خواهم از این علما نام ببرم. ولی آنها که آن روز بودند یادشان هست و این چیزی نیست که مخفی بماند. رژیم شاه از این اطلاعیه خیلی خوشش آمد، به حدی که آن را در سطح رسانه‌های گروهی و عمومی کشور منعکس کرد.

این قضیه به شکلی بود که در سرتاسر ایران باعث سرشکستگی و واقعاً شرمساری ما شد. هر کسی به ما می‌رسید برای محکوم کردن این منطقه آن اطلاعیه را مطرح می‌کرد و دستاویز قرار می‌داد. این خیلی باعث شرمندگی ما و همه انقلابیون شهر گردید و خلاصه آبروی ما و منطقه را با این اعلامیه بردند. در حالی که در آن ایام همه ایران و حتی شهرهای دور افتاده هم به حرکت درآمده بودند و وارد نهضت و مبارزه علیه رژیم شاه شده بودند.^۱

مرحوم آیت‌الله سید حبیب‌الله طاهری در یکی از خاطرات دوران تبعیدش ماجرا را چنین شرح داد:

یادم هست؛ همان موقع که مادر سقز بودیم یک راهپیمایی در گرگان برگزار شده بود که مردم به خاطر تبعیت از امام، آن را برگزار کرده بودند، ولی عده‌ای از عوامل ساواک با لباس شخصی در آن نفوذ کرده و به آتش زدن مراکز مختلف پرداخته بودند. حتی دوستان انقلابی ما می‌گفتند که یکی از عوامل ساواک در خانه‌ای بود و با لباس مبدل، بی‌سیم داشت و مثلاً می‌گفت: آتش زدن فلان جا الان تمام شد!

به دنبال این قضایا عده‌ای از روحانیون گرگان اعلامیه‌ای برای محکوم کردن این آتش‌سوزی‌ها صادر کردند. رژیم هم که منتظر چنین فرصتی بود آن اعلامیه را مرتب از رادیو سراسری چند بار پخش کرد و به این

۱. غلامرضا خارکوهی، خاطرات آیت‌الله نورمفیدی.

بهانه راهپیمایی مردم انقلابی را هم تقبیح می کرد. حتی این اعلامیه را رادیوهای مختلف بیگانه هم پخش کردند و در مطبوعات هم منتشر شد. این اعلامیه نامناسب و در راستای اهداف رژیم بود، به همین سبب رژیم هم خیلی از آن بهره برداری کرد. حتی من وقتی به مخابرات سقز رفتم تا به گرگان تلفن بزنم که این چه اعلامیه‌ای است که صادر کرده‌اید، به خاطر کار علمای گرگان مورد سرزنش و انتقاد روحانیون تبعیدی سقز قرار گرفتم، که من هم در جوابشان گفتم به من چه مربوطه؟ من که اینجا هستم، مگر من آن را نوشته‌ام؟!

این اعلامیه هم کار آقای سید محمد رئیسی و عده دیگری بود. آنها در واقع آتش زدن را محکوم کرده بودند، ولی رسانه‌های رژیم از آن سوءاستفاده کردند و چنین وانمود می کردند که علمای گرگان راهپیمایان را محکوم کرده‌اند و راهپیمایان هم افراد خرابکاری هستند که مراکز عمومی را آتش می‌زنند.^۱

۲. واکنش‌های داخل شهری: پس از این وقایع دو واکنش داخل شهری (در گرگان) مشاهده شد. یک واکنش از سوی طرفداران رژیم و شاهدوست‌ها صورت گرفت و آن تظاهرات عده‌ای از این افراد در تاریخ چهارم و پنجم آبان آن سال در گرگان بود.

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.



شماره ۳۱۳۹/۳۰۸۶

تاریخ ۵۷/۸/۴

پیوست

سخت‌فیزی
سازمان اطلاعات اینست کشور

به ساری

از گرگان

درباره

پرونده ۲۱۳۹/ت.گ.۱۰ - ۵۷/۸/۴

از حدود ساعت ۱۴۰ روز جاری تظاهراتی به نفع شاهنشاه با شرکت حقوق سه هزار نفر افراد طبقه سوم و حدود ۵۰۰ ماشین در دستجات مختلف در شهر گرگان با حمل تمثالهای حضرت علی و شاهنشاه آریامهر و قربانی کردن گوسفند در تمام نقاط شهر بحرك درآمد که مورد استقبال واقع و تا ساعت ۱۹۰۰ ادامه داشت و فردا ساعت ۸ صبح نیز قرار است اجتماعاتی در امام زاده عبدالله گرگان تشکیل گردد برگزارکنندگان این اجتماع شخصی بنام کاظم جوادی طهرانی فرزند عباسقلی یکی از افراد شاهدوست است که از ۲۸ مرداد سال ۳۲ سوابقی در این زمینه داشته است .
از طرف حامد زاده

گیرنده آقای محتشم

در ساعت ۷/۳۰ روز ۵۷/۸/۴ تلفنگرام گردیده است.

این تظاهرات به منظور مخالفت با قیام امام و مردم مسلمان و به طرفداری از حکومت پهلوی بود که با برنامه ریزی و حمایت ساواک و ژاندارمری و با پوشش امنیتی شهربانی و حتی حمله به برخی از مردم و اموال آنها انجام شد و از این قرار بود:

در ساعت ۱۷:۳۰ روز ۵/۸/۵۷ حدود ۲۰۰ نفر از جوانان شاهدوست گرگان با در دست داشتن تمثال هایی از شمایل حضرت علی (ع) و عکس هایی از شاه و پرچم ایران و پلاکاردهایی که روی آنها شعارهایی در حمایت از رژیم نوشته شده بود، سوار بر چند دستگاه موتورسیکلت - که چراغ های آنها روشن بود - در خیابان های این شهر اقدام به راهپیمایی کردند و در مقابل شهرداری گرگان تجمع نمودند و سپس یک نفر از آنها برای جمعیت سخنرانی کرد و گفت: «ما تا آخرین قطره خون از شاه و میهن دفاع خواهیم کرد». این تظاهرات پس از نیم ساعت در ساعت ۱۸ خاتمه یافت.^۱

این اقدام از یک طرف و اعمال سودجویان در وقایع روز اول و دوم آبان از طرف دیگر، انقلابیون گرگان اعم از علما و روشنفکران را وادار به موضع گیری نمود. چنانکه به دنبال تخریب برخی از مراکز مردمی و دولتی و نیز سوءاستفاده عده ای از عوامل ناشناخته از این موقعیت،^۲ و لکه دار کردن مبارزات پاک و خالصانه مردم استان گلستان، واکنش های شدیدی را از سوی قشرهای مختلف انقلابی شاهد بودیم که از جمله صدور اطلاعیه فرهنگیان گرگان در تاریخ ۴/۸/۵۷ می باشد. علمای گرگان نیز که اقدامات خرابکارانه روز اول و دوم را کار عوامل رژیم به ویژه ساواک می دانستند، با صدور اطلاعیه ای (احتمالاً در همین روز) عمل سوء فرصت طلبان ناشناخته را محکوم کردند. اما نحوه بیان و ادبیات این اعلامیه به گونه ای بود که مورد سوءاستفاده رژیم قرار گرفت و به صورت تحریف شده بارها در صدا و سیما، گرگان و تهران پخش گردید؛ به طوری که کل راهپیمایی و برنامه مبارزاتی انقلابیون گرگان را زیر سؤال می برد و در سایر شهرهای کشور نیز انعکاس خوشایندی نداشت. در این میان چنانکه گفتیم عده ای از شاهدوست ها در شهر گرگان دست به تظاهرات زدند. لذا علمای گرگان که از یک طرف

۱. البته عصر همین روز (۵/۸/۵۷) حدود ساعت ۱۶ قریب ۵۰۰ نفر از روستاییان شاهدوست گالیکش هم تظاهرات مشابهی در آن بخش انجام دادند.

۲. نشریه جنبش در شماره ۱۶ خود در تاریخ ۵۷/۹/۹ نوشت: «پرویز ثابتی - مقام امنیتی که طراح آتش سوزی ها و حمله های اخیر شهرهای کرمان و زنجان و سنندج و گرگان بود... چرا فرار کرد؟ با اینکه ممنوع الخروج بود چگونه توانست با هواپیما به اسرائیل بگریزد؟»



نسبت به تحریف اعلامیه خود توسط صدا و سیما و از طرف دیگر از حرکت شاهدوست‌ها ناراحت بودند، موضع محکم‌تری در قبال رژیم و عوامل آن اتخاذ نمودند. به همین دلیل پنج نفر از روحانیون سرشناس گرگان آقایان سید سجاد علوی، سید محمدرضا میبدی، سید حسین میربهبهانی، سید علی و سید محمد رئیسی^۱ با صدور اطلاعیه‌ای نوشتند: توطئه ناجوانمردانه عمال مزدور استبداد و استعمار که با حمله به جان و مال مردم بی‌گناه تحت حمایت پلیس و مأمورین مسلح صورت می‌گیرد، روزهای پنج‌شنبه و جمعه ۴ و ۵ آبان ماه شدیداً با خشم و روحانیت و ملت شهرستان گرگان مواجه، ماضن محکوم کردن این اعمال اخلاک‌گرانه اخطار می‌کنیم، باید به این توطئه‌ها فوراً پایان داده و در غیر این صورت روحانیت به وظیفه شرعی خود عمل خواهد کرد.

به دنبال این اطلاعیه، علمای گرگان مردم را برای روز ششم آبان دعوت به راهپیمایی نمودند. در نتیجه به دعوت روحانیت از ساعت ۸ صبح روز ۵۷/۸/۶ به تدریج عده‌ای از مردم و دانش‌آموزان در مسجد گلشن گرگان اجتماع کردند و سپس در حالی که تعدادی از روحانیون آنها را همراهی می‌کردند. از مسجد خارج شده و دست به راهپیمایی در خیابان‌های شهر زدند که پس از پیوستن گروهی دیگر از طبقات مختلف مردم به آنها تعداد جمعیت به چندین هزار نفر رسید. آنها در مسیر حرکت خود شعارهایی همچون «برادر ارمنی، ساواک تو را به آتش کشید»، «کتاب قرآن، مسجد کرمان، برادر مسلمان، شاه تو را به آتش کشید»^۲ و «درود بر خمینی» سر می‌دادند که این تظاهرات تا ساعت یک بعد از ظهر ادامه داشت.

۳. واکنش‌های داخل استانی: پس از وقایع گرگان، مشابه این تخریب‌ها، به شکل محدودتری در برخی از شهرهای این منطقه مثل علی‌آباد کتول، فاضل‌آباد و گنبد کاووس نیز مشاهده شد؛ یعنی وقایع گرگان در تشجیع جوانان سایر مناطق استان گلستان مؤثر بوده است. چنانکه عده‌ای از دانش‌آموزان مدارس و دانشجویان علی‌آباد کتول در تاریخ ۵۷/۸/۲ ضمن انجام تظاهرات و سردادن شعارهای ضد شاهنشاهی، شیشه‌های بانک صادرات، سازمان زنان، سینما و مشروب‌فروشی این شهر را شکستند.

۱. در آن زمان آیت‌الله نورمفیدی و آیت‌الله طاهری هنوز از تبعید برنگشته بودند.

۲. در شماره ۱۶ (مورخ ۵۷/۹/۹) نشریه جنبش چنین آمده است: پرویز ثابتی مقام امنیتی که طراح آتش‌سوزی‌ها و حمله‌های اخیر شهرهای کرمان و زنجان و سنج و کرمانشاه و گرگان بود، یعنی حتی تا آخرین روزهای اقامت در تهران، گذشته از سوابق سرآپا سیاه و آلوده خود در ساواک، همچنان در کمیته تخریب نقش اساسی را بر عهده داشت. [که البته در آبان ۵۷ از ایران فرار کرد].



همچنین دانش آموزان گنبد کاووس نیز پس از چند روز تظاهرات و اعتصابات صبح روز ۵۷/۸/۱۳ چند واحد آموزشی این شهر از جمله، دبستان، مدرسه راهنمایی و دبیرستان را مورد حمله قرار دادند و شیشه‌های در و پنجره و قاب عکس‌های شاه و خاندانش که به در و دیوار نصب بود را شکستند. دانش‌آموزان دبیرستانی خواستار تعویض نام دبیرستان‌های خود به نام‌های جدید مختم قلی فراغی (شاعر معروف ترکمن) و ۱۵ خرداد شدند. علاوه بر این در ساعت یک بعدازظهر روز ۵۷/۸/۴ نیز چند باب مغازه متعلق به بهایی‌ها در فاضل آباد به وسیله مردم انقلابی به آتش کشیده شد.

البته در مقابل این‌گونه اقدامات مؤثر مبارزان گلستانی، عوامل چماق‌دار رژیم هم با پشتیبانی ساواک، ژاندارمری، شهربانی، نیروی پایداری، شورای تأمین منطقه و سایر عوامل شاهدوست دست به مانور سیاسی به طرفداری از رژیم شاه زدند و خواستند با این کار خودی نشان دهند. گزارش مورخ ۵۷/۸/۴ ساواک حاکی است:

در ساعت ۱۷ روز ۱۳۵۷/۸/۴ حدود ۴ هزار نفر از اهالی گرگان در حالی که تمثال‌های مبارک همایونی را با خود حمل می‌نمودند شروع به تظاهرات ملی نمودند.^۱

ساواک باز در گزارش دیگری در خصوص اقدام مشابه شاهدوست‌ها در فردای آن روز می‌نویسد:

گرگان: در ساعت ۱۰ روز ۱۳۵۷/۸/۵ حدود ۲ هزار نفر سوار بر کامیون و خودروهای شخصی با روشن کردن چراغ‌های خود در خیابان‌ها راهپیمایی و با دادن شعارهای جاوید شاه، شروع به تظاهرات ملی نمودند.^۲

یکی دیگر از واکنش‌های داخل استانی و به ویژه شهرستانی این بود که از آن پس سازمان‌های امنیتی و انتظامی استان به ویژه گرگان به وحشت افتادند و برای جلوگیری از تکرار این‌گونه حوادث، به محض احساس خطر، شورای تأمین شهر تشکیل جلسه می‌داد و وضعیت را فوق‌العاده اعلام می‌کرد. چنانکه وقتی شایعه شد که روز سه‌شنبه ۵۷/۸/۹ (یعنی یک هفته پس از وقایع دوم آبان) قرار است تظاهراتی در گرگان انجام شود، شورای تأمین گرگان به دست و پا افتاد و بر ضرورت تقویت نیروی انتظامی تأکید نمود و خواستار این شد که سه دسته ضربت از سوی ژاندارمری در اختیار شهربانی

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۲. همان.

گران جهت کمک به آنها قرار گیرد و از طرف دیگر حتی الامکان از ورود روستاییان و ترکمن‌ها^۱ در آن روز به گران جلوگیری نمایند و سپس آن روز رانیز وضعیت فوق‌العاده اعلام کردند.

اعتصابات گسترده در منطقه گلستان

در مهرماه سال ۱۳۵۷ پس از سال‌ها، برای نخستین بار در استان گلستان مدارس، مراکز آموزشی و ادارات دولتی دست به اعتصاب گسترده زدند که تأثیر مهمی در اضمحلال تشکیلات رژیم در این منطقه داشت.^۲ نخستین تحصن‌ها از سوی دبیرستان‌ها و فرهنگیان صورت گرفت و رفته رفته به سایر مراکز و ادارات دولتی سرایت نمود. تحصن مدارس، مؤسسات آموزش عالی، تحصن گروهی از مردم در اواسط آبان در مقابل دادگستری گران، تحصن بازار، قضات گران و گنبد، مخابرات و... از آن جمله می‌باشد؛ به طور مثال اعتصاب مورخ ۱۲ یا ۱۳ مهرماه کارکنان پست شهرهای گران و گنبد، تحصن مورخ ۵۷/۷/۱۵ کارکنان اداره دارایی گنبد، دادگستری و پست گنبد و سازمان تعاون روستایی استان (گلستان فعلی)،^۳ اعتصاب مورخ ۵۷/۷/۱۶ کارکنان آموزشی کردکوی به علت نارضایتی از وضع کار اداره خود (که طی آن از مدیر کل آموزش و پرورش استان مازندران خواستار برکناری رئیس آموزش و پرورش کردکوی شدند) همچنین اعتصاب دانش‌آموزان دبیرستان ایرج رامیان که خواستار برکناری رئیس دبیرستان شدند، اعتصاب نشسته مورخ ۵۷/۷/۱۶ کارکنان شرکت برق منطقه‌ای گران، اعتصاب کارکنان دادگستری - به غیر از قضات - اعتصاب اداره دخانیات گران، اعتصاب ادارات ثبت اسناد، فرهنگ و هنر و بهزیستی گنبد در تاریخ ۵۷/۷/۲۰ و نیز اعلام تعطیل عمومی روز ۲۴ مهرماه در استان گلستان به ویژه گران و گنبد به مناسبت اربعین شهدای ۱۷ شهریور^۴ و اعتصاب ادارات فرهنگ و هنر، بهزیستی، پست،

۱. در سند شماره ۱۶۰ ساواک چنین آمده است: «در ۱۳۵۷/۸/۲۰ نماز عید قربان با شرکت بیش از ۲۰۰۰ هزار نفر از تراکمه برگزار شد و شرکت‌کنندگان پس از انجام نماز، برای سلامتی اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر دعا کرده و سپس متفرق شدند.»، آرشیو گروه تاریخ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۲. البته پیش از این، در تاریخ ۲۵ شهریور سال ۵۷ رانندگان مسیر شهرهای گران تارشت دست به تحصن زده بودند.

۳. بنا بر گزارش تاریخ ۵۷/۷/۲۹؛ اندامری کشور: «حدود پانصد نفر از زارعین منطقه گنبد جهت دریافت مازاد قیمت گندم به ساختمان تعاون و امور روستاهای گنبد کاووس مراجعه لیکن رئیس سازمان مذکور از پرداخت مابه‌التفاوت قیمت گندم خودداری و اظهار داشته من و کلیه کارمندانم در حال اعتصاب هستیم که این موضوع باعث نارضایتی کشاورزان مذکور گردیده است.»، آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۴. مطبوعات، مهرماه سال ۵۷.

خدمات درمانی و کارگران شهرداری مینودشت از تاریخ ۵۷/۷/۲۴، و اعلام اعتصاب کارکنان ادارات راه و ترابری شهرهای گرگان و گنبد و بجنورد از تاریخ ۲۹ مهرماه سال ۵۷^۱ و شروع اعتصاب یک ماهه ۹ نفر از کارکنان مخابرات شهرستان گرگان از جمله شهید محمدنقی صلبی از تاریخ ۵۷/۸/۲، اعلام اعتصاب ۱۰ روزه واحدهای آموزشی گنبد کاووس از تاریخ ۵۷/۸/۱۴ به منظور اعلام همبستگی فرهنگیان این شهر با سایر فرهنگیان مبارز کشور و در اعتراض به برآورده نشدن خواسته‌های قبلی آنان، به اضافه اعتصاب عمومی روزهای ۱۷ و ۱۸ آبان گرگان در اعتراض به روی کار آمدن دولت نظامی ازهری، که طی اعلامیه‌ای که با آیه‌ای از قرآن (به ستمگران اعتماد نکنید که آتش شما را فرامی‌گیرد) شروع می‌شود و به این شرح می‌باشد:

بر سر کار آمدن دولت نظامی آخرین تلاشی است برای ابقا محیط رعب و خفقان، اما خوشبختانه ملت آگاه و به پا خاسته نخواهد نشست و تا روز فتح و پیروزی و برقراری حکومت اسلامی به جنبش نجات بخش خود ادامه خواهد داد. ما به پیروی از امر مطاع زعیم عالیقدر اسلام حضرت آیت‌الله‌العظمی‌الامام خمینی دام‌اجلاله و به عنوان اعتراض و ابراز همبستگی با همه ملت شرافتمند ایران روزهای چهارشنبه و پنجشنبه ۱۷ و ۱۸ آبان ماه را اعتصاب عمومی اعلام می‌داریم.

الاحقر سجاد علوی، الاحقر محمدرضا میبیدی، الاحقر سید علی رئیسی، الاحقر سید حبیب‌الله طاهری، سید کاظم نورمفیدی، رضا احمدی، الاحقر سید حسین میربهبهانی.

باز در حدود ۲۲ آبان ماه سال ۱۳۵۷ و ایام اوج‌گیری مبارزات حق طلبانه مردم منطقه، مأموران رژیم ستمشاهی در یک عملیات برنامه‌ریزی شده و ضربتی در نیمه‌های شب، یازده نفر از انقلابیون مبارز گرگان را دستگیر کردند و به زندان انداختند که در پی این اقدام، مردم دست به راهپیمایی گسترده در سطح شهر زدند. چنانکه در گزارش رکن دوم ژاندارمری گرگان آمده است که:

در ساعت ۳:۱۰ روز ۱۳۵۷/۸/۲۳ حدود ۲۵۰۰ نفر اخلاگر شروع به تظاهرات آرام نمودند.

در صبح ۱۳۵۷/۸/۲۳ حدود ۱۰۰۰۰ نفر از طبقات مختلف به انگیزه

۱. اعتصاب کنندگان فوق خواسته‌های ۲۹ گانه خود را به مقامات رژیم از جمله نماینده منطقه در مجلس و سایر مراجع دولتی تحویل دادند. ضمناً این تحصن ظاهراً در تاریخ ۱۷ آبان آن سال پایان یافت.





دستگیری تعدادی از محرکین تظاهرات اخیر، در مقابل دادگستری اجتماع و خواستار آزادی دستگیرشدگان گردیدند.

این اعتراضات تا شب ادامه داشت؛ به طوری که عصر آن روز (۲۳ آبان) مردم در مقابل دادگستری گران متحصن و خواستار آزادی دستگیرشدگان شدند و این تحصن تا حدود نیمه‌های شب ادامه یافت. در نتیجه رژیم در مقابل مقاومت مردم متحصن تحمل نیاورد و مجبور به آزاد نمودن دستگیرشدگان گردید. مردم که شدیداً به هیجان آمده بودند، فرزندان انقلابی خود را بر سر دست گرفتند و نوای پیروزی سردادند.^۱ در حالی که مردم مبارز گران خواستار آزادی فرزندانشان بودند، ساعت ۶ بعد از ظهر همین روز (۲۳ آبان ۵۷) انقلابیون گنبد، منزل رئیس ساواک این شهر را مورد حمله قرار دادند. به گزارش مورخ ۲۴ آبان سال ۵۷ شهربانی گنبد کاووس:

ساعت ۱۸ روز ۱۳۵۷/۸/۲۳ [به] وسیله شخص ناشناسی یک بطری ماده آتش‌زا به منزل آقای جهانگیری رئیس ساواک گنبد کاووس پرتاب شد که به ستون یکی از اتاق‌ها اصابت و تلفات جانی و خسارات مالی نداشته است.

در یکی از اسناد شهربانی گران می‌خوانیم که:

برابر اطلاع واصله بین مردم شایعه است از شنبه ۱۳۵۷/۹/۴ به تحریکات روحانیان گران کلیه کسبه مغازه‌ها را بسته تا مدت یک ماه در اعتصاب باشند و با تشکیل اجتماعات در مساجد و مدارس دست به تظاهرات و خرابکاری و انفجار بزنند.^۲

علاوه بر این اعتصاب قضات دادگستری گران در دهم دی‌ماه و تحصن بزرگ و ۲۰ هزار نفری قشرهای مختلف مردم گران در مقابل بیمارستان پنجم آذر این شهر در اواسط بهمن‌ماه ۵۷ و... از دیگر اعتصابات مردم استان گلستان در نیمه دوم سال ۵۷ تا پیروزی انقلاب می‌باشد.^۳ یکی از اعتصابات تأثیرگذار، تحصن معلمان و فرهنگیان منطقه بود که از مهرماه سال ۵۷ آغاز شد و تا سقوط سلطنت پهلوی ادامه یافت. اطلاعیه زیر یکی از شواهد تاریخی این موضوع می‌باشد:

۱. غلامرضا خارکوهی، «حال و هوای انقلاب در گلستان»، جمهوری اسلامی، ۱۵/۱۱/۷۹، ص ۱۲.

۲. یکی از اسناد مورخ ۵۷/۹/۲ شهربانی گران.

۳. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، همان.

به نام خدا

۵۷/۹/۲۹

با در نظر گرفتن اعتصابات خردکننده مردم ایران از کارگر و کارمند و معلم و دانشگاهی به رهبری «امام خمینی» و همچنین همه پرسی شکوهمند روزهای تاسوعا و عاشورا که منتج به رسوایی حکومت بی‌ملت از هاری و اربابان آنها شده است، معلمان شهرستان گرگان در سطوح مختلف آموزشی طی جلسات پرشوری که در یکی، دو روز اخیر داشتند، ضمن برداشتن ماسک از چهره خیانت کاران و لزوم همبستگی، باز هم بیشتر با اقشار مختلف جامعه در ادامه نهضت ضد استبدادی و دیکتاتوری برای استقرار حاکمیت ملی و برقراری حکومتی تحت تعالیم مترقیانه اسلام مصمم شدند همگام با معلمان شهرستان‌های دیگر کشور تا حصول خواسته‌های حقه خود، همچنان به اعتصاب ادامه دهند. معلمان گرگان ضمن محکوم کردن کشتارهای فجیع ماه آذر گرگان خواستار محاکمه و مجازات عاملین فجایع آذرماه هستند، همچنین یورش‌های وحشیانه مأموران انتظامی و مزدوران ساواک را به معلمان در خانه و خیابان در گرگان و علی‌آباد و بندر گز و بخش سرخکلاته به شدت محکوم می‌کنند و اعلام می‌دارند که جنایات هیچ یک از مزدوران بی‌مکافات نخواهد ماند. پیروزی مردم ایران نزدیک است.
جامعه معلمان شهرستان گرگان^۱

یکشنبه خونین پنجم آذر سال ۵۷ گرگان (حمله به حرم مطهر امام رضا(ع))

بعد از ظهر روز ۲۹ آبان سال ۱۳۵۷ مأموران رژیم داخل صحن مطهر حضرت امام رضا(ع) شدند و با پرتاب گاز اشک‌آور مردم انقلابی را که برای مخالفت با حکومت پهلوی به آنجا پناه آورده بودند، متفرق کردند. سپس مأموران وارد حرم شدند و با پرتاب گاز اشک‌آور در محیط سربسته حرم، یک زن خفه شد و گروهی هم بر اثر تیراندازی‌های پیاپی مجروح گردیدند. عده کشته‌شدگان آن روز ۱۱ نفر اعلام شده و عده‌ای نیز زیر دست و پاماندند و مصدوم شدند.^۲ در این حمله یکی از دانشجویان گرگانی مقیم مشهد

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۲. اطلاعات، ۵۷/۱۰/۱۶، ص ۴.





به نام آقای محمد مقصودلو مجروح گردید که سه ماه بعد در اوایل اسفند سال ۵۷ بر اثر شدت جراحات وارده در گرگان به شهادت رسید. سپس جنازه مطهر این شهید عزیز توسط انبوه امت عزادار و مسلمان، در قبرستان امامزاده عبدالله گرگان به خاک سپرده شد. در پی حمله مأموران شاه به حرم مطهر امام رضا(ع)، امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی طی پیامی که در تاریخ دوم آذرماه صادر فرمودند، روز یکشنبه پنجم آذر سال ۱۳۵۷ را عزای عمومی اعلام نموده و از مردم خواستند تا با هر وسیله ممکن برای سقوط دستگاه جبار قیام کنند. متن این پیام به شرح زیر می‌باشد:

دولت یاغی نظامی به امر شاه تر و خشک را به آتش کشیده و یکی از بزرگترین ضربه‌های این جنایتکار به اسلام، به مسلسل بستن بارگاه قدس حضرت علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - است. این بارگاه مقدس در زمان رضاخان به مسلسل بسته شد و قتل عام مسجد گوهرشاد به وجود آمد و در زمان محمدرضاخان آن جنایت تجدید و دژخیمان شاه در صحن و حریم آن حضرت ریخته و کشتار کردند. ملت مسلمان باید از این شاه و دولت یاغی غاصب تبری کنند و مخالفت با آن لازم است... اطاعت این دستگاه، اطاعت طاغوت و حرام است. خداوند مسلمین را از شر آنان حفظ فرماید. در این عزای بزرگ و جسارت به مقام امام امت، روز یکشنبه ۲۵ ذیحجه [پنجم آذر سال ۱۳۵۷] عزای عمومی اعلام می‌شود.^۱

مردم مسلمان گرگان که از حمله مأموران رژیم به حرم مطهر حضرت رضا(ع) به خشم آمده بودند با شنیدن پیام حضرت امام خمینی و سایر مراجع، برای اعتراض به این جنایت بزرگ طاغوت مهیا شدند. این خبر دهان به دهان به گوش مردم مسلمان در شهرها و روستاها رسید که فردا صبح (پنجم آذر ۵۷) از محل امامزاده عبدالله(ع) گرگان، راهپیمایی اعتراض آمیز انجام می‌شود. لذا از اولین ساعات صبح، مردم شهرها و روستاهای منطقه سراسیمه در اطاعت از فرمان رهبر خود - خمینی کبیر - از گرگان و روستاهای اطراف آن به اضافه گروهی از شهرهای دیگر مانند کردکوی، بندر گز، علی آباد و... عازم امامزاده عبدالله گرگان - فرزند پاک امام موسی بن جعفر(ع) - گردیدند. در میان جمعیت از همه طبقات دیده می‌شدند: روحانی، فرهنگی، کارگر، کشاورز، محصل، دانشجو، بازاری، راننده، کاسب، کارمند، زن، مرد، جوان، کودک و... لحظه به لحظه بر

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

تعدادشان افزوده می‌شد.

نیروهای مسلح عبارت بودند از یک واحد ۲۹ نفره از مأموران ژاندارمری گرگان و یک گروه از نیروهای ژاندارمری مشهد و چند ماشین از نیروهای پلیس شهربانی که همگی به ماسک ضد گاز اشک‌آور مجهز بودند. مأموران در فاصله ۵۰ تا ۱۰۰ متری فلکه امامزاده در خیابان شهدا به صورت تهاجمی ایستاده بودند و گزارش‌ها مرتب با بی‌سیم به شهربانی می‌رسید. سرگرد جهان‌شاه فرمانده عملیات شهربانی گرگان، به طور مرتب به مردم اخطار می‌کرد که متفرق شوند و تظاهرات نکنند. مردم به هیچ قیمتی حاضر به ترک صحنه نبودند. لذا جمعیت با ذکر صلوات و الله‌اکبر از امامزاده بیرون آمدند و گرداگرد فلکه امامزاده [فلکه شهدای فعلی] به شعار دادن پرداختند: درود بر خمینی، مرگ بر شاه، مرگ بر امریکا، تا خون در رگ ماست - خمینی رهبر ماست، استقلال - آزادی - حکومت اسلامی، قبر امام هشتم گلوله باران شده - روز و شب شیعیان شام غریبان شده؛ این فریادها هر لحظه کوبنده‌تر و در فضای اطراف طنین‌انداز می‌شد و ترس و وحشت درخیمان رژیم بیشتر می‌گشت. جمعیت تظاهرکننده به حدود ۳۰ هزار نفر و به روایتی ۷۰ هزار نفر می‌رسید که هنوز عده‌ای داخل محوطه امامزاده و عده‌ای نیز داخل و اطراف فلکه امامزاده بودند. برخی از تظاهرکنندگان هم پلاکاردهایی مبنی بر محکومیت نظام شاهنشاهی در دست داشتند.

سرگرد جهان‌شاه همچنان با بلندگو به مردم اخطار می‌کرد ولی مردم نه تنها اعتنایی نمی‌کردند، بلکه حتی عده‌ای از جوانان شجاعانه در جلوی جمعیت و مقابل نیروهای مسلح رژیم صف بسته بودند. در این میان آیت‌الله سید حبیب‌الله طاهری گرگانی به همراه آقای حاج ابراهیم صالحی و آقای فرشاد برای مذاکره نزد سرگرد جهان‌شاه که در خیابان شهدا و در کنار سایر مأموران ایستاده بود رفتند تا به آنها تفهیم نمایند که سد راه تظاهرکنندگان نشوند، اما بی‌نتیجه بود. لذا برگشتند به طرف جمعیت، که هنوز به صف مردم نرسیده بودند که پرتاب گاز اشک‌آور و تیراندازی مأموران شروع شد و لحظاتی بعد طنین رگبار گلوله‌ها با گاز و دود و خون و فریاد تصویری از جنگ نابرابر حق و باطل را به نمایش گذاشت؛ جنگی که یک‌سوی آن لشکر تاندان مسلح طاغوت و در سوی دیگر آن عده‌ای پیر و جوان مسلمان بی‌دفاع قرار داشتند. انبوه نیروهای مسلح و مجهز رژیم هر بیننده‌ای را به شگفتی وامی‌داشت. حتی دو تا از کامیون‌های ژاندارمری گرگان و ژاندارمری مشهد مجهز به تیربار بودند. آن روز دو نفر از افسران شهربانی به نام سرگرد جهان‌شاه و سلیمی زاده بیش از همه قساوت و عداوت نسبت به تظاهرکنندگان





نشان می‌دادند و اولین تیرها نیز از سوی آنها شلیک شد. سپس عده‌ای از مأموران، پیاده و برخی هم از درون ماشین تیراندازی کردند.

در اولین دقایق تعدادی از عزیزان به خون غلتیدند و چون برگ‌های خزان به زمین افتادند و روح پاکشان به سوی معشوق ابدی پرواز کرد. ولوله‌ای برپا شده بود و بوی باروت و جیغ و دادهای زنان، همراه با صدای گلوله‌ها در فضای شهر می‌پیچید. هر کس به سویی می‌دوید که عموماً به داخل محوطه امامزاده می‌رفتند. عده‌ای زیر دست و پا ماندند. عده‌ای به کمک مصدومین و تیرخوردگان شتافتند و آنها را به مکان‌های امن انتقال دادند. خبری از آمبولانس‌ها نبود، موتورسیکلت‌ها و ماشین‌های شخصی مردم (مانند تاکسی، وانت و...) آن روز نقش آمبولانس‌ها را ایفا می‌کردند و مصدومین و مجروحین را از خیابان‌ها و کوچه، پس کوچه‌های محلات به بیمارستان می‌رساندند.

تیراندازی همچنان ادامه داشت. مردمی که به داخل امامزاده پناه برده بودند، در جوار آن زاده عصمت، خشم و غضبشان نسبت به رژیم بیشتر شد. شعارهای لاله‌الاالله، الله‌اکبر، مرگ بر شاه و... در آسمان می‌پیچید. جمعیت به خشم آمده، در محوطه امامزاده با هر چه به دستشان آمد مسلح و حمله‌ور شدند و با چشمانی کبود از اثرات گازهای اشک‌آور و مشت‌های گره‌کرده و فریادهای کوبنده و قلب‌های آکنده از ایمان و عشق به یگانه معبود، به مقابله با مزدوران پرداختند؛ یکی با سنگ، یکی با چوب، دیگری با آجر و... به سوی مأموران سفاک و تاندان مسلح حمله‌ور شدند. مردم با به آتش کشیدن تاپره‌های لاستیکی فرسوده در خیابان راه را بر ماشین‌های مزدوران می‌بستند و با آتش زدن روزنامه و کاغذ و احياناً چوب و با مالیدن سیب‌زمینی قاچ‌شده به چشمانشان، اثرات گازهای اشک‌آور را خنثی می‌نمودند. این در حالی بود که بوی دود و باروت فضا را پر کرده بود و ابر سیاه ماتم بر آسمان شهر سایه افکنده بود. مأموران رژیم که از شجاعت و ایثار مردم به وحشت افتاده بودند، سوار بر کامیون‌ها فلکه را دور زده و به سوی مرکز شهر یعنی فلکه شهرداری به راه افتادند. آنها در کوچه‌ها و خیابان‌ها هر کس را می‌یافتند به گلوله می‌بستند. مردم به خشم آمده به سوی پارکینگ شهربانی که در ضلع غربی فلکه شهدا قرار داشت، حمله‌ور شدند و آنجا را با کلیه وسایل و ماشین‌آلاتش که شامل یازده ماشین و انبار البسه و لوازم یدکی بود، به آتش کشیدند. همچنین انقلابیون به سربازان در جه‌داران نگیهان آنجا که حتی یک تیر هم به سمت مردم شلیک نکرده بودند، گفتند گلوله‌هایشان را به هوا شلیک کنند و سپس آنها را با لباس شخصی فراری دادند تا خود را به پادگان گرگان معرفی نمایند.

پس از حمله و حشویه مأموران به جمعیت تظاهرکننده، مردم مسلمان و انقلابی فرصت را برای انتقام خون شهیدانشان مغتنم شمرده و قدرت و صلابت اجتماعی خود را با وجود همه اختناق و جو سرکوب حاکم نشان دادند. لذا پس از به آتش کشیده شدن پارکینگ شهرداری تعدادی از مردم فریاد می‌زدند: برویم کوی افسران و آنجا را آتش بزنیم و عده‌ای به آن سوی رهسپار شدند و عده‌ای نیز به سوی سازمان آتش‌نشانی واقع در اواسط خیابان شهید رجایی فعلی (فرح سابق) رفته و آن محل را با کلیه امکانات و ماشین‌آلاتش به آتش کشیدند؛ بی‌آنکه به کسی از کارکنان آنجا آسیبی برسانند.^۱ در این میان مأموران شهرداری با آنکه از نزدیک شدن و دستگیری مردم در آن روز وحشت داشتند ولی پس از حمله به پارکینگ موتوری شهرداری و سازمان آتش‌نشانی، آنها توانستند تعدادی از مردم انقلابی را به جرم دخالت در اقدامات تخریبی بازداشت نمایند و دو روز بعد (۵۷/۹/۷) آنها را به ساواک تحویل دادند. بر اساس اسناد مورخ ۶ و ۷ آذر سال ۵۷ شهرداری گرگان - که به ساواک کشور ارسال شده - افراد دستگیر شده فوق چهار نفرند و عبارت‌اند از:

۱. سید باقر حسینی فرزند موسی، شغل کارگر، ۲۵ ساله
۲. عابدین سلمانی ایلواری فرزند میرزا، شغل شاگرد شوfer، ۲۰ ساله
۳. حسین مهری فرزند یحیی، دیپلم بیکار، ۲۰ ساله
۴. سید محمود مدنی فرزند سید طاهر، محصل شبانه هنرستان صنعتی گرگان، ۱۹ ساله^۲

۱. لازم به توضیح است که آتش‌نشانی در موارد متعدد همراه مأموران رژیم در سرکوبی و متفرق کردن تظاهرات شرکت جسته بود و لذا مردم از این سازمان خاطرات تلخی در ذهن داشتند که همین همراهی - ولو آنکه برخلاف میل باطنی افراد آن سازمان بوده باشد - موجبات عصبانیت مردم را فراهم نموده بود. گرچه طی مصاحبه‌هایی که از سوی مؤلف با آتش‌نشان‌ها صورت گرفت، معلوم شد که آنها تحت فشار مسئولان و مأموران، برخلاف میلشان وادار به آب‌پاشی به روی تظاهرکنندگان می‌شدند. هر چند که می‌بایست به هر بهانه‌ای بود و با ایستادگی و مقاومت از رویارویی با مردم و همگامی با مأموران خودداری می‌ورزیدند که در مواردی نیز چنین کردند.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.





مدیریت کل اداره سوم ۳۸۴

از سازمان اطلاعات و امنیت سازمان



سخت‌وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
تهران، اردیبهشت

شماره ۱۰۳۷/۴۵۱۹

تاریخ ۵ مهر ۸۰

پیوست

درباره دستگیرشدگان در گرگان

بهره‌مذاکرا ف شماره ۱۵۲/۴۴۹۲-۱-۵۷/۹/۸

شهربانی گرگان بدنبال اغتشاشات روزه ۵۷/۹/۹ گرگان که آن ساختمان موتوربول شهربانی
و آتش نشانی شهر اری گرگان با آتش کشیده شد چهار نفر افراد مشروحه زیر را که در اقد اماحخره
فوق دخالت داشته اند دستگیر و بعد از ۵۷/۹/۷ پرویز ۵۷/۹/۶ با این سازمان تحویل گردیده اند
بدینوسیله در برگ نامه های شماره ۳۵۲-۵۷/۹/۷ و ۳۳۱-۵۷/۹/۶ شهربانی گرگان
و لک برگ شما تم مریوطا. به همراه یاد شدگان به پوست تقدیم میگردد.

- ۱- سید باقر حسینی فرزند موسی شغل کارگر ۲۵ ساله
- ۲- سعادت بن سلطانی ایلواری فرزند مهرزاد شغل شاگرد شوهر ۲۰ ساله
- ۳- حسین مهربی فرزند یحیی دیلم بیگار ۲۰ ساله
- ۴- سید محمود مدنی فرزند سید طاهر محصل شانه هنرستان صنعتی گرگان ۱۹ ساله

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت سازمان

گرفته: کل سوم ۳۱۲ بهره‌مذاکرا ف جهت استحضار

۲۱۰
۲۲
۲۲,۶۱۲
۵۷/۹

باید (۱۲) هکتار اندامری گوشت خواران و خواران و جاده در هر گوشت
بزرگ از جرات!

۱- تعداد در سینه خور و گاو و بوسه در سینه و سینه
سینه و سینه گوشت و وایر قلم سینه و سینه
پوشاک سینه و سینه و سینه و سینه
رفات

۲- در سینه سینه و سینه و سینه و سینه
و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
کنده سینه و سینه و سینه

۳- سینه و سینه و سینه و سینه و سینه

۱۲,۶۱۲
۵۷/۹

گوند و سینه و سینه
سینه و سینه

دینا
[Signature]

بزرگواران
۸- [Signature]

۲۰۲۲ / ۹ / ۲
[Stamp]

۵۱

۵۷-۹-۲





البته در آن روز پس از آتش زدن پارکینگ شهربانی، عده‌ای از مردم فریاد می‌زدند: برویم کوی افسران و آنجا را آتش بزنیم. لذا حدود ساعت ۱۰ صبح عده کمی از تظاهرکنندگان به قصد حمله به کوی افسران به آن محل رفتند و به سوی مأموران آنجا سنگ پرتاب کردند که آنها نیز در مقابل دست به تیراندازی زدند. در این حمله ظاهراً کسی از طرفین آسیب ندید. البته هدف از حمله گروهی از انقلابیون به کوی افسران اذیت و آزار خانواده افسران شهربانی نبود، بلکه ترساندن مأموران و ایجاد رعب و وحشت در میان پلیس بود؛ و گر نه آتش زدن خانه‌های افسران آن هم در محلی دورافتاده کار سختی نبود. چنانکه در هیچ یک از گزارش‌های مأموران سخنی از حمله مردم به خانواده مأموران به میان نیامده، بلکه فقط به سوی مأموران سنگ پرتاب شده است. ضمن آنکه یکی از اهداف انقلابیون از این اقدام این بود که می‌خواستند توجه مأموران قسی‌القلب شهربانی از مرکز شهر و تیراندازی به سوی مردم بی‌دفاع به جای دیگر از جمله کوی افسران جلب شود تا عده کمتری از مردم شهید و مجروح شوند.

حمله مأموران به بیمارستان

چنانکه گفتیم در اولین دقایق پس از تیراندازی که منجر به شهادت و مجروح شدن تعدادی از تظاهرکنندگان شد، عده‌ای از مردم با هر وسیله ممکن مجروحین و شهدا را به بیمارستان انتقال دادند. برخی هم جهت کمک به مجروحین از کوچه، پس کوچه‌ها و خیابان‌ها خود را به بیمارستان رساندند. بیشتر مصدومین به بیمارستان پهلوی سابق (پنج‌آذر فعلی) انتقال یافتند و برخی نیز به بیمارستان فلسفی برده شدند. تعداد زخمی‌ها و مجروحین به حدی بود که از عهده کادر اداری پر تلاش و ایثارگر بیمارستان خارج بود و به همین علت مردم مسلمان داوطلبانه و مشتاقانه به یاری آنها شتافتند. مأموران همچنان مشغول گشت‌زنی بودند، تا اینکه به خیابان مولن‌روژ (پنج‌آذر فعلی) رسیدند که حدوداً ساعت یک یا یک و نیم بعد از ظهر بود و انبوه جمعیتی را که جهت کمک به مجروحین و اهدای خون به آنجا آمده بودند به گلوله بستند که منجر به مجروح شدن دو نفر در جلوی حسابداری و شهادت یک نفر در باغچه بیمارستان گردید؛ در حالی که حمله به بیمارستان و آمبولانس‌ها از نظر قوانین بین‌المللی ممنوع می‌باشد. شهید نقی صلیبی در این رابطه می‌گوید:

اینجانب و شهید نبوی در بیمارستان حضور یافتیم که بنده به عنوان آمارگیر زخمی‌ها و شهدا بودم و شهید نبوی به عنوان انتظامات در داخل



بیمارستان پنجم آذر فعالیت می کرد. ما پهلوی هم بودیم. تعداد افرادی که برای اهدای خون به زخمی ها به داخل بیمارستان و جلوی درب آن آمده بودند زیاد بود. سفاکان رژیم منحوس پهلوی همه مسلسل به دست بودند و در جلوی ماشین های آنها بولدوزری خیابان ها را پاکسازی می کرد، چون جوانان مخلص و از جان گذشته تمام خیابان ها را مسدود کرده بودند. همه مأمورین در ماشین های شهر بانی ایستاده با مسلسل و ژسه، به سوی مردم و حتی بیمارستان که از نظر قوانین بین المللی خلاف می باشد، تیراندازی می کردند. وقتی ما متوجه تیراندازی مأموران شدیم، به مردم حاضر در محوطه بیمارستان اعلام نمودیم که سریعاً پناه بگیرید که تیراندازی می کنند. من و شهید نبوی با همدیگر و جفت هم توی بوته های باغچه به صورت نیم خیز افتاده بودیم که یک دفعه متوجه شدم بغل من تیری به زمین خورد و پرت شد به آسمان و آن طرف من بر زمین افتاد. وقتی که مأموران از نظر ما رد شدند، من به مردم اعلام کردم بلند شوید که رفتند. بعد هر چه شهید نبوی را صدا زدم جواب نداد. یک دفعه با وضع عجیبی که کاسه سر و مغزش داغون و ریخته شده بر زمین، مواجه شدم و فریاد کشیدم بیایید که این برادر شهید شده است. من مات زده شده بودم. همه ترسیدند که او را بردارند. من ایشان را سریعاً بغل زدم و به سردخانه بردم که زودتر از نظرها پنهان کنم.^۱

آقای دکتر بابایی رئیس پزشک قانونی وقت نیز به عنوان یکی از شاهدان حمله مأموران به بیمارستان، در مصاحبه با مؤلف می گوید:

این واقعه خاطره های فراموش نشدنی برای اکثر اطباء این شهر است، چرا که آن روز به طور علنی به حریم پزشکان تجاوز شد و علی رغم اینکه کلیه پزشکان شروع به اعتراض کردند، ولی مسئولین امر به این مسئله توجه نکردند. بلکه حتی تلفن های تهدید آمیزی به بیمارستان شده بود که مأموران تلفنی تهدید به آتش زدن بیمارستان می کردند... بعد ما به آن مسئول نظامی تلفن کردیم که آقا مأمورین شما تهدید می کنند که می خواهند بیمارستان را آتش بزنند، شما یک اقدامی در این خصوص

۱. آقای نقی صلیبی در سال ۱۳۶۵ در جبهه جنگ با متجاوزان بعثی عراق به شهادت رسید. آن شهید عزیز در سال ۱۳۶۳ این خاطرات را به صورت مکتوب در اختیار مؤلف این کتاب قرار داد.



بکنید؛ گفتند ما هیچ کاری نمی‌توانیم برای شما انجام بدهیم، در حالی که مسئولیت حفظ نظم شهر به عهده این شخص گذاشته شده بود و حتی قبل از این واقعه تمام وسایل آتش‌نشانی را جلوی شهربانی نگه داشته بودند. روز حادثه در حالی که تمام بیماران مواجه با خطر مرگ بودند آن شخص حتی از فرستادن یکی از ماشین‌های آتش‌نشانی به بیمارستان خودداری کرد که آقای دکتر هوشدار ناظر بر این قضیه بود و خودشان تلفن کرده بودند.^۱

مأموران رژیم پهلوی در آن روز علاوه بر حمله به بیمارستان، به منظور جلوگیری از هر نوع خدمتی به مجروحان و آسیب‌دیدگان، ساعت ۳ بعد از ظهر با تیراندازی به سوی داروخانه شبانه‌روزی تخت جمشید - که تنها داروخانه شبانه‌روزی گرگان بود - شیشه بزرگ آن را شکستند و خساراتی به آن زدند. دکتر مرتضی نیک‌زاد در این رابطه می‌گوید:

در نتیجه این تیراندازی وحشیانه و غیر قانونی مأموران، شیشه بزرگ جلوی داروخانه سوراخ سوراخ شد و ترک برداشت و نیم ساعت بعد برادرم دکتر مصطفی نیک‌زاد عبارت «این سند جنایت پهلوی است» را روی مقوا نوشت و آن را بالای سوراخ‌های شیشه داروخانه نصب کرد.^۲

بار اول مأموران رژیم حدود ساعت ۱:۳۰ بعد از ظهر به بیمارستان تیراندازی کردند که منجر به شهادت آقای نظام‌الدین نبوی و مجروح شدن دو نفر دیگر شد. ولی همان روز حدود ساعت ۵ بعد از ظهر مجدداً مأموران با تیراندازی به سوی بیمارستان، نظم آنجا را به هم ریختند و موجب رعب و وحشت کادر درمان و مجروحین آنجا شدند. این تیراندازی درست در زمانی بود که هیئتی از مسئولان قضایی شامل: دادستان شهرستان گرگان، دکتر کبیری جانشین پزشک قانونی، جعفری باز پرس شعبه اول و صادقی باز پرس شعبه دوم گرگان جهت معاینه اجساد شهدا و تحقیق از مجروحان حماسه ۵ آذر در بیمارستان پهلوی سابق حضور داشتند و مشغول انجام وظیفه بودند. البته با توجه به حرکت‌های انتقام‌جویانه پیش‌تر در همین روز، مانند به آتش کشیدن پارکینگ شهربانی و سازمان آتش‌نشانی، حمله به کوی افسران، زندان و کلانتری دو، باز برای بار دوم نیز مردم شجاع در ساعت هشت و ده دقیقه شب با سنگ به مأموران گشت کوی افسران حمله‌ور شدند

۱. آرشیو خاطرات گردآوری شده مؤلف.

۲. همان.

که مأموران نیز متقابلاً اقدام به تیراندازی نمودند.

عواقب پنجم آذر و تشدید مبارزه

خلاصه آنکه بر اساس اسناد مربوط به شهربانی و ژاندارمری، آمار مهمات مصرف شده در روز پنجم آذر سال ۱۳۵۷ قریب به ۸ هزار عدد انواع گلوله می باشد که توسط مأموران رژیم به روی مردم بی گناه گرگان شلیک شده که به اعتراف یکی از مأموران شهربانی در روز محاکمه اش پس از انقلاب، «روز پنجم آذر حدود ۵۰۰۰ گلوله فقط از سوی شهربانی مصرف شده است.» ضمن آنکه در هیچ یک از حوادثی که در طول مبارزات انقلاب اسلامی در گرگان به وقوع پیوست، دیده نشده که دژخیمان شاه تا این حد سلاح و مهمات در سرکوبی مردم مسلمان منطقه به کار ببرند. در نتیجه این سرکوبی بی رحمانه در آن روز، حدود ۱۵۰ نفر زخمی شدند و ۱۴ نفر شربت شهادت نوشیدند، که از این تعداد برخی در دم و بعضی هم در روزهای بعد بر اثر شدت جراحات به درجه رفیع شهادت نایل آمدند، که اسامی شهدا به ترتیب الفبا عبارت اند از: ۱. حسین امیرلطیفی ۲. صدیقه پروانه ۳. سید اسماعیل حسینی ۴. عباس خالداران ۵. احمد سبطی ۶. حجت الله عباسی ۷. ابوالقاسم علاءالدین ۸. نرگس قصابان ۹. حسین محبی راد ۱۰. حسین مقصدلو ۱۱. سید نظام الدین نبوی ۱۲. حسینعلی نصیری ۱۳. فرامرز ویزواری ۱۴. ابوالحسن هادی.





شهادت ۵۷ گرگان به روایت تصویر

اما عمق جنایت‌های رژیم در روز پنجم آذر به حدی بود که دل هر بیننده و شنونده را به درد می‌آورد. مأموران آنچنان به مردم بی‌دفاع اعم از زن و مرد تاختند که گویی با لشکریان مغول در افتاده‌اند. آنان دیوانه‌وار در خیابان‌ها، به هر سو و به هر کس شلیک می‌کردند؛ آنچنان که هر کس را مجبور به واکنش و وادار به مقابله و انتقام‌گیری می‌نمود. لذا مردم داغدار و ستم‌دیده در پی خون‌خواهی و گرفتن انتقام خون شهیدان خود و در راستای ادامه مبارزه تا پیروزی نهایی، به طرق مختلف عرصه را بر پلیس تنگ کرده و در هر فرصتی برای تحقق این هدف وارد عمل می‌شدند.

پس از جنایت هولناک مأموران شاه در پنجم آذر، این امر که مهمترین رخداد به شمار می‌رفت، موجبات تألم و تأثر شدید همه را فراهم نمود به طوری که حتی رژیم از شدت فشار افکار عمومی هیئتی سه نفره به نام آقایان فرغت، بهنیا و سرهنگ وزیر برای بررسی این واقعه از تهران به گرگان فرستاد که تا ۱۵ آذر در این شهر ماندند و گزارش محرمانه‌ای به نفع رژیم تهیه کردند و سپس به تهران بازگشتند. اما این جنایت توسط مردم انقلابی به صورت مختلف مثل صدور اعلامیه، انعکاس مطبوعاتی، برگزاری مجالس ترحیم برای شهدا، تعطیل شدن مغازه‌ها، گرامیداشت خاطره پنجم آذر در راهپیمایی‌ها و مجالس و انعکاس پنجم آذر گرگان در دیگر شهرها محکوم گردید. حتی مجالسی هم در شهرهای کشور برای شهدای گرگان برگزار شد که از جمله می‌توان به مجالس ترحیم



مردم گرگان بر مزار شهدای ۵ آذر سال ۵۷



شهید حسین (چنگیز) امیرلطیفی در بندر گز که یکی از قربانیان این واقعه بود، اشاره کرد و نیز مجلسی در سومین روز شهادت شهدای پنجم آذر گرگان (روز سه‌شنبه ۷ آذر) در شهرستان رامیان برپا گردید که در نتیجه نیروهای مسلح رژیم، مسجد را به محاصره خود درآوردند و مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین حسینی رامیانی - یکی از روحانیون مبارز - را دستگیر کردند و به تهران انتقال دادند.

مردم با این شیوه‌های مبارزاتی، ضمن محکوم کردن این جنایت، پرده از چهره کریه و فاسد دودمان پهلوی برمی‌داشتند؛ زیرا مردم هر چه بیشتر از این گونه فجایع آگاه می‌شدند عزمشان بر ادامه مبارزه تا پیروزی نهایی تحت رهبری امام خمینی راسخ‌تر می‌شد. حتی در مناطق روستایی نیز خطبا، مردم را برای ادامه مبارزه علیه حکومت پهلوی تحریک می‌کردند. به عنوان مثال در یکی از اسناد مورخ ۵۷/۹/۲۲ واحد اطلاعات شهربانی گرگان چنین آمده است:

شیخ محمدعلی حسینی در حسینیه قریه مرزنکلاته منبر می‌رود و ضمن سخنرانی تحریک‌آمیز و ضد ملی، مردم را تحریک می‌نماید.^۱
 بعد از واقعه پنجم آذر عده‌ای از علمای گرگان نامه‌ای به حضرت آیت‌الله سید عبدالله شیرازی (در مشهد) نوشتند:

«با کمال تأثر و تأسف خبر فاجعه عظیم و مصیبت بزرگ اسلامی را که در شهرستان گرگان واقع شده به استحضار می‌رساند که در پی هتک حریم مطهر و ساحت قدس حضرت رضاع) که حضرات عظام و مراجع عالیقدر روز یکشنبه ۲۵ ذی‌الحجه را عزای عمومی و تعطیل اعلام نمودند، روحانیون گرگان هم به پیروی از مراجع عظام و به جهت ابراز انزجار از کشتارهای بی‌رحمانه در آن حریم مقدس و سایر شهرستان‌های ایران مخصوصاً ساری و بهشهر، و اجتماع در مزار امامزاده عبدالله برای شرکت در یک راهپیمایی و حرکت ساکت و آرام دعوت کردند ولی هنوز راهپیمایی آغاز نشده بود که روحانیون نیت‌پلید عوامل رژیم را احساس کردند و تصمیم به منع از راهپیمایی گرفتند و این تصمیم که توسط یکی از روحانیون به مردم پشت بلندگو می‌خواست اعلام شود و با شروع اعلام آن بود که مأمورین رژیم جنایتکار به سوی مردم بی‌گناه آتش گشودند و در همان وهله اول جمعی را

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

مقتول و مجروح کردند. پس از آن مأمورین انتظامی در کوی و برزن به شکار مردم بی پناه پرداختند و در کوچه‌ها و خیابان‌ها تا اواخر شب رگبار مسلسل و تیراندازی را به سوی مردم ادامه دادند و حتی در داخل آمبولانس و یا داخل محیط امن بیمارستان را که در آن مردمی برای اهدای خون به مجروحین جمع شده بودند تیراندازی کرده و عده‌ای را مجروح و مقتول ساختند که از باب نمونه فرزند مرحوم حجت‌الاسلام سید حسین نبوی را داخل بیمارستان کشتند.

حضرت آیت‌الله‌العظمی! تعداد کشته‌شدگان و مجروحان فراوان است ولی آنچه تاکنون با مشخصات کامل به دست آمده است تعداد پانزده نفر کشته و هفتاد نفر مجروح است که حال بعضی مجروحان هم وخیم است. ما شکایت این بیدادگری‌ها را به دادگاه خدای دادگر می‌بریم و انتقام خون پاک این شهیدان را از پیشگاه او می‌خواهیم و البته از این مبارزه که علیه استبداد و رژیم فاسد است، دمی فرو نخواهیم نشست.

حتى يقضى الله بيننا وبين القوم بالحق وهو خير الحاكمين

سپس آیت‌الله‌العظمی آقای شیرازی در پاسخ به نامه فوق چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم آقایان علمای اعلام و حجج اسلام و کلیه روحانیون شهرستان گرگان دامت تا بیادتهم العالیه السلام علیکم، رجاء واثق آنکه لایزال مشمول توجهات خاصه حضرت بقیه‌الله‌الاعظم (عج) بوده باشید، رقیمه مورخه ۲۷/ذیحجه‌الحرام/۱۳۹۸ واصل و از مضمون آن اطلاع حاصل گردید. حوادث دلخراش و وقایع اسفناک و کشتار بی‌رحمانه مردم مسلمان و بی‌پناه گران موجب تأثر و تألم شدید حقیر گردید و بر نگرانی‌های عموم مسلمانان و جوامع روحانیت نسبت به وضع آشفته کنونی افزود، فانا لله و انا الیه راجعون.

این حادثه اسفانگیز مانند سایر حوادث تأثرآور دیگری که در نقاط مختلف این کشور ستمدیده به دست عمال نظام خائن و به دستور هیئت حاکمه مستبده آن صورت می‌گیرد شدیداً محکوم است و آمرین و عاملین آن مورد لعنت خداوندی و تنفر عموم مسلمانان بلکه جهان انسانیت می‌باشند و همگی می‌دانند که به وجود آوردن همچو





صحنه‌هایی به هیچ وجه از ثبات قدم مردم مسلمان در این مسیر نمی‌کاهد، بلکه بر استقامت آنان در مقابل ظلم و ظلمه و در مقابل طواغیت زمان افزوده می‌شود، مسلمانانی که در مکتب روحانیتی مانند شما آقایان معظم تربیت یافته‌اند احساس سعادت می‌نمایند که در این مسیر کشته شده به درجه رفیع شهادت برسند، نه آنکه از هدف خود دست برمی‌دارند.

اینجانب از شما آقایان اعلام ایدکم‌الله و مردم مؤمن گران وفقهم‌الله که در راه خدمت به دین و آزادی و استقلال کشور و خلاصی مردم از ظلم و ستم، از هیچ چیز دریغ نداشته‌اید، تقدیر و تشکر می‌نمایم و از خداوند متعال جلت عظمه مسئلت می‌نمایم که به برکت وجود مقدس حضرت بقیه‌الله المنتقم عجل‌الله فرجه الشریف هر چه زودتر دست ظالمین و تجاوزکاران را قطع نماید و بر مسلمانان پیروزی کامل عنایت فرماید. انشاء‌الله. کتب‌الله لاغلبین‌انا و رسلی ان‌الله قوی عزیز.

مشهد مقدس ۵/ محرم الحرام/ ۱۳۹۹ هجری

السید عبدالله الشیرازی

در چنین شرایطی موج خشونت و انتقام از همان روز پنجم آذر (پس از حمله و حشیانه مأموران به مردم)، علیه نیروهای رژیم شاه آغاز شد و آنچنان ادامه یافت که دستگاه‌های امنیتی و نظامی رژیم را به وحشت انداخت. خصوصاً که ماه محرم - ماه شهادت سرور و سالار آزادگان جهان - فرا رسید و بر این موج توفنده الهی افزود.^۱ چنانکه در تاریخ دهم آذر سال ۵۷ خبر چین ساواک طی گزارشی خبر از تشکیل جلسه روحانیون منطقه در خصوص هماهنگی بیشتر برای مبارزه با رژیم داد:

در دعوتی که توسط حاج آقا بنی‌هاشم - روحانی ساکن کردکوی - از روحانیون طراز اول گران و منطقه به عمل آمد از گران سید حبیب‌الله طاهری و شیخ غلامحسین استرآبادی، و از ساری شیخ آهنگری، و از شاهی آقای شیخ قائمی و نوریان، و از نوکنده حاج آقا نصیری، و از کردکوی از روحانیون آقایان شاعری، کیانی، و بنی فاطمه و لیاقتی و شریعتی و شیخ عقیل عرب شرکت داشتند. و پس از صرف ناهار در مورد ادامه فعالیت و مبارزه علیه دولت و نیز عزاداری محرم صحبت، و

۱. غلامرضا خارکوهی، حماسه پنجم آذر سال ۵۷ گران، بنیاد شهید و امور ایثارگران استان گلستان.

با وجود تصمیم مقامات انتظامی دایر بر جلوگیری از تظاهرات، صحبت می‌گردد...^۱

طبقه بندی حفاظتی
گزارش خبر

درجه فوریت

<p>۷ - منبع ۱۴۰۵۴</p> <p>۸ - منشأ روحانیون</p> <p>۹ - تاریخ وقوع ۵۷/۹/۱۰</p> <p>۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع</p> <p>۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات محل ۵۷/۱/۱۰</p> <p>۱۲ - ملاحظات حفاظتی</p>	<p>صفحه یکم از صفحه</p> <p>نمونه شماره از نسخه</p> <p>۱ - ۱۳۳۳ - ۲۱۲</p> <p>۲ - از ۱۵۴</p> <p>۳ - شماره گزارش ۱۰۵/۲۳۱۲</p> <p>۴ - تاریخ گزارش ۵۷/۹/۱۰</p> <p>۵ - پیوست</p> <p>۶ - گیرندگان خبر</p>
---	--

عطف
ببر

موضوع
جلسه روحانیون

در رد عوتیکه توسط حاج آقابنی هاشم روحانی ساکن کردکوی از روحانیون طراز اول گرگان و منطقه بعمل آمد از گرگان سید حبیب اله طاهری و شیخ غلامحسین سپهر استرآبادی و ازساری شیخ آهنگری و از شاه ای آقای شیخ قائمی و نوربان و از نوکنده حاج آقاصیری و از کردکوی از روحانیون آقایان شاعری . کیانی و بنی فاطمه . ولیاقتی . و شریعتی و شیخ عقیل عرب شرکت داشتند و پس از صرف نهار در مورد ادامه فعالیت و مبارزه علیه دولت و نیز عزاداری در ماه محرم صحبت و با وجود تصمیم مقامات انتظامی در اثر جلوگیری از تظاهرات صحبت میگرد و ولی تصمیم قاطعی در این مورد گرفته نمیشود و از اظهم ار نظر صریح خود داری میگرد و در رباره ادامه این جلسات با توجه بکشته شدت تعدادی در گرگان تصمیم نمیگیرند و تشکیل جلسات هم سه بعد از ماه محرم واگد ار میشود نظریه شنبه . ابتدا قرار بود که کلیه روحانیون طراز اول در این جلسه شرکت کنند ولی بیشتر بناوین مختلف خود در ارت کردند .

نظریه یکشنبه . خبر صحت دارد با توجه بوقایع اخیر در گرگان روحانیون گرگان از نظر افکار عمومی بحد زیادی تحت فشار قرار و مورد نیز کمتره اجرای

۵۲-۱۳۱

توضیحات
در جلسه روحانیون
۵۷/۹/۱۰



۱. البته در ادامه همین سند خاطر نشان شده: «قرار بود که کلیه روحانیون طراز اول گرگان در این جلسه شرکت کنند ولی بیشتر آنها به عناوین مختلف خودداری کردند.»، آرشیو اسناد شخصی مؤلف.



علاوه بر این دو هفته پس از واقعه خونین پنجم آذر گرگان، در تاریخ ۱۸ آذر سال ۵۷ اداره دوم اطلاعات و ضد اطلاعات ستاد بزرگ ارتش تاران به ساواک کشور، طی نامه خیلی محرمانه - اقدام سریع - خبر از تشکیل گروه‌های چریکی شهرهای گرگان و کردکوی می‌دهد و می‌نویسد:

در گرگان دو دسته از افراد می‌باشند که گروه‌های چریکی تشکیل و خود را جهت یک عملیات مسلحانه آماده می‌سازند: الف. افراد گروه اول... سلاح به دست آمده را به وسیله دو اتومبیل... به داخل مناطق مختلف جنگلی اطراف گرگان حمل و در آنجا مخفی می‌نمایند... نامبردگان اسلحه‌های زیادی به وسیله عوامل خود از طریق مرز افغانستان و گاهی از طریق مرز پاکستان وارد می‌نمایند. ضمناً عواملی هم در اصفهان دارند که قرار است برایشان اسلحه بیاورند...

گروه دوم که افراد آن ساکن کردکوی گرگان می‌باشند... نامبردگان به جمع‌آوری اسلحه پرداخته، لیکن با کمبود پول مواجه شده‌اند... این گروه عوامل خود را جهت دیدن دوره جنگ‌های تن به تن و تمرین تیراندازی به قم اعزام می‌دارند...^۱

محرّم؛ کاخ برانداز ۵۷

کشتار مردم بی‌گناه در واقعه پنجم آذر که در سرتاسر استان گلستان انعکاس وسیعی داشت از یک طرف، و تأثرات ناشی از شهادت ۱۴ شهید و زخمی شدن بیش از یکصد نفر در این رویداد از سوی دیگر و همچنین خیزشی که از محرم سال ۵۶ در سرتاسر کشور و استان گلستان ایجاد شده بود، موجب گشت که مردم مسلمان به تبعیت از حضرت امام (ره)، خود را برای برپایی راستین محرمی حسینی آماده نمایند. این تصمیم در شرایطی بود که مردم گرگان هنوز مجالس عزاداری شهدای عزیز خود را به رغم ممانعت‌های مأموران، به صورت مخفیانه در منازل خود برپا می‌داشتند و مردم با شرکت در آن مراسم یاد حماسه‌آفرینان کربلا را در اذهان زنده می‌کردند. به همین سبب در واقع محرم گرگان از چند روز پیش از آن آغاز شده بود که عاشورای آن در حماسه پنجم آذر رقم خورده بود. لذا دریافت پیام امام که ماه محرم را ماه خون بر شمشیر نام نهاده بودند و نیز جو خونباری که در چند روز پیش به وقوع پیوسته بود شرایطی را فراهم

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.



کرد تاروحنیان و مردم، مساجد، تکایا، حسینیه‌ها، زینبیه‌ها و فاطمیه‌ها را یکپارچه به کانون‌های شور و حماسه حسینی مبدل کنند و نهضت اسلامی خود را در مسیر پیروزی نهایی و شکست رژیم پهلوی چنان توسعه و استمرار بخشند که با آخرین محرم انقلاب، تومار سلسله پهلوی برای همیشه در هم پیچیده شود.^۱ جاسوس واحد اطلاعات شهربانی گرگان در گزارش مورخ ۱۳۵۷/۹/۷ چنین نوشته است:

برابر اطلاع واصله روحانیان گرگان و افراد متظاهر... در نظر دارند در ایام ماه محرم تظاهرات و خونریزی‌های ناگواری به وجود آورده که عاشورای واقعی جلوه نماید.^۲

در این اثناء پیام روح‌بخش حضرت امام خمینی از پاریس به ایران و استان گلستان می‌رسد و مردم انقلابی منطقه با اطلاع از مفاد آن به وجد می‌آیند. در این پیام حضرت امام محرم را ماه پیروزی خون بر شمشیر و نیز ماه حماسه، شجاعت و فداکاری نامیده و خواستار برگزاری هر چه باشکوه‌تر مجالس بزرگداشت سرور آزادگان جهان - حسین بن علی (ع) - و افشای هر چه بیشتر جنایت‌های رژیم توسط خطبا و علما شده و از همه قشرها و طبقات مختلف جامعه خواستند که برای برچیده شدن نظام شاهنشاهی و برقراری جمهوری اسلامی به پاخیزند:

[محرم] ماهی که به نسل‌ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت، ماهی که شکست ابرقدرت‌ها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند، ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت، ماهی که باید مشت گره کرده آزادی خواهان و استقلال طلبان و حق‌گویان بر تانک‌ها و مسلسل‌ها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید... روحانیون معظم و خطبای محترم و شیعیان عالی مقام سیدالشهدا - علیه الصلوات والسلام... با اتکا به قدرت الهی، ریشه‌های باقیمانده این درخت ستمکاری و خیانت را قطع نمایند که ماه محرم، ماه شکست قدرت‌های یزیدی و حیل‌های شیطانی است... من شهادت در راه حق و اهداف الهی را افتخار جاودانی می‌دانم... من به جوانان عزیز و غیوری که جان خود را نثار راه دوست کرده‌اند، حسرت می‌برم.^۳

۱. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، همان.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۳. همان.



در این میان پیام آیات گلپایگانی و مرعشی نجفی و آقای شریعتمداری نیز از راه رسید که ترجمان دیگری از پیام امام بود و شور و حماسه مردم انقلابی خطه گلستان را افزایش داد.

دستورات سخت گیرانه استاندار مازندران

در شرایطی که مردم مسلمان استان گلستان در شهرها و روستاهای دور و نزدیک با تأسی از فرامین امام خمینی و علما و مراجع عظام، با دلی پر خون از فجایع مأموران رژیم در کشتار مردم بی‌گناه گران در روز پنجم آذر سال ۱۳۵۷ آماده برگزاری مراسم تاریخی و شکوهمند محرم می‌شدند، آقای سعید بهادری - استاندار مازندران - در تاریخ ۱۳۵۷/۹/۱۱ یعنی روز اول محرم، با ارسال بخشنامه‌ای سری به فرمانداری‌های تحت پوشش از جمله شهرهای استان گلستان که در آن موقع جزء استان مازندران محسوب می‌شد، دستورات مؤکدی برای کنترل دستجات عزاداری اباعبدالله‌الحسین و مقابله با حرکت‌های انقلابی مردم در آن ایام صادر نمود که عبارت است از:

۱. مراقبت دقیق از تأسیسات رادیو-تلویزیون به منظور جلوگیری از تسلط عوامل مخالف و ایجاد خرابکاری در تأسیسات حیاتی سازمان تبلیغاتی کشور و یا انجام تبلیغات مضره؛
۲. تهیه و اجرای برنامه‌های جالب مذهبی و تبلیغاتی از قبیل مراسم سینه‌زنی، نوحه‌خوانی و اجرای مراسم مذهبی دیگر از جهت سرگرم نگه‌داشتن خانواده‌ها و در خلال این برنامه‌ها باید برنامه‌های آگاه‌کننده و ظریف تبلیغاتی که سبب هوشیاری و آگاهی مردم نسبت به حقیقت باشد به ترتیب کامله، زیرکانه تهیه و اجرا شود؛
۳. مراقبت دقیق از نقاط حساس و حیاتی؛
۴. اجرای طرح‌های دقیق حفاظتی و مراقبتی در مورد نگاهداری از تأسیسات آب و برق به منظور جلوگیری از هر گونه قطع یا کاهش میزان برق و قطع آب خصوصاً در شب‌ها؛
۵. مراقبت دقیق از تأسیسات نفتی و جلوگیری از هر گونه اعتصاب و کم‌کاری؛
۶. جلوگیری از حرکت دستجات عزاداری در خیابان‌ها و معابر و ممانعت از الحاق گروه‌های مختلف به یکدیگر؛



۷. ممانعت از برگزاری مجالس در مساجد بزرگ و یا گنجایش زیاد در نواحی حساس؛

۸. متفرق کردن جمعیت‌های حاضر در مجالس بعد از اتمام مجالس برای جلوگیری از پیوستن آنها به یکدیگر؛

۹. ممنوع‌النمبر نمودن وعاظ محرک و اخلاک‌گر شناخته‌شده و جلوگیری قطعی از سخنرانی آنها در ایام محرم و صفر؛

۱۰. دستگیری و بازداشت کسانی که در مجالس سخنرانی‌های تحریک‌آمیز می‌نمایند؛

۱۱. اعزام و گشت‌زنی گروه‌های نظامی و پلیسی در بازار به منظور ممانعت از تحریک افراد آشوبگر و جلوگیری از تعطیلی بازار و خیابان‌ها؛

۱۲. جلوگیری از هرگونه اجتماعات خیابانی و انجام مراقبت‌های لازم به منظور کنترل عبور و مرور اهالی در روزهایی که احتمال بروز تحریکات وجود دارد؛

۱۳. اقداماتی در جهت تخلیه خیابان‌ها از اتومبیل‌های پارک‌شده به خصوص در ایام سوگواری تاسوعا و عاشورا و توقف اتومبیل‌ها و اتوبوس‌های شرکت واحد اتوبوسرانی در ایام مذکور به عمل آید؛

۱۴. از حرکت موتورسیکلت، وانت بار، اتومبیل‌های پارک و دوچرخه در ایام مذکور جلوگیری به عمل آید؛

۱۵. مواد غذایی و سوخت مورد نیاز اهالی تأمین و برای جلوگیری از بروز کمبود تنگناهای احتمالی از کلیه امکانات محلی بهره‌برداری شود؛

۱۶. گشت‌زنی نیروهای انتظامی در نقاط مختلف شهر برای شناسایی خرابکاران و خنثی کردن اقدامات تروریستی و خرابکاری گسترش‌یافته و نسبت به دستگیری و خارج نمودن عناصر محرک از صحنه‌های تحریک و تجمع اقدام گردد؛

۱۷. از صاحبان مجالس روضه‌خوانی و سوگواری و متولیان اماکن مذهبی و وعاظ تعهدات کافی اخذ شود.^۱

به دنبال این بخشنامه فرمانداری‌های مختلف استان گلستان به سرعت جلسه شورای تأمین شهر را تشکیل دادند و بر اساس دستورات استاندار، تصمیمات سری برای برخورد

شدید با مردم مبارز اتخاذ نمودند که خلاصه تصمیمات مورخ ۵۷/۹/۱۱ شورای تأمین شهر گرگان به این شرح می باشد:

در مورد حفاظت نقاط حیاتی حساس شهر گرگان خصوصاً رادیو-تلویزیون-مخابرات-تأسیسات آب-در وهله اول به مدیران مربوط به وسیله آقای فرماندار توجه داده شود تا از کلیه امکانات خود به خصوص با توجه به طرح سپنتا و طرح های حفاظتی و مأمورین واحد خدمات عمومی که در اختیار دارند نسبت به حفاظت تأسیسات مربوطه اقدام نمایند. ضمناً شهربانی با توجه به اینکه نقاط حساس تماماً تحت حفاظت پاس های ثابت یگان های ارتشی نمی باشد، در شرایط فعلی امکان مراقبت های ۲۴ ساعته و گماردن نیروی انتظامی کافی و به طور ثابت را ندارد و تقاضای تقویت پرسنل یگان ارتشی را به منظور حفاظت نقاط فوق دارد... به صاحبان مجلس عزاداری ضمن اخذ تعهد، توجه و تذکر لازم داده شود تا از وعاظ خواسته شود که از نحوه عنوان کردن مطالب تحریک آمیز خودداری و صرفاً در مسائل مذهبی صحبت نمایند... در مورد بند دهم شهربانی و ژاندارمری در صورت مواجه شدن با مورد شصت، به دستگیری و بازداشت سخنرانی که سخنان تحریک آمیز عنوان نماید اقدام خواهد نمود... با توجه به واقعه پنجم آذرماه جاری و مراسم دهه اول محرم و کمبود محسوس نیرو از شورای تأمین استان درخواست شود که مأموریت نفربر زرهی تا ۲۵ آذرماه ۵۷ تمدید و در اختیار شهربانی گرگان باشد.^۱

در چنین اوضاع سخت گیرانه ای، مردم محرم حسینی را آغاز کردند و با آگاهی گسترده و عمیق نسبت به آرمان های حق طلبانه امام حسین (ع) و یارانش، آخرین روزهای عمر حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را مبدل به عاشورایی دیگر در پایان قرن بیستم کردند: این انقلابی را که می بینید حسینی است، از رهبری آیت الله خمینی است، در مکتب او، این نوشته: یا مرگ و یا آزادی (حسین)

مردم به پاخیزید در این راه، تا سرنگون سازیم رژیم خائنین را، مکتب او، این نوشته: یا مرگ و یا آزادی (حسین).

علاوه بر این ساواک نیز که از آمادگی مردم انقلابی برای برپایی قیام حسینی به وحشت

افتاده بود، با صدور بخشنامه‌ای محرمانه در تاریخ ۵۷/۹/۱۴ به کلیه مراکز خود از جمله ساواک‌های گرگان و گنبد، از آنها خواست تمام امکانات خود را برای مقابله با مبارزات انقلابی مردم در ماه محرم بسیج نمایند و مانع از سیاسی شدن محرم و اقدامات ضد رژیم در هیئت‌ها و مراسم عزاداری گردند و نیز از تعطیلی بازار و ادارات دولتی و مؤسسات عمومی جلوگیری نمایند:

عناصر برانداز و قشریون مذهبی به خصوص با استفاده از موقعیت خاص ماه‌های محرم و صفر در صدد اخلال در نظم عمومی و فلج کردن مؤسسات و سازمان‌های دولتی و ملی هستند. به منظور مقابله با این عناصر و وظایف خاصی را به عهده دارید که باید با نهایت دقت و پشتکار و با استفاده از جمیع امکانات در اجرای آن تلاش کنید. علی‌هذا کلیه عوامل نفوذی و همکاران و دوستان و پرسنل و همچنین معتمدین و متنفذین محلی و سردسته‌ها و رؤسای هیئت‌های مذهبی را که با بلوا و آشوب مخالف هستند شناسایی و سپس آنها را بسیج نمایید که مجالس عزاداری خود را با نظم و بدون توسل افراطیون مذهبی به دادن شعارهای ضد ملی و میهنی برگزار نمایند و چنانچه هیئت‌های سیار عزاداری ترتیب می‌دهند کوشش کنند که با همکاری مأمورین انتظامی نظم این دسته‌ها حفظ شود و از ماهیت عزاداری خارج نگردد و رنگ سیاسی به خود نگیرد. عوامل نفوذی و همکاران [و] افراد مصلح به خصوص باید توجیه شوند که با منطق قوی، صاحبان مجالس و سردسته‌ها را با حفظ نظم قانع و وادار کنند. این عوامل مردم و گروه‌ها را تا آنجا که مقدور است در برابر تحریکات مخالفان توجیه و ارشاد سازند که فریب تبلیغات عناصر خرابکار را که جز اتلاف وقت و سرمایه مملکت هدفی ندارند نخورند. این راهنمایی در زمینه جلوگیری از تعطیلی بازار و ادارات دولتی و مؤسسات ملی نیز اعمال گردد. نتیجه اقدامات را مستمراً گزارش نمایید.^۱

خروش مردم در تاسوعا و عاشورا

یک عاشورا، اگر آن طور که می‌بایست و ائمه طاهربین نظر داشته‌اند برگزار گردد،

۱. فراهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و امریکا، تهران، وزارت اطلاعات، ۱۳۶۸.





بس است که سرنوشت ملت‌هایی را عوض کند^۱ و به راستی نیز چنین است و عاشورای سال ۵۷ ملت ایران و مردم استان گلستان این گونه بود؛ عاشورایی که مردم شهرها و روستاهای کوچک و بزرگ منطقه را دگرگون و سیمای واقعی عاشورای سال ۶۱ قمری را به نمایش گذاشت. به ویژه آنکه در گرگان چند روز قبل از محرم، عاشورای واقعی تازه‌ای با خون شهیدان بی‌گناه پنجم آذر به نمایش درآمده بود که مردم سراسر این منطقه را شدیداً متأثر کرد. نگارنده از نزدیک شاهد بود که حتی در یکی از روستاهای استان گلستان، محرم سال ۵۷ یک عاشورای واقعی بود. عاشورایی که تا آن زمان کسی ندیده بود. هر شب حرکت دسته‌های عزاداری و نوحه‌خوانی توأم با شعارهای مرگ بر شاه، درود بر خمینی، نهضت ما حسینیه - رهبر ما خمینیه و... در فضای منطقه موج می‌زد.

در محرم سال ۵۷ در شهرها پاسبان‌ها و ساواکی‌ها مراسم عزاداری محلات شهرهای مختلف استان گلستان را تحت نظر داشتند و ژاندارم‌ها و خبرچین‌های شاهدوست آنها و نیروی پایداری برنام‌های روستاها را کنترل می‌کردند، ولی هیچ یک نتوانستند مانع از طوفان نهضت امام خمینی در ماه محرم شوند. از چند روز قبل همه مراجع اسلام به ویژه حضرت امام، یگانه رهبر نهضت اسلامی مردم ایران، برای برگزاری هر چه باشکوه‌تر مراسم عزاداری محرم تأکید نموده بودند و مردم را به بهره‌برداری هر چه بیشتر از فضایل قیام ضد استبدادی و ظلم‌ستیزی امام حسین (ع) ضد یزید زمان - محمدرضاشاه - توصیه کرده بودند. چنانکه حتی ژاندارم‌ری در تاریخ ۵۷/۹/۲۱ به ساواک گنبد گزارش کرد سه زن تعلیم‌دیده که از قم وارد شده‌اند، در اوایل ماه محرم سال ۵۷ در شهرهای مینودشت و گالیکش برای زنان سخنرانی ضد حکومتی می‌کنند و به آنها می‌گویند:

زیر چادر تان اسلحه و کارد حمل کنید و به مأمورین نزدیک شوید و آنها را مورد حمله قرار دهید چون مأمورین به زنان کاری ندارند، اگر مبارزه نکنید شوهرانتان کشته خواهند شد.^۲

اما رژیم که از فرا رسیدن تاسوعا و عاشورای حسینی و اوج‌گیری اعتراضات مردمی در قالب عزاداری محرم به وحشت افتاده بود ۵ روز زودتر یعنی در صبح روز پنجشنبه ۵۷/۹/۱۶ شورای تأمین شهر گرگان را تشکیل داد که مفاد و تصمیمات متخذه نشان می‌دهد کنترل اوضاع داخل استان از دست مأموران خارج شده بود و در برابر طوفان انقلاب به عجز و زبونی افتاده بودند. چون آنها دیگر پی برده بودند که در چنین روز

۱. محمدرضا حکیمی، تفسیر آفتاب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۶۷.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

باشکوهی خون مردم به جوش می‌آید و آنچنان سیل جمعیت به راه می‌افتد که در صورت لزوم هیچ نیروی شاهنشاهی نه شهربانی، نه ساواک و نه ژاندارمری رژیم قادر به مقابله و کنترل آنها نیست. در قسمتی از این صورت جلسه سری چنین آمده است:

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت گرگان اظهار داشتند به قرار اطلاع ممکن است در روزهای تاسوعا و عاشورا عده‌ای از متعصبین مذهبی و عناصر اخلاک‌گر و منحرف وابسته به احزاب جمعیت‌های سیاسی به تهران عزیمت و در آنجا دست به تحریکات و اخلاص نظم بزنند. به منظور جلوگیری از رفتن عناصر مزبور به تهران پیشنهاد می‌نماید که شورای تأمین در این زمینه بررسی و تصمیم مقتضی اتخاذ فرمایند.

نظریه شورا: اعضای شورای تأمین به اتفاق آرا نظر دادند با توجه به اینکه ژاندارمری طبق دستورات صادره از استان توصیه لازم را به واحدهای تابعه پلیس راه نموده است، در این باره توجه و تأکید بیشتری بشود که حتی المقدور از رفتن این قبیل مسافرین به تهران به نحو مقتضی جلوگیری شود و ضمناً شهربانی نیز در همین مورد توجه و تذکر لازم به صاحبان بنگاه‌های مسافربری مینی‌بوس‌داران و اتوبوس‌داران خواهد داد و نیز به طریق مقتضی به وسیله فرماندار به معتمدین محلی در این باره توجه داده شود و در این مورد نیز از همکاری معتمدین و محترمین محل استفاده شود.^۱

به رغم سخت‌گیری‌های رژیم شاه مردم شهرها و روستاهای مختلف استان گلستان، مراسم تاسوعا و عاشورای حسینی را با شکوه بی‌نظیری برگزار کردند. یکی از هیئتی‌ها - سید صادق میر حیدری - می‌گوید:

ایام محرم در گرگان پلیس جلوی عزاداری را گرفته بود و شب نهم محرم، شب تاسوعا چون دسته‌های مختلف عزاداری از جمله هیئت پیروان مکتب حسین که ما اعلام کرده بودیم مردم بیایند و پلیس هم مطلع شده بود و در آن شب در خیابان شهید رجایی ایستاده بود و موضع گرفته بود، وقتی از حسینیه مکتب حسین بیرون آمدیم و به خیابان شهید رجایی وارد شدیم، اینها شروع کردند به رها کردن گاز اشک‌آور و تیراندازی و آن شب سه یا چهار نفر مجروح شدند... ولی آن





شب تظاهرات ما را متفرق کردند. تا اینکه به عاشورا رسیدیم. مردم روز عاشورا را خیلی باشکوه برگزار کردند، به طوری که شاید چند صد هزار نفر آن روز در گرگان شرکت داشتند. آن روز از چهارراه میدان به طرف خیابان سرخواجه و فلکه سرخواجه و خیابان پنجم آذر رفتیم. روز تاسوعا آنچنان برنامه‌ای نبود ولی روز عاشورا را مردم مسلمان و حسینی هر چه باشکوه‌تر برگزار کردند. وقتی به فلکه کاخ که در آنجا مجسمه رضاخان بود رسیدیم، عده زیادی از سربازها از آنجا محافظت می‌کردند و مسلح به طرف مردم ایستاده بودند، با این وجود وقتی مردم به آنجا رسیدند شعار مرگ بر شاه را با صدای بلند تکرار کردند. آن روز حتی اگر مردم حمله می‌نمودند می‌توانستند مجسمه شاه را پایین بکشند، ولی مسئولین تظاهرات اجازه ندادند. بعد تظاهرات ادامه یافت به طرف فلکه گرگان پارس، که وقتی به آنجا رسیدیم تمام چهار خیابان اطراف فلکه مملو از جمعیت بود و آنجا بلندگو نصب شده بود که من یک شعری راجع به سرنگونی حکومت پهلوی خواندم و مردم با صدای بلند جواب می‌دادند. بعد هم آقای آیت‌الله نورمفیدی سخنرانی کردند که نزدیک ظهر تمام شد. واقعاً مراسم و تظاهرات بسیار بزرگی بود و تا آن موقع در گرگان بی سابقه بود.^۱

البته مرحوم آیت‌الله سید حبیب‌الله طاهری به نگارنده گفت:

روز عاشورای سال ۵۷ که تظاهرات از چهارراه میدان به طرف فلکه کاخ و بعد به فلکه گرگان پارس^۲ انجام شد، من در آنجا سخنرانی کردم. هدف از این تظاهرات در آنجا هم این بود که افراد بی تفاوت آن منطقه بیدار شوند.^۳

ساواک گرگان طی گزارش خیلی محرمانه مورخ ۵۷/۹/۲۰ با موضوع «تظاهرات ضد ملی روز عاشورا در گرگان» خطاب به ساواک مازندران می‌نویسد:

به دنبال اعلامیه دولت مبنی بر آزادی حرکت دستجات عذاراری در گرگان و دعوت‌هایی که توسط روحانیون مخالف از قبیل سید حبیب‌الله

۱. خاطرات سید صادق میرحیدری در مصاحبه با مؤلف.

۲. محله گرگان پارس از محلات اعیان‌نشین شمال شهر گرگان بود که متأسفانه تا آن زمان اهالی آنجا در مبارزه علیه شاه فعال نبودند.

۳. مصاحبه مؤلف با نامبرده.



طاهری و سید کاظم نورمفیدی از اهالی گرگان و روستاها به عمل آمد و با توجه به روز عاشورا که معمولاً دستجات عزاداری از روستاها به گرگان می آیند، در این روز نیز تعداد کثیری از اهالی زن و مرد ابتدا در محله سرچشمه و میدان عباسعلی گرگان اجتماع و بعداً در مورد عنوان و دادن شعارهای بین روحانیون اختلاف بود تا اینکه بالاخره با توجه به اینکه در مسیر حرکت این دسته مأمورین انتظامی وجود نداشتند جمعیت در مسیر راه خود به دادن شعار مضره و نیز نوشتن شعارهایی علیه پلیس به مضمون اینکه (کشتن پاسبان واجب است) می پردازند و در تظاهرات روز قبل [۱۹ آذر روز تاسوعا] هم سید کاظم نورمفیدی ضمن صحبت به جوانان اظهار می دارد که تعدادی از سربازان فرار کرده اند لازم است به جهت اینکه شناخته نشوند جوانان هم سر خود را بتراشند و در تظاهرات روز مزبور در چند نوبت بین جمعیت پلاکاردهای داس و چکش^۱ حمل و تعدادی اعلامیه کمونیستی هم پخش می گردد^۲ و نیز اعلامیه آیات ثلاثه بین مردم پخش و خوانده می شود... در این تظاهرات از روحانیون طراز اول آقایان سید سجاد [علوی] - [سید علی] رئیسی - [محمدرضا] میبیدی حضور نداشتند...^۳

اما شب عاشورای سال ۵۷ در شهرستان علی آباد کتول شبی به راستی عاشورایی بود؛ زیرا در آن شب در حالی که عده ای از باران خمینی کبیر مشغول ساخت بمبهای دستی بودند تا علیه رژیم یزیدی پهلوی به کار گیرند، ناگهان با انفجار یکی از آنها، عباسعلی زنگانه شهید و عده ای هم مجروح شدند. به گفته دکتر الیاس نادران:

در محرم سال ۵۷ که حرکت های انقلابی خیلی تند شد و غیر از تجمعات در مساجد، تظاهرات جمعی و خیابانی هم در سطح شهر اتفاق افتاده بود، از لشکر سی گرگان تعداد زیادی نیرو برای سرکوب و ایجاد وحشت در مردم به علی آباد کتول فرستادند. اینها شب سوم یا چهارم

۱. آرم داس و چکش مربوط به کمونیست ها است و مردم مسلمان مخصوصاً در شهرهای کوچکی مثل گرگان نسبت به این گونه تابلوها در مجالس خود آن هم در روزهای تاسوعا و عاشورا حساسیت نشان می دادند و ممانعت می کردند. لذا به احتمال قریب به یقین آن علامت مربوط به سازمان مجاهدین خلق بوده که با سالوسگری خود را مذهبی جا می زدند و در گرگان هم نفوذ زیادی داشتند.

۲. پلیس عادت داشت که در گزارش های خود به مبارزات اسلامی همواره رنگ کمونیستی بدهد، حتی تظاهرات روز عاشورا را!

۳. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.



محرم بود که در خیابان‌های شهر آمدند و بر شهر مسلط شدند و برای رعب و وحشت مردم بی‌اغراق ۳، ۴ هزار تیر شلیک کردند. آن شب، شب خیلی سختی بود. برای همین بچه‌ها تصمیم گرفتند که مواد منفجره سنگین تری - قوی‌تر از بمب‌های صوتی - را برای مقابله با مأموران آماده کنند.

از طرف دیگر هم اطلاعاتی به دوستان ما رسیده بود که رژیم بنا دارد که در عاشورای سال ۵۷ یک کشتار جدی از مردم شهر علی‌آباد کنترل بکند و ورود و نحوه عملکردشان هم نشان می‌داد که اینها واقعاً تصمیم جدی برای سرکوب دارند.

ما در واقع از شب چهارم - پنجم محرم کارهای مربوط به تهیه نارنجک دستی را به طور جدی انجام دادیم. بعد از ریخته‌گری نارنجک دستی‌ها، مجموعاً تا شب عاشورا ۵۰ تارا درست و آماده کردیم.

ولی هنوز مواد منفجره باقی بود که شب عاشورا من و شهید عباسعلی زنگانه کار پر کردن نارنجک‌ها را انجام می‌دادیم. نصفه‌های شب بود که صدای شعار دادن ملت در دفاع از حضرت امام و علیه رژیم می‌آمد. فضای شهر به حمدالله فضای خوبی بود. بعد شهید عباس به من گفت مردم دیگر راهی را که انتخاب کرده‌اند بر نمی‌گردند.

ساعت دوازده، یک شب بود که ایشان رفت خوابید و دوتای دیگر مانده بود که من داشتم پر می‌کردم که فکر می‌کنم آخرین نارنجک دستی بود که جرقه‌ای خورد و بلافاصله انفجار صورت گرفت. چون در دست خودم بود دست و صورت و پا و فک و حنجره‌ام آسیب دید و مرا پرت کرد سمت پنجره اتاق که از شدت قدرت انفجار قاب پنجره هم کنده شد و یکی از ترکش‌ها فک مرا شکست و جدا کرد و من از هوش رفتم و عباس هم به شهادت رسید.^۱

در مورد این واقعه ساواک در گزارش خود نوشته:

حدود ساعت ۲۰ روز ۵۷/۹/۲۰ (۲۵۳۷ شاهنشاهی) انفجار در یکی از منازل مسکونی بخش علی‌آباد کنترل - شهرستان گرگان - که متعلق

۱. مصاحبه مرتضی میردار با نامبرده توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلسه چهارم، ص ۱۰ و ۱۱ با اندکی ویرایش و تلخیص.

به شیخ عبدالنبی احمدی (واعظ قشری و اخلاک‌گر که اخیراً بازداشت شده) و در اجاره شخصی به نام منوچهر نظری (از مظلومین به انجام فعالیت‌های ضد امنیتی منطقه) بوده رخ داده... تحقیقات پیرامون علت انفجار ادامه دارد... مراتب به نخست‌وزیری اعلام گردیده است.^۱

آخرین روزهای دولت نظامی

آخرین روزهای دولت نظامی شاه توأم با درماندگی و سردرگمی می‌گذشت. هر روز ترفند سخت‌گیرانه‌ای را اعمال می‌کردند که موجب بالا رفتن خشم و خروش بیشتر مردم می‌شد. به طور مثال در جلسه شورای تأمین شهرستان گنبد کاووس که در ساعت ۵ عصر مورخ ۲۱ آذر سال ۵۷ در محل دفتر رئیس شهربانی این شهر و با حضور کاظم اکبری فرماندار، جهانگیری رئیس ساواک، سرهنگ دیده‌ور رئیس مرزبانی درجه یک اترک، سرگرد خوشکار رئیس شهربانی، سروان ابراهیمی فرد فرمانده گروهان ژاندارمری گنبد کاووس و سروان ابراهیمی پور فرمانده گروهان ژاندارمری شاهپسند (آزادشهر) تشکیل شد نام ده‌ها نفر از افراد مبارز شهرهای گنبد، مینودشت، کلاله، گالیکش، رامیان و آزادشهر را به عنوان «محرکین و عاملین اصلی وقایع اخیر» در منطقه، معرفی نمودند و از شورای تأمین استان مازندران خواستند تا برای آرامش منطقه! با دستگیری و اعزام آنان به ساواک ساری موافقت نمایند.^۲

در چنین شرایطی بود که نخست‌وزیر - ارتشبد غلامرضا از هاری - با صدور بخشنامه جدیدی در تاریخ ۵۷/۹/۲۳ خطاب به کلیه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی، بر شدت عمل نسبت به کارمندان اعتصابی تأکید نمود:

اعتصاب‌ها و کم‌کاری‌های بعضی از کارمندان و کارکنان در برخی از دستگاه و سازمان‌ها و بخش‌های دولت در ماه‌های اخیر که ابتدا تحت عنوان خواسته‌های صنفی و رفاهی صورت گرفته است سبب اختلال در قسمتی از عرضه خدمات اداری، اجتماعی و فنی جامعه شده و زیان‌های بالنسبه عظیمی را در زمینه مالی، اقتصادی و خصوصاً تولیدی به بار آورده و ناراحتی و نارضایتی مردم را هم باعث شده است. دولت ابتدا به این امید که قبول در خواست‌های اولیه موجب آن خواهد شد که افراد در

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۲. همان.



مقابل از دیاد حقوق و دستمزد و مزایای دیگر با کار بهتر و بیشتر در صدد جبران بار سنگینی برمی آیند که این افزایش‌ها به دوش ملت می‌گذارد، تقریباً همه تقاضاها را تا حد امکان پذیرا شد. اما متأسفانه اعتصاب‌ها و کم‌کاری‌ها نه تنها پایان نیافتند بلکه گروه‌هایی خاص در صدد برآمدند این وسیله را در جهت مقاصد دیگر به کار برند... تا آنجا که با قطع نفت و گاز و بنزین و خاموش ساختن برق و عدم انجام پاره‌ای امور اداری که مستلزم تأمین رفاه عموم است زندگی عمومی را مختل ساخته‌اند... لهذا اجرای مقررات زیر را موکداً متذکر می‌شود:

۱. وزرا و مسئولان هر دستگاه مکلف‌اند قوانین و مقررات استخدامی را با نهایت و دقت و امانت در دستگاه‌های تحت تصدی خود به مورد اجرا گذارند تا با هر کس بر اساس روشی که در خدمت‌گزاری به جامعه و مردم دارد متقابلاً عمل شود.

۲. اختیارات اداری تا حد امکان در موارد ضروری به مدیران رده‌های مختلف تفویض و بر اجرای صحیح آنها نظارت دقیق به عمل آید.

۳. چون حقوق و دستمزد و مزایا که از بودجه عمومی پرداخت می‌شود متعلق به جامعه و مردم است، لهذا دولت حق ندارد در مقابل بیکاری پولی تحت هیچ عنوان بپردازد و به کم‌کاری‌ها نیز اضافه کار دهد.

۴. از این تاریخ به بعد هر یک از کارکنان دولت سر کار خود حاضر نشوند و یا با حضور در محل، کاری انجام ندهند و یا کم‌کاری کنند، وزرا و یا سایر مقامات مسئول مکلف‌اند با استفاده از مقررات مربوط آنها را برکنار سازند.

۵. کار هر دستگاه و میزان بازدهی و ثمربخشی آن در قبال هزینه‌ای که به بودجه تحمیل می‌شود باید در زمان‌های متناسب ارزیابی شود و پرداخت هرگونه مزایا بر اساس آن صورت گیرد.

۶. محرکین و عاملان اخلال در نظم عمومی به هر صورت باید وسیله مأموران انتظامی جلب شوند تا در مراجع ذی‌صلاح مورد بررسی قرار گیرند.

انتظار دارد همه مدیران امور عمومی و همه آنها که مسئولیتی اجتماعی و انسانی بر عهده دارند در این برهه از زمان با شناخت حقایق

امور وظیفه اجتماعی خویش را علی‌رغم همه مشکلات با شجاعت و خردمندی انجام دهند و به خاطر هدف خدمت به جامعه از سنگینی مسئولیت و حتی از کارشکنی و تهمت‌ها نهراسند.

اما مردم مبارز استان گلستان اعتنایی به این‌گونه دستورات نداشتند، چنانکه پس از آن موج فزاینده تحصن‌ها و اعتصابات روز به روز بیشتر شد، به طوری که همه مراکز وابسته به دولت را فرا گرفت و این روند تا پیروزی انقلاب ادامه یافت.

در این میان در حالی که آتش انقلاب اسلامی هر روز شعله‌ورتر می‌شد و روند پیروزی‌های مردم سیر صعودی خود را طی می‌کرد ناگهان ساواک، تازه از خواب خرگوشی بیدار شد و به فکر کشف علل نارضایتی مردم از دولت شاهنشاهی افتاد. به همین سبب ساواک مرکز طی بخشنامه‌ای خیلی محرمانه در تاریخ ۵۷/۹/۳۰ درباره «لزوم شناخت نارضایتی‌های عمومی و انعکاس هر گونه اخبار و اطلاعات مربوطه به آن مرکز»، از مراکز مختلف خود در سراسر کشور از جمله گرگان و گنبد خواست با کنکاش و تحقیق کارشناسانه به کشف ریشه‌های نارضایتی مردم بپردازند و در هر هفته یک بار گزارش آن را به مرکز ساواک کشور ارسال نمایند. در حالی که همه می‌دانند وجود و عملکرد وحشیانه خود ساواک در طول حیات حدود ۲۰ ساله خود یکی از مهمترین علل نارضایتی مردم علیه رژیم پهلوی محسوب می‌شود؛ اما مسئولان ساواک دنبال عوامل دیگر می‌گشتند که این هم فریبکارانه بود. چون دیگر خیلی دیر شده بود و کار از این حرف‌ها گذشته بود و در آن زمان مردم انقلابی به کمتر از سقوط رژیم شاه رضایت نمی‌دادند.^۱

در قسمتی از بخشنامه مذکور چنین می‌خوانیم:

با توجه به اینکه چند ماه از صدور بخشنامه پیروی می‌گذرد و انتظار می‌رود با امعان نظر به اهمیت هدف نارضایتی‌های عمومی در شرایط حساس فعلی کشور سازمان اطلاعات و امنیت آن منطقه هر گونه نارضایتی و ناراحتی اهالی حوزه مسئولیت خود را مستمراً گزارش نمایند تا ضمن بررسی و تجزیه و تحلیل لازم به اطلاع مسئولین مملکتی رسانیده شود. معهداً تاکنون به جز در برخی موارد، آن هم خیلی جزئی از تعدادی از سازمان‌ها گزارش جالب توجهی در این مورد به ستاد واصل نشده است. با در نظر گرفتن اینکه همگامی بسیاری از

۱. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، همان.





طبقات متوسط اجتماع و کارکنان بیشتر مؤسسات دولتی و... در جریان اخلاط‌گیری‌ها و اغتشاشات اخیر که ناشی از نارضایتی آنان از وضع گرانی ارزاق عمومی، شهرداری، برق، آب، تلفن، راه، مخابرات، بهداشت، بیمه درمانی، بستن عوارض و مالیات گوناگون، کمبود حقوق و درآمد، ناهماهنگی وضع استخدامی ادارات، سوءاستفاده دست‌اندرکاران امور جاری هر محل، تبعیض، پارتی‌بازی و زد و بند با مقامات محلی، اعمال نفوذ افراد سرشناس محلی و غیر محلی به نفع عده‌ای محدود و در بسیاری موارد به حساب نیاوردن مردم تشخیص داده شده، ساواک مأموریت یافته که به نحو مقتضی با کسب اخبار لازم، علل و ریشه این نارضایتی‌ها را پیدا و به عرض مقامات عالی‌تر برساند. در انجام این وظیفه هدف نارضایتی‌های عمومی از اهداف درجه اول این اداره کل تعیین شده است. بنابراین به فرموده تیمسار ریاست ساواک بار دیگر اهمیت وقوف و آگاهی از نارضایتی‌های هر شهرستان و تهیه و ارسال گزارشات لازم در این زمینه را یادآوری و مراتب زیر ابلاغ می‌گردد. خواهشمند است دستور فرمایید کلیه کادر آن سازمان را توجیه و نتیجه را به موقع و مستمر اعلام دارند:

۱. با توجه به تحقیق و تبدیلی که در گذشته در هدف نارضایتی‌های عمومی داده شده چنانچه به خدمت منابع این هدف خاتمه داده‌اند سریعاً نسبت به نشان کردن و پیشنهاد استخدام منابع جدید که با در نظر گرفتن اهمیت هدف، کاندیدا بایستی از لحاظ بینش اجتماعی و آگاهی به مسائل منطقه و خصوصاً نارضایتی اهالی... اقدام نماید بدیهی است در صورت شایستگی کاندیدا پیشنهاد مقررری نیز بلامانع خواهد بود.

۲. از بین رهبران امنیت داخلی آن سازمان فردی که دارای قدرت بررسی و روحیه کنکاش، علاقه‌مند به پی‌گیری لازم جهت جمع‌آوری و انعکاس مسائل نارضایتی عمومی مردم باشد انتخاب و به این هدف اختصاص تا تحت نظر سلسله مراتب عملیاتی مربوط و راهنمایی و ارشاد ریاست آن سازمان بدون هر گونه اغماض و رعایت دوستی و معاشرت با افراد انجام وظیفه نماید. ضمناً حتی الامکان از وجود کارمندان

سایر قسمت‌ها نیز در صورت دسترسی به اخبار و اطلاعات مربوط به نارضایتی‌های عمومی استفاده شود.

۳. من بعد بایستی مسائل نارضایتی عمومی اهالی هر منطقه، با در نظر گرفتن درجه اولویت و در هر زمینه که باشد به طور جداگانه هر دو هفته یکبار بدون تأخیر گزارش شود.

۴. علاوه بر این برابر بخشنامه ۶۷۱۳۸/۳۲۶-۳۲۶/۱۱/۹-۴۶ نارضایتی‌هایی که جنبه صنفی دارد به بخش‌های ستادی ذی‌نفع ارسال می‌گردد، یک نسخه از هر گزارش را نیز به عنوان گیرنده به بخش ۳۴۸ ارسال دارند.

۵. هر گونه اشکال و ایرادی که در راه انجام این وظیفه وجود دارد مشروحاً و با ذکر دلایل اعلام تا بررسی و اقدام لازم به عمل آید.^۱

نظام شاهنشاهی پهلوی در آن زمان دشوارترین روزهای حیاتش را سپری می‌کرد؛ به ویژه که نیمی از حکومت دو ماهه از هاری مصادف با خروش مردم در ایام محرم حسینی بود که به این مناسبت راهپیمایی‌ها و اعتراضات مردم در همه شهرها و روستاها گسترش یافت به طوری که دامنه مخالفت‌ها تا مغز استخوان سیستم امنیتی رژیم رسوخ کرده بود. دستگاه‌های دولتی مختل شده بودند، کارمندان اعتصاب و کم‌کاری



۱. فرازهایی از تاریخ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک و امریکا، همان.



می‌کردند، وزرا در مانده شده بودند، ساواک رو به موت بود، ارتش در تردید به سر می‌برد که در مسائل داخلی جانب مردم را بگیرد یا طرف رژیم و یا اینکه بی‌طرف بماند. به ویژه آنکه بسیاری از نظامیان ارتش - به جز رده‌های فرماندهی - تمایلی به مقابله با قیام مردم نداشتند و از جنایت‌های پنجاه‌ساله پهلوی‌ها ناخرسند بودند. حتی «سازمان نیروی پایداری» که زیر نظر ژاندارمری بود و نیروهای روستایی شاهدوست را برای جاسوسی و مقابله با قیام مردم آموزش می‌داد و آنها را مسلح می‌کرد، در این روزها به خاطر اوج‌گیری انقلاب اسلامی و بی‌اثر شدن نقش این سازمان و گرایش بسیاری از نیروهای پایداری به سوی انقلاب، در تاریخ ششم دی‌ماه سال ۵۷ به فرمان شاه منحل شد.

در واقع یکی از مهمترین پیامدهای مبارزات محرم سقوط دولت نظامی از هاری بود.^۱ در این میان شاه که از همه رنجورتر و شکسته‌تر شده بود، در حال رایزنی برای معرفی مهرهای جدید به عنوان نخست‌وزیر، به جای از هاری پیر و فرتوت بود.

در استان گلستان مردم انقلابی مثل هر جای کشور، یکپارچه به پا خاسته بودند. حوادث خونین شهرهای مختلف این استان مخصوصاً علی‌آباد کتول، گرگان، گالیکش، گنبد و بندرگز و نیز دسته‌ها و راهپیمایی‌ها و شعارهای کوبنده محرم در این مناطق از کنترل مأموران رژیم و سازمان‌های امنیتی آن خارج شده بود و هر روز بیش از گذشته در مسیر توسعه و گسترش نهضت امام خمینی گام برمی‌داشتند.^۲ به طوری که حتی برخی از مراکز دولتی و امنیتی استان گلستان، از جمله پاسگاه‌های ژاندارمری مورد تهدید قرار گرفته بودند و این اعترافی است مربوط به آخرین روزهای مقامات رژیم در این منطقه، که مسئولان امنیتی گرگان در یکی از جلسات شورای تأمین شهر به آن اذعان کرده‌اند و آن هم ناشی از شدت مبارزات روزافزون مردم و نفرت آنها از رژیم حکومت پهلوی بود. در آن جلسه سری آنان ضمن اشاره به گسترش قیام مردم، اعلام نمودند که:

پاسگاه ژاندارمری آسیب پذیر می‌باشد. در بدو امر هنگ [ژاندارمری گرگان] مأموریت دارد که پرسنل پاسگاه‌ها را تقویت کند که برای آنان اتفاقی نیفتد. چنانکه نفراتی اضافه آمد، کمافی السابق دسته ضربت هنگ در اختیار [شهربانی گرگان] قرار خواهد گرفت و شهربانی و ژاندارمری و ساواک در انجام موارد فوق کوشش لازم را معمول خواهند داشت و شورا به اتفاق آرا موارد را تأیید می‌نمایند.^۳

۱. منصور خلیلی، محرم ۵۷ به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۰.

۲. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، همان.

۳. همان.

البته آخرین روزهای عمر رژیم شاه توأم با تکاپوهای تازه‌ای بود که به تدریج بعد از کشتار مردم بی‌گناه تهران در ۱۷ شهریور آغاز شد و تا سقوط کامل رژیم ادامه یافت. یکی از این تکاپوها توسط نمایندگان رستاخیزی استان گلستان در مجلس شورای ملی بود که آنها با چند انتقاد صوری به وزیر و فرماندار و سایر مقامات دون پایه، چهره شاه را عاری از تقصیر می‌نمایاندند. چنانکه آقای نعمت‌الله قاضی نماینده وقت گرگان در مجلس شورای ملی طی نطقی پس از کشتار فجیع مردم انقلابی در پنجم آذر سال ۵۷ گرگان، آن را ناشی از «سوء تدبیر دستگاه دولت در گرگان» می‌داند و می‌گوید:

یکی از دلایل سوء تدبیر دستگاه دولت در گرگان همین وقایع بوده است؛ حالا وزارت راه در گرگان چه آشوبی به پا کرده که آن هم داستان جداگانه‌ای دارد. سوء وضع ثبت اسناد گرگان به چه صورتی است که من هنوز موفق به زیارت آقای وزیر دادگستری نشده‌ام تا به عرضشان برسانم و راهنمایی کنم که اگر می‌خواهند بررسی و بازرسی کنند از چه راهی باید وارد شوند و چه مسائلی را مورد بررسی قرار دهند. مادر گرگان فرمانداری داشتیم که... این شخص را چرا برداشتند از گرگان؟ شاید حسن سیاست بود؟ و یک کسی را فرستاده‌اند به گرگان که من از دوستان وزارت کشور و حتی از پیش خدمت‌ها و از هر کسی پرسیدم گفتند این شخص را نمی‌شناسیم. گرگان منطقه‌ای حساس و عشایر نشین و مرزی است و منطقه‌ای است که به نام دارالمؤمنین استرآباد ازش یاد شده؛ این هم در شرایط این چنین مملکت، فرستادن فرماندار آنچنان؟ من با فرماندار کاری ندارم و از این باب به عنوان نمونه عرض می‌کنم که چطور سوء مدیریت و سوء تدبیر در دستگاه دولتی وجود دارد و تا چه حد می‌باشد.^۱

یکی دیگر از تکاپوهای تازه رژیم در این روزها صدور و ارسال ابلاغیه‌ها و دستورات و بخشنامه‌های پیاپی از سوی نخست‌وزیر، وزیر کشور، رئیس ستاد بزرگ ارتش‌تاران، مقامات امنیتی، فرماندهان شهربانی و ژاندارمری و استانداران مازندران بود که جهت تلاش بیشتر برای حفظ پایه‌های لرزان و متزلزل رژیم ستمشاهی صورت می‌گرفت تا خدمت به مردم. لذا در این راستا در جلسه سری مورخ ۵۷/۹/۲۳ شورای تأمین گرگان تصویب شد که من بعد نسبت به دارندگان سلاح‌های شکاری مجاز سخت‌گیری شود؛

۱. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۲۴، جلسه ۱۹۹.



به طوری که با کمترین سوءظن، جواز آنها لغو و سلاح‌های آنها جمع‌آوری گردد تا مبادا از این سلاح‌ها برای مقابله با مأموران رژیم استفاده نمایند:

سرکار سرهنگ جعفری پور فرمانده هنگ ژاندارمری وقایع چهار روز اخیر را به اطلاع شورا رسانیده و اضافه نمودند... نظر مأمورین در تظاهرات ضد ملی و میهنی شب گذشته در بندر گز چهار نفر افراد مسلح، چهار قبضه تفنگ شکاری و تعداد هفتاد تیر فشنگ بر خورد و آنان را دستگیر نمودند. از نظر جلوگیری از حوادث احتمالی آینده و اینکه تعداد افرادی که دارای تفنگ شکاری مجاز نیز می‌باشند و تعدادی از این افراد در تظاهرات شرکت می‌نمایند لذا پیشنهاد می‌گردد که چنانچه مورد تصویب شورای تأمین قرار گیرد نسبت به جمع‌آوری تفنگ شکاری مجاز آن عده از افراد مشکوک اقدام شود.^۱

در این اثناء شیشه عمر نظام شاهنشاهی در حال شکستن بود و انقلاب اسلامی مردم در شرف پیروزی قرار داشت و هر روز اعتراضات مردم علیه کلیت رژیم پهلوی و افشای فجایع آن از جمله جنایت‌های ساواک افزایش می‌یافت؛ دولت نظامی ارتشبد از هاری که با هدف سرکوب و کشتار مبارزان نهضت امام خمینی از ۱۵ آبان سال ۱۳۵۷ آغاز به کار کرد، در مقابل مقاومت مردم مستأصل شد. لذا وقتی برای شاه و حامیان امریکایی و اروپایی اش مسلم شد که دولت نظامی نیز نمی‌تواند کاری از پیش ببرد، در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۶ مهره دیگری به نام شاپور بختیار را به نخست‌وزیری منصوب نمود. بختیار یکی از اعضای باسابقه و شاخص جبهه ملی بود که با سوءاستفاده از تصویر دکتر مصدق، می‌خواست ژست مردمی-انقلابی بگیرد. او خود را «مرغ طوفان» می‌خواند و با تأکید بر قانونی بودن حکومت شاه و سلسله پهلوی، در زیر چتر حمایت دول غربی خصوصاً آمریکا و انگلیس و نیز فرستاده ویژه دولت آمریکا-ژنرال هایزر- وعده و وعیدهای فریب‌کارانه به مردم می‌داد تا ملت را از ادامه مبارزاتشان که در آن موقع به مرحله حساس پیروزی نزدیک می‌شدند، منصرف نماید. اما هوشیاری حضرت امام خمینی مثل همیشه به یاری ملت آمد و ایشان با صدور پیامی در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۶ (همان روز روی کار آمدن دولت جدید)، این ترفند رژیم شاه را خنثی نمود و آرزوهای شاه و اربابان خارجی اش و نخست‌وزیر جدیدش-بختیار- را بر باد داد. به دنبال این پیام روح‌بخش حضرت امام، مردم سراسر کشور از جمله استان گلستان به خیابان‌ها ریختند و با ادامه و گسترش

راهپیمایی‌ها و مبارزات فزاینده و شعارهای کوبنده، مخالفت خود را با دولت بختیار و نظام شاهنشاهی اعلام نمودند.



از تاریخ

شیخ محسن کدیور، مظلومیت شریعتمداری و تاریخ‌سازی امریکایی!!

اخیراً عده‌ای از آخوندهای امریکایی که با سفارش سازمان‌های امنیتی امریکا، صهیونیسم، انگلیس و شیوخ مرتجع عرب و از محل اعتبارات آنها برای پژوهش‌های تاریخی علیه انقلاب اسلامی، امام خمینی و ملت ایران به پژوهش مشغول هستند، تاریخ‌سازی جدیدی را در دفاع از مظلومیت آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری آغاز کردند که هر ساده‌لوحی می‌فهمد این تاریخ‌سازی‌ها بیش از آن که حب مظلومیت امثال شریعتمداری را داشته باشد، بغض امام خمینی و انقلاب اسلامی را در سینه دارد. شیخ محسن کدیور که مدتی است از چنگ ملت ایران گریخته و به دامن امریکا پناهنده شده است، بنا به اظهاراتش، تابستان امسال تحقیق مفصلی را درباره اندیشه سیاسی سید کاظم شریعتمداری (۱۳۶۵-۱۲۸۴) به پایان برده که هنوز منتشر نشده است. او مدعی است که در لابه‌لای این تحقیق که بازخوانی اندیشه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی از زاویه بینش‌ها و گرایش‌های آخوندهای پیرو اسلام امریکایی است با اسناد مختلفی مواجه شده که اطلاع از آنها به روشن شدن قسمتی از ابهامات تاریخ نیم قرن اخیر ایران کمک می‌کند.

از آنجا که ما انجام این تحقیقات را که به شناسایی هر چه بیشتر دشمنان ملت ایران



و به قول امام، آخوندهای درباری و مبشران اسلام امریکایی کمک کرده به فال نیک می‌گیریم!! لذا برای آگاهی ملت ایران و همچنین درج در تاریخی که در حال آماده شدن توسط این شیخ امریکایی می‌باشد!! سندی را پیرامون رابطه آقای شریعتمداری با نظام استبدادی پهلوی و دروغ‌هایی که به طلاب مظلوم در خصوص مبارزه با رژیم شاه می‌گفت و عوام‌فریبی‌هایی که در نزد سایر مراجع عظام انجام می‌داد، منتشر می‌کنیم تا هم ماهیت این آخوند سلطنت‌طلب معلوم شود و هم فردا آن شیخ امریکایی نگوید ما از این اسناد خبر نداشتیم!!



از: ۳۱۲

زارش

درباره: آیت اله شریعتداری

محترماً " باستحضار میسراند :

ساواک قم گزارش نموده که بمنظور ابلاغ اوامرشغاهی تیسار رهاست معظم ساواک ، با آیت اله شریعتداری تماس حاصل گردید . مشارالیه مطالبی بشرح زیر عنوان نموده است :

۱- در مورد اینکه به عده ای از طلاب گفته است " بروید شما سائمانی هستید " . ضمن تکذیب موضوع اضافه نموده که چون عده ای از طلاب در منزل وی تجمع و یکی از آنان با حرارت مطالب نامناسبی عنوان مینمودند لذا از این موضوع ناراحت و گفته است :

" معلوم نیست شما کی هستید و از کجا آمده اید " .

۲- در مورد صدور اعلامیه مبنی بر تکذیب مطالب مندرج در روزنامه هاراجع به جریانات مدرسه فیضیه اظهار داشته با توجه با اینکه اظهاراتی مبنی بر نزدیکی و وابستگی اینجانب بدستگاه میشود چنانچه در چنین مواردی با سایر آیات هماهنگی نداشته باشم این قبیل شایعات بیشتر خواهد شد . لذا من هم برای جلب نظر روحانین و هم تعدیل اقدامات آنان با یحیی با سایرین در این موارد همقدم باشم .

۳- بمنظور جلوگیری از سوء تفاهم درآینده بهتر است نظردستگاه قبل از هر اقدامی با اینجانب در میان گذارد و در خاتمه افزود من مورد محبت شخصی شاهنشاه آریما میبودم و همستم و به معظم له و کشورایران

علاقه دارم و بیوسسته برای پیاده کردن برنامه های دولت همه گونه آمادگی دارم .

مرا تلب استحضارا " معروض میگردد و براح
پیش تیب و دیاست ساواک رسید . تاریخ ۲۳ مرداد ۵۴

۳۱۲
بایگانی شود

۶۶۱۵۱
باجر
۱۹ مرداد ۵۴

سخنی مستحمانه



یک توضیح درباره «دست خط منتشر نشده از امام»

در پی آوردن دست خط منتشر نشده‌ای از امام در شماره ۳۲ فصلنامه ۱۵ خرداد/در بخش «از تاریخ»، پرسش‌هایی از سوی برخی از خوانندگان محترم پیرامون این دست خط و اینکه در چه تاریخی و به چه مناسبتی صادر شده است مطرح شد؛ در این باره جناب دکتر سید حمید روحانی - که این دست خط امام در آرشیو اسناد ایشان موجود است - چنین توضیح داده‌اند:

در تاریخ ۸ صفر ۱۳۹۳/۲۳ اسفندماه ۱۳۵۱ امام از نجف اشرف اعلامیه‌ای خطاب به علما و طلاب حوزه‌های علمیه صادر کردند. هنگامی که این اعلامیه زیر چاپ بود، امام یادداشت مذکور را برای اینجانب ارسال کردند تا به اعلامیه افزوده شود. متن آن اعلامیه به شکل کتابچه‌ای در سال ۱۳۵۱ به چاپ رسید که تصویری از آن کتابچه به شرح زیر جهت آگاهی خوانندگان تقدیم می‌شود.

همچنین این اعلامیه در صحیفه/مام، جلد ۲، صفحه ۴۸۲ نیز وجود دارد و متن اضافه‌شده به این اطلاعیه نیز در صفحه ۴۸۵ قابل رؤیت است.





پیام قائد بزرگ اسلام ، حضرت آیت
 الله العظمی آقای خمینی ، به علماء ،
 و عاظ و ملت شریف ایران

- ۳ -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدمت حضرات علماء اعلام ، خطباء محترم و
ملت بزرگ ایران ، آیدهم الله تعالی .
پس از سلام و تحیات ، ما ، در حضر حاضر ،
با ضربات سنگین و روز افزون وارده بر اسلام
و گرفتاریها و نا بسامانیهای بیش از پیش ملتهای
اسلامی ، مواجه هستیم . از طرفی قضیه فلسطین
و مستعبد اقصی و آوارگی مردم بیگناه آن سرزمین
و پشتیبانی دول بزرگ استعماری از یهود اشغالگر ،
که بادوام این جرثومه فساد خطر بزرگی - خدای
نخواستہ - برای عتوم کشتورهای اسلامی و خصوص
دول عربی در پیش است . و از طرف دیگر ، اسارت





— ۴ —

ملت ایران در چنگال عمال استعمار و نوکرهای آن ، جامعه اسلامی را با فشارها و گرفتاریهای شدید و همنه جانبه ای دست بگریبان ساخته است . برای محو اساس قرآن کریم و تعالیم رهایی بخش اسلام ، نقشه هایی از طرف استعمارگران در کار است که در هر زمان بنحوی در دست اجراء قرار میگیرد .

آنروز که رضا خان با دستیاری اجانب روی کار آمد ، مأموریت یافت که با سر نیزه و قلدری ، تمام مراسم اسلامی را تعطیل کرده ، احکام نورانی قرآن و آثار رسالت را محو و نابود سازد ، ولی از آنجاکه دیدند باسر نیزه نمی توان مردم را از اسلام و مبانی قرآن دور ساخت و باغراض شوم و غار تگرانه خود دست یافت ، تغییر نقشه داده ، با طرحهای استعماری جدید و با تظاهر با اسلام ، در مقام محو اساس قرآن

واسارت ملت‌های مسلمان و شکستن سد عظیم روحانیت برآمدند و بانغمه‌های فریبنده، به اسم سپاه دین و غیره، می‌خواهند این سد عظیم را درهم شکسته، به مقاصد پلید خود دست یابند. و امروز نقشه‌های وسیع‌تر و دامنه‌دار تری، در جریان است که چهره واقعی مأمورین استعمار و کیفیت مأموریت آنان را می‌نمایاند. نقشه‌هایی که با اجرای آن می‌خواهند سنگرهای مخالف با استعمار را درهم کوبیده، به سنگرهای در خدمت استعمار و صهیونیسم و عمال آنان مبدل سازند، علماء اعلام، خطباء محترم و خدمتگزاران باسلام را عقب زده، معتمنین ساختگی و مأمورین سازمانهای فاسد را بجای آنان به محراب و منبر اسلام و رسول معظم - صلی الله علیه و آله - برسانند و بجای بیان احکام قرآن و حقائق اسلام،



بلند گوهائی برای اجراء مقاصد شوم ضد اسلامی
دستگاه خود فروخته ودست نشانده ، درست کنند ،
نقشه هائیکه با اجراء آن ، میخواهند ، بگمان فاسد
خود ، تمام مراجع بزرگ ، علماء اعلام و خطباء محترم
را بصورت کارمند دولت - آنها کار مندائی بسیار
خفیف وبی ارزش - در آورند وتمام حیثیات اسلام
وروجانیت را ، درهم شکسته ، راه را برای استعمار
گران ، هرچه بیشتر باز نمایند وپالاخره نقشه هائی که
با اجراء آن میخواهند ، بجای این سد بزرگ مخالف
باظلم واستبداد ، سدی در خدمت ظلمه ومستبدین
بنا کنند . اینک چنانکه کرا را خبر رسیده در راه
اجرای این نقشه های استعماری خطرناک ، دست بکار
شده افدکه مساجد ، تکایا ، مدارس ودیگر مراکز
اسلامی وشئون روجانیت را تحت نظارت سازمان

ضد اسلامی اوقافی قرار داده ، علماء ، وعاظ و آئمه
جماعت را مجری اغراض نامشروع دستگاه جبار
و عمال کثیف استعمار سازند و یا بکناره گیری ،
انزوا و تسلیم سنگرهای اسلام به مخالفین و عمال
اجانب وادارند .

اینها ثمره شوم انقلاب خونین و استعماری است
که با تبلیغات و عوامفریبیها میخواهند آنرا با انقلاب
سفید ملقب سازند و آنرا انقلاب شاه و ملت بنامند
و در این دهه سیاهی که گذشت ، جز فقر و ذلت
و اختناق ، قتلهای دسته جمعی ، تیربارانها و اعدامهای
غیر قانونی و اقباض زندانها از علماء ، روحانیون
و جوانان ملت اسلام ، چیزی عائد مردم ستمدیده
ایران نگردید ، هتک مقدسات اسلام ، کشتن علماء
و مردم مسلمان در زیر شکنجه ، هجوم بمدرسه



فیضیه ودانشگاهها وکشتار فجیع پانزده خرداد که
- بطور معروف - ۱۵ هزار قربانی داشت از ثمرات
دیگر این انقلاب ننگین است ، مصونیت بخشیدن به
نظامیان آمریکائی وبستگان آنها ، خورد کردن حیثیت
کشور و بر باد دادن استقلال قضائی ومسلط ساختن
غارتگران آمریکا وصهیونیسیم بر کلیه شئون نظامی،
سیاسی ، تجاری ، صنعتی ، زراعی وبازارها ، از دیگر
تنتایج شوم این انقلاب پر افتخار دستگامجبار میباشد
که آنهمه جشنها ، پایکوبیها وتبلیغات پر سرو صدا
براه انداخته ، مبالغ هنگفتی از دسترنج مردم محروم
وگرسنه را صرف این جشنهای ننگین کرده است .
واکنون نیز خواب تازه ای برای ملت ایران
دیده وباخرید اسلحه ومهمات سرسام آور از آمریکا
بمبلغ ۲ میلیارد دلار - که حدود صدو پنجاه هزار



میلیون ریال میباشد - ملت ایران را بخطر نابودی و سقوط اقتصادی تهدید میکند و با کمال وقاحت اعلام داشته که کسری بودجه کشور در امر پرداخت آن ، از طریق وامهای خارجی و افزایش مالیاتها ، تأمین میگردد . من نمیدانم منظور از خریدن اینهمه اسلحه ، برای بیرون راندن اربابان و استعمار گرانی است که خود رژیم دست نشانده آنها بوده و ایران را بصورت پایگاه نظامی آنان در آورده و دست آنها را بر تمام شئون نظامی ، سیاسی ، اقتصادی کشور باز گذاشته است ؟ یادر حقیقت در راه اجرای نقشه های غارتگرانه آمریکا است که بر اثر ضعف بودجه اقتصادی و تغییر سیاست - مبنی بر نابودی ملل بوسیله نیرو و ثروت خود آنان - میخواهد پایگاه خود را در ایران مستحکم تر کرده ، ملت بی پناه ایران و دیگر



ملل آزادیخواه منطقه را که علیه اشغالگران فلسطین
و دیگر اجانب غارتگر مبارزه میکنند، سرکوب سازد
و اکنون ملت مجروح ایران که بسیارشان از
لوازم اولیه زندگی محروم بوده و بنا به نوشته بعضی
از روزنامه های وابسته بدستگاه، فقط در تهران یک
مليون نفر فاقد برق و آب و بهداشت و دیگر ضروریات
اولیه زندگی میباشد، ملتی که بسیارشان از فقر
و تهیدستی نمیتوانند فرزندان خود را ب مدرسه بفرستند
و اطفال معصوم را از گرسنگی بچرا میبرند و یا
سراهما بامید خدا رها میسازند، ملتی که بسیارشان
برای مراجعه بدکتر و خریدن دارو تمکن مالی ندارند
و از بی دکتری و بی داروئی تلف میشوند و بنا بنوشته
بعضی از روزنامه های ایران، در بسیاری از
شهرستانهای ایران و استانداریهای بزرگ، برای هر

۳۵ هزار قمر فقط يك دكتر وجود دارد ، ملتى كه در هسين سال گذشته ، از قحطى و گرسنگى خانه و كاشانه خود را رها ساخته ، براى بدست آوردن لقمه نان بهر سو آواره شدند ، بايد چنين مبلغ سرسام آورى از بودجه كشور آنها صرف همچو امر سفىهايه اى شود ؟ تازه اين معامله كمتر شكن ۲ ميليارد دلارى غير از معامله اسلحه اى است كه اخيراً با انگليس استعمار گر و تجاوزكار انجام داده و آنهمه اسلحه و مهمات خريدارى كرده است .

من بيم آن دارم كه اين انحرافات و اعمال سفىهايه ، اثر عارضه اى باشد كه بعضى سلاطين سفاك در اواخر عمر با آن مبتلا ميشدند و ملت را بظاك و خون ميكشيدند . من از اواخر عمر اين سفاكها كه نويد مرگ آنها را بجنون ميكشند ، براى اين ملت ستمديده



بیمناکم * من از امراض عصبی که در پیری عارض
این قلدرها میشود * برای اسلام و مسلمین خوف دارم
اکنون سکوت در مقابل این نقشه‌ها و فجایع ، در
حکم انتحار است و استقبال از مرگ سیاه و سقوط
یک ملت بزرگ میباشد * تا فرصت از دست نرفته ،
لازم است که سکوت شکسته شود و استنکار
و اعتراض آغاز گردد * بر علماء و خطباء اسلام است که
در مساجد و محافل ، نقشه‌های پشت پرده دستگاه را
بملت برسانند و در این مصیبت بزرگ که برای اسلام
و مسلمین و خصوص علماء اعلام و خطباء محترم پیش
آمده است ، از هیچگونه اقدامی فروگذار نکنند ،
مراجع عظام نظر مبارک خود را با طبع و نشر ، اعلام
نمایند و کسانی را که در این امر کمر شکن با دستگاه ،
همکاری و روابط حسنه دارند ، و یابه نقشه‌ها

و فعالیتهای سازمان اوقاف و دیگر سازمانهای فاسد ،
صحیح میگذارند و به پیشرفت آن کمک مینمایند و با
جیره خوار سازمان اوقاف و دستگاه جبار قرار گرفته اند ،
طرد و منتضح سازند و بملت معرفی نمایند و بر
ملت اسلام است که با این نوع افراد که از طرف
سازمانهای فاسد ، برای منبر و محراب تعیین و نصب
شده اند ، معامله عدالت نکنند ، در جماعت آنها
حاضر نشوند ، پای منبر آنها نشینند ، آنها را
بیکدیگر نشان داده ، از جامعه اسلامی طرد نمایند
و بساجد و محافل که تحت نظر سازمان اوقاف بوده
و بدست آن اداره می شود ، نروند ، علماء اعلام ،
خطباء محترم و ائمه جماعت بعنوان اعتراض و استتکار ،
در صورت مقتضی ، اعتصاب نمایند و تا مدت محدودی
از رفتن بساجد و منابر ، خود داری ورزند و مطمئن



باشند که اعتراض دسته جمعی و اعتصاب عمومی ، نتیجه دارد و دستگاه جبار را عقب میراند و لازم است که مردم مسلمان در صورت اعتصاب علماء اسلام ، که برای حفظ احکام قرآن است ، از آنان پشتیبانی کنند و در اعتصاب تبعیت نمایند .

از خداوند متعال ، رفع شره اشرار و قطع ایادی استعمار را خواستار است .

والسلام علیکم ورحمة الله

۸ صفر ۱۳۹۳

روح الله الموسوي الخميني

